

سیمای مخپتین

قروح زواریه مخپتین

تالیف: ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای مخبّتین: شرح زیارت امین الله

نویسنده:

محمود تحریری

ناشر چاپی:

مشکوه

فهرست

۵	فهرست
۲۰	سیمای محبتین: شرح زیارت امین الله
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	شرح حال مؤلف
۲۰	مقدمه
۲۱	اساتید وی
۲۱	اساتید اخلاقی و عرفانی وی
۲۲	ویژگیهای روحی و اخلاقی وی
۲۲	فعالیت‌های علمی و تربیتی وی
۲۳	متن زیارت امین الله
۲۳	ترجمه
۲۴	پیشگفتار
۲۴	الحمدلله
۲۴	هدف از آفرینش انسان
۲۴	ایجاد وسایل برای رسیدن به هدف
۲۵	اطاعت از پیامبر و ذوی القربی
۲۵	امتحان الهی و غرض از آن
۲۶	حالات گوناگون نفس
۲۶	معرفة الله یا شناخت نفس
۲۷	علت سفارش به زیارت امامان
۲۷	فصل اول : السلام علیک سلام بر تو
۲۷	معانی سلام بر امام
۲۹	انواع سلام

- ۳۰ امین خداوند در روی زمین
- ۳۰ حجت خداوند بر بندگان
- ۳۱ گواهی بر کمال مجاهده امام برای خدا
- ۳۵ عمل کردن امام به کتاب الهی و سنت پیامبر
- ۳۶ اتمام حجت خدا بر قاتلان ائمه
- ۳۶ فصل دوم ۱- اللهم فاجعل نفسی مطمئنۃ بقدرک . ۲- راضیۃ بقضائک
- ۳۶ اطمینان به تقدیر و خشنودی به قضای الهی
- ۳۶ اعتقاد صحیح به قضا و قدر
- ۳۷ مفهوم و قضا و قدر و آیات مربوط به آن
- ۳۷ تحلیل معنای قضا و قدر
- ۳۹ قضا و قدر علمی و عینی
- ۳۹ رابطه قضا و قدر با اختیار انسان
- ۴۰ آثار اعتقاد به قضا و قدر
- ۴۰ ۱- اعتقاد به توحید افعالی
- ۴۰ ۲- تدبیر و توکل در امور
- ۴۱ ۳- حصول حالت خوف و رجاء
- ۴۲ ۴- حالت دعا و تضرع
- ۴۳ ۵- اطمینان به مقدرات و خشنودی به قضای الهی
- ۴۴ فصل سوم : مولعۃ بذكرک و دعائک
- ۴۴ حرص و اشتیاق به ذکر و دعا
- ۴۴ موانع اشتیاق به یاد پروردگار
- ۴۵ الف - مانع درونی
- ۴۵ ب - مانع بیرونی
- ۴۵ اسباب اشتیاق به یاد پروردگار

۴۶	آثار اشتیاق به یاد خداوند
۴۷	مراتب ذکر و مصادیق آن
۴۷	مراتب ذکر و مصادیق آن
۴۷	اول - یاد زبانی
۴۷	دوم : یاد قلبی
۴۸	مرتبه اول
۵۱	مصادیق یاد قلبی
۵۲	اشتیاق به دعا
۵۳	حقیقت دعا و اهمیت آن
۵۴	کیفیت دعا و اقسام آن
۵۴	خصوصیت دعا
۵۶	امور ممنوعه در دعا
۵۷	شرایط استجاب دعا
۵۸	موانع استجاب دعا
۶۰	اسباب تاءخیر اجابت دعا
۶۰	آداب دعا
۶۳	فصل چهارم : محبة لصفوة اولیائک محبت به اولیای برگزیده خداوند
۶۳	تحلیل معنای محبت
۶۳	مراتب محبت وجودی
۶۴	محبت حقیقی
۶۴	محبت واقعی در انسان
۶۵	تنها راه تکامل محبت واقعی
۶۶	ویژگیهای اولیای برگزیده خداوند
۶۷	محبت انبیاء نسبت به پیامبر و ائمه علیهم السلام

۶۷	لزوم محبت به پیامبر و ائمه علیهم السلام
۶۸	آثار محبت به ائمه علیهم السلام
۶۸	لوازم محبت به ائمه علیهم السلام
۶۸	لوازم محبت به ائمه علیهم السلام
۶۹	الف : تبعیت اجمالی از ائمه
۶۹	ب - دوستی با دوستان ایشان
۷۰	ج - دشمنی با دشمنان ایشان
۷۲	مراتب محبت به ائمه علیهم السلام
۷۵	علت سفارش به محبت ائمه علیهم السلام
۷۶	راههای اظهار محبت به ائمه علیهم السلام
۷۶	راههای اظهار محبت به ائمه علیهم السلام
۷۷	الف - تبعیت کامل در تمامی دستوراتشان
۷۷	ب - ذکر فضایل ایشان
۷۸	ج - نشر معارف ائمه علیهم السلام
۷۸	د - دوستی با دوستان ایشان و دشمنی با دشمنانشان
۷۹	ذ - ذکر مصائب ائمه علیهم السلام
۸۰	ر - توسل به ائمه علیهم السلام
۸۱	ز - زیارت ائمه علیهم السلام
۸۱	فصل پنجم : محبوبه فی ارضک و سمائک محبوب قرار گرفتن در زمین و آسمان
۸۱	معنای محبوب شدن انسان
۸۲	نشانه های محبوب شدن او
۸۵	محبوب شدن در آسمان
۸۷	محبوب شدن در زمین
۹۰	نتیجه

۹۰	فصل ششم : صابرة علی نزول بلائک صبر بر بلاها
۹۰	تحلیل حقیقت دنیا
۹۱	تحلیل وجود بلا در دنیا
۹۲	علت وجود بلا و نزول آن
۹۴	مراتب بلا و نتیجه نزول آن
۹۶	بهترین راه برخورد با بلاها
۹۷	نشانه های صبر در بلا
۹۸	آثار صبر در بلا
۹۹	نتیجه بحث
۹۹	فصل هفتم : شاکرة لفواضل نعمائک شکر برای نعمتهای الهی
۹۹	تحلیل معنای شکر
۱۰۰	مراتب شکر
۱۰۰	مراتب شکر
۱۰۰	اول - شکر ظاهری
۱۰۰	دوم - شکر باطنی
۱۰۱	حقیقت شکر
۱۰۲	لوازم و آثار شکر
۱۰۳	لوازم و آثار شکر
۱۰۳	۱- دارا بودن حکمت
۱۰۳	۲- زیاد شدن نعمت
۱۰۴	۳- تشکر خداوند از انسان شاکر
۱۰۴	۴- انعام به دیگران
۱۰۴	۵- جلوگیری از نزول بلا
۱۰۴	آثار شکر نکردن

۱۰۴	آثار شکر نکردن
۱۰۴	۱- زوال نعمت
۱۰۵	۲- شهادت نعمت بر ضرر صاحبش
۱۰۵	۳- فشار قبر
۱۰۵	خلاصه و نتیجه بحث
۱۰۶	فصل هشتم : ذاکرة لسوايغ الاثک یاد نعمتهای سرشار خداوند
۱۰۶	معنای یاد نعمتهای خداوند
۱۰۷	علت سفارش به یاد نعمتها
۱۰۸	اسباب یادآوری نعمتها
۱۰۹	نعمتهای یادآوری شده در قرآن
۱۰۹	نعمتهای یادآوری شده در قرآن
۱۱۰	الف - نعمتهای داده شده به بنی اسرائیل
۱۱۰	ب - نعمتی که به حضرت عیسی داده شده
۱۱۰	ج - نعمتهای نازل شده بر امت اسلامی
۱۱۱	هدف از یادآوری نعمتها
۱۱۱	فصل نهم : مشتاقه الی فرحه لقائک اشتیاق به لذت لقای پروردگار
۱۱۱	تحلیل حقیقت شوق در انسان
۱۱۲	معنای لقای خداوند
۱۱۵	مراتب لقای پروردگار
۱۱۵	مراتب لقای پروردگار
۱۱۶	اول : درک ثواب خداوند
۱۱۷	دوم : درک محبت و رضایت خداوند
۱۱۷	سوم - درک قلبی اسماء و صفات خداوند
۱۲۰	چهارم - درک قلبی ذات خداوند

۱۲۲	مراتب شوق به لقای پروردگار
۱۲۴	خلاصه بحث
۱۲۴	فصل دهم : متزوده التقوی لیوم جزائک برداشتن توشه تقوی برای روز جزا
۱۲۴	معنای تقوا و اهمیت آن
۱۲۴	جایگاه تقوی در سیر تکاملی
۱۲۵	مراتب تقوی
۱۲۶	آثار تقوی
۱۲۶	آثار تقوی
۱۲۶	الف - همراهی یا نصرت خداوند
۱۲۶	ب - روشنایی به دسیسه های شیطان
۱۲۶	ج - قبولی اعمال
۱۲۶	د - رسیدن به رحمت‌های خاص خداوند
۱۲۷	ه - بازگشت به آسایش
۱۲۷	نتیجه بحث
۱۲۸	فصل یازده : مستنّه بسنن اولیائک به روش اولیای خدا در آمدن
۱۲۸	معنای سنت و تحلیل آن
۱۲۹	مراتب روش اولیاء و کامل ترین آنها
۱۳۰	لزوم زنده کردن روش اولیاء
۱۳۱	معنای خاص سنت
۱۳۲	فصل دوازدهم : مفارقه لاخلق اعدائک دوری از اخلاق دشمنان خدا
۱۳۲	شناخت دشمنان خدا
۱۳۲	اوصاف کلی دشمنان خدا
۱۳۴	معنای اعراض از دنیا
۱۳۵	اشتغال به ستایش خداوند با ارتباط با دنیا

۱۵۱ د - معرفت قلبی
۱۵۴ عظمت عارفان الهی
۱۵۶ نالان بودن دل عارفان از خداوند
۱۵۶ نالان بودن دل عارفان از خداوند
۱۵۷ الف - ترس از خداوند به جهت ترس از عذاب
۱۵۷ ب - ترس از خداوند به جهت عظمت او
۱۵۹ ج - ترس از خداوند به جهت توجه به غیر او
۱۶۱ آثار خوف از خداوند
۱۶۱ آثار خوف از خداوند
۱۶۱ الف - ایمن بودن از عذاب و بدیها
۱۶۱ ب - ایمن بودن از غیر خداوند
۱۶۲ ج - ترسیدن موجودات از او
۱۶۳ د - ورود به بهشت
۱۶۳ نتیجه بحث
۱۶۳ فصل هجدهم : و اصوات الداعین الیک صاعده بلند بودن صدای خوانندگان خداوند به طرف او
۱۶۳ لطف خداوند به مؤمنین
۱۶۴ شرایط بالا رفتن دعا
۱۶۵ فصل نوزدهم : و ابواب الاجابه لهم مفتحه گشوده بودن درهای اجابت برای دعاکنندگان
۱۶۵ عنایت مخصوص خدا به خوانندگانش
۱۶۵ درهای اجابت حق تعالی
۱۶۶ فصل بیستم : و دعوه من ناجاک مستجابة مستجاب بودن دعای مناجات کنندگان با خدا
۱۶۶ ندهای اجابت شده
۱۶۷ فصل بیست و یکم : و توبه من اناب الیک مقبوله قبول توبه رجوع کنندگان به خدا
۱۶۷ عنایت خداوند به گنهکاران

۱۶۸	معنا و حقیقت توبه
۱۶۹	مراتب توبه
۱۶۹	مراتب توبه
۱۶۹	۱- توبه از کفر و شرک
۱۶۹	۲- توبه از عقاید انحرافی
۱۷۰	۳- توبه از گناهان
۱۷۰	۴- توبه از ذائل اخلاقی
۱۷۰	۵- توبه از ترک اولی
۱۷۱	۶- توبه از توجه به خویش و شئون وجودیه آن
۱۷۲	۷- توبه از عدم اتصال توجه به خداوند
۱۷۳	شرایط قبولی توبه
۱۷۴	زمان قبولی توبه
۱۷۶	اقسام توبه
۱۷۶	آثار توبه
۱۷۶	آثار توبه
۱۷۶	۱- زدوده شدن ظلمت دل
۱۷۷	۲- تجدید تاءید روح
۱۷۷	۳- گشایش در رزق
۱۷۸	۴- قطع عذاب دنیایی
۱۷۸	۵- پوشیده شدن گناه
۱۷۹	نتیجه بحث
۱۷۹	فصل بیست و دوم : و عبره من بکی من خوفک مرحومه مورد رحمت قرار گرفتن گریه از خوف خداوند
۱۷۹	عظمت گریه مؤمنان
۱۸۰	اقسام گریه از خوف خداوند

- ۱۸۰ اقسام گریه از خوف خداوند
- ۱۸۰ ۱- گریه از خوف خدا به جهت انجام گناه
- ۱۸۱ ۲- گریه از خوف خدا به جهت مراحل پس از مرگ
- ۱۸۱ ۳- گریه برای شوق به بهشت
- ۱۸۱ ۴- گریه از خوف خداوند به جهت عظمت او
- ۱۸۲ ۵- گریه از خوف خدا به جهت فراق او
- ۱۸۲ ۶- گریه از اشتیاق به لقاء خداوند
- ۱۸۳ آثار گریه از خوف خداوند
- ۱۸۳ آثار گریه از خوف خداوند
- ۱۸۳ ۱- پاک شدن گناهان
- ۱۸۳ ۲- نورانی شدن دل
- ۱۸۳ ۳- مورد رحمت قرار گرفتن دیگران
- ۱۸۳ فصل بیست و سوم : و الاعانة لمن استعان بك موجودة کمک خدا به طالبین کمک از او
- ۱۸۳ کمک جستن موجودات از خداوند
- ۱۸۴ انواع کمک گرفتن از خداوند
- ۱۸۴ انواع کمک گرفتن از خداوند
- ۱۸۴ ۱- کمک گرفتن در امور تکوینی
- ۱۸۴ ۲- کمک گرفتن در امور معنوی
- ۱۸۵ کمک خداوند به بندگان
- ۱۸۵ فصل بیست و چهارم : و الاغاثة لمن استغاث بك مبدولة فریادرسی خداوند از پناهندگان به او
- ۱۸۵ پناهندگی به خداوند
- ۱۸۶ اموری که باید از آنها به خداوند پناه برد
- ۱۸۶ پناه دادن خداوند
- ۱۸۷ فصل بیست و پنجم : وعاداتك لعبادك منجزة برآورده شدن وعده های خداوند

- ۱۸۷ ----- تفصل خداوند نسبت به اطاعت کنندگان
- ۱۸۸ ----- وعده ثوابهای بیشمار
- ۱۸۸ ----- فصل بیست و ششم : و زلل من استقالک مقاله دستگیری خداوند از سقوط لغزش کنندگان
- ۱۸۸ ----- معنای اقاله خداوند
- ۱۸۹ ----- فصل بیست و هفتم : و اعمال العاملین لدیک محفوظه محفوظ بودن عمل عاملین نزد خداوند
- ۱۸۹ ----- حفظ اعمال نزد خداوند
- ۱۸۹ ----- تاءثیر توجه به مراقب بودن خدا بر اعمال
- ۱۹۰ ----- فصل بیست و هشتم : و ارزاقک الی الخلاق من لدنک نازلۀ نزول رزق موجودات از طرف خداوند
- ۱۹۰ ----- رازقیت خداوند برای موجودات
- ۱۹۰ ----- انواع رزق
- ۱۹۰ ----- انواع رزق
- ۱۹۱ ----- ۱- رزق مادی
- ۱۹۱ ----- ۲- رزق معنوی
- ۱۹۱ ----- زمینه های گشایش و محرومیت از رزق
- ۱۹۲ ----- آثار توجه به رازقیت خداوند
- ۱۹۲ ----- آثار توجه به رازقیت خداوند
- ۱۹۲ ----- الف - نگرانی نداشتن نسبت به رزق
- ۱۹۳ ----- ب - طمع نداشتن به داراییهای دیگران
- ۱۹۳ ----- ج - آسان انفاق کردن
- ۱۹۴ ----- د - توجه نداشتن به انفاق خود
- ۱۹۴ ----- خلاصه
- ۱۹۴ ----- فصل بیست و نهم : و عوائد المزید لهم متواتره پیایی آمدن بهره های افزون خداوند بر موجودات
- ۱۹۴ ----- عنایتهای بی پایان خداوند به بندگان خالص
- ۱۹۶ ----- فصل سی ام : و ذنوب المستغفرین مغفوره بخشیده شدن گناه طالبین آمرزش

- بی نهایت بودن آموزش خداوند ۱۹۶
- فصل سی و یکم : و حوائج خلقت عندک مقضیه برآورده شدن نیازمندی موجودات از طرف خداوند ۱۹۷
- نیازمندیهای موجودات ۱۹۷
- رفع نیازمندی از طرف خداوند ۱۹۸
- فصل سی و دوم : و جوائز السائلین عندک موفوره و عوائد المزید الیههم واصله جایزه سرشار سؤ ال کنندگان نزد خداوند ۱۹۹
- کرامتهای سرشار به سائلین از خداوند ۱۹۹
- اوصاف سؤ ال کنندگان از خداوند ۱۹۹
- عنایتها برای درخواست کنندگان نیز شرایطی لازم است که عبارتند از: ۱۹۹
- الف - توجه به نیاز ۱۹۹
- ب - داشتن حالت اضطرار و درماندگی ۲۰۰
- ج - فراگیر بودن درخواست ۲۰۰
- د- توجه به گستردگی کمالات خداوند ۲۰۰
- ظهور کرامتهای سرشار برای سائلین ۲۰۱
- فصل سی و سوم : و موائد المستطعمین معده آماده بودن سفره احسان خداوند برای طالبین طعام ۲۰۱
- نیاز موجودات در بقاء به خداوند ۲۰۱
- جلب طعام خداوند با اطعام به دیگران ۲۰۲
- مهیا بودن طعام معنوی برای اطعام کننده ۲۰۳
- فصل سی و چهارم : و مناهل الظما لدیک مترعه پر شدن راه آب تشنگان از طرف خداوند ۲۰۳
- سیراب شدن تشنگان به افاضه خداوند ۲۰۳
- نوشیدن آب حقیقی با نوشاندن آب ظاهری ۲۰۳
- فصل سی و پنجم : اللهم فاستجب دعائی و اقبل ثنائی و اعطنی رجائی تقاضای استجابت دعا و قبولی ستایش از خداوند ۲۰۴
- تقاضای استجابت دعا و قبولی ستایش از خداوند ۲۰۴
- فصل سی و ششم : و اجمع بینی و بین اولیائی بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام تقاضای اجتماع با اولیاء از خداوند ۲۰۴
- ترغیب به داشتن همت عالی ۲۰۵

- ۲۰۵ سفارش خداوند به بودن با صادقین
- ۲۰۵ معنای اجتماع با اولیاء و مراتب آن
- ۲۰۶ واسطه قرار دادن ائمه علیهم السلام
- ۲۰۷ فصل سی و هفتم : انک ولی نعمائی و منتهی رجائی و غایه منای فی منقلبی و مثنوی سرپرست نعمتها و نهایت امید و آرزو بودن خداوند
- ۲۰۷ زمامداری خداوند نسبت به نعمتها
- ۲۰۸ نهایت امید و آرزو بودن خداوند
- ۲۰۹ فصل سی و هفتم : انت الهی و سیدی و مولای اقرار به بزرگی و مولی بودن خداوند
- ۲۰۹ معنای خطاب به خداوند به معبودیت
- ۲۰۹ اقرار به سیادت و سرپرستی خداوند
- ۲۱۰ فصل سی و نهم : اغفرلی و لاولیائنا طلب مغفرت از خداوند برای دوستان خود
- ۲۱۰ معنای طلب مغفرت از خداوند
- ۲۱۰ آثار طلب مغفرت برای دیگران
- ۲۱۰ آثار طلب مغفرت برای دیگران
- ۲۱۰ الف - وسعت روحی پیدا کردن
- ۲۱۱ ب : بخشیده شدن طالب مغفرت
- ۲۱۱ ج : بخشیدن طالب مغفرت
- فصل چهلم : و کف عنا اعدائنا و اشغلمهم عن اذانا و اظهر کلمة الحق و اجعلها العلیا و ادحض کلمة الباطل و اجعلها السفلی انک علی کل شیء قدير طلب
- ۲۱۲ دوری از دشمنان خدا
- ۲۱۲ دوستی نکردن با ستمگران
- ۲۱۳ مقابله با دشمنان خدا و ستمگران
- ۲۱۴ وعده خداوند به یاری مؤمنان
- ۲۱۵ آشکار شدن حق و پایمال شدن باطل
- ۲۱۶ ظهور قدرت خداوند
- ۲۱۷ پاورقی

سید احمد شهرستانی فرموده بود:

حادثه ناگواری برای آقای تحریری رخ داده بود و من برای عرض تسلیت نزد او رفته بودم که او به من گفت: شما درستان را ادامه دهید، از این جهت به کسالت‌هایی مبتلا شد و بعضی از آنها تا آخر عمر با ایشان همراه بود و این امر موجب شد که نتواند مدارج عالی علمی را ادامه دهد و به تهران برای ترویج معارف اسلامی برگردد، ایشان تحصیل علم را با روح معنویت و ارتباط با خداوند و توسل به ائمه علیهم السلام تواءم کرده بود و در این راستا می فرمود: تا شب پنجشنبه مشغول درس و بحث بودیم و شب پنجشنبه و جمعه، به جلسات اخلاقی و توسل و برگزاری دعای کمیل اختصاص داشت به گونه ای که اولین جلسات توسل در فیضیه توسط طلاب تهرانی تشکیل شد و مرحوم شهید مطهری نیز در آن شرکت می کرد.

اساتید وی

ایشان اساتید بزرگی را در حوزه علمیه قم درک کرد، اساتید درسهای سطح ایشان عبارتند از حضرات آیات: آقای سلطانی، آقای گلپایگانی، آقای نجفی مرعشی، اساتید درس خارج ایشان حضرات آیات عظام: آقای حاج سید محمد تقی خوانساری، آقای سید صدرالدین صدر، آقای سید محمد حجت، امام خمینی و آقای بروجردی رضوان الله علیهم، اساتید درس فلسفه ایشان، مرحوم حاج آقا جواد خندق آبادی و علامه سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله علیهما، تلاش علمی ایشان به گونه ای بود که حدود یک دوره کتاب صلوة مرحوم آیه الله العظمی بروجردی را به زبان عربی تقریر کرد که اکنون اکثر آن به صورت خطی موجود است.

اساتید اخلاقی و عرفانی وی

فطرت پرشور و حال ایشان به گونه ای بود که علاوه بر ارتباط اخلاقی و معنوی با آن دو استاد بزرگ در اوائل جوانی و نیز مصاحبت با صاحب نفسها و اهل حالهایی که در تهران بودند مانند مرحوم حاج سید مهدی حاج قوام، حاج سید میرزا آقا طاهایی، حاج ملا آقا جان زنجانی، حاج سید رضا دربندی، ارتباط با جلسات اخلاقی بعضی از شاگردان مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه داشت مانند مرحوم حاج آقا حسین فاطمی و حاج شیخ عباس تهرانی و نیز با مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقا شیرازی استاد نهج البلاغه شهید منتظری، که از بزرگان علم اخلاق بود و به دعوت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی برای تدریس معارف و اخلاق به قم آمده بود، مرتبط بود.

حال پرشور و عشق خدایی ایشان به گونه ای که برای دیدن مرحوم آیه الله حاج آقا جواد انصاری همدانی بارها از تهران به همدان مسافرت می کرد تا از دم مسیحایی ایشان بهره مند و زنده شود، لکن دل پرطلالم از محبت و شور ایشان با این تماسها و برخوردها قانع نگشته تا اینکه با بزرگ مفسر قرآن مجید و فیلسوف و عارف و مربی بزرگ اخلاق حضرت آیه الله العظمی علامه سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله علیه ارتباط تربیتی برقرار کرد و در جلسات خصوصی اخلاقی و سیر و سلوکی ایشان شرکت فعال داشت و تا آخر عمر تحت تربیت آن مربی کم نظیر بود و مدارجی از کمال و معرفت حق تعالی را طی کرد به گونه ای که یکی از کسانی بود که مرحوم علامه طباطبائی گاهی شاگردانش را برای ارتباط حالی و تقویت شور و عشق، به ایشان سفارش می کردند، ایشان این ارتباط را نعمتی بی نظیر برای خویش می دانست به طوری که گاهی می فرمود: با اینکه بزرگانی را درک کردم لکن هیچ یک مرا مانند ایشان اقتاع و اشباع نکردند و بعد از رفتن به تهران وقتی به قم مشرف می شد تا شب چهارشنبه می ماند تا در جلسات خاص عرفانی مرحوم علامه شرکت کند، ایشان بعد از مراجعه از قم با مرحوم آیه الله علامه امینی ارتباط خاصی برقرار کرد و در جلساتی که کتاب شریف و گرانقدر الغدیر را قبل از چاپ، خوانده و بررسی می کردند، شرکت می کرد.

ایشان از یک تعبد خاص نسبت به دستورات شرع مقدس برخوردار بود به گونه ای که در حد توان التزام خاص به مستحبات و ترک مکروهات داشت و همواره دیگران را قولا- و عملا- به آن دعوت می کرد، علاوه بر آن از یک روح صبر و رضا و تسلیم برخوردار بود و با آنکه تا آخر عمر کسالتهای گوناگونی داشت لکن هیچ گاه زبان به شکایت و اعتراض از خداوند متعال ننگشود بلکه با قلبی آرام با دیگران مواجه می شد و وقتی آنها مشکلاتشان را مطرح می کردند آنها را روحیه می داد و در حد توان آن را حل می کرد به طوری که آنها با روحیه ای قوی و شاداب از نزدش بیرون می رفتند، و همچنین دارای توکلی بلند و مناعت طبع بود که حاضر نبود در مشکلات اقتصادی به کسی روی بیندازد و زیر بار منت کسی یا شخصیتی رود و نیز دارای توسلی قوی به ائمه علیهم السلام بود و حالت بکاء عجیبی در توسل به ایشان و ابراز محبت به حق تعالی داشت - این امر زبان زد دیگران بود - به گونه ای که دیگران را نیز منقلب می کرد و نوعا شبها یکی دو ساعت به اذان صبح مشغول راز و نیاز و تهجد و تفکر در آیات انفسی بود، آن هم با حالت گریه شدید تا جایی که گاهی نویسنده این حالات، از گریه ایشان از خواب بیدار می شد، و این گریه آن چنان عمیق بود که گاهی می فرمود: مقداری از سردردم به سبب گریه های زیاد است، و همچنین می فرمود: من شما را با گریه به درگاه خداوند و اولیائش به اینجا رساندم، این توسلات در تمامی امور ایشان جریان داشت تا اینکه گاهی می فرمود: من همواره توسل می کنم، (علتش آن حالت ذلت و خاکساری ایشان به درگاه خداوند و اولیائش بود) یکی از حالات بارز ایشان سیر در آیات انفسی بود که در این رابطه، خداوند حالات و کمالاتی را به ایشان عنایت فرموده بود لکن ایشان نسبت به آنها کتمان خاصی داشت فقط گاهی آثارش ظهور می کرد.

ایشان علاوه بر کمالات روحی، دارای اخلاق خاص و چهره بشاشی بود که اشخاص در اولین برخوردها با ایشان، شیفته و جذب ایشان می شدند و عده ای از این طریق به راه هدایت مشرف گردیدند.

فعالیتهای علمی و تربیتی وی

ایشان با یک تعهد خاص و ایمان خالص به هدف، برای ترویج دین و معارف اسلامی نوعا به قشر جوان توجه داشت و برای آنها کلاسهایی در علوم عربی و فقهی و جلسات گوناگون دینی و اخلاقی تشکیل می داد به گونه ای که هر شب را به بحثی اختصاص می داد مانند بحث حدیث و حفظ آن، جلسه قرائت و تفسیر قرآن، جلسه توسل و بحثهای اعتقادی، و نوعا خود مؤسس این گونه جلسات بود و در این رابطه بحثهای متصلی داشت و این شرح از نتایج آن است، علاوه بر این، شاگردانش را در تهیه و بیان معارف و اخلاقیات به کار می گرفت به گونه ای که بعضی از آنها جلساتی را اداره می کردند و هنوز هم ادامه می دهند، ایشان علاوه بر ارتباط کار علمی با شاگردانش، با آن اخلاق ویژه اش با آنها ارتباط روحی و معنوی برقرار می کرد و در امور مختلف ایشان نظارت و اشراف داشت و در حد امکان به آنها کمک می کرد مانند امر معاش و کسب، ازدواج و ارتباطات خانوادگی و آنها نیز آن مرحوم را در امور خود دخالت می دادند مانند پدری که در تمامی امور تربیتی فرزندش نظارت و اشراف دارد، ایشان با داشتن کسالتهای مختلف در هیچ حالی دست از ارشاد و تبلیغ و تربیت برنداشت و در حد وسع و توان خود به بیدار کردن سیاسی اهتمام داشت و با چنین روش تربیتی، در زمانی که رژیم فاسد پهلوی دست به اشاعه فحشاء و منکرات می زد تا جوانهای پاک در وادی فساد اخلاقی و اعتقادی بیفتند و قدرت فکر کردن نسبت به سرنوشت خود را نداشته باشند و بتوانند بر سلطه طاغوتی خود ادامه دهد، جوانهایی را تعلیم و تربیت کرد و تحویل جامعه داد که از پاکی و تعهد خاصی برخوردارند و هر یک نیروی مؤثری در زمینه های اداری و فکری و اخلاقی در محیط خود هستند و همچنین قلب مالا مال از روح ایمان و شوق به مکتب و همت والای

ایشان به گونه ای بود که عده ای را برای دنبال کردن منصب انبیاء علیهم السلام ترغیب می نمود و تعدادی روحانی تربیت نمود که در قم و تهران مشغول تحصیل و ترویج معارف دین هستند، ایشان علاوه بر این امور، مبارزه عملی با فساد و فحشاء می کرد و عده زیادی را از مراکز فساد نجات داد و مشاغلی را برایشان فراهم نمود، ایشان آن چنان اهتمام به پیاده کردن منصب انبیاء علیهم السلام داشت که بدون هیچ چشم داشت از کسی و با حالت کسالت به گونه ای بود که گاهی با دو عصا در جلسات دینی و اداره مسجد شرکت می کرد و این روش تا آخر عمر شریفش ادامه داشت تا آنکه در حین انجام وظیفه در خانه محبوب، جمالش را دیده و ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را از گوینده اش با گوش جان شنیده و لبیک گفته و در زمره عباد الله داخل شده و به جنت لقای الهی واصل گردید و واقعا مصداق: اذا مات العالم الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شیء (وقتی عالم فقیه بمیرد شکافی در اسلام وارد می شود که چیزی آن را پر نمی کند) بود، والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیا.

متن زیارت امین الله

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ ص حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ وَ قَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ وَ أَلْزَمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجْبَةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحَجِجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ مُجِيبَةً لِصَوْتِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبِيَّةً فِي أَرْضِكَ وَ سَيِّمَاتِكَ صَابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلَائِكَ مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ مُتَرَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ مُسْتَنَّةً بِسُنَّةِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ

اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْتَبِينَ إِلَيْكَ وَاللَّهْوُ وَ سُبُلُ الرَّاغِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعِيَّةٌ وَ أَعْلَامُ الْقَاصِدِينَ إِلَيْكَ وَاضِعِيَّةٌ وَ أَفْنَدَةُ الْعَارِفِينَ مِنْكَ فَازِعِيَّةٌ وَ أَصْوَاتُ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ صَاعِدَةٌ وَ أَبْوَابُ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مُفْتَحَةٌ وَ دَعْوَةٌ مِنْ نَاجَاكَ مُسْتَجَابَةٌ وَ تَوْبَةٌ مِنْ أَنَابٍ إِلَيْكَ مَقْبُولَةٌ وَ عِبْرَةٌ مِنْ بَكْيٍ مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومِيَّةٌ وَ الْإِعَانَةُ لِمَنْ اسْتَعَانَ بِكَ مَوْجُودَةٌ وَ الْإِعَانَةُ لِمَنْ اسْتَعَانَ بِكَ مَبْدُولَةٌ وَ عِدَاتِكَ لِعِبَادِكَ مُنْجِرَةٌ وَ زَلَّلَ مَنْ اسْتَقَالَكَ مُقَالَةً وَ أَعْمَالَ الْعَامِلِينَ لِمَدِيكَ مَحْفُوظَةٌ وَ أَرْزَاقَكَ إِلَى الْخَلَائِقِ مِنْ لِمْدُنِكَ نَازِلَةٌ وَ عَوَائِدُ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ وَاصِلَةٌ وَ ذُنُوبُ الْمُسْتَعْفِرِينَ مَغْفُورَةٌ وَ حَوَائِجُ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَّةٌ وَ جَوَائِزُ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُؤَفَّرَةٌ وَ عَوَائِدُ الْمَزِيدِ مُتَوَاتِرَةٌ وَ مَوَائِدُ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةٌ وَ مَنَاهِلُ الظَّمَاءِ مُتَرَعَّةٌ

اللَّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ أَقْبِلْ ثَنَائِي وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِنَّكَ وَلِيُّ نَعْمَائِي وَ مُنْتَهَى مُنَايَ وَ غَايَةُ رَجَائِي فِي مُنْقَلَبِي وَ مَتَوَايَ

أَنْتَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ

إِغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا وَ كَفِّ عَنَّا أَعْدَائِنَا وَ اشْغَلْهُمْ عَنَّا أَدَانَا وَ أَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ اجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَ أَدْحِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَ اجْعَلْهَا السُّفْلَى إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه

سلام - خداوند - بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند بر تو، سلام بر تو ای امانتدار خداوند در زمین او و حجت او بر بندگان، سلام بر تو ای امیر مؤمنان، گواهی می دهم که تو - در راه - برای خدا خدا جهاد کردی آنچنان که شایسته جهادش می باشد، و به کتاب خدا عمل کردی و از سنت های پیامبرش صلی الله علیه و آله پیروی کرد، تا اینکه خداوند تو را به جوار خویش دعوت فرمود و به اختیار خودش جانت را گرفت و دشمنانت را در کشتن شما ملزم به حجت - پاسخگویی - کرد در حالی

که حجت های رسا و گویایی برای تو بر تمامی خلق می باشد. خدایا، قرار ده نفس مرا آرام به تقدیرت، خشنود به قضایت، حریص به یاد و دعایت، دوستدار برگزیدگان دوستانت، محبوب در زمین و آسمانت، شکیبیا در مورد نزول بلایت، سپاسگزار در برابر نعمتهای فرونت، متذکر عطایای فراوانت، مشتاق به شاد گشتن دیدارت، توشه گیر پرهیزکاری برای روز پاداشت، پیروی کننده از روشهای دوستانت، دوری کننده از اخلاق دشمنانت، سرگرم از دنیا به ستایش و ثنایت. (سپس صورتش را بر قبر گذارد و عرض کرد) خدایا، براستی دلهای فروتنان در گاهت بسوی تو حیران است و راه های مشتاقان به تو باز است و نشانه های قاصدان کویت آشکار است، و قلبهای عارفان، از تو ترسان است، و صداهای خوانندگان، بطرف تو بلند است و درهای اجابت برویشان باز است و دعای کسی که با تو راز گوید مستجاب است، و توبه کسی که به درگاه تو بازگردد پذیرفته است و اشک چشمان کسی که از خوف تو گرید مورد ترحم است، و کمک کردنت برای کسی که از تو کمک خواهد آماده است، و فریادرسی تو برای کسی که به تو استغاثه کند رایگان است و وعده هایی که به بندگانت داده ای وفایش حتمی است و لغزش کسی که از تو پوزش طلبد پذیرفته است و کارهای عمل کنندگان، نزد تو محفوظ است و رزق هایت به سوی موجودات از نزد تو نازل می شود و بهره های بیشتر برای ایشان پیاپی است و گناهان آمرزش خواهان، آمرزیده است و حاجتهای آفریدگانت نزد تو روا شده است و جایزه های سؤل کنندگان، نزد تو شایان و وافر است و بهره های فزون به سوی ایشان می رسد و سفره های احسان تو برای طعام خواهان آماده است و حوضهای آب برای تشنگان، نزد تو لبریز است، خدایا، پس دعایم را مستجاب کن و مدح و ثنایم را بپذیر، و امیدم را عطا کن و گردآور میان من و دوستانم - زمامداران امورم - به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، زیرا تویی صاحب نعمت هایم و منت های امیدم و سرحد نهایی آرزویم در بازگشتگاه و اقامتگاهم. (خدایا) تویی معبود و آقا و مولایم، بیامرز مرا و دوستانم را و باز دار از ما دشمنانمان را و سرگرمشان کن از آزار و آشکار کن - گفتار - حق را و آن را برتر قرار ده و گفتار باطل را از میان ببر و آن را پست گردان، براستی تو بر هر چیزی توانایی.

پیشگفتار

الحمد لله

والحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی خیر خلقه و اشرف بریته محمد و اله الطیبین الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الاولین الی یوم الدین .

هدف از آفرینش انسان

خداوند متعال انسان را در این عالم برای دست یابی به هدفی عالی آفریده و برای رسیدن به این مقصود او را به قوا و نیروهای متعددی مجهز نموده است، آن هدف جز بندگی و معرفت حق تعالی چیز دیگری نیست که هر انسانی با رسیدن به آن به مقام والای خلیفه الهی فائز می شود و اگر می گوئیم وجود موجودات مقدمه ای برای وجود و حیات انسان است و در نهایت تحت فرمان او خواهند بود، فقط به این معنا است .

ایجاد وسایل برای رسیدن به هدف

خداوند تبارک و تعالی برای نیل بشر به این مقام والا، وسایلی را مقرر فرموده تا با چنگ زدن و عمل نمودن به آنها، استعدادهای خود را به فعلیت رساند و این مهم جز با متابعت از انبیاء و اولیای او ممکن نیست، از این جهت قرآن کریم نیز برای رسیدن به

خداوند متعال ما را امر به گرفتن وسیله می کند: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون (۱) (ای مؤمنان خدا را حفظ کرده و دنبال وسیله به سوی او باشید و در راه او مجاهده کنید شاید رستگار شوید).

البته پرواضح است که این مسئله غیر از اعتقاد مشرکین است که بتها را عبادت می کردند تا آنان را به خداوند نزدیک کنند که: مانعدهم الا لیقربونا الی الله زلفی (۲): (و ما بتها را عبادت نمی کنیم جز برای اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند). زیرا مشرکین به بتها به نظر استقلالی نگریسته و آنها را عبادت می کردند، اگرچه آنها را مخلوق می دانستند لکن در ربوبیت مستقل می دانستند که در نزد ما هیچ یک از این امور در رابطه با انبیاء و ائمه علیهم السلام متصور نیست زیرا تنها مشخصه و کمال والای ایشان، بندگی کردن خالصانه خداوند متعال و دعوت بی قید و شرط آنها به سوی خداوند می باشد که: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین: (۳) (بگو ای پیامبر! این راه من است که با بینایی به سوی خدا می خوانم، خود و هر کس را که از من تبعیت کند و خداوند منزله است و من از مشرکین نیستم).

اطاعت از پیامبر و ذوی القربی

اطاعت از انبیاء و اولیاء از این جهت است که تبعیت از ایشان، همان متابعت خداوند متعال است که: من یطع الرسول فقد اطاع الله (۴) (کسی که رسول را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده است)، و شرط محبت خداوند متابعت از پیامبر است، قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله: (۵) (بگو ای پیامبر: اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد)، و اجر رسالت (که لازم است اعطاء گردد) چیزی جز مودت ذوی القربی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام نمی باشد، قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی: (۶) (بگو ای پیامبر! بر امر رسالت مزدی از شما جز محبت نسبت به نزدیکانم نمی خواهم) و چون رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و مزد بر آن، جز برای رفع انسان نیست، قل ماسئلتکم من اجر فهو لکم: (۷) (بگو ای پیامبر! آن مزدی که از شما می خواهم، آن به نفع شما می باشد). و آن منفعت جز راهیابی به طرف حق تعالی نیست، قل ماسئلتکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سیلا: (۸) (بگو ای پیامبر! بر رسالتم مزدی از شما نمی خواهم مگر آنکه بخواهد به طرف پروردگارش راهی داشته باشد) و این راهیابی جز با مودت ذوی القربی و اهل بیت آن حضرت محقق نمی شود، از این جهت امر به مودت ایشان کرده است، پس باید مراد از مودت ایشان تبعیت از ایشان از روی مهر و محبت باشد، بنابراین اهل بیت باید به گونه ای باشند که محبت و تبعیت و قرب با آنها، موجب محبت و تبعیت و قرب به خداوند متعال شود و این در صورتی است که ایشان به تمام معنا و در تمام شئون هستی، بنده حضرت حق باشند. ایشان خود و همه شئون خود و موجودات را فقیر در گاه الهی می دانستند و می دیدند، از این جهت تبعیت از ایشان در طول تبعیت از رسول خدا و خداوند متعال است نه در عرض آن تا به شرک و استقلال منتهی شود.

امتحان الهی و غرض از آن

البته این تبعیت و محبت از آزمایشات بزرگ الهی نسبت به انسان است تا به آن جوهره وجودی او ظهور کرده و افراد حق طلب از دیگران ممتاز شوند و به نتایج حقیقی را بندگی نائل شوند که: احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین: (۹) (آیا مردم گمان می کنند اینکه بگویند ایمان آوردیم رها می شوند و امتحان نمی شوند و حتما کسانی که قبل از ایشان بودند را امتحان کردیم تا خداوند بداند) (۱۰) راستگویان و دروغگویان را مؤمنان را از منافقان مشخص کند - این امتحان همگانی است و حتی انبیای الهی را نیز شامل می شود. این امتحان نه برای علم پیدا کردن خداوند بلکه برای ظهور حقایق وجودیه انسان است که چه چیزی از اطاعت یا معصیت را، واقعا دنبال می کند، مانند معلمی

که به جوهره وجودی شاگردش در طول سال آگاهی دارد برای اینکه این حقیقت را نیز به شاگردش بفهماند و شاگرد ممتاز از غیر آن، جدا شوند، آنها را امتحان کرده تا آنها به نتایج پس از امتحان نایل شوند.

نفس انسانی در رابطه با تمایلات و کششهای وجودیش نسبت به دنیا و شئون آن (این تمایلات جزو ساختمان وجودی اوست) دارای حالات مطلوب و نامطلوبی در مقایسه با هدف وجودیش می شود، که ظهور این حالات نتیجه امتحان الهی است.

حالات گوناگون نفس

به طور اجمال اشاره ای به این حالات (۱۱) می شود، انسان به جهت خلقت مادیش اول تمایلات مادی در او شکوفا می شود از قبیل میل به تغذیه، میل به لانه سازی، تمایل جنسی و... قهرا هر یک از آنها آگاهیهای خاصی را به دنبال دارد و در این بین حالاتی هر چند غیراختیاری برای انسان حاصل می شود که همه آنها از خودخواهی انسان سرچشمه می گیرد مانند احساس مالکیت، حسد، بخل و... لکن چون این حالات ناآگاهانه یا نیمه آگاهانه هستند پایدار نمی باشند تا کم کم قوای عقلی انسان شکوفا شود و سؤالات و درکهای کلی نسبت به جهان و خویشتن و هدفداری آن برایش طرح شده و با داشتن ابزار این درکها و به کار بستن آنها، بینشهای کلی نسبت به جهان و خویشتن پیدا شود، در این مرحله است که دستگاه آفرینش برای او راه رسیدن به هدف مطلوب را معین کرده است. لکن در این راستا خداوند متعال برای تحقق آزمایش، چیزهای دیگری را قرار داده تا انسان با آگاهی راه مطلوب را از غیر آن تشخیص داده و به آن عمل کند تا استعدادهای حقیقیش شکوفا شود، و آنها عبارتند از تمایل به دنیا و شئون آن و نیز شیطان، که او از این تمایلات استفاده کرده و آنها را جلوه می دهد و از آن هدف اصلی انسان را غافل کرده تا انسان این تمایلات را در مسیر حق قرار ندهد. نفس انسانی به ملاحظه شدت این تمایلها و انحراف آنها از صراط مستقیم، به نفس اماره بالسوء نامیده می شود: ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی: (۱۲) (همانا نفس بسیار امر کننده به بدی است مگر اینکه پروردگرم به من رحم کند) و قهرا هر انحرافی غفلتی مناسب با خود دارد چنانچه امام سجاد علیه السلام می فرماید: مملوءة بالغفلة و السهو (۱۳)، (- نفس - پر است از غفلت و اشتباه) و اگر نفس را به همین جهت رهایش کنیم شیطان زمام امر را به دست می گیرد و انسان را در تحت ولایت (۱۴) خود قرار می دهد و کارهای خلاف را برای او خوب (۱۵) جلوه می دهد، و نفس از آن خوشش آمده و آن را می پذیرد، اینجاست که نفس، مسوله نامیده می شود: بل سولت لکم انفسکم امر (۱۶): (حضرت یعقوب به فرزندان فرمود: بلکه نفس شما امری را برایتان جلوه داده است) در این هنگام اگر نفس پس از ارتکاب کار خلاف، به خود آمده و متنبه شود و از کار گذشته اش پشیمان شود و خود را نسبت به آن سرزنش کند تا در مسیر صحیح قرار گیرد، به آن نفس لوامه گفته می شود، و لا- اقسام بالنفس اللوامه (۱۷)، (سوگند به نفس ملامت کننده) و تا نفس حالت مراقبه نسبت به اعمال و حالات خویش پیدا نکند و از آنها حساب کشی ننماید و تا به موانع خود پی نبرده و آنها را اصلاح نکند به مقامات عالی نایل نمی شود.

معرفة الله یا شناخت نفس

هدف اصلی از آفرینش، شناخت حقیقی خداوند متعال است که در این صورت نفس انسانی نیز شناخته شده است، و این مهم جز با مراقبت دائمی نفس بر پیاده کردن راه بندگی خداوند و محاسبه از آن، میسر نمی باشد همان طور که قرآن کریم سفارش کرده است. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون (۱۸) (ای مؤمنین خدا را حفظ کنید و هر کسی باید نگاه کند که برای فردا چه می فرستد، و خدا را حفظ کنید زیرا او آگاه است به آنچه عمل می کنید، و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده پس خدا هم نفس آنها را به

فراموشی کشانده، ایشان فاسق هستند) در این آیه شریفه پس از امر مؤمنان به تقوای الهی، سفارش به مراقبت از نفس می کند سپس امر به محاسبه نفس (محاسبه نشان می دهد که تقوا به طور مستمر پیاده شده است یا خیر؟) و این دو امر، انسان را به توجه مستمر به خداوند می کشانند، و توجه مستمر به خداوند کم کم دریچه های معرفت به او را برای انسان باز می کند که با باز شدن دریچه های حقیقی معرفت به خداوند، رابطه وجودی خود و موجودات را با او فهمیده و می یابیم و با یافتن این روابط حقیقی، حالات والای نفس حاصل می شود از قبیل اطمینان و رضایت و در این هنگام نفس، به مطمئن، راضیه و مرضیه متصف شده و قابلیت خطاب به دخول در زمره بندگان واقعی خداوند، را پیدا می کند و به او گفته می شود یا ایها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی، وادخلی جنتی (۱۹)؛ (ای نفس مطمئن، به پروردگارت رجوع کن در حالی که از او خشنود بوده و مورد خشنودی او می باشی پس در میان بندگانم داخل و در بهشتم وارد شو).

در مقابل اگر نفس از حالت ملامت گری خویش نسبت به اعمال و حالات قبیح بیرون بیاید و مراقب نسبت به آنها نداشته باشد، کم کم حالت استدراج (۲۰) برایش پیش می آید و چنانچه توبه ننماید به خسران (۲۱) وجودی مبتلا شده تا نهایت کارش به تکذیب (۲۲) آیات الهی منتهی می شود و مغضوب به غضب الهی شده که نتیجه اش جهنم و همراهی با کافران است.

البته در تمامی مراحل باید واقعا از هجوم شیطان و غلبه هواهای نفسانی به خداوند متعال پناه برد تا او ما را پناه دهد همچنان که خداوند به پیامبرش امر می کند که: لله لله و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین، و اعوذ بک رب ان یحضرن (۲۳)، (و بگو پروردگارا به تو پناه می برم از وسوسه های شیطانها و پناه می برم به تو پروردگارا از اینکه نزد من حاضر شوند).

علت سفارش به زیارت امامان

حال با توجه به این بیان کوتاه، سر سفارشات ائمه علیهم السلام به زیارت خودشان روشن می شود، زیرا آن یکی از راه های ابراز محبت به ایشان برای تقرب به خداوند متعال و نزدیک شدن به هدف از آفرینش، می باشد و در حقیقت با زیارت ایشان می خواهیم آنها را الگوی خود در سیر به سوی کمال نهایی قرار دهیم، نه اینکه مقصود خوش گذرانی و ارضاء امیال حیوانی یا رسیدن به منافع مادی باشد، از این جهت آن بزرگواران در زیارتنامه هایشان مجموعه ای از معارف اسلامی را از توحید، رسالت، معاد، امامت، ولایت و مسائل اخلاقی و تربیتی، متذکر شده اند تا با اعتقاد پاک و اتصاف با این اوصاف اخلاقی و نفسانی شایستگی قرب الهی را پیدا کنیم، در این صورت است که زیارت ایشان همان زیارت خداوند محسوب شده است و موجب دخول در بهشت می شود. (۲۴) البته زیارت ایشان آداب دیگری دارد که در مفاتیح الجنان و سایر کتب زیارات (۲۵) آمده است.

یکی از بهترین زیارتنامه ها، زیارت شریفه امین الله است که امام سجاد علیه السلام هنگام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خواندند و امام باقر علیه السلام فرمودند (۲۶): آن را می توان در تمامی زیارتگاههای ائمه خواند، این زیارتنامه در بردارنده معارف بلند و مسائل اخلاقی والایی است که در قالب دعا نفس انسانی را ترغیب می کند که به این کمالات متصف شود و به گونه ای است که مرحوم مجلسی درباره آن فرموده است (۲۷): از صحیح ترین زیارتنامه هاست از جهت سند و عام ترین آنهاست از نظر مورد، (یعنی می توان آن را نزد همه ائمه خواند). امیدوارم با عنایت ائمه علیهم السلام در بیان بعضی از حقایق آن موفق شده باشم.

والسلام

شیخ محمود تحریری

فصل اول: السلام علیک سلام بر تو

معانی سلام بر امام

کلمه سلام به معنای امنیت و سلامت است و یکی از بهترین نوع تحیت می باشد که در دستورات اجتماعی اسلام از اهمیت و سفارش اکید برخوردار است تا مؤمنین به جهت احترام کردن و در امنیت قرار دادن جان و مال و آبروی خویش، از تعرض و تجاوز به یکدیگر، در ملاقاتشان در هر مرتبه و درجه اجتماعی که قرار دارند این کلمه را القاء کنند و در نتیجه بین دلها الفتی برقرار شود. (۲۹) از این جهت خداوند متعال به پیامبرش امر می کند که: و اذا جاءك الذین یؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم (۳۰) (و هنگامی که مؤمنان به آیات ما نزد تو آمدند پس بگو سلام بر شما)، و نیز به مؤمنین امر می نماید که: فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله: (۳۱) (پس هنگامی که به خانه ها وارد شدید بر خودتان سلام کنید که آن تحیتی از جانب خداوند است). چنانچه ملاحظه می فرمایید مراد از خودتان در آیه شریفه اهل خانه است و چون خاصیت سلام ایجاد الفت و محبت است و لازمه آن اتحاد و تساوی است، خداوند متعال سلام بر اهل را به منزله سلام بر خود انسان قرار داده است لذا تحیت اهل بهشت به یکدیگر نیز سلام است، و تحیتهم فیها سلام (۳۲)، (و تحیت اهل بهشت در آنجا سلام است)، و تحیت خداوند به مؤمنین نیز در روز قیامت اسلام است، تحیتهم یوم یلقونه سلام (۳۳)، (تحیت ایشان از طرف خداوند روزی که او را ملاقات می کنند سلام است).

سلام اگر به طور مطلق و بدون قید به کار رود به معنای سلامت از هر آفت و عیب و نقصی است و می توان گفت که در قرآن کریم نیز به همین معنا به عنوان یکی از اسماء ذاتیه الهی به کار رفته است: هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام... (۳۴)، (او خدایی است که جز او معبودی نیست، حاکم و مالکی که از هر عیب منزّه و - همه از ناحیه او در سلامتند سالم از هر نقصی است).

سلام مصدر باب تفعیل است و چون این باب گاهی به معنای متعدی به کار می رود لذا سلام در رابطه با خداوند یکی از صفات فعلیه او نیز به حساب می آید، یعنی عالم هر چه دارد به تسلیم الهی است و در رابطه با این معانی در دعا نیز می خوانیم: اللهم انت السلام و منک السلام و لک السلام و الیک یعود السلام (۳۵): (بارالها! تو سلامی و از توست سلام و بر توست سلام و به تو برمی گردد سلام).

بنابراین سلام در این زیارت و زیارتهای دیگر بر حضرات ائمه علیهم السلام می تواند دو گونه اراده شده باشد: اول: سلام بر خداوند بر آنان. دوم: سلام زائر بر آنان.

۱- اگر سلام خداوند منظور باشد. استعمال آن دو گونه است:

الف: سلام به معنای سالم بودن از گناهان و عیوب، یعنی خداوند شما را از تمامی گناهان و عیوب و نقصها مبرا کرده است، و خداوند در قرآن کریم نیز به همین معنا به رسولان خود سلام داده است: سلام علی نوح فی العالمین، (۳۶) سلام علی ابراهیم، (۳۷) سلام علی موسی و هرون (۳۸)، سلام علی ال یاسین (۳۹) سلام علی المرسلین (۴۰)، و بر حضرت یحیی نیز نسبت به عوالم سه گانه (دنیا، برزخ و قیامت) سلام داده است (۴۱) و سلام حضرت عیسی علیه السلام را بر خود (نسبت به آن سه عالم) نقل می کند (۴۲) بلکه خداوند به اهل بهشت نیز سلام می دهد، سلام قولاً من رب رحیم (۴۳) (سلام گفته ای از پروردگار مهربان است) و ملائکه نیز به بهشتیان سلام می کنند، سلام علیکم بما صبرتم (۴۴): (سلام بر شما باد به جهت آنچه که صبر نمودید).

روشن است که بهشت جای افراد آلوده به گناه و معصیت و صاحب صفات ناپسندیده نیست لذا سلام بر اهل بهشت حاکی از این امر است که خداوند مبرا بودن ایشان را از هر آلودگی تضمین کرده و این معنا درباره رسولان الهی شایسته تر است، زیرا آنان برگزیده و انتخاب شده از طرف خداوند متعال هستند و از حکمت الهی به دور است که اشخاص آلوده را برای هدایت و رهبری جامعه انتخاب کند. بنابراین چون سلام با الف و لام آمده است و الف و لام برای استغراق یا جنس است معنای السلام علیکم، این

است که امنیت مطلقه نسبت به تمام گناهان و آلودگیها و عیوب از طرف خداوند بر شماست .

ب : اینکه سلام به لحاظ متعدی بودنش به معنای تسلیم است و معنای تسلیم واگذار کردن امری به کسی است و تسلیم خداوند بر اهل بیت علیهم السلام با توجه به ربوبیت حق تعالی بدین گونه است که ایشان را واسطه در فیض نسبت به جمیع عوالم هستی قرار داده است . البته این معنی چنان نیست که خداوند متعال کنار رفته و دست روی دست گذارده و امور را به حضرات ائمه علیهم السلام واگذار نموده باشد زیرا به تصریح قرآن کریم : ان ربك فعال لما يريد (۴۵): (همانا پروردگار تو هر چه را که اراده کند انجام می دهد) و همچنین : كل يوم هو في شأن (۴۶) (هر روز او در کاری است) . بلکه فاعل بودن اهل بیت علیهم السلام در طول فاعلیت خداوند متعال است و چون هیچ فاعلی در عالم حتی برای لحظه ای استقلال ندارد، حضرات ائمه علیهم السلام نیز نسبت به حضرت حق استقلال ندارند و این همان منطبق حق است که : لا جبر و لا تفویض ولكن امر بین الامرین (۴۷): (نه جبر و نه تفویض است بلکه امری است بین آن دو امر) و واسطه فیض بودن ایشان برای جمیع عوالم به لحاظ این است که ایشان از نظر خلقت نوری (نه از نظر خلقت جسمانی) اول مخلوق هستند، چنانچه از جابر بن یزید نقل شده که گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: یا جابر! ان الله اول ما خلق ، خلق محمدا و عترته الهداء المهتدين ، فكانوا اشباح نور بين يدي الله ، قلت : و ما الاشباح : قال : ظل النور... (۴۸): (ای جابر همانا خدا اول چیزی که خلق کرد، محمد و عترت هدایت کننده و هدایت شده او را خلق کرد پس ایشان شبهای نوری بودند در پیشگاه خداوند. گفتم : اشباح چیست ؟ حضرت فرمودند: سایه نور است ...).

این اول بودن در خلقت ، اولیت اعتباری و زمانی نیست زیرا زمان ، مقدار حرکات افلاک است و خلقت ایشان قبل از خلقت افلاک بوده است و در مسئله ایجاد، امور اعتباری معنی ندارد. پس این اولیت ، اولیت رتبی است یعنی حقیقت حضرات ائمه که از آن به خلقت نوری تعبیر می شود در مرتبه ای از هستی قرار دارند که اشرف ما سوی الله می باشند و این اشرفیت اقتضای وساطت ایشان در خلقت ما سوی الله را دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: لله لله خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة : (۴۹) (خداوند مشیت را قبل از اشیاء آفرید سپس اشیاء را به واسطه مشیت آفرید) و در حدیث از امام هادی علیه السلام آمده است که : ان الله جعل قلوب الائمة موردا لارادته و اذا شاء شيئا شاءه (۵۰): (همانا خداوند دلهای ائمه را محل اراده خویش قرار داد و هنگامی که او چیزی را بخواهد ایشان آن را می خواهند). و لذا معنای تسلیم خداوند نیز این است که خداوند، خلقت نوری ایشان را واسطه فیض در تمام شئون هستی قرار داده است .

۲- چنانچه سلام زائر مراد باشد، آن نیز به دو معنا به کار می رود.

اول : به معنای اقرار زائر است بر سالم بودن و مبرا بودن حضرات ائمه علیهم السلام از جمیع گناهان و عیوب .

دوم : به این معنا که زائر خود و جمیع شئون خویش را به ائمه علیهم السلام تسلیم می نماید. پس اگر زائر به این معانی اقرار و توجه داشته باشد حال او در وقت زیارت غیر از اوقات دیگر خواهد بود و از زیارتش استفاده معنوی نموده و به خداوند متعال تقرب می یابد.

انواع سلام

سلام بر ائمه علیهم السلام انواع مختلفی دارد، گاهی سلام بر اجساد مطهر ایشان است که در زیارتنامه ها می خوانیم : السلام علی اجسادکم و معنای آن سالم بودن اجساد ایشان از عیوبی است که موجب تنفر جامعه از ایشان شود و نیز مبرا بودن وجود مادی ایشان است از اینکه در رحمهای آلوده به شرک و گناه قرار گیرد و مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید درباره اجداد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: (۵۱) اجماع اهل حق دلالت دارد بر اینکه پدران آن حضرت تا حضرت آدم علیه السلام موحد بوده اند.

و در زیارت حضرت رسول و امام حسین علیهما السلام می خوانیم: اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها (۵۲) (شهادت می دهم که تو نوری در صلبهای بلند مرتبه و رحمهای پاکیزه بودی که زمان جاهلیت با پلیدیهایش تو را آلوده نکرد و از جامه های چرکش تو را نپوشاند).

و در زیارت علی علیه السلام نیز می خوانیم: اشهد انک طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر: (۵۳) (شهادت می دهم که تو پاک سرشت و پاک، پاک شده از (پدران) پاک سرشت و پاک و پاکیزه می باشی) و هنگامی که حضرت رسول و علی علیهما السلام این گونه بودند سایر ائمه علیهم السلام نیز این گونه می باشند. و گاهی سلام بر ارواح طیبه ایشان است و می گوئیم: السلام علی ارواحکم، و گاهی سلام به طور مطلق آمده است: السلام علیکم، این گونه سلام، ظاهراً بر حقیقت ایشان است و به خلقت نوری آنان علیهم السلام اشاره دارد، آن حقیقتی که تقدم رتبی و ذاتی بر وجود مادی ایشان و سایر مخلوقات داشته و با جسم و روح ایشان و محیط بر آن می باشد و تمامی معانی سلام که قبلاً گفته شد نسبت به این حقیقت نیز صدق می کند و این سه نوع از سلام نیز در صلواتی که مستحب است بعد از نماز عصر روز جمعه خوانده شود آمده است: والسلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمه الله و برکاته (۵۴)، (سلام و رحمت و برکات خداوندی بر آن وجودهای نوری و بر ارواحشان و اجسادشان بوده باشد).

امین خداوند در روی زمین

یا امین الله فی ارضه؛

امین به کسی گفته می شود که مورد اطمینان بوده و مصون از خیانت باشد و چون لفظ امین الله بدون قید و شرط با لفظ فی ارضه آمده است و لازمه زمینی بودن، قرار گرفتن در تضادها و تمایلات مختلف و هواهای نفسانی و شیطانی قرار گرفتن است، اثبات این صفت برای کسی، مقام بلندی برای او می باشد و نشانه آن است که صاحب آن دارای مرتبه اعلای ایمان و یقین و اطمینان نفس است که از دستبرد هوی نفس و شیطان محفوظ بوده و از هر جهت، هم از جنبه علم و گرفتن حقایق از مبداء متعال و هم از حیث عمل و هم از جهت صفات، مورد وثوق خدای متعال می باشد. خداوند متعال نسبت به مؤمنینی که از آلودگیهای اعتقادی، اخلاقی و عملی پاک شده اند می فرماید: الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون (۵۵): (کسانی که ایمان آورده و با هیچ ظلم و شرکی نیامیختند برایشان امنیت است و ایشان هدایت یافتگانند).

قرآن کریم این صفت را در چند مورد (۵۶) نسبت به رسولان الهی مطرح می نماید، زیرا رسولان خداوند یکی از مصادیق روشن مخلصین (بفتح لام) می باشند که شیطان به آنها دسترسی نداشته و نمی تواند آنها را اغواء کند و قرآن از قول شیطان نقل می کند که: فبعز تک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین لله (۵۷): (- خداوند! - به عزتت سوگند که حتما همه مردم جز بندگان پاک شده تو را اغواء و گمراه می کنم)، ائمه علیهم السلام نیز طبق برهان عقلی و دلایل نقلی باید از هر جهت مورد وثوق خداوند متعال بوده و از دستبرد هوی نفس و شیطان مصون باشند تا بتوانند راه انبیاء را ادامه داده و موجب اطمینان مردم گردند و اهداف انبیاء باطل نشود، پس هنگامی که زائر در برابر یکی از حضرات ائمه علیهم السلام می ایستد اگر توجه به مقام امنی که ایشان دارند داشته باشد و به یکی از معانی اسلام، به ایشان سلام دهد ارتباط روحی خود را با حقیقت ایشان برقرار نموده است.

حجت خداوند بر بندگان

و حجته علی عباده

معانی حجت بودن امام

حجت به معنای دلیل و برهان است و دلیل بودن ائمه علیهم السلام بر بندگان ممکن است چند معنا داشته باشند.

اول: اینکه خداوند به مقتضای حکمتش بشر را برای رسیدن به کمال مطلق آفریده است، و لازمه این امر فرستادن افرادی است که راه رسیدن به کمال را برای او بیان کنند و در غیر این صورت بشر با تمامی قوای خود از پی بردن به راه کمال مطلق، عاجز بوده و همچنین هدفی که بر خلقتش استوار است لغو می شد و این منافی با حکمت الهی است، و ضمناً راه برای اعتراض انسان بر خداوند متعال باز می بود که چرا افرادی را برای ما نفرستادی تا راه رسیدن به هدف از خلقت را بیان کنند، لذا قرآن کریم می فرماید: رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجهٌ بعد الرسل (۵۸): (ما انبیاء را بشارت دهند - به سعادت - و بیم دهند - از شقاوت - فرستادیم، تا اینکه مردم حجتی بر خداوند بعد از فرستادن رسولان نداشته باشند). پس رسولان الهی برای رساندن بشر به کمال از طرف خداوند حجت و دلیل بر بندگان هستند و لذا گفتار و اعمال آنان مورد تاءیید کامل خداوند بوده و ایشان هیچ گونه عذر و بهانه ای برای بشر باقی نمی گذارند. و ائمه علیهم السلام نیز به سبب جانشینی از نبی گرامی اسلام، از سوی خداوند حجت بر بندگان هستند و اعمال و گفتار آنان نیز حجت است. از این جهت امام رضا علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ان الحجۃ لاتقوم لله عز و جل علی خلقه الا بامام حتی یعرف (۵۹) (همانا حجت خداوند عز و جل بر بندگان جز به امام شناخته شده تمام نمی شود). و کمال حکمت الهی بر بندگان اقتضاء دارد که وسایل رشد انسانها را قبل از پیدایش آنها و با پیدایش آنها و با انتهای خلقتشان، ایجاد کند تا حجت بر آنها تمام شود از این جهت امام صادق علیه السلام فرمود: الحجۃ قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق (۶۰) (حجت خداوند قبل از خلقت و با آن و بعد از آن می باشد).

دوم: اینکه انبیاء و ائمه علیهم السلام نه فقط در دنیا حجت بر بندگان خدا هستند بلکه در آخرت نیز نسبت به کسانی که با فرمایشات ایشان مخالفت کرده و در عذاب الهی بسر می برند، حجت خداوند هستند و به گناهکاران گفته می شود: یا معشر الجن و الانس الم یاءتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا (۶۱)، (ای جمعیت جن و انسان آیا رسولانی از میان شما آیات مرا نزد شما بیان نکردند و شما را ملاقات این چنین روزی نترساندند؟ می گویند: (بله) بر ضرر خودمان گواهی می دهیم). و در توصیف ائمه علیهم السلام در جای دیگر می خوانیم: و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی (۶۲) (و شما حجت‌های خداوند هستید بر اهل دنیا و آخرت و این جهان).

سوم: انبیاء و ائمه علیهم السلام به معنای دیگری نیز حجت تام خدا بر بندگان هستند. یعنی ایشان با صفات کمالیه خود برهانی بر وجود و صفات کمالیه حق تعالی می باشند زیرا ایشان به طور استقلال چیزی از خود ندارند، لذا هر شخص عاقل و باانصافی با توجه به صفات کمالیه آنان پی به وجود خدای متعال و صفات کمالیه او می برد.

اگرچه تمامی موجودات به این معنا که گفته شد حجت بر وجود خداوند متعال می باشند لکن ائمه علیهم السلام حجت و برهانی تام بر وجود و کمالات وجودی خداوند سبحان هستند. و در جای دیگر (۶۳) نیز ائمه علیهم السلام را با وصف و المثل الاعلی: (نمونه اعلی خداوند)، می خوانیم.

گواهی بر کمال مجاهده امام برای خدا

اشهد انک جاهدت فی الله حق جهاده

معنای جهاد و مراتب آن:

جهاد در لغت (۶۴) به معنی تلاش و کوشش و به زحمت افتادن نسبت به اموری است و مجاهده به معنای به کار بستن توان در دفع دشمن است و چون انسان دشمنان بیرونی و درونی دارد از این جهت کلمه جهاد در دفع همه آنها استعمال شده و هر کدام اصطلاح خاصی پیدا کرده و برای آن مراتبی است که عبارتند از:

الف - جهاد فی سبیل الله: خداوند انسان را برای رسیدن به کمال بندگی و معرفت خویش آفریده است و برای رسیدن به آن باید با

تلاش و کوشش، مقدمات و راههایی که برای آن معین فرموده، فراهم کرد و موانع رسیدن به آن را نیز کنار زد، و چون یکی از موانع مهم برای رسیدن انسانها به مقام بندگی، افراد گمراه و طاغوتها می باشند لذا دستور اکید داده شده که مؤمنان با آنها ستیز کنند تا آنها از میان برداشته شوند و راه برای رسیدن به هدف نهایی باز شود و برای این کار نتایج والایی را نیز بیان فرموده است.

در قرآن کریم نوعاً برای این چنین مقابله ای کلمه جهاد فی سبیل الله به کار رفته است (۶۵) زیرا اعتقادات حقه و فرامین خداوند سبیل او هستند که ما را به خدا می رسانند. از این جهت می فرماید: انفروا خفافاً و ثقلاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون: (۶۶) (کوچ کنید سبک و سنگین و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این کار برای شما خویست اگر بدانید).

ب - جهاد فی الله: خداوند برای امتحان بشر در مسیر تکاملیش تمایلات و کششهای مختلفی را در وجود او نهاده است و در نفس او نیز درک خوبی و بدی را قرار داده است. قرآن کریم می فرماید: و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقویها: (۶۷) (سوگند به نفس انسانی و آن کسی که او را مساوی آفریدش پس بدیها و خوبیهایش را به او الهام کرد). و رسولانی برای او فرستاد تا تمامی راههای نیک و بد را بیان کنند و آن تمایلات را با راههای خوب، جهت الهی دهند و بشر با تشخیص راه راست و انتخاب آن به بندگی خالص خداوند، نائل شود. و از طرفی شیطان را نیز آفرید تا با فریب دادن (۶۸) انسان و وسوسه کردن (۶۹) او، تمایلات غیرالهی را زینت (۷۰) داده و او را دعوت (۷۱) به ضلالت و باز ماندن از هدف حقیقی نماید.

انسان در این عالم در این کشمکشهای الهی و شیطانی قرار گرفته است، از طرفی فطرت الهی و تمایلات والای انسانی (۷۲) و انبیاء علیهم السلام او را به طرف معبود حقیقی و متخلق شدن به اوصاف الهیه دعوت می کنند و از طرف دیگر شیطان با یارانش (۷۳) به علت دشمنیش با انسان او را با وعده های دروغین به طرف خود می کشد تا زمام امر او را در دست خود بگیرد و او را مطیع و خاضع خود کند، اینجاست که انسان اگر بخواهد به سعادت حقیقی نائل شود باید با وساوس شیطانی مبارزه کند. اولین وسوسه او درباره اعتقادات حقه است که او ایمان نیاورد، کافر، مشرک یا منافق گردد. انسان اگر در این مرحله موفق شود شیطان او را نسبت به انجام ندادن فرامین الهیه و ارتکاب خلاف وسوسه می نماید و اگر در این مرحله نیز موفق نگردد در جهت و انگیزه اعمال صالح وسوسه می نماید تا آثار شایسته بر آن اعمال مترتب نشود و انسان را به قرب الهی نرساند تا جایی که این گونه وسوسه در جهاد فی سبیل الله و سایر اعمال صالح نیز جاری است، زیرا ممکن است کسی در جهاد فی سبیل الله باشد لکن در اثر نیت ناخالص عملش بی اثر باشد همان طور که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوى فمن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امره يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه (۷۴)، (همانا اعمال فقط به واسطه نیتهاست و برای هر کسی آن چیزی است که نیت کرده پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد پس هجرتش به سوی آنهاست و کسی که هجرتش به سوی رسیدن به دنیا یا ازدواج زنی باشد پس هجرتش به سوی همان است که نیت کرده است) از این جهت قرآن می فرماید: و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين، (و مردم امر نشدند مگر برای اینکه خدا را انتخاب کرده و نفس خود را از تمایلات شیطانی و حیوانی باز دارند و انگیزه های غیرالهی را از خود دور کنند به مقام مجاهده فی الله نائل شده و خداوند راههای به سوی خودش را برای ایشان نشان می دهد و در این باره می فرماید: و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين، (و کسانی که برای ما جهاد کنند حتماً ایشان را به راههای خود هدایت می کنیم و همانا خدا با نیکوکاران است). این اختلاف (۷۷) تعبیر بین جهاد فی سبیل الله و جهاد فینا و نیز هدایت این مجاهدین به راههای الهی و معیت خداوند با نیکوکاران در حالی که هدایت خداوند عمومی است و او با همه موجودات می باشد، نشانگر این است که این جهاد یک عمل والایی است که هدایت خاصه به سبیل الهی و همراهی خاص خداوند (همراهی، کمک یا رحمت خاصه خداوند) را به خود اختصاص داده است از این جهت در ذیل آیه گذشته از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

این آیه برای آل محمد و تابعینشان می باشد. (۷۸) علت آن روشن است زیرا کسانی که خود صراط مستقیم می باشند و نیز کسانی که دقیقا در صراط مستقیم باشند، مجاهد حقیقی برای خداوند متعال هستند و شیطان هیچ سلطه ای برایشان ندارد. و علی علیه السلام در کلمات قصارش این جهاد را برترین و بهترین جهاد و کامل ترین مرتبه تقوی معرفی نموده است (۷۹) و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا بر نقل امام صادق علیه السلام، آن را جهاد اکبر دانسته است آنجا که عده ای را برای جهاد با دشمن فرستادند پس از بازگشت آنها، فرمودند: (خوش آمدند قومی که جهاد اصغر را انجام دادند ولی جهاد اکبر برایشان باقی مانده است عرض شد: جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس) (۸۰) سر این فرمایشات روشن است زیرا وسوس شیطانی و تمایلات طبیعی نفس انسانی همواره موجود است و کسانی که رستگاری واقعی و حیات طیبه (۸۱) را می خواهند باید یک مبارزه دائمی با وسوس شیطانی و تمایلات غیرالهی نفس داشته باشند همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: ان الحازم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاصلحها و حبسها عن اهويتها و لذاتها فملکها و ان للعاقل بنفسه عن الدنيا و ما فيها و اهلها شغلا (۸۲)، (همانا دورانیدش کسی است که خود را به جهاد با نفس خویش مشغول سازد پس آن را اصلاح کرده و آن را از خواهشها و لذتهایش منع نموده و مالکش شود و همانا برای عاقل به نفس خود از دنیا و آنچه در اوست و اهلش مشغولیتی است).

ج - جهاد برای خدا حق جهاد: با دقت در تعبیرات قرآن و سنت، به دست می آید که برای انسان مقامات عالی ای در نظر گرفته شده است که با این درکهای عادی نمی توان آن را درک کرد لکن با تبعیت کامل از اولیای دین می توان به آنها نائل شد، یکی از آن موارد (جهاد فی الله حق جهاده) است که باید فرقی با جهاد فی الله روشن گردد تا در مقام زیارت خطاب به اولیای دین بفهمیم چه می گوئیم، خلاصه معنای جهاد فی الله این شد که انسان با تلاش پیگیر تمامی تمایلات نفسانی خویش را در جهت دستورات و اهداف الهی قرار دهد و از طغیان آنها و ترجیح دادن زندگانی دنیا بر آخرت جلوگیری کند، همان گونه که خداوند می فرماید: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأموی (۸۳)، (و اما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از خواسته هایش باز دارد پس بهشت جایگاهش می باشد). البته این گونه جهاد منافات ندارد با اینکه هدف و انگیزه از آن رسیدن به بهشت و ثواب اخروی یا پرهیز از جهنم و عقاب ابدی باشد، ولی با رجوع به بیانات اولیای دین، می فهمیم که مرحله بالاتری از این نوع جهاد و عبادت تصور می شود و آن همان است که غایت جهاد و عبادت جز خداوند و محبت به او و اینکه او اهل عبادت است نباشد، نه توجه به خود عبادت شود و نه توجه به چیزی غیر از معبود، در عین حالی که عبادت و جهاد مرحله قبل برای خدا و عبادت خدا حساب می شود، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: ان العباد ثلاثة: قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله تبارك و تعالی طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عز و جل حبا له فتلك عبادة الاحرار و هی افضل العبادة (۸۴)، (همانا عبادت کنندگان سه دسته هستند، گروهی خداوند عز و جل را از ترس عبادت می کنند پس آن عبادت بندگان است، و عده ای خداوند تبارک و تعالی را برای جستجوی ثواب عبادت می کنند پس آن عبادت مزدبگیران است، و دسته ای خداوند عز و جل را به سبب محبت او عبادت می کنند پس آن عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است). معنای آزاده بودن دسته سوم که عبادتشان برترین عبادت می باشد آن است که ایشان از همه اغراض غیر از بندگی معبود - چون معبود - چون مستحق بندگی است - آزاد شده اند.

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج مله ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس ... (۸۵) (و برای خدا جهاد کنید حق جهادش، او شما را انتخاب کرد و در دین بر شما حرجی قرار نداد دین پدرتان ابراهیم است که او شما را قبل از این (قرآن) و در این (قرآن) مسلمان نامید تا اینکه پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواه بر مردم بوده باشید...).

با تامل در خصوصیات آیه شریفه معارف والایی به دست می آید (۸۶)، زیرا اولاً فرموده است جهاد کنید برای خدا آن چنان که

حق جهادش بوده باشد یعنی در آن جز خدا چیزی منظور نباشد مانند این فرمایش: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لاتمتون الا و انتم مسلمون (۸۷)، (ای مؤمنین، از خدا پروا داشته باشید حق پروایش و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید)، حق تقوی همان تقوای محض است که باطل در آن راه نداشته و عبودیت خالصه ای است که غفلت و هوایی غیر هوای مولا- در آن نباشد و این همان اعلی درجه اسلام است. البته این امر در این آیه و آیه قبل به لحاظ تصویر اعلی درجه ارتقاء وجودی انسان است. (۸۸)

و ثانیاً حضرت ابراهیم پدر مسلمانان نامیده شده است زیرا او اول کسی بود که به مقام تسلیم محض در برابر حق تعالی رسید (۸۹) و برای فرزندان مسلمانش نیز آن را از خداوند خواست، و ثالثاً معنای اجتناب، برگزیدن و انتخاب است که حقیقتش مخلص (بفتح لام) شدن بنده است یعنی خداوند او را مخصوص به خودش قرار دهد. در حقیقت بنده به مقامی از معرفت می رسد که جز خدا و اسماء و صفات او را نبیند، در اینجا گفته می شود که او مخصوص به خدا شده است و خداوند نسبت به این افراد می فرماید: و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار، انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار، و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیر (۹۰)، (و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که صاحبان دستها و چشمها هستند، همانا ما ایشان را با صفت خالصی که یاد آخرت باشد خالصشان کردیم و ایشان نزد ما از برگزیدگان نیکان می باشند). خالص کردن خداوند که از آن به اصطفا نیز تعبیر شده است همان صفت مخلصینی (بفتح لام) است که شیطان و غیر آن در او راه ندارد، و تنها ایشان می توانند خداوند را آن طور که هست توصیف نمایند (۹۱) و در برابر اعمالشان جزا داده نمی شوند، (۹۲) زیرا ایشان به درجه ای از معرفت خداوند رسیده اند که برای خود چیزی از وجود و اوصاف کمالیه وجود و افعال حسنه قائل نیستند و حقیقت فقر و بندگی را در تمای شئون هستی درک کرده اند، لکن سایر افراد و مجاهدین فی الله در برابر اعمالشان جزا داده می شوند (۹۳) و ایشان در مقام اخلاص عمل هستند و احتمال اغواء شیطان در ایشان می رود زیرا هنوز به آن مقام معرفت والا نرسیده اند که شیطان نتواند در ایشان نفوذ کند هر چند که ایشان بنده خدا نامیده می شوند و شیطان نیز بر ایشان سلطه ندارد: ان عبادی لیس لک علیهم سلطان (۹۴)، (همانا تو - شیطان - بر بندگانم سلطه ای نداری). از این جهت امام رضا علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که: و الاخلاص علی خطر حتی ينظر العبد بما یختم له (۹۵)، (و اخلاص بر خطر است تا اینکه عاقبت کار بنده ملاحظه گردد). مراد از گواه بودن در آیه قبل، شهادت بر اعمال است که پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد اعمال ائمه و ائمه علیهم السلام نیز شاهد بر اعمال امت می باشند و مرحوم علامه طباطبایی بحث مفصلی در این باره در ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره می فرماید. (۹۶)

پس خلاصه مضمون آیه قبل این است که خداوند متعال امر می کند حق جهاد برای خدا را انجام دهیم زیرا او این امت را برگزیده است و پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام را گواه بر آن قرار داده و حضرت ابراهیم علیه السلام این امت را مسلمان نامیده است که می تواند به حقیقت اسلام و تسلیم محض در برابر خداوند برسد به گونه ای که خداوند او را برای خودش برگزیند و خالص گرداند، از این جهت حضرت باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید: ایانا عنی و نحن المجتوبون ... (ملة ایکم ابراهیم) ایانا عنی خاصة و (سماکم المسلمین) الله سمانا المسلمین (من قبل) فی الکتب التی مضت (و فی هذا) القرآن (لیکون الرسول علیکم شهیدا و تکونوا شهداء علی الناس) فرسول الله صلی الله علیه و آله الشهید علینا بما بلغنا عن الله تبارک و تعالی و نحن الشهداء علی الناس فمن صدق یوم القیامة صدقناه و من کذب کذبناه (۹۷)، (ما اهل بیت قصد شدیم و ما برگزیدگانیم ... (دین پدرتان ابراهیم) ما فقط قصد شدیم و (شما را مسلمان نامید) خداوند ما را مسلمان نامید (قبل از این) در کتابهای گذشته (و در این) قرآن (تا اینکه پیامبر بر شما گواه و شما گواه بر مردم باشید) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گواه است نسبت به آنچه ما از طرف خداوند تبارک و تعالی می رسانیم و ما گواه بر مردم هستیم پس کسی که روز قیامت تصدیق شود ما او را تصدیق خواهیم کرد و کسی که تکذیب شود، او را تکذیب خواهیم کرد).

البته سیاق این آیه افاده عموم می کند و باید به همان ظاهرش معنا کرد مخصوصاً در مورد نامگذاری ما به مسلمان که به اعتبار

حضرت ابراهیم است لکن منافات ندارد که کمال و حقیقت این اوصاف جز در افراد خاصی مصداق نداشته باشد، در این صورت پیاده کردن آیه بر آن مصداق به عنوان یکی از مصادیق عالیه اش محسوب می شود و این مطلب در قرآن رایج است که یک مطلب را به حسب ظاهر به جمیع امت نسبت می دهد به لحاظ اینکه مشتمل است بر افرادی که کمال آن صفت را دارا هستند، نظیر این آیه که به بنی اسرائیل به لحاظ بعضی از افراد آن خطاب می کند: و جعلکم ملوکاً (۹۸)، (و خدا شما را فرمانروایانی قرار داد). از این جهت در روایتی که ذکر شد، فرمایش امام که: ما قصد شدیم، صحیح است به لحاظ بطن آیه و همچنین نامگذرانده این امت را به مسلمان، خدا دانسته و حال آنکه ظاهر آیه به حضرت ابراهیم برمی گردد، هر دو صحیح است زیرا فعل حضرت ابراهیم علیه السلام هم فعل خداست و اساساً معنای بطن آیه در طول معنای ظاهر آن است و با هم تنافی ندارند. به هر حال در این زیارت شریفه و سایر زیارات نسبت بایمه علیهم السلام گواهی می دهیم که شما برای خدا جهاد کردید حق جهادش یعنی شما در تمامی لحظات زندگی و حالاتتان خدا را به خاطر خودش اطاعت نمودید و جز به خداوند متعال در جمیع شئون الوهیتش توجه ندارید.

عمل کردن امام به کتاب الهی و سنت پیامبر

و عملت بکتابه و اتبعت سنن نبیه صلی الله علیه و آله حتی دعاك الله الی جواره و قبضك الیه باختراره . یگانه راه رسیدن به خداوند عمل به کتاب الهی و سنت (۹۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها راه بندگی خداوند متعال است و رسیدن به کمال مطلق و رحمت بی پایان الهی است و لذا سالک به هر اندازه ای که در مقام دل، تسلیم در برابر کتاب و سنت بوده و در مقام عمل در تمامی حرکات و سکنات آنها را پیاده نماید، به همان مقدار به مقام بندگی و رحمت الهی نائل شده است و اولین کسی که لازم است این گونه باشد امام است. از این جهت علی علیه السلام می فرماید: و اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی و استنوا بسنته فانها اهدی السنن (۱۰۰). (و اقتدا کنید به هدایت پیامبرتان چون آدمی بهترین هدایت است و به سنت او متصف شوید زیرا آن هدایت کننده ترین سنتهاست) و درباره وظیفه امام می فرماید: لیس علی الامام الا... والاجتهاد فی النصیحه و الاحیاء للسنه (۱۰۱)، (و بر امام لازم نیست جز... و تلاش در نصیحت کردن و زنده کردن سنت) و در جای دیگر (۱۰۲) خود را سزاوارترین مردم به دانستن سنت و پیاده کردن آن معرفی می کند، و نیز (۱۰۳) برترین بندگان خدا نزد او امام عادل معرفی کرده است که هدایت یافته باشد و هدایت کند و سنت معلومه را اقامه کند، و در مقابل، بدترین ایشان را امام جائری معرفی می کند که گمراه است و دیگران را نیز گمراه می کند و سنت عمل شده را نابود می کند، و در جای دیگر (۱۰۴)، اظهار اشتیاق می کند به برادرانش که سنت را زنده کرده و بدعت را نابود کرده اند، و آن (۱۰۵) را از خصوصیات اولیاء خداوند دانسته است. در این صورت است که بنده خالص بوده و خداوند متعال نیز او را به نزد خود برده و اخرا الامر به او خطاب می نماید: یا ایها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی، و ادخلی جنتی (۱۰۶)، (ای نفس آرام، در حالی که راضی هستی و مورد رضایت می باشی به سوی پروردگارت رجوع کن، پس در زمره بندگان من داخل شو و در بهشت من وارد شو). لذا چنین بنده ای را خداوند متعال خود قبض روح می نماید همان طور که در وصف اهل آخرت می فرماید: حتی اذا فارق روحه جسده لا اسلط علیه ملک الموت و لایلی قبض روحه غیر (۱۰۷)، (تا وقتی که روحش از بدنش مفارقت کند ملک الموت را بر او مسلط نکرده و متولی قبض روح او کسی غیر از من نخواهد بود). البته این مطلب منافات ندارد با افاضه فیض از طریق وسایط زیرا خداوند در توجه این بندگان خاص تصرف می کند و ایشان وسایط را نمی بینند و جز به خودش توجه نمی کنند.

ایمه علیهم السلام از عالی ترین مصادیق این بندگان می باشند و به این جهت به ایشان خطاب می کنیم که شما تا آخر عمر به کتاب الهی و سنت پیامبرش به طور مطلق عمل نمودید و لحظه ای از این راه منحرف نگشتید، تا اینکه خداوند متعال شما را به جوار رحمت خویش دعوت نمود و این همان جنت الهی است.

البته همه انسانها مأمورند که بندگی مطلق خداوند را تا وقت مرگ انجام دهند که: **لله لله واعبد ربك حتى ياءتيك اليقين (۱۰۸)** (بندگی کن پروردگارت را تا وقتی که مرگت فرا رسد) و چنین بنده ای مخاطب به خطاب بالاتری می شود و چنانکه در روایت (۱۰۹) است به او گفته می شود: که در زمره بندگان من، یعنی محمد و آل محمد داخل شو.

اتمام حجت خدا بر قاتلان ائمه

و الزم اعدائك الحجته في قتلهم اياك، مع مالك من الحجج البالغة على جميع خلقه خداوند متعال انبياء و ائمه عليهم السلام را با بینات و آیاتی مجهز نموده است تا انسانها را به راه بندگی و کمال مطلق راهنمایی کنند و این لطفی از جانب خداوند بر بندگان است تا اینکه حجت بر مردم تمام شود، زیرا تمامی معارف ایشان منطبق با فطرت و منطبق خالص عقل است. و از طرف دیگر خداوند به آنها معجزه داده است تا مردم با دیدن آن درک کنند که قدرت ایشان از ناحیه خداوند است. لکن عده ای لجوج و منحرف با ایشان مخالفت نموده و بیناتی را که به ایشان داده شده است انکار نموده و می نمایند، آیات متعددی از قرآن کریم بیانگر این معناست و به تعبیر قرآن ایشان فاسق و کافر می باشند و خداوند ایشان را به عذاب آخرت گرفتار می کند که این عذاب نیز با حجت و بینه همراه است: **ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة (۱۱۰)**: (تا اینکه خداوند کسانی را که هلاک می کند از روی بینه باشد و کسانی را که زنده می کند با بینه باشد).

کفار و منافقین همچنان به لجاجت خود می افزودند و با محاربه و کشتن انبياء و ائمه عليهم السلام عذاب خویش را جاودانی نمودند، زیرا یگانه مانع پیاده نمودن صفات حیوانی و شیطانی خود را وجود شریف ایشان می دانستند، لذا در این قسمت از زیارت به ائمه عليهم السلام خطاب می کنیم که خداوند دشمنان شما را با کشتن شما، ملزم به حجت کرده و حجت را برایشان تمام نموده در حالی که با شما حجتها و دلیلهای روشن وجود دارد.

فصل دوم ۱- اللهم فاجعل نفسي مطمئنة بقدرک . ۲- راضية بقضائك

اطمینان به تقدیر و خشنودی به قضای الهی

۱- اللهم فاجعل نفسي مطمئنة بقدرک . ۲- راضية بقضائك

در این زیارت شریفه، حضرت امام زین العابدین علیه السلام پس از عرض ارادت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام سیزده صفت از صفات برجسته اولیای الهی و انسانهای کامل را از خداوند متعال طلب می نماید، البته خود آن حضرت متصف به اعلی درجه این صفات می باشند لکن منافات ندارد که آنها را نیز از خداوند متعال طلب نماید، شاید برای این باشد که به ما بفهماند که بنده حقیقی هیچ گاه از مقام ربوبی بی نیاز نیست و احتیاج مستمر به افاضه حق تعالی دارد، علاوه بر این، خواستن این کمالات هنگام زیارت اولیای دین، برای فهماندن این مطلب است که یکی از اهداف زیارات، اتصاف به اوصاف کمالیه و در خط و صراط اولیای الهی قرار گرفتن است، لذا باید توجه دقیق به مضامین بلند این دعاها نمود، تا در مقام خواستن بفهمیم که چه چیزی را می خواهیم.

اعتقاد صحیح به قضا و قدر

غرض اصلی از طرح این مباحث در اینجا بیان آثار اخلاقی و نفسانی آنهاست لکن چون مسایل اخلاقی اسلام با مسایل اعتقادی و توحیدی پیوند خاصی دارد بویژه مسئله اطمینان به تقدیر و رضایت به قضا، از این جهت بحث مقدماتی کوتاهی از قرآن و سنت در

این موضوع ضروری است تا ارتباط آن با آثارش روشن گردد. مسئله قضا و قدر یکی از مسائلی است که قبل از اسلام نیز مطرح بوده و در صدر اسلام یکی از مباحث جنجالی و پر سر و صدا بوده است که قبول و رد آن موجب گرایش‌ها و مذاهب مختلفی شده است در عین حال در قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از تقدیر خداوند، مانند مختار بودن انسان بحث فراوان شده است به گونه ای که با ادله عقلی نیز مطابق می باشد لکن تمامی مؤمنین به خدا و رسول و قیامت باید به آن ایمان داشته همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله (۱۱۱) ایمان به قدر (تقدیر) را با ایمان به خدا و رسالت و معاد از نشانه های ایمان مؤمن دانسته است. و آن حضرت نیز در روایات دیگر (۱۱۲) تکذیب کننده تقدیر را لعنت کرده و فرموده (۱۱۳) است که خداوند در روز قیامت نظر رحمت به او نمی کند. البته در بعضی از روایات از وارد شدن کسانی که توان حل این مسائل عمیق را ندارند به این مباحث منع شده (۱۱۴) است لکن خود ائمه علیهم السلام برای افرادی آن را بیان کرده اند، از این جهت مراد از مؤمن در اینجا معنای خاص آن است و آن همان شیعه اثناعشری و تابع ائمه معصومین علیهم السلام هستند که در تمامی مراحل اعتقادی و اخلاقی و عملی امت وسط (۱۱۵) بوده و در مسئله ایمان به قدر نیز این چنین هستند به طوری که نه خداوند را در افعالش محدود می کنند و نه انسان را، در برابر مکتب اشاعره که معتقد به تقدیر به معنای غیرمنطقی و غیرواقعی آن بوده و قهرا در اعمال اختیاری انسان قائل به جبر می باشند، و نیز مکتب معتزله که برای فرار از جبر - که آن را خلاف عدل الهی می دانستند - منکر تقدیر شده و به طرف تفریط گرایش پیدا کرده و قائل به تفویض (اختیار مطلق) انسان به معنای غیر منطقی و غیر واقعی آن - قطع رابطه از حق تعالی - شده اند. از این جهت در بعضی از روایات، (۱۱۶) معتزله به قدریه و مجوس این امت نامگذاری شده اند زیرا مجوس برای عالم به دو خالق خیر و شر معتقد بودند. در بحث تحلیل قضا و انشاء الله بیشتر به این مطلب اشاره می شود.

مفهوم و قضا و قدر و آیات مربوط به آن

قدر به معنای اندازه و تقدیر به معنای سنجش و اندازه گیری و چیزی را با اندازه معینی ساختن است. (۱۱۷) و قضا به حسب موارد استعمالش در قرآن و کلمات عرب در موارد مختلفی به کار رفته لکن جهت مشترکی بین آنها می توان یافت که معنای آن پایان یافتن و یکسره کردن کار است. (۱۱۸)

قرآن کریم گاهی تقدیر الهی را شامل جمیع مخلوقات می داند و می فرماید: انا کل شیء خلقناه بقدر (۱۱۹)، (ما هر چیزی را با اندازه آفریدیم). و گاهی تقدیر نسبت به موجودات و وقایع جزئی را متذکر می شود مانند (۱۲۰) حرکت خورشید و ماه و نزول آب از آسمان و فصول چهارگانه یا چهار دوره زمین و داستان طوفان حضرت نوح و حضرت موسی علی نبینا و آله و علیهما السلام و... قرآن مجید درباره شمول قضای الهی نیز آیاتی دارد که می توان از آنها عمومیت را فهمید مانند: و اذا قضی امرنا نقول له کن فیکون (۱۲۱)، (و هنگامی که خداوند چیزی را بگذراند به او می گوید بوده باش پس موجود می شود). و گاهی در موارد جزئی مسئله قضای الهی را مطرح می نماید مانند (۱۲۲) مرگ انسان و کمکهایی که خدا به مسلمانها فرموده و منجر به پیروزی آنها شد و یا در موارد تشریح امر مهمی و یا در قضاوت الهی و نیز داستان حضرت مریم و تولد حضرت عیسی علیه السلام و...، به هر حال در تمامی این موارد، قضا به معنای پایان یافتن و یکسره کردن کار آمده است که در مورد قضاوت و حکم قاطع کردن نیز این معنا صادق است. البته گاهی قضا و قدر به صورت مترادف به کار می روند که این خارج از این اصطلاح معروف و متداول است.

تحلیل معنای قضا و قدر

با دقت در نظام آفرینش و نیز آیات قرآنی که درباره پیدایش پدیده های خاصی سخن به میان آورده است و همچنین مقتضای جمع آیات تقدیر و قضای الهی نسبت به جمیع اشیاء، به دست می آید که موجودات این عالم دارای حدود و مشخصاتی هستند که

بدون آنها تحقق نیافته و دوام پیدا نمی کنند یعنی موجود شدن آنها و ترتب آثار وجودی آنها تواءم با تحقق علل و شرایط وجودی آنهاست به گونه ای که هر موجودی علل و شرایط خاصی دارد و با کم و زیاد شدن آنها، کیفیت و مشخصه آن موجود نیز متفاوت خواهد شد. به عنوان مثال با ملاحظه کوچک ترین موجود گیاه یا حیوانی درمی یابیم که وابسته به شرایط و زمینه های متعددی است که با وجود تمامی آنها، آن چیز، موجود شده و آثارش به طور کامل بر آن مترتب می شود، این قاعده شامل افعال اختیاری و فعل و انفعالات فیزیکی، شیمیایی، روانی و زیستی انسان نیز می شود مثلاً برای غذا خوردن باید دستگاه گوارش، کامل و سالم باشد و نیز در عالم خارج ماده قابل خوردن وجود داشته باشد و انسان حرکتهای اختیاری انجام دهد تا این عمل اختیاری واقع شود، البته هر یک از شرایط و علل و حدود کمی و کیفی و مکانی و زمانی را که در نظر بگیریم مسبوقند به شرایط و حدود خاص دیگری تا منتهی شوند به موجودات بسیط این عالم که همان عناصر اولیه هستند که آنها برای پیدایششان شرایط کمتری را از مرکبات این عالم لازم دارند و عمدتاً وجود آنها ابداعی و بدون شرایط مادی است و فقط به فاعل مفیض الوجود نیاز دارند و از کیفیت پیدایش آنها جز خداوند و کسانی که او آنها را آگاه گردانیده، عالم نیست. پس وقتی با دقت به موجودات این عالم توجه کنیم عقل به طور کلی حکم می کند که هر موجودی دارای حدود کمی و کیفی و زمانی و مکانی خاصی است و با تحقق تمامی شرایط و اسباب وجودی آن، وجود شی حتمی می شود و حالت انتظاریه برای پیدایش آن، وجود ندارد. حدود شی را قدر و تقدیر گویند و به وجود حتمی آن قضا گفته می شود.

این دو مرحله یکی مقدم بر دیگری است و گاهی مرحله قدر تقدم زمانی نیز بر مرحله قضا دارد و این در پیدایش اغلب موجودات مادی صادق است به گونه ای که حدود وجودی شی تدریجاً موجود می شود لکن گاهی مرحله قدر شیء تقدم زمانی بر مرحله قضا ندارد بلکه تقدم رتبی و عقلی دارد و آن در موجوداتی است که به واسطه معجزه یا کرامت اولیای الهی محقق می شوند مانند اثرها شدن عصا به دست حضرت موسی علیه السلام، به هر حال مرحله قضای شیء، تدریجی نیست زیرا پس از تحقق تمامی شرایط و علل، بلافاصله شیء تحقق می یابد. البته چون تحقق حدود کمی و کیفی و زمانی و مکانی اشیاء تدریجی الوجود است ممکن است بعضی از آنها تغییر و تبدیل و جابجایی های داشته باشند مثلاً برای تحقق یک گیاه، لازم است که کشاورز تخم را در دل خاک بیفشاند لکن ممکن است گاهی باد جایگزین او شود و این کار را انجام دهد. یا برای تحقق یک حیوان یا انسان به حسب ظاهر عمل ازدواج نر و ماده لازم است لکن گاهی عمل تلقیح نطفه نر در رحم ماده جایگزین این عمل می شود و همچنین در تولید جوجه نور و حرارت مصنوعی جایگزین نور و حرارت طبیعی می گردد، و امثال اینها که با پیشرفت علم و صنعت، این امور تحقق می یابد. اما به هر حال این تقدیر الهی است که برای وجود موجودات حدودی را معین فرموده است که از این حدود نمی توانند تجاوز بکنند هر چند که آنها قابل تغییر و تبدیل باشند و به واسطه محدودیت علم بشر، انسان نتواند به تمامی شرایط وجودی اشیاء پی ببرد: و ما اوتیم من العلم الا قليلاً (۱۲۳) (و از علم اندکی داده نشدید). از این جهت قرآن کریم در چند مورد فرموده است که: خداوند هر چیزی را با اندازه آفریده است. و همچنین این خداوند است که بعد از محقق کردن شرایط وجودی شیء هر چند به واسطه وسایط باشد - چه انسان یا غیر انسان - آن چیز را بلافاصله محقق می کند که این مرحله قضا و فعلیت پیدا کردن اراده اوست از این جهت گاهی کلمه قضا را در قرآن به کار می برد و گاهی کلمه اراده را، به این صورت که هنگامی که خداوند چیزی را بگذراند یا اراده کند (۱۲۴) به او می گوید: بوده باش پس موجود می شود. البته این چنین تعبیراتی که استشمام تدریج در فعل منتسب به خداوند می شود برای فهماندن به ماست که موجود زمانی هستیم و چاره ای هم جز این گونه تعبیر کردن نیست: که وقتی خداوند چیزی را اراده کند یا حکم کند به او می گوید بوده باش پس موجود می شود، و الا - حکم و اراده خداوند همان تحقق شیء است.

بنابراین تقدیر و قضا که دو جنبه از وجود اشیاء است و یکی به لحاظ اجتماع حدود و شرایط شیء و دیگری به لحاظ تحقق شیء

است، عقل از فعل خداوند انتزاع می نماید و از افعال الهی به حساب می آیند. در روایات ما نیز ائمه علیهم السلام برای وجود اشیاء از طرف خداوند متعال مراحل را بیان کرده اند که ناظر است به تحقق تدریجی اشیاء در عالم خارج نه اینکه جهت صدور اشیاء از خداوند به صورت تدریج باشد: عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: قلت: لایکون الا ما شاء الله و اراد و قدر و قضی، قلت: فما معنی شاء؟ قال: ابتداء الفعل، قلت: فما معنی اراد؟ قال: الثبوت علیه، قلت: فما معنی قدر؟ قال: تقدیر الشئی من طولہ و عرضه، قلت: فما معنی قضی؟ قال: اذا قضی امضاه فذلک الذی لامرد له (۱۲۵)، (از یونس نقل شده که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چیزی نمی بوده باشد مگر اینکه خدا بخواهد و اراده کند و تقدیر و حکم نماید، عرض کردم: پس معنای خواستن چیست؟ فرمود: ابتدای کار است، عرض کردم: معنای اراده چیست؟ فرمود ثبات و عزم بر آنست؛ عرض کردم: پس معنای تقدیر چیست؟ فرمود: اندازه چیزی که عبارت است از طول و عرض آن، عرض کردم: معنا قضا و گذراندن چیست؟ فرمود: وقتی آن را می گذرانند، امضایش می کند پس چاره ای جز از وجودش نیست).

قضا و قدر علمی و عینی

روایت بالا و روایات (۱۲۶) شبیه به آن، ایجاد خداوند متعال را تشبیه به فعل انسانی نموده است از جهت اختیاری بودن آن یعنی همان طور که انسان برای انجام کاری اول آن را تصور نموده سپس تصدیق به فایده یا غایتش می نماید، بعد تصمیم به انجام آن می گیرد و وقتی تصمیم به انجامش می گیرد حدود و قیود آن را در نظر می گیرد و آنها را مهیا می کند و سپس آن را انجام می دهد، خداوند متعال نیز قبل از خلقت اشیاء حدود آنها را می داند اما نه آن گونه که در انسان متصور است بلکه خداوند در مقام ذاتش علمی به اشیاء دارد که آن بسیط و تغییرناپذیر است، و علمی که به اشیاء در حین وجودشان دارد که این ربطی به تقدیر علمی قبل از وجود اشیاء ندارد زیرا آن علم عین وجود اشیاء است و به معنای مکشوف بودن اشیاء نزد خداوند می باشد، لکن از آیات و روایات، استفاده می شود که خداوند به تمامی پدیده ها همان طور که در خارج محقق می شوند علم دیگری دارد از راه مخلوقی شریف و متعالی بنام لوح محفوظ که آن ام الکتاب است و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد به طوری که اگر کسی به اذن خداوند با آن تماس پیدا کند از حوادث گذشته و آینده، مطلع می شود و نیز لوحهای نازل تری وجود دارد که تقدیرات حاکی از علل ناقصه و حوادث به صورت مشروط در آن منعکس است و کسانی که بر آنها اشراف یابند اطلاعات محدودی به دست می آورند به طوری که مشروط و قابل تغییر است و این تغییر یافتن تقدیرات مشروط و غیر حتمی، در روایات به نام بداء نامیده شده است که بحث آن مفصل است و موکول می شود به جای مناسب آن (۱۲۷) و شاید این آیه شریفه به این دو مرحله از علم فعلی خداوند اشاره داشته باشد که: **لله یحوّل ما یشاء و یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب (۱۲۸)** (خداوند آنچه را که بخواهد محو و اثبات می کند و نزد اوست ام الکتاب) این حقیقت را اصطلاحاً قضا و قدر علمی گویند، لکن به وجود علل ناقصه اشیاء که با تحقق آنها وجود شیء حتمی می شود تقدیر و قضای عینی گفته می شود. و چون قضا و قدر به موجودات مادی اختصاص دارد، مرحله تقدیر مقدم است بر مرحله قضای آنها.

رابطه قضا و قدر با اختیار انسان

با توجه به مطالب گذشته که تقدیر به حدود شی نظر دارد و به خداوند منتهی می شود، روشن می شود که خلقت (۱۲۹) انسان به گونه ای است که افعال او با اختیار انجام شود هر چند گاهی در آنها روابطی خارج از حدود تفکر و بینش و اختیار او وجود داشته باشد، (۱۳۰) لکن این روابط اندازه های خاص را در محدوده افعال اختیاری مشخص می کند، و خداوند از آنها خبر دارد و آن افعال را بر اساس آنها اندازه گیری می کند بدون اینکه با اختیار منافات داشته باشد. و پس از مهیا شدن مقدمات (۱۳۱) فعل که

جزء اخیرش اراده و انتخاب انسان است وجود فعل ضروری می شود و پس از تحقق علت تامه فعل، دیگر جایی برای اراده باقی نمی ماند زیرا اراده جزء اخیر آن بود. هر چند انسان در اختیار خود مستقل نیست، لکن خداوند خواسته است که او افعالش را از راه اراده انجام دهد به گونه ای که وجود انسان و اراده او و افعالش از راه اراده، به خداوند متعال استناد دارد و این همان عمومیت قضای الهی نسبت به افعال انسان می باشد. بنابراین قرآن کریم، در عین حالی که افعال انسان را مخلوق خداوند می داند، و می فرماید: والله خلقکم و ما تعملون (۱۳۲): (خداوند شما و آنچه که انجام می دهید خلق کرده است)، و خلقت آن را نیز با تقدیر و اندازه مورد قضای الهی معرفی نموده انا کل شیء خلقناه بقدر (۱۳۳): (ما همه چیز را با اندازه آفریدیم)، و نیز خلقت انسان را در نیکوترین و زیباترین شکل و اندازه گیریها دانسته است، لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (۱۳۴): (بتحقیق انسان را در زیباترین شکلهای خلق کردیم)، و از طرفی تمامی خلقت را بر حق - که عین واقعیت بوده و دارای هدف واقعی می باشد - بیان کرده است، لله لله و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى (۱۳۵)، (آسمانها و زمین و آنچه را که بین آن دو است را جز به حق و مدت معین نیافریدیم)، و در خصوص انسان فرموده است: اءفحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون (۱۳۶)، (آیا گمان می کنید که شما را بیهوده - باطل و بازیچه - آفریدیم و به سوی ما رجوع نمی کنید؟) لکن خلقت انسان را آن طور که هست، حق و زیباترین خلقت دانسته به گونه ای که او با اختیار و انتخاب، افعالش را انجام دهد و به طرف هدف مطلوب برود، و در این راستا عده ای مسیر باطل و انحراف و تمایل به عالم دنیا را انتخاب می کنند و دسته ای مسیر حق و تمایل به عالم آخرت را. و نیز می فرماید: ثم ردناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات (۱۳۷)، (سپس انسان را به پایین ترین پاینها - انکار حق و اعمال ناشایست - برگرداندیم مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند). و در غیر این صورت ارسال رسولان و امر و نهی و وعده به ثواب و ترساندن از عقاب و در نهایت وجود معاد لغو و دروغ خواهد بود و آیات قرآنی سرشار است از بیان اتمام حجت به واسطه رسولان الهی و انذار و تبشیر به عذاب و بهشت. (۱۳۸)

نتیجه این قسمت از بحث آن است که خداوند می داند و خواسته است و حکم کرده است که انسان به واسطه اراده و انتخاب خود، با افعال و صفات پسندیده یا ناپسند راه سعادت و شقاوت را برود و وسایل آن را - که عبارتند از انبیا و اولیاء و عقل که تشخیص دهنده حق و باطل است و اراده که انتخاب کننده است - برایش فراهم کرده است و در مقابل امتحان او را نیز - که عبارتند از شیطان دعوت کننده به بدیها و تمایلات مادی در وجودش - مهیا کرده است، برای آن هدف مطلوب - بندگی حقیقی خودش - به گونه ای که در هیچ یک از این مراحل مستقل از خداوند متعال نمی باشد.

آثار اعتقاد به قضا و قدر

۱- اعتقاد به توحید افعالی

هر یک از اعتقادات آثار اخلاقی و عملی در زندگی انسان دارد و این اعتقاد نیز این چنین است و آن آثار عبارتند از: با دلائل عقلی و نقلی در جای خود به اثبات رسیده است که موجودات عالم در وجود و آثار وجودی مستقل نیستند و وجود و آثار وجودیشان در طول هستی و فعل خداوند متعال می باشند و از آن جمله نیز انسان است لکن او از طریق اراده و انتخاب فعلش (۱۳۹) به خداوند متعال نیز استناد پیدا می کند و با اعتقاد راسخ به قضا و قدر، اعتقاد به توحید افعالی راسخ شده و در زندگی عملی موحد خواهد بود و حقیقت لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین (۱۴۰) (مجبور بودن و واگذاری در اعمال نیست بلکه امری است بین آن دو) برایش آشکار می شود.

۲- تدبیر و توکل در امور

با توجه به بینش صحیح قضا و قدر، سر سفارش اکید قرآن و سنت بر تدبیر و نظم در امور و نیز مشورت در آنها و سپس توکل به خداوند متعال، روشن می شود، زیرا معنای قضا و قدر این نیست که انسان آموزش را رها کرده و هرج و مرج در زندگی فردی و اجتماعی داشته باشد و خود را به تنبلی و کسالت بیندازد بلکه موظف است که در امور دنیایی و آخرتی خود فکر کرده و توان جسمی و روحی خود را بسنجد و اگر فکرش نرسید با اهلش که خصوصیاتش در شرع آمده - مشورت نماید و مقدمات کارهایش را فراهم نماید و با تمام این مراحل، فکر خود و دیگران را و نیز توان خود و دیگران را مستقل در رسیدن به اهدافش نداند و اعتماد بر خداوند کرده و او را رساننده به نتایج حرکت‌هایش بداند که اگر مصلحت باشد آن نتیجه را مترتب می کند.

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ

ای بسا عیش که از بخت خدا داده کنی

و قهرا خداوند مهربان بد بنده اش را نمی خواهد و اگر مصلحت باشد حتما آن را برآورده می کند، از این جهت از طرف علی علیه السلام می فرماید: عقلی مانند تدبیر نیست، و نیز: (۱۴۱) خود را به هلاکت انداخته کسی که به فکر خود بی نیازی جوید - مشورت با اهلش (۱۴۲) نکند - و نیز (۱۴۳) در نامه اش، امام حسن و امام حسین نمونه های نظم همان دستور فراگیر حکومتی است که به مالک اشتر فرموده است - و همچنین در روایات بسیاری امر به طلب روزی حلال و میانه روی و اندازه گیری در زندگی شده است که این وظیفه ما می باشد لکن از طرفی در عین حال باید چشم امید به خداوند داشته باشیم زیرا اوست که به ما عنایت می کند و از او نیز بخواهیم، و نیز بیکاری و تنبلی و کسالت در امور دنیا و آخرت و اهتمام زیاد به رزق و آرزوهای طول و دراز که انسان را از خداوند غافل گرداند، منع (۱۴۴) کرده اند. و خداوند متعال به پیامبرش نیز این چنین دستور می دهد: (۱۴۵) که در امور با مردم مشورت کن پس وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا او توکل کنندگان را دوست دارد، البته مشاوره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام در اموراتی با مردم منافات ندارد با اینکه ایشان عقل کل بودند، زیرا ایشان در تمامی امور از علوم الهی خود استفاده نمی کردند و پس از مشورت و صلاحدید با توکل بر خداوند، به آن عمل می کردند. و سیره ایشان نیز این چنین بوده است، (۱۴۶) حتی در جزئی ترین امرشان تدبیر را از دست نمی دادند. به عنوان نمونه وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را دفن می کردند قبر او را مرتب چیدند و فرمودند: (با اینکه می دانم که او بزودی می پوسد و لکن خداوند دوست دارد که وقتی بنده عملی را انجام می دهد محکم کاری کند) (۱۴۷)، و در معیشت رزق به اندازه کفایت قدم برمی داشتند و دیگر آن را نیز به آن امر کرده اند، (۱۴۸) و کسانی را که در اثر بی تدبیری در امور به مصیبت مبتلا شده اند مذمت نموده و آن را از ناحیه خودشان دانسته اند و فرموده اند که دعای آنها در رفع این بلاها مؤثر نخواهد بود و آنها عبارتند از: (اول: کسی که در منزل بنشیند و دنبال رزق نرود و از خدا طلب رزق کند، به او گفته می شود: آیا تو را امر نکردم که دنبال رزق روی؟، دوم: کسی که خدا به او مالی داده لکن آن را در غیر راه واقعی خرج کند، به او گفته می شود: آیا تو را به میانه روی و اصلاح مال امر نکردم؟، سوم: کسی که به شخصی مالی را قرض دهد بدون شاهد گرفتن بر آن، به او گفته می شود: آیا تو را به شاهد گرفتن امر نکردم؟، چهارم: مردی که با همسرش اختلاف دارد دعا کند که خدا او را از دست همسرش راحت کند، به او گفته می شود: آیا امر او را طلاق - به دست تو نسپردم؟ (۱۴۹)).

از این جهت ائمه علیهم السلام تمام کمال را پس از تفقه در دین، اندازه گیری در معیشت (۱۵۰) دانسته اند. بنابراین اعتقاد به قضا و قدر هیچ گونه تنافی با تدبیر در امور نداشته بلکه باید با همدیگر جمع شوند. (۱۵۱)

۳- حصول حالت خوف و رجاء

یکی از اوصاف ارزشمندی که باید انسان در تمامی فعالیت‌هایش داشته باشد تا به موفقیت دست یابد، حالت بین ترس و امید داشتن

است، حالت ترس ممدوح، یک ناراحتی درونی است از رسیدن امور ناگوار و دردناک در آینده به جهت احتمال انجام امور نامطلوب و ترک امور مطلوب، حالت امید، یک نشاط باطنی است برای رسیدن به امور خوشحال کننده به جهت توجه به لطف و رحمت بی پایان الهی، هر کدام از این دو حالت اگر به حد افراط برسد نامطلوب بوده و از اوصاف رذیله به حساب می آید و آثار نامطلوبی خواهد داشت. مثلاً- خوف بی حد منجر به یأس از رحمت الهی شده و قدرت خداوند به نظرش محدود می آید و سرانجام از اعمال خوب بازمی ماند و همچنین اگر حالت رجاء به حد افراط باشد موجب می شود که انسان اعتقاد به بی ملاک بودن افعال الهی پیدا کرده: به این صورت که او بین افراد بدکار و نیکوکار تساوی برقرار کند و قهراً ملاک تشریح احکام لغو شده و در نتیجه ارسال رسولان الهی بیهوده خواهد بود و چنین شخصی، فرد لایابالی و هرج و مرج طلب خواهد بود، لکن حالت ممدوح، آن است که انسان بین اضطراب و نشاط نسبت به آینده باشد و نشانه اش برنامه ریزی صحیح برای کارهای نیک و دوری از کارهای زشت خواهد بود و این حالت از اعتقاد صحیح به قضا و قدر سرچشمه می گیرد به گونه ای که انسان خود را مستقل در رسیدن به نتایج حرکتهايش نداند بلکه با تدبیر صحیح در انجام کارهای خیر و دوری از شرور، حالت اضطراب از آینده داشته باشد که شاید کارهایم نقصی داشته باشد و این احتمال موجب می شود هم به خویش اعتماد صد در صد نکند و خود را مستقل در امور نپندارد و هم در صدد رفع نواقصش برآید، و پس از انجام مقدمات کار، چشم امید به لطف الهی داشته که او آثار مطلوبه را بر فعلش مترتب کند، از این جهت در رایتی سائل به امام صادق علیه السلام عرض می کند: (عده ای گناه می کنند و می گویند ما امیدواریم و این گونه هستند تا مرگشان برسد حضرت فرمود: ایشان تمایل به آرزوها دارند دروغ می گویند، ایشان میل به رحمت الهی ندارند، زیرا کسی که به چیزی امیدوار باشد آن را طلب می کند و اگر از چیزی بترسد از آن فرار می کند (۱۵۲)).

امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه به خداوند عرض می کند: الهی ان اختلاف تدبیرک و سرعۀ طواء مقادیرک منعا عبادک العارفين بک عن السکون و الیاءس منک فی البلاء (۱۵۳)، (بارالها پی در پی بودن - گوناگون بودن - تدبیرت و زودگذر بودن مقدرات مانع می شود از اینکه بندگان عارف به تو، از حرکت متوقف شوند و در گرفتاری از تو مأیوس گردند).

پنجه در پنجه تقدیر نشاید افکند

زانکه بازوی قضا سختر از فولاد است

۴- حالت دعا و تضرع

یکی از حالتها و کارهای خوب بندگان خدا، حالت دعا (۱۵۴) و تضرع به درگاه الهی است به این صورت که بنده خدا را کمال مطلق بداند و تمامی کمالات را از او بداند و از او طلب نماید، و هر مقدار معرفت بنده به فقر خویش و بی نیازی خداوند متعال بیشتر باشد خداوند را بیشتر می خواند لذا دعا اساس عبادت بوده و بندگان خالص خداوند از قبیل حضرت ابراهیم (۱۵۵) حضرت علی (۱۵۶) علیه السلام بسیار دعاکننده بودند، و این بدان معنا نمی باشد که ایشان صرفاً دعا می کردند و فعالیتهاى دیگری نداشتند بلکه همان گونه که تاریخ مسلم و قرآن و سنت نشان می دهد ایشان در نهایت فعالیتهاى فردی و اجتماعی حالت دعا داشتند، بلکه در حین کارهای روزمره، حالت دعا داشتند از این جهت در بیانات ائمه علیهم السلام نسبت به هر فعالیتى دعای مخصوصی وارد (۱۵۷) شده است، و این معنا از بینش صحیح به قضا و قدر سرچشمه میگیرد که پیشوایان شیعه این دیدگاه عمیق را داشتند و آن را ترویج می کردند و لوازم صحیح آن را نیز رعایت می کردند، لذا فرموده اند که دعا خود از مقدرات وجود انسان است و قضای الهی (۱۵۸) را برطرف می کند.

امام حسین علیه السلام نیز به خداوند عرض می کند:.... و خرلی فی قضائک و بارک لی فی قدرک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت (۱۵۹): (خداوند، خیر را در قضایت برایم پیش آور و تقدیرات را برایم مبارک گردان تا اینکه دوست نداشته

باشم زود انجام شدن آنچه را که تاءخیر انداخته ای و تاءخیر آنچه را که زود انجام داده ای).

۵- اطمینان به مقدرات و خشنودی به قضای الهی

حال پس از بیان این امور به توضیح این فرار از زیارت رسیدیم، این دو حالت از حالات شریفه بندگان صدیق است که در رسیدن به آن روز و شب مجاهده نفسانی کرده و نفس خود را از فرو رفتن در دنیا و شئونش و اطمینان پیدا کردن به آن و خشنودی از آن، با انجام وظایف بندگی در شئون مختلف زندگی، منصرف کرده و از تسویلات (۱۶۰) شیطان و نفس (۱۶۱) اماره بسوء گذشته و به نفس لوامه (۱۶۲) رسیده و از آن نیز فراتر رفته، به گونه ای شده است که از تحت سلطه شیطان بیرون رفته و به فرموده خداوند متعال: ان عبادی لیس لک علیهم سلطان (۱۶۳)، (همانا تو - شیطان - بر بندگان من تسلط نداری) و ایمانش (۱۶۴) به اندازه ای بالا رفته که به آنچه خداوند متعال برایش مقدر فرموده - از امور تکوینی و وظایف مقرر - آرامش باطنی دارد و هیچ شکی و شبهه ای نسبت به مقدراتش ندارد و هیچ موجودی را موثر مستقل در عالم نمی داند زیرا فقط خداوند را غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق می داند، بلکه بالاتر نسبت به آنچه تحقق پیدا می کند به علت انتسابش به خداوند متعال رضایت باطنی دارد و سر تسلیم نسبت به امور محققه فرود می آورد.

رشته تدبیر را دادم ز دست

رشته تقدیر در پای منست

او فقط در پی انجام وظایف بندگی است از پیاده کردن دستورات حق و اولیائش و دعا کردن برای استمرار نعمتها و دفع بلاها، دیگر کاری به نتایج امور ندارد حتی خود را در انجام بندگی نیز مستقل نمی داند، در این هنگام است که به فرموده علی علیه السلام ارکان ایمانش کامل می شود آنجا که می فرماید: (ارکان ایمان چهار چیز است: خشنود بودن به قضای الهی و توکل بر خدا و واگذار کردن امور به او و تسلیم شدن برای اوامرش (۱۶۵))، از این جهت چنین بنده ای هر چه برایش واقع شود خیر (۱۶۶) بوده و به آن خشنود است و هیچ نگرانی باطنی و اعتراضی (۱۶۷) نسبت به آن ندارد و همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی چیزی واقع می شد نمی فرمود: (ای کاش غیر آن واقع می شد (۱۶۸)) و چنین کسی به قلب سلیم نائل می شود که هیچ شرکی در آن نخواهد بود به گونه ای که موجودی را در وجود و افعال و آثار آن مستقل ببیند و نیز شک و تزلزلی در آن نمی باشد به گونه ای که به غیر حق تعالی اطمینان و آرامشش بیشتر از اطمینان به حق باشد همان طور که امام صادق علیه السلام قلب سلیمی که در قیامت مفید به حال انسان خواهد بود، این گونه تفسیر فرمودند: (آن قلبی است که با خداوند ملاقات کرده در حالی که چیزی غیر حق در او نیست، و هر قلبی که در آن شرک یا شک بوده باشد آن ساقط است و همانا مقصود از زهد ورزیدن آن است که دل انسان برای آخرت آماده شود (۱۶۹))، در مقابل این قلب، قلبی است (۱۷۰) که به دنیا و شئون آن با دید استقلالی می نگرد و در عمل نیز این چنین است، به آن خشنود بوده و اطمینان قلبی به آن پیدا می کند به گونه ای که جز آن را نمی بیند و با عالم غیب ارتباط اعتقادی یا علمیش را قطع کرده است، این چنین افراد از کرامات الهی محروم بوده و امید به لقای او ندارند.

و برای رسیدن به چنین آرامش و رضایتی از حق تعالی، باید به فرموده علی علیه السلام گوش دل سپرده و به آن عمل کرد که: (خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالصانه انجام دهد و قلبش مشغول نشود به واسطه آنچه که چشمانش می بیند و یاد خدا را فراموش نکند به واسطه آنچه گوشهائش می شنود و محزون نگردد به آنچه به غیر او داده شده است (۱۷۱)). در این صورت است که به فرموده (۱۷۲) امام صادق علیه السلام کم کم توجه قلبیش به حق تعالی معطوف شده و از موجودات قطع علاقه کرده و به خداوند مهربان حکیم چنگ زده و به مقام امن نائل می شود، و هنگام موت هم به این خطاب بلند الهی مخاطب شده که: یا ایتهای النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی، وادخلی جنتی (۱۷۳)، (ای نفس مطمئن رجوع کن

به پروردگارت در حالی که از او راضی هستی و او نیز از تو راضی می باشد پس در بندگانم داخل شو و در بهشتم وارد شو). فرد کامل این بندگان (۱۷۴) محمد و آل او صلی الله علیه و آله می باشد، آری این مقام والائی است که آثار بلندی دارد و از جمله آنها هدایت قلب به امور مخفیه عالم می باشد همان طور که خداوند می فرماید: ما اصاب من مصیبه الا باذن الله و من يؤمن بالله يهد قلبه (۱۷۵)، (هیچ مصیبتی نیست مگر اینکه به اذن خداوند واقع می شود و هر کس به خدا ایمان داشته باشد او قلبش را هدایت می نماید) مراد از این هدایت، یافتن قلبی و به حقیقت رسیدن ایمان می باشد به گونه ای که دست خدا را در همه امور می بیند و امام هادی علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید: المقادیر تریک مالم یخطر ببالک (۱۷۶): (مقدرات پروردگار چیزهایی را به تو نشان می دهد که به فکر تو خطور نمی کرد)، و مراد از اذن خدا در آیه منتهی شدن امور است به او و داشتن این حالات منافات ندارد با اینکه از نظر شرعی موظف باشیم آن مصایب را در حد توان برطرف نمائیم، مثلا مریض را نزد طیب ببریم و در مقابل ظالم قیام کنیم، همان طور که این امر را در سیره ائمه علیهم السلام مشاهده می کنیم با اینکه ایشان عالم به قضا و قدر نیز بوده اند، قیام امام حسین علیه السلام و نیز اظهار ناراحتی (۱۷۷) امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت به مرض فرزندشان و سپس حالت رضایت و تسلیم ایشان نسبت به مرگ او، نمونه های آشکار این حالات است. از این جهت در دعاها به ما سفارش کرده اند که چنین مقامی را از خداوند متعال طلب کنیم: اللهم انی اسئلك ایمانا تباشر به قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی و رضنی من العیش بما قسمت لی یا ارحم الراحمین لله (۱۷۸): (بارالها از تو ایمانی می خواهم که تو با آن، مباشر قلبم باشی و یقین راستی که بدانم هرگز به من نمی رسد جز آنچه را که تو برایم تقدیر کرده و نوشته ای و مرا از زندگی به آنچه را که برایم قسمت کرده ای راضی گردان ای مهربانترین مهربانها). این دعا از مطالب بلندی برخوردار است به گونه ای که در دهه آخر ماه مبارک رمضان که از اشرف ایام این ماه است تکرار می شود. بنابراین ما باید در مسیر اتصاف به این اوصاف عالیه انسانی قدمی برداریم تا خداوند راههای بالاتر را به ما نشان داده و نفس ما را به این کمالات متصف گرداند. لذا در تمامی آیات و روایات شرط اول را اقدام خود بنده می داند و شاهدش در آیه بالاست که فرمود: و من يؤمن بالله، از این جهت در این زیارت از خدا می خواهیم که او نفس ما را مطمئن به تقدیرات و خشنود به قضایش گرداند.

فصل سوم: مولعه بذکرک و دعائک

حرص و اشتیاق به ذکر و دعا

موانع اشتیاق به یاد پروردگار

برای تحصیل کمالات نفسانی باید به موانع حصول آن متوجه بود تا در مقام عمل به آن مرتکب نشویم و اسباب اتصاف به کمالات بهتر فراهم شود همان طور که روش تربیتی قرآن کریم آن است که پس از بیان هدف حقیقی از وجود انسان و راه رسیدن به آن، دوستان و رفیقان آن: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا (۱۷۹): (و کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند با کسانی خواهد بود که خداوند بر آنها نعمت داده است از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحان، و ایشان خوب رفیقانی هستند). و دشمنان و رهنان آن را: ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر (۱۸۰): (همانا شیطان دشمن شماست پس او را دشمن بگیرید، براستی حزبش را دعوت می کند تا از اصحاب آتش شعله ور گردند) معرفی نموده تا انسان سالک طریق بندگی هشیار باشد و مبتلا به ضلالت یا غضب الهی نگردد. (۱۸۱)

برای حصول اشتیاق به یاد پروردگار نیز اول باید به موانع آن توجه کرد و آنها را کنار زد تا حالت اشتیاق در وجود ما جوشش

کند.

اول ای جان دفع شر موش کن
وانگهان در جمع گندم جوش کن
گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست (۱۸۲)

الف - مانع درونی

و آن نحوه خلقت مادی انسان است که مانند حیوانات به گونه ای آفریده شده است که به طور طبیعی تمایل به خوردنیها، نوشیدنیها، پوشیدنیها، دیدنیها و شنیدنیها، و امثال آن دارد و می خواهد در مورد آنها به طور آزادانه عمل کند و محدودیتی نداشته باشد و به فرموده امام سجاد علیه السلام: الهی الیک اشکو نفسا... بمعاصیک مولعاً (۱۸۳) (پروردگارا به تو شکایت می کنم از نفسم که به معصیتهای تو اشتیاق دارد) و برای بقاء و تداوم این حیات دنیایی - برای رسیدن به هدف - این تمایلات نیز در نظر او زینت داده شده تا امتحان شود که اگر خواست راه خیر را بر راه شر انتخاب کند. از این جهت قرآن می فرماید: لِّلّٰهُ اَنَا جَعَلْنَا مَا عَلٰی الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا (۱۸۴)، (همانا آنچه بر روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا انسانها را امتحان کنیم که کدام یک عمل نیکوتری دارند)، و نیز تمایلات دیگری دارد که از لوازم زندگانی اجتماعی انسانی است و در حیوانات نمی باشد مانند حب به مقام و شهرت و امثال آن، که تمامی آنها از لوازم زندگانی دنیایی است.

ب - مانع بیرونی

و آن اغواء و زینت کردن شیطان است اعمال و کردار خلاف حق را در نظر انسان، زیرا خداوند متعال برای امتحان بشر او را در این امر اذن داده است آنجا که به خداوند گفت: رب بما اغویتنی لازین لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین (۱۸۵)، (پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه کردی حتما برای ایشان در زمین زینت می کنم و تمامی آنها را گمراه می کنم) این گفتار و عملش حکایت از اذن پروردگار می کند و این زینتها موجب می شود که انسان اشتیاق به مخالفت و تمرد پیدا کرده تا جایی که تا سرحد کفر پیش می رود. امام سجاد علیه السلام موارد ترغیب شیطان را ذکر می فرماید تا بیدار باشیم و فریب زینتهای او را نخوریم می فرماید: (خدایا به تو پناه می بریم از وسوسه های شیطان و مکر و چاره جوییهای او و از اطمینان داشتن به آرزوها و وعده ها و فریب و دامهای او، و اینکه او طمع بورزد در ما نسبت به گمراه کردن در اطاعتت و سبک کردن معصیت یا اینکه نیکو باشد آنچه را که در نظر ما جلوه میدهد یا سنگین باشد بر ما آنچه او بدش میآید برای ما - طاعات - تا آنجا که عرض می کند: خدایا آبیاری کن در دلهای ما انکار عملش را و به ما لطف کن در نقض مکرهایش (۱۸۶)) به هر حال هر جا ضلالتی باشد در برابر هدایت چه ضلالت اعتقادی یا اخلاقی یا عملی، شیطان در آنجا حضور داشته و زینت داده و بر آن ترغیب می نماید.

اسباب اشتیاق به یاد پروردگار

انسان هر چند به لحاظ خلقت مادیش توجه و تمایل به این عالم و شئوئش دارد لکن به لحاظ خلقت روحش، تمایل و توجه به عالم غیب و درک خوبیها و بدیها در او گذارده شده است، قرآن کریم می فرماید: و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقویها لِّلّٰهُ (۱۸۷)، (قسم به نفس انسانی و آنکه او را به طور مساوی خلق کرد پس به او بدیها و خوبیهای نفس را الهام کرد) و نیز می فرماید: ولکن الله حب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان (۱۸۸)، (ولکن خداوند ایمان را نزد شما

محبوب قرار داد و آن را در دل‌های شما زینت داد و کفر و فسق و معصیت را نزد شما ناگوار قرار داد). و اگر به الهام الهی در خلقت خود اعتناء کرده و عقل را که از ابزار رشد است به کار بندد و تمایلات و وجودیش را در مسیر ایمان و اطاعت و تسلیم پروردگار متعال و اولیائش قرار دهد و به تسویلات شیطان و زینتهای او اعتنایی نکند، مشرف به یاد پروردگار شده و مورد عنایت او قرار می‌گیرد به گونه‌ای که موجب طرد شیطان و بیرون رفتن از تحت سلطه او شده و به راههای خیر و شر خود بینا می‌شود: ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون، (۱۸۹) (و همانا متقین وقتی عده‌ای از شیطانها با آنها تماس می‌گیرند متذکر شده پس ناگهان بینا می‌شوند).

این یکی از اسباب مهم اشتیاق به یاد پروردگار متعال است، زیرا وقتی انسان مؤمن توجه داشته باشد که هنگام ذکر پروردگار با چه کسی همنشین است که: یا موسی انا جلیس من ذکرنی (۱۹۰): (ای موسی من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند) و اینکه تا وقتی در یاد خداست در نماز می‌باشد به طوریکه امام باقر علیه السلام فرمود: لا یزال المؤمن من فی صلاة ما کان فی ذکر الله قائما کان او جالسا او مضطجعا، ان الله تعالی یقول: (الذین یذکرون الله قیاما و... (۱۹۱) (همواره مؤمن در نماز است تا وقتی در یاد خداوند باشد ایستاده یا نشسته یا در حال خواب زیرا خداوند متعال می‌فرماید: صاحبان عقل کسانی هستند که در حال ایستاده و... خدا را یاد می‌کنند).

و نیز توجه داشته باشد که یاد خداوند از بین برنده درهای درونی است حضرت علی علیه السلام فرمود: ذکر الله دواء اعلال النفوس (۱۹۲)، (یاد خداوند دوی دردهای جانهاست) و نیز موجب حیات دل و نورانیت آن می‌شود، که: فی الذکر حیوة القلب (۱۹۳)، (زندگانی قلب در یاد خداوند است) و همچنین موجب نورانیت عقل و فکر و جلای سینه و نزول رحمت می‌شود که الذکر نور العقل و حیاة النفوس و جلاء الصدور... و یستزل الرحمه (۱۹۴)، (ذکر الهی نور عقل و زندگی جانها و جلای سینه هاست... و رحمت را نازل می‌کند) و بالاتر از همه اینها، یاد خدا نیز را به دنبال دارد که: فاذکرونی اذکرکم (۱۹۵)، (پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) و آن بالاتر است از یاد بنده نسبت به خدا ولذکر الله اکبر (۱۹۶)، (حتما یاد خدا بزرگتر و برتر است)، توجه به این مطالب موجب اشتیاق به یاد خداوند می‌شود. البته حصول این امر نیاز به یک مجاهده مستمر با نفس اماره بالسوء دارد تا او را از توجه به دنیا و شئونش منصرف کرده و تدریجا حالت اطمینان به ذکر الهی حاصل کند که: الا بذكر الله تطمئن القلوب (۱۹۷)، (آگاه باشید با یاد خداوند دلها مطمئن می‌شود).

آثار اشتیاق به یاد خداوند

توجه به این امور موجب اشتیاق نفس به یاد خداوند شده به گونه‌ای که در او محبت به پروردگار ایجاد شده تا جایی که دیگر لذتی را بالاتر از آن نمی‌داند که: الذکر لذة المحیین، (۱۹۸) (ذکر لذت محبین است) و از هر لذتی به غیر یاد او بیزاری جسته و طلب مغفرت می‌کند، و استغفرک من کل لذة بغير ذکرک (۱۹۹) (و از تو طلب آمرزش می‌کنم از هر لذتی که بدون یاد تو باشد) و از خداوند می‌خواهد که او را در اوقات غفلت بیدار کرده و متوجه خودش کند که: و نبهنی لذكرک فی اوقات الغفلة، (۲۰۰) (و مرا برای یادت در اوقات غفلت بیدار کن) اینجاست که به سرمایه‌ای دست یافته است که او را اهل ذکر و اهل الله قرار داده و هیچ امر دیگری او را به خود مشغول نمی‌گرداند، که: ذکر الله راءس مال کل مؤمن و ربحه السلامة من الشیطان (۲۰۱)، (یاد خداوند سرمایه هر مؤمن است و سود آن سالم ماندن از شیطان است) و: اهل الذکر اهل الله (۲۰۲) (اهل ذکر اهل خدا هستند) و: ان للذکر اهلا اخذوه من الدنيا بدلا فلاتشغلهم تجارة (۲۰۳) (برای ذکر خداوند اهلی است که آنها آن را بدل از دنیا گرفته‌اند پس ایشان را تجارتي به خود مشغول نمی‌کند) حتی یاد خداوند را بر هر یادی ترجیح داده یعنی یاد هر چیزی را تحت الشعاع یاد خداوند قرار داده و بر آن محور قدم می‌گذارد که: و اشغل قلوبنا بذكرک عن کل ذکر (۲۰۴) (و دل‌های ما را به یاد خودت از هر

مراتب ذکر و مصادیق آن

مراتب ذکر و مصادیق آن

پس از برطرف کردن موانع اشتیاق به ذکر الهی و تحصیل اسباب آن، انسان مشتاق با داشتن آثار اشتیاق، به یک مرتبه از یاد خداوند اکتفا نکرده بلکه به مراتب آن نیز اشتیاق پیدا می کند چنانچه علی علیه السلام به خداوند عرض می کند: الهی و الهمنی و لها بذكرک الی ذکرک (۲۰۵)، (خدایا به من الهام کن و له و اشتیاق به یاد پیامت را - که از مرتبه ای به مرتبه دیگر از آن بالا می روم -)، بنابراین یاد خداوند مراتبی دارد.

اول - یاد زبانی

و آن دارای انواع و مصادیقی است .

۱- قرآن کریم : چنانچه درباره خودش می فرماید: و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (۲۰۶)، (و ما ذکر - قرآن - را به تو نازل کردیم تا بیان کنی برای مردم آنچه را که به سوی ایشان نازل شده است).

۲- نماز: به اعتبار اینکه مشتمل است بر قرآن و اذکار لفظیه، خداوند می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله لله (۲۰۷)، (ای مؤمنین هنگامی که روز جمعه ندا داده می شود برای نماز بشتابید به سوی یاد خداوند) اینجا مراد از ذکر الله همان نماز جمعه است همان طور که این آیه را (و لذكر الله اکبر) نیز بعضی ها به نماز تفسیر (۲۰۸) کرده اند.

۳- دعاها و اذکار: که از سوی اولیای دین علیهم السلام به ما رسیده و در آنها حق تعالی با اسماء و صفاتش معرفی شده تا او صبح و شام با آنها یاد می کنیم و این یکی از عنایات الهی است که ما را به یاد خود مفتخر ساخته و توفیق حضور در مجلس ذکرش را به ما داده است آن هم با چنین ادعیه و اذکاری که مجموعه ای از معارف بلند اسلام را در بر دارند و به فرموده امام سجاد علیه السلام : و من اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنننا و اذنک لنا بدعائک ... (۲۰۹) (و از بزرگترین نعمتهای تو بر ما، جاری شدن یادت به زبانهای ما و اینکه تو - با این همه عظمت و کبریائیت - به ما اجازه دادی تا تو را بخوانیم)، این اذن و امر الهی است که ما را به یاد کردنش ترغیب می کند و در غیر این صورت خاک را با پروردگار عالمیان چه مناسبت است و به فرموده امام سجاد علیه السلام الهی لولا الواجب من قبول امرک لنزهتک من ذکری ایاک (۲۱۰) (ای خدای من، اگر امثال امر تو واجب نبود که فرمودی: (۲۱۱) ای مؤمنین خدا را زیاد یاد کنید و او را صبح و شام تسبیح کنید، حتما تو را از یاد خود تنزیه و مبرا می کردم) و نیز اگر از زبان مقدس اولیاء دین این دعاها و مناجاتها و اذکار صادر نمی شد کجا می توانستیم با پروردگار عالم سخن بگوییم؟، و این یکی از نعمتهای بزرگ و منتهای پروردگار بر ماست .

۴- ذکر فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ذکر علی بن ابیطالب علیه السلام عبادة (۲۱۲) (یاد علی بن ابیطالب عبادت است) و از آنجا که ائمه علیهم السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام نور واحدی هستند می توان گفت که بیان فضایل ایشان هم یاد خداوند است همان طور که امام باقر علیه السلام می فرماید: ان ذکرنا من ذکر الله (۲۱۳) (همانا یاد ما خاندان نبوت از یاد خداوند است).

دوم : یاد قلبی

و حقیقت آن توجه به حضور مذکور است و غرض از یاد لفظی با انواعش تحصیل یاد قلبی است که خدای متعال را در تمامی اعمال روزمره حاضر بدانیم البته درک حضور حق تعالی مراتبی دارد.

مرتبه اول

توجه به اوست هنگام مواجه شدن با محرّمات و واجبات او همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: من اشد ما فرض الله علی خلقه ذکر الله کثیرا ثم قال: لا اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ان کان منه ولكن ذکر الله عند احل و حرم فان کان طاعه عمل بها و ان کان معصیه ترکها (۲۱۴)، (از سخت ترین چیزهایی که خداوند بر بندگانش واجب گردانیده یاد بسیار خداوند است سپس فرمود: مرادم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست هر چند آن نیز ذکر - لفظی - است لکن مرادم یاد خداوند نزد امور حلال و حرام اوست که اگر طاعت بود عمل کند و اگر معصیت بود ترکش کند) از این جهت در بیانات ائمه علیه السلام بسیار تاءکید شده است که انسان، با فهم و عقل و بصیرت با دستورات شرع برخورد کند و به دنبال حقیقت آنها رود نه فقط ظاهر را بیاراید ولی از نظر التزام قلبی و عملی به دستورات آنها سست باشد و امام (۲۱۵) صادق علیه السلام درجات ایمان را در آیات قرآنی (هم درجات عند ربهم) (۲۱۶) به بصیرت تفسیر فرموده است و مقصود اصلی دین و ائمه علیهم السلام آرایش ظاهر و باطن انسان به دستورات نورانی خداوند متعال است تا تمامی ابعاد وجود انسان بالآخر روح او مرتبط با خداوند شود و او را در تمامی شئون زندگی حاضر و ناظر و فعال بداند تا اینکه ایمانش به حقیقت برسد و از مراتب شرک درونی میرا شود همان طور که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: و ما یؤ من اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (و اکثریت مردم ایمان ندارند مگر مشرک نیز می باشند) می فرماید: (مراد شرک طاعت است و شرک عبادت مراد نیست و گناہانی را که انجام می دهند شرک طاعت است که در آن شیطان را اطاعت می کنند پس به خداوند در طاعتش مشرک می شوند نه اینکه غیر او را پرستش کنند (۲۱۷)). آیه شریفه ایمان را با شرک قابل جمع میدانند و مراد از شرک، شرک خفی و باطنی است که موجب نجاست نمی شود آن طوری که در مباحث فقهی مطرح است که یکی از نجاسات کافر و مشرک است، همان طور که ائمه علیهم السلام به آن کفر (۲۱۸) و نفاق (۲۱۹) هم اطلاق کرده اند و مرادشان کفر و نفاق ظاهری نیست، بنابراین هر مرتبه ای از مراتب پایین ایمان با مرتبه بالای شرک و کفر و نفاق جمع می شود و برای برطرف شدن آنها یاد خاص خداوند مناسب با آن مرتبه لازم است. از این جهت ما به طور کلی مراتب ذکر قلبی را دسته بندی کرده و یادآور می شویم تا انشاءالله موجب بصیرت بیشتر و تحریک در مقام عمل شود.

مرتبه دوم: عدم اتصاف به اوصاف رذیله، مثلا حرص داشتن به دنیا موجب عدم توجه به خداوند در روزی دادن او و خیال بقاء دنیا و شئون آن و عدم تحصیل آخرت می شود و نیز حسد داشتن موجب عدم توجه به خداوند در اعطای نعمت به صاحب نعمتی و محدود بودن قدرت خداوند در اعطای مثل آن به شخص حسود می شود و همچنین تکبر و حالت خودبزرگی بینی داشتن، موجب عدم توجه به خداوند در کمالات هستی و خود را دارای هستی و کمالی دانستن که نتیجه اش طغیان و تمرد در برابر فرامین او می شود همان طور که در شیطان رخ داد، و در روایاتی این سه صفت از اصول کفر شمرده شده است. و همچنین است سایر اوصاف رذیله که نشانه نفاق و کفر درونی معرفی شده اند. و به نظر می رسد از این مرتبه باشد تسلیم (۲۲۰) مطلق بودن در برابر فرامین خدا و رسول و اولیائش و شک و شبهه و اعتراض نداشتن در حقانیت آنها، و در حقیقت هر صفت رذیله ای موجب عدم توجه به خداوند در آن جهت و غفلت از او می باشد که این خود نوعی از کفر یا شرک یا نفاق درونی است.

مرتبه سوم: یاد کردن خداوند متعال در شئون ربوبیت او و هیچ موجودی را مؤثر مستقل ندانستن در افعال و اوصاف و وجودشان، برای رسیدن به این مرتبه انسان باید در مراتب گذشته مراقبت داشته تا یک حالت روحی توحیدی برای او پیش آید و خداوند را در

تمامی حرکات و سکنات از جهت ظهور کمالات وجودیه حاضر و فعال ببیند همان طور که او این چنین است، قرآن کریم در این باره می فرماید: کل یوم هو فی شاءن (۲۲۱) (هر روز خداوند در کاری است) و نیز می فرماید: لله لله و ان الی ربک المنتهی، و انه هو اضحک و ابکی، و انه هو امات و احیا، و انه خلق الزوجین الذکر و الانثی، من نطفة اذا تمنی، و ان علیه النشاء الاخری، و انه هو اغنی و اقنی (۲۲۲)، (و پایان - امور - به سوی پروردگارت می باشد و او می خنداند و می گریاند و او می میراند و زنده می کند و او دو جفت مرد و زن را خلق کرد از نطفه ای که ریخته می شود... و او بی نیاز می کند و نگه می دارد) و نیز فقر و نیاز موجودات را در وجود و شئون وجودیه آنها درک کند همان طور که قرآن کریم آنها را در تمامی شئونشان آیات الهی معرفی کرده و خداوند را شاهد یا مشهود بر آنها می داند: لله لله سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید (۲۲۳) (آیات خود را در موجودات و خود انسانها به ایشان نشان می دهیم تا آشکار شود برای ایشان که او حق است آیا کافی نیست برای پروردگارت که گواه - مشهود - بر هر چیز است) و در آیات دیگری موجودات را در تمامی شئونشان مسخر پروردگار معرفی کرده و این تسخیر وجودی بدون احاطه وجودی خداوند (۲۲۴) متعال در تمامی کمالات وجودیه او بر آنها نمی باشد، و از طرفی موجودات را در اظهار کمالات فقط به طور زمینه بودن معرفی کرده و فاعل حقیقی را خداوند متعال می داند به عنوان نمونه می فرماید: افراء یتم ما تمنون، ءءنتم تخلقونه ام نحن الخالقون، نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین، علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فی ما لاتعلمون، و لقد علمتم النشاء الاولى فلولا تذکرون، افراء یتم ما تحرثون، ءءنتم تزرعونه ام نحن الزارعون، لو نشاء لجعلناه حطاما فظلمت تفکھون، انا لمغرمون، بل نحن محرومون، ءءفاء یتم الماء الذی تشریون، ءءنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون، لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون، افراء یتم النار الی توریون، ءءنتم انشاتم شجرتها ام نحن المنشئون (۲۲۵): (آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید، آیا شما آن را آفریدید یا ما آن را می آفرینیم ... آیا درباره آنچه می کارید اندیشیده اید؟ آیا شما را می رویانید یا ما می رویانیم؟ اگر بخواهیم آن را کاه می کنیم به گونه ای که تعجب کنید، آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل می کنید یا ما نازل می کنیم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ و شور قرار می دهیم پس چرا شکر نمی کنید؟ آیا درباره آتشی که می افروزید فکر می کنید؟ آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریدیم؟).

و نیز دعوت نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به توحید خالص است، همان طور که قرآن می فرماید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین (۲۲۶)، (بگو ای پیامبر این است راه من که به سوی خدا دعوت می کنم با بینایی، خود و تابعینم را و او منزّه است و من از مشرکین نمی باشم) و آن حضرت در وصایایش به اباذر می فرماید: اعبدا الله کانک تراه فان کنت لاتراه فانه یراک (۲۲۷)، (خداوند را آنچنان بندگی کن مثل اینکه او را می بینی و اگر او را می بینی او تو را می بیند) بندگی خداوند در تمامی شئون زندگی با پیاده کردن دستورات دین و انگیزه الهی - رسیدن به ثواب اخروی یا رضایت او یا اینکه او اهل عبادت است یا به خاطر محبت به او - با دیدن او (البته مراد دیدن قلبی است که مرتبه اول آن توجه قلبی است) در صورتی تحقق می یابد که او را مبداء حقیقی برای انجام اعمال و اتصاف به اوصاف کمالیه و وجود حقیقی بینم و الا اگر این گونه توجه به ذات ربوبی نشود دیدن او به حساب نمی آید زیرا او وجودی است محیط بر تمامی شئون موجودات و آن گونه است که قرآن کریم او را معرفی می کند هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم ... و هو معکم اینما کنتم (۲۲۸)، (اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی عالم است ... و او با شماست هر جا که باشید) و رسیدن به حقیقت ایمان، مشاهده قلبی خداوند است با چنین خصوصیتی که برای ما معرفی شده است و اولیای الهی به مرتبه کامله این حقیقت نائل شده اند همان طور که راوی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای؟ جواب فرمود: ما کنت اعبد ربا لم اره (۲۲۹) (خدایی را که ندیده باشم بندگی نمی کنم) و پس از آنکه راوی از کیفیت رؤیت سؤال می کند، می فرماید: لم تره العیون بمشاهدة الابصار

ولکن راء ته القلوب بحقایق الایمان ، (چشمها او را با دیدن حسی نمی بیند ولکن دلها او را با حقیقت ایمان مشاهده می کنند) همان طور که توجه می فرمایید اصل این دیدن مخصوص خود آن حضرت نیست و با دیدن حسی هم نمی باشد زیرا اولاً دیدن حسی به مادیات تعلق می گیرد و خداوند متعال فوق این موجودات محدود است به مراتب نامتناهی و ثانیاً لازمه دیدن حسی آن است که موجود در جهت خاص باشد لکن حق تعالی به ملاحظه مادی نبودنش محیط به تمامی جهات و فوق آنهاست لذا در عین حالی که با موجودات مکانی نیز می باشد محدود به آنها نیست چنانچه علی علیه السلام در دنباله فرمایشش به این مطلب تصریح کرده تا برای افکار عمومی در رابطه با حق تعالی شبهه ای پیش نیاید و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز دنبال سفارشش به اباذر می فرماید: (او اول است قبل از هر چیزی و فرد است که دومی برای او فرض نمی شود و باقی است به طور مطلق)، فردی که دومی نداشته باشد آن وقتی حقیقتش درک می شود که سایر موجودات محاط و سایه نشاط حق تعالی دیده شوند، و ثالثاً قلب انسان که حقیقت اوست شایستگی این چنین درکی را دارد همچنان که امام صادق علیه السلام فرمود: القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله (۲۳۰) (قلب حرم خداوند است پس غیر او را در حرمش ساکن مکن). و یکی دیگر از این اولیاء که به چنین حقایقی رسیده و قرآن از زبانش نقل می کند حضرت ابراهیم علیه السلام است که درباره او خداوند می فرماید: الذی خلقنی فهو یهدین ، والذی هو یطعمنی و یسقین ، و اذا مرضت فهو یشفین ، والذی یمیتنی ثم یحیی (۲۳۱)، (و خداوند آن کسی است که مرا خلق کرد پس هدایت نمود و آن کس است که مرا اطعام و سیراب می کند و وقتی مریض شدم پس او شفایم می دهد و آن کس است که مرا می میراند سپس زنده ام می کند) و هنگام افتادن در آتش با سؤال جبرئیل علیه السلام برای کمکش ، به او می فرماید: (اما به تو احتیاجی ندارم (۲۳۲))، جبرئیل با اینکه واسطه در فیض است و تقاضای از او به حسب مراحل اولیه ایمان اشکالی ندارد و در مقام افاضه فیوضات نیز تکویناً از این وسایط فیض از حق تعالی افاضه می شود لکن توجه توحیدی آن حضرت موجب بیان این حقیقت شده چنانچه در روایت دیگر (۲۳۳) علت خلیل شدن آن حضرت را عدم سؤال از کسی جز خدا بیان کرده در عین حالی که در روایت دیگر (۲۳۴) می فرماید: آن حضرت برای قرض گرفتن نزد دوستی در مصر رفت ، جمعش این می شود که ایشان موجودی را مستقل در کمالات نمی دید و وقتی از کسی هم سؤال می کرد در واقع از خداوند سؤال می کرد همان طور که در وصف اهل آخرت در حدیث معراج این مطلب آمده است . که : (قلب ایشان ذاکر است ... هیچ چیز ایشان را به اندازه چشم برهم زدنی از خداوند مشغول نمی کند... در قلبش مشغولیتی به مخلوق نمی بینم ... و زاهد خانه و بچه و چیزی ندارد تا او را از خداوند به اندازه چشم برهم زدنی به خود مشغول گرداند (۲۳۵))، و نیز درباره کسانی که عمل به رضای الهی کنند می فرماید: (و چشم قلبش را به جلال و عظمت باز کرده و علم مخلوقات خاصم را بر او مخفی نمی کنم تا اینکه در تاریکی شب و روشنایی روز، من با او مناجات کنم تا اینکه سخن و همشینی او با مردم قطع شود... تا آنجا که حق تعالی پس از معرفی بهشت و دوزخ و بعضی مواقف قیامت برای او، حجابها را بین او و بین خودش برمی دارد تا با کلام خداوند و نظر به او لذت برد... تا اینکه روح از دست ملائکه به طرف خداوند صعود می کند پس از اظهار اشتیاق او به آن روح ، به او می فرماید: دنیا را چگونه ترک کردی ، روح پس از قسم به عزت و جلال خداوندی عرض می کند که من اصلاً به دنیا علم ندارم ، خداوند می فرماید: راست می گویی بنده من ، با بدنت در دنیا بودی ولی با روحت با من بودی سپس خداوند به او می فرماید: هر چه می خواهی سؤال کن تا به تو بدهم ، در این بهشت و جوار من ساکن شو، روح عرض می کند: خداوند! خودت را به من شناساندی و با آن از تمامی مخلوقات بی نیاز شدم... (۲۳۶)).

آری کسانی که در مراحل ایمان مجاهده کرده باشند و مبتلا به گناه و آلوده به رذایل اخلاقی نبوده باشند و با استقامت ، اخلاص در بندگی داشته باشند حجابها از چهره قلبشان کنار رفته و به چنین حقایق و اسرار غیبی دسترسی پیدا کرده و آن را زندگی حقیقی می دانند و این گونه خداوند را یاد می کنند. در ابتدای این مرتبه ، ذکر به صورت توجه ذهنی و فکری است و با انجام عمل صالح و تداوم این فکر کم کم به صورت مشاهده قلبی به طور لحظه ای برای او ظهور می کند تا تدریجاً این حالات در او قوی شده و

ظهور آنها استمرار بیشتری پیدا کند و نوعاً ظهور واقعی این حالات همراه با حالت غشوه ای در بدن است به طوری که از فعالیت‌های عادی باز می ماند همان طور که از امام صادق علیه السلام از سبب غشوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که گاهی نزول وحی بر آن حضرت عارض می شد، سؤال شد، حضرت فرمود: (آن وقتی بود که خدا بر او تجلی می کرد و بین او و خداوند کسی فاصله نبود(۲۳۷)) و عروض این حالت بر امام صادق علیه السلام نیز هنگام خواندن قرآن در نماز، نقل شده (۲۳۸) است، البته تشخیص این حالات نیاز به استاد حاذق دارد که در معارف الهی خود این راه را پیموده باشد تا با حالات شبیه به آن که غیر الهی است مشتبه نشود و هم این حالات کنترل شده و در مسیر صحیح قرار بگیرد تا سبب استفاده شیطان نگردد. همان طور که امام سجاد علیه السلام درباره اولیای الهی و اهل معرفت به حق الله می فرماید: (جمع آنچه را که خورشید بر آن می تابد در مشرق و مغرب زمین، دریا و خشکی، بیابان و کوه، نزد ایشان مانند برگشت سایه است (۲۳۹)) از نظر علمی سایه وجود واقعی و حقیقی ندارد بلکه نبود نور است، حال برگشت چنین امری بیانگر نهایت نیستی آن است واقعا لکن در دیدگاه ابتدایی و ظاهری به طور حقیقت جلوه می کند.

مطابق این دیدگاه کسانی که این گونه نیستند مبتلا به شرکهای مخفی هستند و حضرات ائمه علیهم السلام آنها را از مصادیق آیه شریفه (و ما یؤ من اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (۲۴۰)) معرفی کرده اند، مانند اینکه وجود موجودات را مستقل دیده و به عنوان مثال به آن سوگند یاد کنیم، چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود، (۲۴۱) و یا موجودی را در ظهور آثار یا اوصافش مؤثر مستقل یا شریک خداوند قرار دهیم مثلا بگوییم که اگر فلانی نبود حتما هلاک می شدم چنانچه امام صادق علیه السلام تذکر داده اند (۲۴۲).

مصادیق یاد قلبی

حال برای یاد قلبی مصادیقی معرفی شده که توجه و ارتباط با آنها مؤید خوب و لازمی است برای حصول یاد قلبی پروردگار.

۱- دیدن، توجه و تبعیت از رسول خدا و ائمه علیهم السلام این امر کامل ترین و اساسی ترین اقسام توجه به خداوند متعال است از جهت گرفتن دستورات الهی از ایشان و نیز مظهر اسماء و صفات کمالیه و جمالیه حق تعالی بودن ایشان، لذا رسول خدا در این آیه به ذکر تعبیر شده است، **لله لله قد انزل الله الیکم ذکرا**، رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات (۲۴۳) (بتحقیق خداوند به سوی شما ذکر را - رسول - فرستاد تا آیات آشکار خداوند را برایتان تلاوت کند) و اهل بیتش اهل ذکر معرفی شده اند، همان طور که امام رضا علیه السلام در این آیه فرموده (۲۴۴) است و روایات زیادی در این مطلب رسیده است، (۲۴۵) البته نه تنها اطلاق این عنوان به ائمه علیهم السلام بیانگر این است که باید توجه به خداوند متعال از طریق ایشان باشد بلکه تمامی عناوین دیگری که به ایشان در روایات بسیاری که از حد شمارش بالاتر است اطلاق شده از قبیل صراط مستقیم، آیه الله؛ کلمات الله، خلیفه الله و... باید به این لحاظ باشد که هر یک از اینها بعدی از ابعاد وجودی ایشان را در ارتباط با خداوند بیان می کند و ما از آن بعد باید توجه به خداوند متعال کنیم.

۲- زیارت ائمه علیهم السلام (۲۴۶): نیز یکی از موارد مهم ذکر قلبی است که سبب نجات و وصول به مقامات عالی انسانی است و هر مقدار معرفت انسانی به مقامات ایشان بیشتر باشد سبب رسیدن به فیوضات عالی تر می گردد.

۳- نماز: تمامی دستورات دینی هرچند موجب توجه انسان به خداوند متعال می گردد از آن جهت که اعمال مختلف انسان را در جهت پیاده کردن فرامین الهی قرار می دهد لکن دستورات عبادی که در انجام آنها قصد قربت - به عنوان اینکه او فرمان داده - شرط است و اگر این قصد نبوده باشد آن دستور انجام نشده، از یک توجه ویژه ای برخوردار است، در عین حال نماز از یک توجه عبادی خاصی بهره مند است زیرا از اذکار و اجزائی تشکیل شده که تمامی آن اظهار خضوع و جود در برابر کمال مطلق خداوند است از این جهت امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت می فرماید: (۲۴۷)

(هنگامی که بنده مؤمن در نماز می ایستد خداوند به او نظر می کند - یا اینکه فرمود: خداوند بر او روی می کند. (تردید از راوی است) - تا اینکه از نماز منصرف شود و رحمت الهی از بالای سرش تا افق آسمان بر او سایه می گستراند و ملائکه اطراف او را در بر می گیرند تا افق آسمان و خداوند ملکی را موکل او کرده بالای سرش می ایستد و به او می گوید: ای نمازگزار اگر می دانستی چه کسی به تو نظر می کند و با چه کسی مناجات می کنی هرگز به جای دیگر متوجه نمی شدی و از جایگاهت جدا نمی شدی)، از این جهت در آیات بسیاری بر نماز سفارش شده و برترین چیزی که موجب قرب به خداوند می شود. بعد از معرفت او نماز (۲۴۸) معرفی شده است تا جایی که در تفسیر اذان و اقامه روایت طولانی از علی علیه السلام نقل شده که محتوای آن حقایق و معارفی است که به واسطه اجزای اذان و اقامه ما را به آن متوجه می کنند تا آنجا که در تفسیر (قد قامت الصلوة) حضرت می فرماید: حان وقت الزیارة و المناجات و قضاء الحوائج و درک المنی و الوصول الی الله عز و جل و الی کرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه (۲۴۹)، (رسید وقت زیارت و مناجات و برآورده شدن حوائج و درک کردن آرزو و رسیدن به خداوند عز و جل و به کرامت و بخشش و پوشش و رضایت او)، و در اهمیت و فضیلت نماز روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام روایت شده و کتابهایی از طرف علمای بزرگ در اسرار آن نوشته شده است .

۴- زیارت عالمی: آن عالمی که دیدنش ما را به یاد خدا بیندازد همان طور که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت عیسی علیه السلام نقل می فرماید: که حواریین از آن حضرت سؤال کردند که با چه کسی مجالست کنیم؟ آن حضرت فرمود: من یدکرکم الله رویته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله (۲۵۰)، (کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش علم شما را زیاد کند و عملش شما را در آخرت مایل کند)، لذا (زیارت و نگاه به چنین کسانی عبادت است) همان طور که علی علیه السلام فرمود (۲۵۱).

البته امور دیگری نیز بالخصوص در شرع مقدس معرفی شده اند که توجه به آنها موجب توجه به خداوند است و عبادت می باشد (۲۵۲) مانند نگاه به کعبه و پدر و مادر، لکن عمده آنها آن چیزهایی بود که ذکر شد.

بنابراین برطرف کردن موانع ذکر پروردگار و تحصیل اسباب و شرایط آن و تداوم بخشیدن به ذکر، موجب حصول اشتیاق به آن و مراتبش می گردد تا جایی که ذکر موجب آبادانی اوقات و عمر انسانی شده همان طور که علی علیه السلام در دعای کمیل پس از قسم های متعدد و مهم از خداوند متعال این معنا را طلب کرده و عرض می کند: اللهم انی اسئلك بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتی من اللیل و النهار بذكرک معمورة و بخدمتک موصولة حتی تکون اعمالی و او رادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا (۲۵۳)، (بارالها! سوگند به حق و مقام قدست و بزرگترین صفات و اسمائت، از تو می خواهم که اوقاتم را از شب و روز با یادت آباد گردانی و به خدمت متصل کنی تا اینکه تمامی اعمال و اذکارم یک یاد شده و حالم همواره در خدمت بوده باشد)، و عدم اشتیاق به ذکر الهی در برابر اشتیاق به امور دیگر، موجب مرگ و نابودی روح و جان انسان می گردد همان طور که علی علیه السلام به نوف بکالی تعلیم فرمود، الهی انه من لم یشغله الولوع بذكرک و لم یزوه السفر بقربک، کانت حیاته علیه میتة و میتة علیه حسرة (۲۵۴)، (بارالها! همانا کسی که اشتیاق به ذکر او را به خود مشغول نکند و آماده سفر به نزدیک شدن به تو نباشد، زندگانش بر او مردن است و مردنش بر او حسرت است).

اشتیاق به دعا

دعا یکی از مصادیق آشکار و مهم ذکر لفظی است که موجب ذکر قلبی پروردگار متعال می شود و به جهت اهمیت آن و داشتن شرایط خاص به خود، جداگانه شده است، از این جهت تمامی موانع اشتیاق به ذکر الهی و اسباب و شرایط تحصیل آن که قبل از این ذکر شد در اینجا نیز می آید و به سبب اهمیت دعا در حصول ذکر، مطالبی را در رابطه با دعا ذکر می کنیم تا با توجه و

مراعات آنها حالت اشتیاق به آن پیدا شده و رو به افزایش باشد.

حقیقت دعا و اهمیت آن

دعا آن خواندنی است که موجب جلب توجه شخص خواننده شده شود، از آنجا که حقیقت وجود انسان و موجودات جز فقر و نیاز در تمامی شئون وجودی به حق تعالی نیست از این جهت تمامی موجودات در آنچه دارند سائل و خواننده حق تعالی هستند هر چند که با زبان، دعا و سؤال نکنند، قرآن کریم در این باره می‌فرماید: *يسأله من فى السموات و الارض كل يوم هو فى شأن* (۲۵۵) (هر موجودی در آسمانها و زمین از خداوند سؤال می‌کنند و هر روز او در شأن و کاری است)، این خواندن موجودات با یک درک خاصی نسبت به وجود حق تعالی توأم است و آن اینکه او مالک حقیقی آنها بوده و آنها مملوک حقیقی او می‌باشند به گونه‌ای که آن از احاطه وجودی و قیومی او خارج نیستند هر چند که ما به این درک خاص آگاهی نداشته باشیم همان طور که قرآن کریم می‌فرماید: *وان من شىء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم* (۲۵۶) (هیچ چیزی نیست مگر آنکه خداوند را همراه با ستایش او تسبیح می‌کنند و لکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید) این تسبیح بدون درک خاص از مقام ربوبی مسیر نیست. لکن دعای مطلوب که موجب تکامل موجود است دعای با توجه آگاهانه به مقام مدعو است و این قسم از دعا از انسان و هر موجودی که بتواند توجه آگاهانه به حق تعالی داشته باشد امکان‌پذیر است و اگر انسان نسبت به حق تعالی این گونه نباشد که کمالات را از او دانسته و خود را در برابر او فقیر محض بداند، خاصیت وجودیش بر او مترتب نشده و مورد عنایت خاص خداوند نمی‌باشد، لذا قرآن کریم می‌فرماید: *قل مایعبو بکم ربی لولا- دعائکم* (۲۵۷) (بگو ای پیامبر! اگر دعا و خواندن شما نبود پروردگارتان به شما اعتنایی نمی‌کرد) و *علی علیه السلام* می‌فرماید: *الدعاء مفتیح النجاح و مقالید الفلاح* (۲۵۸) (دعا کلیدهای رسیدن به حاجتها و رستگاری است). از این جهت هر مقدار معرفت بنده نسبت به غنای حق تعالی و فقر خودش بیشتر باشد او را بیشتر با اوصاف کمالیه می‌خواند در عین حال که خود را به حسب ظاهر مرتبط به اسباب و مسببات عادی می‌داند لکن از این سپر نیز استفاده می‌کند همان طور که انبیاء (۲۵۹) *علیهم السلام* استفاده می‌کردند و امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه ان ابراهیم لاواه حلیم (همانا ابراهیم بسیار آه‌کشنده و بردبار است) فرمودند: (او بسیار دعاکننده بود) (۲۶۰)). و *علی علیه السلام* نیز این گونه (۲۶۱) بوده است. و برای انسان مؤمن نیز ابزار پیروزی بر شیطان و دشمنانی ایمانی و سپر در برابر تمامی بلاهای مادی و معنوی است همان طور که رسول خدا و *علی علیهما السلام* فرمودند، (۲۶۲) و امام صادق علیه السلام آن را از نیزه آهنین نافذتر و کاری‌تر می‌داند: *الدعاء انفذ من السنان الحدید* (۲۶۳). زیرا دعا در حال جنگ برای مؤمن، موجب می‌شود که مؤثر حقیقی در پیروزی و غیر آن را خدا بداند نه زور بازوی خویش یا غلبه سلاح مادی و پس از پیروزی، ایمان به خدا را بر کفر یا نفاق یا شرک پیروز بداند نه خود را، و اگر شکست خورد، سستی در ایمان را که لازمه اش غلبه هواهای نفسانی است موجب آن بداند نه چیز دیگر را، همان طور که در جنگ بدر که اولین جنگ رسمی مسلمانان با مشرکین بود پس از زیادتر دیده شدن جمعیت مشرکین از مسلمانها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشته و از خداوند برای مؤمنان طلب پیروزی کرد و خداوند به واسطه نزول (۲۶۴) ملائکه آنها را کمک کرد و به پیروزی رساند، (۲۶۵) لکن در جنگ حنین مسلمانها به واسطه توجه به کثرت جمعیتشان و خوشحال (۲۶۶) شدن نسبت به آن و اعتماد نکردن بر خداوند در پیروزی بر مشرکین و یهود، با احاطه دشمن بر ایشان در تنگنا قرار گرفته و عده‌ای از ایشان فرار کردند ولی به واسطه اینکه افراد کمی از ایشان در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اعتماد بر خداوند کردند و ثبات عمل بخراج دادند و پیامبر از خداوند کمک طلبید و او را ستود، خداوند سکنیه را بر دل ایشان و نیروهای غیبی را برای کمکشان نازل کرد و تمامی آنها را پیروز گردانید، (۲۶۷) در این رابطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشته و عرض می‌کند: *اللهم لك الحمد و لك الشکر و الیک المشتکی و انت المستعان*، سپس بعد از پاشیدن مقداری از ریگ

در چهره مشرکین عرض می کند: اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لا تعبد لا تعبد (۲۶۸)، (خدایا اگر این جمعیت را هلاک کنی بندگی نخواهی شد و اگر بخواهی که کسی تو را بندگی نکند، نمی کند) پس به جهت اهمیت دعاست که آن از طرف ائمه علیهم السلام عبادت و برترین آنها محسوب شده (۲۶۹) و سر و کار با دعا نداشتن و خداوند را به کمالات توصیف نکردن و تنها خود را منشاء آثار دانستن، استکبار (۲۷۰) از عبادت به حساب آمده، بلکه دعا از محبوبترین اعمال به سوی خداوند در روی زمین معرفی (۲۷۱) شده است.

کیفیت دعا و اقسام آن

بعد از اینکه روشن شد حقیقت دعا، توصیف حق تعالی به اوصاف کمالیه و اظهار نداری و فقر وجودی در تمامی شئون هستی است، باید دعاکننده آگاهی به حق تعالی داشته باشد و کیفیت رابطه وجودی موجودات و از همه مهم تر انسان را با او بداند تا بتواند او را توصیف کرده و آن روابط وجودی را بیان کند، قرآن کریم جز افرادی که خداوند آنها را از تمامی آلودگیهای گناه و رذایل اخلاقی و شرکهای درونی پاک کرده باشد، سزاوار توصیف خداوند متعال نمی داند: سبحان الله عما یصفون، الا عباد الله المخلصین (۲۷۲)، (خداوند منزّه است از آنچه ایشان او را توصیف می کنند جز از توصیف بندگان پاک شده او)، و مخلصین، انبیا و اولیای خاص الهی هستند که ائمه علیهم السلام یکی از ایشان بلکه برتر از ایشان باستثنای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند، (۲۷۳) از این جهت یکی از افتخارات شیعه داشتن امامانی معصوم است که از ایشان دعاهای بسیار بلندی رسیده و شیعه را از جهت معارف دینی مستغنی کرده است، البته دعاهای رسیده از ایشان مختلف است که به طور کلی در چهار گروه دسته بندی می شوند:

اول: دعاهایی که اغلب آن توصیف حق تعالی به اوصاف جمالیه و جلالیه است مانند دعای عرفه (۲۷۴) امام حسین علیه السلام و تعدادی از دعاهای صحیفه سجاده و نیز گاهی توصیف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ملائکه و ائمه علیهم السلام است. مانند دعای دوم و سوم صحیفه سجاده و دعای ندبه.

دوم: دعاهایی که اغلب آن به صورت مناجات و بیان مطالبی است که موجب انس با حق تعالی است مانند دعای ابوحمزه ثمالی و دعای کمیل.

سوم: دعاهایی که به صورت تقاضا، صفات کمالیه انسانی را که باید به آنها متصف شود یا حالات روحی والائی را که انسان می تواند آنها را دارا شد، بیان کرده است مانند دعای مکارم اخلاق و مناجات شعبانیه.

چهارم: دعاهایی که در طلب حوائج گوناگون بشر در تمامی اوقات و بویژه هنگام نزول بلاها و مواجهه با شیطان و غلبه هواهای نفسانی بیان شده یا برای حوائج دیگران و طلب کمال برای آنها آمده است مانند اغلب دعاهای صحیفه سجاده و دعای عالیّه المضامین.

خصوصیت دعا

پس از روشن شدن حقیقت و کیفیت و اقسام دعا، ائمه علیهم السلام برای دعا در مقام طلب حوائج خصوصیات را ذکر فرموده اند و قرآن کریم نیز به بعضی از آنها اشاره دارد و ما آنها را تحت این عناوین دسته بندی می کنیم.

۱- خواستن تمامی نیازها: انسان از آنجا که در تمامی خصوصیات وجودیه فقیر درگاه بی نیاز الهی است چه در امور کوچک و چه بزرگ، چه در اموری که در نظرش اهمیت دارد و یا غیر آن امور، خداوند می فرماید: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (۲۷۵) (ای مردم شما فقیر به سوی خدا هستید و خداوند بی نیاز ستوده شده است) از این جهت با اینکه ماء مور هستیم

در تمامی آنها از راه اسباب و مسببات عادی قدم بگذاریم و این گونه نیز خلقت یافته ایم زیرا خداوند عقل، قدرت، علم و اراده به ما داده است که آنها را برای نیازمندیهای خویش به کار گیریم و دستورات شرعی نیز در این رابطه از طریق اولیائش به ما داده است لکن باید از مسبب الاسباب در هیچ آنی غافل نبود و او را حقیقتاً بر طرف کننده نیازمندیها بدانیم از این جهت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: لیسال احدکم ربه حاجته کلها حتی یساله شسع نعله اذا انقطع (۲۷۶)، (باید هر کس از شما تمامی نیازهایش را از خدا سؤال کند حتی بند نعلینش را که قطع شد از او سؤال کند) و به حضرت موسی علیه السلام نیز وحی می شود: (ای موسی هر چیزی را که به آن نیازمندی از من سؤال کن حتی علف گوسفند و نمک آشت را (۲۷۷)). لذا وقتی اسب حضرت صادق علیه السلام گم شد فرمود: (اگر خداوند آن را برایم بازگرداند حتماً حق شکرش را اداء خواهم کرد، چیزی نگذشت که آن پیدا شد سپس فرمود: الحمدلله، کسی با ایشان عرض می کند: فدایت شوم مگر نفرمودی که حق شکر خدا را بجا می آورم؟ حضرت فرمود: مگر نشنیدی که گفتم: الحمدلله (۲۷۸)).

۲- دعا در تمامی حالات: یکی از اوصاف بنده فهمیده آن است که خدای متعال را در تمامی حالات خوشی و ناخوشی یادآور شده و او را برطرف کننده نیازش دانسته و آن را از او بخواهد. علی علیه السلام می فرماید: (انسان مبتلائی که بلاها بر او سخت شده نیازمندتر به دعا نیست از کسی که در عافیت است و از بلا در امان نیست (۲۷۹))، لذا امام صادق علیه السلام فرمود: (دعا در حال آسایش، حوائج را در حال بلا- بیرون می آورد (۲۸۰)) - یعنی زمینه برآورده شدن را فراهم می کند - و این از حالات انسانهای ناسپاس است که در حال گرفتاری به طرف خدا رفته و اظهار نیاز به او می کنند لکن در حال آرامش و خوشی او را فراموش می کنند و قرآن کریم (۲۸۱) این را نشانه اسراف کاری و زیاده روی انسان معرفی کرده است، لذا امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: (کسی که در دعا پیشی گیرد - در حال عادی خدا را بخواند - وقتی بلا برایش نازل شود دعایش مستجاب می شود و ملائکه گویند: صدای او آشناست و از بالا رفتن ممنوع نمی شود و کسی که در دعا پیشی نگیرد، هنگامی که بلا بر او نازل شود دعایش مستجاب نمی شود، و ملائکه گویند: این صدایی است که آن را نمی شناسیم (۲۸۲)).

۳- دعا از بین برنده قضا: از آنجا که تمامی امور عالم به خداوند منتهی می شود، و ان الی ربک المنتهی، (۲۸۳) و با تحقق تمامی اسباب یک چیز وقوع آن حتمی می شود و از این به قضای الهی تعبیر می شود و قبل از تحقق جمیع اسباب، وقوع آن چیز با توجه به وقوع بعضی از اسباب، امکان وجود دارد. یکی از چیزهای مهمی که قضای الهی را به امر خداوند تغییر می دهد دعا می باشد. در حقیقت دعا انسان مؤمن را همواره در حال حرکت و تلاش قرار می دهد تا تصور نکند که چون وقوع اشیاء با استناد به علت تامه شان حتمی است افراطی پیدا کند و خیال کند که باید اسباب وقوع شیء را خود تنها فراهم کند پس دیگر چه نیازی به مسبب الاسباب است و یا در حال تفریط افتاده و خیال کند که اشیاء و امور واقع می شوند چه بخواهد یا نخواهد، دعا بکند یا نکند، از این جهت مؤمن واقعی با حالت دعا داشتن، حالت میانه داشته، در عین حال که وقوع اشیاء را با استناد به علت تامه ضروری می داند لکن دعا را نیز بنا به تعلیم ائمه هدی علیهم السلام برطرف کننده تحقق ضروری ظاهری آن شیء دانسته و از آن غافل نمی باشد، لذا موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (بر شما باد دعا کردن زیرا دعا برای خدا و طلب به سوی او بلا را رد می کند در حالی که وقوعش مقدر و حتمی شده و جز امضایش باقی نمانده باشد پس وقتی خدا را بخواند و از او برطرف شدنش را بخواهد، خداوند آن را برطرف می کند (۲۸۴)). صدقه نیز این چنین است همان طور که حضرت عیسی علیه السلام به گروهی که عروسی را به خانه بخت می بردند، برخورد کرد و فرمود: (ایشان امروز عروس می برند و فردا گریه می کنند، عرض کردند: چرا؟ فرمود: زیرا او امشب می میرد، فردا که شد دیدند نمرده است به حضرت خبر دادند، حضرت فرمود: آنچه را خدا بخواهد انجام می دهد فرمود: برویم سراغ او، وقتی آمدند از او سؤال کرد: دیشب چه کردی؟ عرض کرد: کاری که در گذشته انجام می دادم هر شب جمعه فقیری می آمد و به او چیزی می دادم دیشب نیز آمد و ما را صدا زد و کسی جوابش را نداد من با حالت اکراه رفتم چیزی به او

دادم، حضرت فرمود: کنار برو، ناگهان زیر پیراهنش افعی مانند شاخه درخت روی دنبش نشسته بود، حضرت فرمود: به خاطر کاری که کردی خدا او را از تو منصرف کرد (۲۸۵)).

لذا یکی از راههای برگشتن بلا، دعا کردن قبل از وقوع آن و در حال آسایش است، چنانچه در بحث قبل به آن اشاره شد و همان طور که امام سجاد علیه السلام فرمود: (اگر وقوع بلا امضا شد و انسان در آن قرار گرفت دیگر دعا فایده ندارد (۲۸۶)) همان طور که ایمان آوردن برای کافران هنگام نزول قطعی بلا فایده ای ندارد و قرآن کریم (۲۸۷) نیز به آن دلالت دارد. اینکه گفته شد در حال آسایش انسان مؤمن خدا را بخواند تا در حال گرفتاری خداوند دست او را بگیرد، یکی از زمینه های بسیار لازم و مطلوبی برای تحقق دعا در حال گرفتاری است، لکن اگر کسی این زمینه را فراهم نکرد و در حال گرفتاری واقعا به طرف خدا منقطع شد و غیر او را مؤثر در امور ندانست و از او کمک طلب کرد، به گونه ای که اگر از حالت بلا بیرون بیاید دیگر خدا را فراموش نکند، رحمت واسعه الهی اقتضا می کند که او را دستگیری کرده و به نجات برساند همان طور که امام رضا علیه السلام یکی از علل غرق شدن فرعون را در دریا، عدم ایمان او قبل از وقوع بلا معرفی کرده و یکی دیگر از علل را - با اینکه قرآن کریم از قول او نقل می کند که گفت: ایمان آوردم به یگانگی خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند و از مسلمین هستیم - عدم استغاثه به درگاه خداوند متعال بیان فرموده است و می فرماید: (خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: که تو فرعون را نجات ندادی چون او را نیافریده بودی و اگر از من کمک می طلبید حتما او را کمک می کردم (۲۸۸)).

۴- استجاب دعا: بعد از آنکه معلوم شد حقیقت دعا چیست، خداوند متعال به واسطه رحمانیت مطلقه اش استجاب دعایی را که از روی حقیقت و با شرایطش - که بعد از این می آید - صادر بشود به این امت وعده داده است: و اذا ساءلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤنوا بی لعلمهم یرشدون، (۲۸۹) (وقتی بندگانم از من سؤال می کنند - بگو - من نزدیکم دعای خواننده را مستجاب می کنم وقتی مرا بخوانند پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند شاید راهنمایی شوند). و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: (خداوند تبارک و تعالی وقتی پیامبری را مبعوث می کند به او می فرماید: وقتی امری تو را محزون کرد مرا بخوان تا تو را اجابت کنم و خداوند به امت من نیز این مطلب را اعطا کرده و فرموده: ادعونی استجب لکم (۲۹۰)).

امور ممنوعه در دعا

دعایی که از انسان مطلوب است عقلا و شرعا آن دعایی است که واقعا خصوصیات دعا را داشته باشد تا با شرایط اجابت به اجابت برسد و در غیر این صورت دعا نخواهد بود تا توقع اجابت آن را داشته باشیم و از شرایط مهم دعا، آن است که از امور ممنوعه نباشد و آنها عبارتند از:

۱- دعا نسبت به امور محال و حرام: با دقت در ساختمان وجودی خود، می فهمیم که وجود ما اقتضائات خاصی دارد که باید هر یک از قوا و خصوصیات وجودیه از همان طریق بهره مند شوند، خواستن چیزی برخلاف مقتضای وجودی خود در حقیقت سؤال امری است که برخلاف مصلحت و حکمت الهی می باشد، تاءثیر دعای حقیقی آن است که امور شدنی را که به حسب ظاهر برای ما نشدنی جلوه می کند خداوند اسباب ظاهریش را فراهم کند یا بدون اسباب ظاهری، آن اثر را که از تحقق اسباب ظاهری طلب می کنیم، داشته باشد مثلا دعا برای شفای مریض گاهی به صورت فراهم شدن اسباب ظاهری مطلوب و مفید مانند طیب حاذق و دوی مناسب با مرض، تاءثیر می گذارد و گاهی مستقیما بدون این اسباب، تاءثیر می گذارد، لکن به هر حال باید خواسته ما شدنی باشد تا واقعا دعا باشد که توقع اجابت آن را با شرایط اجابت داشته باشیم، مثلا نخواهیم که اصلا نمیریم یا نخواهیم که خدا ما را از امتحان معاف دارد همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند مردی می گوید: (خدایا به تو پناه می برم از امتحان،

حضرت فرمودند: خیال می‌کنم که تو از مال و فرزند به خدا پناه می‌بری - که اینها را نداشته باشی - لکن بگو که به تو پناه می‌برم از گمراهی در امتحانات (۲۹۱)) و همچنین نباید از خدا بخواهیم که خدا ما را به احدی محتاج نگرداند زیرا این امر نشدنی است و خداوند ما را به گونه‌ای آفریده که در رفع نیازمندیها به حسب ظاهر به یکدیگر نیازمندیم، لکن باید بخواهیم که ما را به شرار از خلقش محتاج نگرداند همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام این چنین تعلیم فرمود. (۲۹۲) و نیز انسان مؤمن نباید امور حرام را از خدا بخواهد که مستجاب نمی‌شود مانند اینکه از خدا بخواهد نعمتی، مادی یا معنوی از دیگری قطع شود بلکه می‌تواند مثلش را برای خود بخواهد همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود. (۲۹۳)

۲- عجله نداشتن در اجابت: دعا دو چهره دارد، یکی از این جهت که برآورده شدن چیزی را از خداوند می‌خواهیم و او کریم مطلق است باید امید به کرم او داشته تا جایی که جواب و اجابت او را حاضر بدانیم، لکن از آن جهت که دعای بنده انتساب به خواننده‌ای دارد که مصلحت واقعی را کاملاً نمی‌داند و شاید مصلحت نباشد که سریعاً و بدون داشتن قابلیت، در حقش مستجاب شود و چون خداوند می‌داند که او فعلاً-قابلیت اجابت را ندارد و با شرایط زمانی و غیر آن، قابلیت پیدا می‌کند لذا اجابت را تاخیر می‌اندازد - بعد از این علل تاخیر اجابت بیان می‌شود - از این جهت چون بنده به تمامی مصالح آگاهی نداشته، و در اجابت عجله کرده و تحقق آن را قبل از موعدهش خواستار است با چنین حالتی دعا محقق نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان العبد اذا دعا لم يزل الله تبارك و تعالی فی حاجته ما لم يستعجل (۲۹۴)، (بنده وقتی دعا کند همواره خداوند تبارک و تعالی در صدد برآوردن حاجت اوست تا وقتی که عجله نکند) و آن حضرت نیز فرمود: (با حالت عجله و تاخیر در اجابت، انسان حالت یأس از خداوند پیدا کرده - شیطان این حالت را تقویت می‌کند و او از خداوند جدا شده و دیگر دنبال دعا نمی‌رود (۲۹۵)).

۳- یاد ندادن به خداوند: دعا کردن و تمامی نیازمندیها را از خداوند خواستن، یکی از کمالات حقیقی انسان است هر چند که به فرموده امام صادق (۲۹۶) علیه السلام خداوند عالم علی‌الاطلاق است و تمامی خصوصیات وجودی و خواسته‌های انسان را با اظهار نکردنش هم می‌داند، لکن غنای وجودی او اقتضا می‌کند که انسان از او بخواهد و نیازمندیهایش را به او اظهار کند و این امر را دوست دارد، از این جهت نباید در مقام دعا مصالح خود را به خداوند تعلیم کنیم، علی علیه السلام می‌فرماید: (که خداوند فرمود: ای بندگان من، مرا بندگی کنید نسبت به آنچه شما را امر کرده ام و مصالح خود را به من یاد ندهید من عالم ترم به آن و بخیل نیستم به مصالح شما - اگر مصلحت باشد عطا می‌کنم - (۲۹۷)).

شرایط استجاب دعا

پس از بیان خصوصیات و اموری که دعا نباید داشته باشد تا برای برآورده شدن حوائج تحقق پیدا کند، باید توجه داشت که برای استجاب دعا نیز شرایطی وجود دارد که زمینه به ثمر رسیدن دعا و افاضه فیض را از حق تعالی برای خواننده ایجاد می‌کند هر چند که او جواد و فیاض علی‌الاطلاق است لکن قابلیت قابل و خواننده نیز باید تام باشد تا بتواند فیض را قبول کند، از این جهت ائمه علیهم السلام برای آن شرایطی را بیان کرده اند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- شناخت خداوند: خواننده خداوند متعال باید لاقلاً یک شناخت اجمالی نسبت به قدرت او برای برآوردن حاجتش داشته باشد تا بتواند از قدرتهای محدود و غیر حقیقی قطع ارتباط قلبی بکند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: که خداوند فرمود: کسی که از من سؤال کند در حالی که بداند من ضرر و نفع می‌رسانم دعایش مستجاب می‌شود (۲۹۸)).

۲- ادای حقوق خداوند: انسانی که توقع دارد خداوند متعال را هر وقت برای برآورده شدن حوائجش، می‌خواند جوابش بدهد باید توجه داشته باشد که خداوند نیز از او توقع دارد که ندایش را جواب مثبت داده و حقوق او را زیر پا نگذارد. از علی علیه

السلام سؤال شد: (مگر خداوند نمی فرماید: ادعونی استجب لکم، - مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم - پس چرا او را می خوانیم و اجابت نمی شویم؟ حضرت فرمود: زیرا دل‌های شما به هشت خصلت خیانت کرده است، اولش آن است که خدا را می شناسید و حق او را آن طور که بر شما واجب کرده است اداء نمی کنید پس معرفت شما برای شما فایده ای ندارد... پس چه دعایی با این حالت برایتان مستجاب شود در حالی که درهائش را بسته اید (۲۹۹)). امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: (بنده وقتی خداوند تبارک و تعالی را با نیت صادق و قلبی مخلص بخواند، بعد از وفای به عهد الهی مستجاب می شود، و وقتی او را بدون نیت و اخلاص بخواند، برایش مستجاب نمی شود مگر خداوند نمی فرماید: وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به عهد شما، پس کسی که وفا کند، برایش وفا می شود (۳۰۰)).

البته اگر کسی معرفت اجمالی به حق تعالی داشته باشد و با نیت صادق و مخلصانه به طرف خداوند متعال برود که اگر حاجتش برآورده شود پس از آن وفای به عهد الهی بنماید هر چند که شرایط بعدی را نداشته باشد خداوند دعایش را مستجاب می کند، همان طور که ابوبصیر گوید: (همسایه ای داشتم که از اعوان حاکم ستمگر بود و امولی به دست آورده و با دوستان خود مجالس لهو و لعب و شرابخواری به پا کرده بود، همواره او را نهی از منکر می کردم ولی دست بر نمی داشت تا اینکه پس از اصرار زیاد به من گفت: من مردی هستم که اسیر شیطان و هوی نفس می باشم و اگر حال مرا نزد امام صادق علیه السلام عرضه بداری امید است که خدا مرا نجات دهد، ابوبصیر گوید: به مدینه خدمت آن حضرت رسیده و حال همسایه را عرض کردم، حضرت فرمودند: به او بگو که تو از منکرات دست بردار و من ضامن می شوم که خدا تو را به بهشت ببرد، ابوبصیر پس از آنکه کلام حضرت را به همسایه اش گفت، او سخت متاثر شده و توبه واقعی کرد و پس از چندی که مریض شد در بستر مرگ قرار گرفته بود که حالت بیهوشی بر او عارض شد پس از بهوش آمدن گفت: ای ابوبصیر، حضرت صادق علیه السلام به عهد خود وفا کرد و سپس جان داد (۳۰۱)).

۳- کسب حلال: از آنجا که انسان با دعا کردن به خداوند تقرب جسته و می خواهد فیوضات الهی را از طریق دعا جلب کرده و آن را بیابد، از این جهت باید زمینه این تقرب را در خودش فراهم کند، کسب حرام و خوردن حرام، موجب دوری انسان از خداوند شده و قلبی که از ساحت قرب او مطرود باشد نمی تواند دعای حقیقی داشته باشد و حاجتش برآورده شود، همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (اگر کسی بخواهد دعایش مستجاب شود باید کسب پاکیزه داشته باشد و از ظلم مردم بیرون بیاید و خداوند بنده ای را که در شکمش حرام باشد یا در گردن او ظلمی نسبت به بندگانش باشد، بالا نمی برد (۳۰۲))، و در روایت دیگر آمده که حضرت موسی علیه السلام دید مردی با حالت تضرع شدید دستش را بلند کرده و دعا می کند خداوند به حضرت موسی وحی کرد: (اگر فلان کار و فلان کار را نیز انجام دهد هیچ گاه دعایش را مستجاب نمی کنم، زیرا در شکمش حرام است و بر پشتش - بر عهده اش - حرام و در خانه اش حرام می باشد (۳۰۳)).

۴- حضور قلب و رقت قلب: چون دعا، خواستن از خداوند متعال است باید در حین خواندن، توجه قلبی فقط به طرف او بوده باشد تا حالت انقطاع از غیر او به وجود آید و هر مقدار حالت انقطاع بیشتر باشد صفای قلب بیشتر شده و حالت رقت برای آن پیدا می شود، این امر از اهم شرایط اجابت دعا می باشد از این جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اسم اعظم سؤال می شود، حضرت می فرمایند: (تمامی اسماء الهی اعظم است، پس دلت را از غیر او بکلی فارغ کن و او را با هر چه می خواهی بخوان (۳۰۴))، و آن حضرت نیز فرمود: (غنیمت بشمارید دعا را هنگام رقت قلب، زیرا حالت رقت، رحمت است (۳۰۵)) بنابراین دعایی که از قلب غافل از خداوند - به گونه ای که با تمام وجود متوجه او نباشد - صادر شود بنابر فرمایش (۳۰۶) امام صادق علیه السلام مستجاب نمی شود.

علاوه بر ایجاد زمینه برای استجابت دعا، باید خواننده خداوند موانع استجابت را نیز برطرف کند تا زمینه استجابت از طرف او کامل شود، البته با فراهم کردن این زمینه ها و برطرف کردن موانع، استجابت دعا در نظرمان قطعی است که باید هم این گونه (۳۰۷) باشد تا تمایل به دعا داشته باشیم لکن گاهی مصالحی وجود دارد که اجابت تاءخیر می افتد و ما از آن خبر نداریم ولی به هر حال نباید دست از دعا برداشت و باید موانع آن را در خودمان برطرف کنیم، آن موانع عبارتند از:

۱- گناه: انجام گناه مانع رسیدن به کمالات است، حتی به واسطه آن انسان مؤمن از مواهب مادی مانند رزق (۳۰۸) و نزول باران نیز محروم می شود که به واسطه این محرومیت حیوانات نیز در عذاب می افتند (۳۰۹)، یکی از آن محرومیتها استجابت دعاست، لذا امام باقر علیه السلام می فرماید: (بنده از خداوند حاجتی را می طلبد که اقتضا می کند تا زمان نزدیک یا دور برآورده شود لکن گناه می کند و خداوند تبارک و تعالی به فرشته می فرماید: حاجتش را برآورده مکن و او را محروم کن، زیرا او متعرض غضب من شده و از طرف من مستحق محرومیت است (۳۱۰)).

۲- ظلم به دیگران: دعا هر چند نوع جنبه فردی دارد لکن در جهت اجابت آن اموری مؤثر است از جمله ظلم نکردن به دیگران، هر چند که خواننده نیز به او ظلم شده باشد و لکن خود در آن جهت نباید ظلم کند، لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: (خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند که دعای مظلوم را نسبت به ظلمی که به او شده و او نیز مانند آن را به دیگری روا داشته، مستجاب نمی کنم (۳۱۱)). ظلم نه تنها نمی گذارد دعا برای خود مستجاب شود بلکه گاهی دعا را بر ضرر خواننده مستجاب می کند همان طور که در مواعظ خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام است: (به ستمگران بنی اسرائیل بگو که مرا نخوانند در حالی که روی گناه و ظلم قرار داشته و بتها در خانه هایتان می باشد زیرا من قسم یاد کرده ام که دعای کسی که مرا می خواند مستجاب کنم و اجابتم برای ایشان آن است که آنها را لعن کرده تا اینکه پراکنده شوند (۳۱۲)).

۳- سیر برخلاف اسباب ظاهری: یکی از وظایف شخص عاقل و مؤمن قدم گذاردن در امور از راه اسباب و مسببات عادی است، که در شرع مقدس نیز این گونه به آن امر شده ایم، بنابراین اگر کسی در هر امری برخلاف طریق عادتش قدم بردارد و به مشکلات برخورد کند و دعا کند برای برطرف شدن آنها، خداوند آن را مستجاب نمی کند تا اینکه از آن طریق قدم بردارد و سپس دعا کند که دعا آن اسباب را به هم نزدیک می گرداند همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (چهار نفرند که دعایشان مستجاب نمی شود،

اول: مردی که در خانه نشسته و می گوید: خدایا مرا روزی ده، به او گفته می شود آیا تو را امر نکردم که دنبال رزق روی. دوم: مردی که بر ضرر زنش دعا کند به او گفته می شود: (با پیمودن راههای اصلاح اگر اصلاح نشد) مگر امر او را به دست قرار ندادم؟ - اگر نخواستی با برخوردهای نامناسب او صبر کنی می توانی طلاقش دهی - و با آن نیازی به نفرین او نیست. سوم: کسی که مالی دارد و آن را از بین می برد، و می گوید: خدایا مرا روزی ده، به او گفته می شود: مگر تو را به میانه روی - اسراف نکردن - امر نکردم، تو را به اصلاح امر نکردم و بتو نگفتم (۳۱۳)؟ که: بندگان خدای مهربان کسانی هستند که وقتی اتفاق می کنند اسراف نکرده و سخت گیر نیز نمی باشند و راه میانه را می روند.

چهارم: کسی که مالی داشته و بدون شاهد آن را قرض می دهد - و قرض گیرنده آن را نمی دهد - به او گفته می شود: آیا به تو امر نکردم که شاهد بگیری (۳۱۴) و در روایت دیگر دسته پنجمی را اضافه می کند که: (شخصی همسایه نامناسبی دارد و بر ضرر او دعا می کند در حالی که خداوند راهی برای فرار از اذیت او برایش قرار داده و آن منتقل شدن از آن مکان است (۳۱۵)).

۴- نقض حکمت الهی: همان طور که گفته شد اصل خواستن حوائج از خداوند متعال مطلوب بالذات است که خاصیتش یا نزدیک کردن اسباب و مسببات عادی است که انسان به نیازش برسد مانند اینکه برای شخص مریض طیب حاذقی فراهم می شود یا

خداوند به ذهن انسان خیرخواهی می اندازد که قرض انسان را ادا کند و امثال این امور و یا از طریق غیرعادی آن به اجابت برسد، اما اگر اجابت آن دعا برخلاف مصالح الهی یا مصالح فرد باشد آن دعا به اجابت نمی رسد و یا در اجابت تاخیر می افتد همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: (کرم خداوند سبحان حکمتش را نقض نمی کند از این جهت هر دعایی مستجاب نمی شود (۳۱۶))، مانند دعای بلعم باعورا (۳۱۷) بر ضد حضرت موسی علیه السلام که اصلا به اجابت نرسید بلکه عکسش مستجاب شد و خودش به عذاب الهی مبتلا شد، و نیز درباره حضرت موسی و هارون علیهما السلام که بر نابودی فرعون دعا می کردند وعده اجابت داده شد (۳۱۸) لکن اجابت موکول شد به وقت خودش که زمینه اجتماعی آن محقق شود و آن چهل سال بود (۳۱۹).

اسباب تاخیر اجابت دعا

مخفی نماند که گاهی تاخیر در اجابت دعا به جهت اسباب دیگری غیر از آنچه گفته شد می باشد که در آن نیز مصلحت واقعی دعاکننده در نظر گرفته شده است و آن حفظ تعالی روح مؤمن است مانند اینکه امام رضا علیه السلام فرمود: (... اگر صاحب نعمتی سؤال کند و به او داده شود، طلب می کند غیر چیزی را که سؤال کرده و نعمت در چشمش کوچک شده و از چیزی سیر نمی شود و وقتی نعمت بر او زیاد شد، ممکن است مسلمان به خطر بیافتاد به سبب حقوقی که بر او لازم است و ترس از وقوع در فتنه در آنها (۳۲۰))، و یا به جهت دیگری است که امام صادق علیه السلام به آن تصریح فرموده است که: (مؤمن خداوند عز و جل را در حاجتش می خواند خداوند می فرماید: تاخیر بیندازد در اجابت به سبب اشتیاق به صدا و دعایش، و وقتی روز قیامت شود خداوند عز و جل به بنده اش می فرماید: مرا خواندی و من در اجابت تاخیر انداختم در حالی که ثواب تو اموری است ... حضرت فرمود: مؤمن آرزو می کند که ای کاش دعایی از او در دنیا مستجاب نمی شد به سبب آن ثواب نیکویی که در آخرت می بیند (۳۲۱)).

آداب دعا

از آنجا که دعا، خواندن موجودی است که کمال مطلق می باشد و به مقتضای لطف عام و عنایت خاصش به انسان مؤمن او را ترغیب به خواندن خویش نموده و فرموده: ادعونی استجب لکم (۳۲۲)، و به سبب همین اذن است که بنده ضعیف و فقیر علی الاطلاق توان خواندن او را پیدا می کند و خواندن حق تعالی در حقیقت یک نوع حضور در مجلس قرب اوست همان طور که خداوند می فرماید: و اذا ساءلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان (۳۲۳)، (هنگامی که بندگانم از من سؤال می کنند بگو - من نزدیکم جواب می دهم دعای خواننده را هنگامی که مرا بخواند)، لذا سزاوار است خواننده ای که کمالاتی را از او طلب می کند آدابی را برای حفظ حرمت مجلس قرب کمال مطلق، مراعات نماید همان طور که ائمه علیهم السلام کمال این آداب را مراعات کرده و به ما نیز آنها را تذکر داده اند تا زمینه ساز اجابت دعا شود و آنها عبارتند از:

- ۱- گفتن بسم الله الرحمن الرحیم: زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (۳۲۴) (دعایی که با بسم الله شروع شود رد نمی شود).
- ۲- توصیف خداوند به اوصاف کمال: امام صادق علیه السلام فرمود: (در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام است که ستایش خداوند قبل از سؤال کردن است، پس زمانی که خدا را می خوانی او را تمجید کن، راوی گوید: چگونه او را تمجید کنم؟ فرمود: می گوئی: یا من هو اقرب الی من حبل الوریث، یا من یحول بین المرء و قلبه، یا من هو بالمنظر الا-علی، یا من هو لیس کمثله شیء (۳۲۵)). البته تمجید پروردگار منحصر به این کلمات نیست هر جمله ای که دلالت بر ستایش حق تعالی داشته باشد کافی است.
- ۳- درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام: زیرا ایشان واسطه در فیض پروردگار متعال هستند و برای رسیدن به حوائج باید از درود بر ایشان شروع کرد و به آن نیز ختم کرد (۳۲۶) تا خواندن خداوند کامل شود و اجابت پس از آن تحقق یابد، لذا پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله فرمود: (درود بر شما بر من موجب اجابت دعای شما و پاکی اعمالتان می باشد) (۳۲۷)). و امام صادق علیه السلام فرمود: (همواره دعا ممنوع است - بالا- نمی رود - مگر اینکه بر محمد و آل او درود فرستاده شود) (۳۲۸)). امام صادق علیه السلام می فرماید: (شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: یک سوم درودم را برای شما قرار دادم، نه بلکه نصف آن را قرار دادم، نه، بلکه تمامی آن را قرار دادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در این هنگام امور دنیا و آخرت کفایت می شود) (۳۲۹)). در روایت دیگر از معنای اینکه تمامی درودم را برای تو قرار دادم، از امام صادق علیه السلام سؤال شد حضرت فرمودند: (مراد آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نزد هر حاجتی مقدم دارد و از خداوند عز و جل چیزی سؤال نکند مگر اینکه ابتدا به آن حضرت نموده و بر او درود فرستد سپس حوائجش را بخواهد) (۳۳۰)). شفیع قرار دادن ائمه علیهم السلام در تمامی نیازها آن قدر مهم و سفارش شده است که خود ائمه (۳۳۱) علیهم السلام نیز در اغلب دعاها - برای برآورده شده حوائجشان درود بر خودشان فرستاده و به خودشان استشفاع جسته اند حتی انبیاء (۳۳۲) علیهم السلام نیز در گرفتاریها به آنها متوسل می شدند. زیرا حقیقت آنها را خداوند واسطه در افاضه کمالات از ناحیه خودش قرار داده و قبول این معنا - که خداوند شئون ربوبیتش را به واسطه وسایط فیض ظهور می دهد - همان اقرار به حقیقت توحید است که ائمه علیهم السلام اولین کسی هستند که به این حقیقت ایمان و اقرار داشته و آن را در عمل پیاده می کردند.

۴- اقرار به گناه: امام صادق علیه السلام فرمود: (دعا همان مدح الهی، سپس اقرار به گناه سپس سؤال کردن است، به خدا سوگند بنده ای از گناه خارج نمی شود جز با اقرار به گناه) (۳۳۳)).

۵- تضرع و زاری کردن: از آنجا که تمامی موجودات بویژه انسان در برابر حق تعالی موجودی عاجز و ناچیز است فقط باید در برابر او اظهار عجز و ذلت و کوچکی نماید و این را نیز خداوند از او می خواهد لذا به اولیاء و انبیا این دستور را داده است که در برابر من تضرع و اظهار کوچکی کنید چه رسد به دیگران، امام صادق علیه السلام می فرماید: (در مواعظ خداوند به حضرت عیسی علیه السلام است که: مرا جز با حالت تضرع مخوان در حالی که یک قصد داشته باشی و وقتی این گونه مرا خواندی تو را اجابت می کنم... مرا مانند کسی که می خواهد در دریا غرق شود و فریادرسی ندارد بخوان... و بدان که خوشحالی من در آن است که در برابرم حالت ذلت و کوچکی داشته باشی - مانند حالت سگ در برابر صاحبش که دستها را روی زمین گذاشته و دمش را حرکت می دهد - و در این حال زنده باش و مرده مباش - توجه ات فقط به من باشد) (۳۳۴)).

۶- خواندن دو رکعت نماز: امام صادق علیه السلام می فرماید: (کسی که وضوی نیکو و صحیحی بگیرد سپس دو رکعت نماز بجا آورد و رکوع و سجود آن را کامل انجام دهد سپس سلام داده و خدا و رسولش را ستایش کند سپس حاجتش را بخواهد پس بتحقیق حاجتش را در محل خود طلب کرده و کسی که خیر را در جایگاه خود طلب کند ناامید نخواهد شد) (۳۳۵)).

۷- کوچک نشمردن دعا: از آنجا که ما علم به اجابت دعا نداریم نباید از آن غفلت کرده و دعایی را کوچک شمرد و آن را طلب نکنیم، امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: (خداوند اجابت را در دعایش مخفی کرده است پس هیچیک از دعاها را کوچک نشمرید چه بسا به اجابت برسد و شما نمی دانید...) (۳۳۶)).

۸- بزرگ نشمردن خواسته: انسان در برابر عظیم مطلق هیچ خواسته ای را نباید بزرگ بشمرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (خداوند به بعضی از انبیا وحی کرد: اگر تمامی اهل هفت آسمان و زمین از من سؤال کنند و من هم به آنها جواب دهم مانند بال مگسی از ملک من ناقص نمی شود و چگونه ناقص شود ملکی که من سرپرست آن هستم...) (۳۳۷)).

۹- همت بلند داشتن در خواسته: انسان طرز فکر و امیال و خواسته های باطنیش هر گونه باشد - با حصول شرایطش - به همان مرتبه نائل می شود، اساسا بنیان حرکت انسان را همت او تشکیل می دهد لذا علی علیه السلام می فرماید: قدر الرجل علی قدر همته (۳۳۸)، (اندازه و ارزش هر کسی به اندازه همتش می باشد) و در وصایایش به امام حسن علیه السلام در مقام خواستن می فرماید:

و باید سؤ ال تو در آن چیزی باشد که مفید به حالت می باشد، از آن چیزهایی که جمالش برایت باقی می ماند و خسارتش از تو برطرف می شود. و مال برایت باقی نمی ماند و تو نیز برای او باقی نمی مانی (۳۳۹))، البته منافات ندارد که انسان امور دنیایی را نیز بخواهد لکن برای تحصیل آخرت باشد همچنان که امام رضا علیه السلام می فرماید: مردی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد سپس به ایشان عرض کرد: آیا مرا می شناسی؟ فرمود: کیستی؟ عرض کرد: من همان صاحب منزلی هستم که در جاهلیت فلان روز در طایف به منزلم وارد شدی و اکرامت کردم حضرت به او فرمود: خوش آمدی، حاجت را سؤ ال کن، عرض کرد: دویست گوسفند با چوپانش می خواهم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنچه خواسته بود امر کرد که بدهند، سپس به اصحابش فرمود: چه چیزی مانع شد این مرد را که از من بخواهد همان چیزی را که پیرزن بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام خواست؟ (۳۴۰))، در روایت دیگر امام رضا علیه السلام خواسته آن پیره زن را بیان کرده و می فرماید: (پس از آنکه وحی شد به حضرت موسی علیه السلام که استخوانهای حضرت یوسف علیه السلام را از مصر منتقل کند، به او گفتند: فقط پیرزنی قبر آن حضرت را می داند، پیرزن پس از درخواست دو امر، قبر را نشان داد، یکی اینکه مرض زمینگیریش خوب شود، دیگر اینکه در بهشت با حضرت موسی علیه السلام در درجه او باشد، حضرت موسی علیه السلام نیز به امر خداوند هر دو را برای او متعهد شد (۳۴۱))، البته از روایات دیگر استفاده می شود که همراهی با انبیاء در درجه آنها قابلیت خاصی را لازم دارد لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب ربیعۀ بن کعب که از آن حضرت خواسته بود با ایشان در بهشت باشد فرمودند: (پس مرا کمک کن به سجده زیاد کردن (۳۴۲))، که آن از اسباب مهم قرب الهی است.

۱۰- عمومیت در دعا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (هنگامی که کسی دعا می کند پس عمومیت دهد به آن، زیرا آن، دعا را محکم می کند، و کسی که چهل نفر از برادرانش را قبل از اینکه برای خود دعا کند مقدم بدارد، هم برای ایشان مستجاب می شود و هم برای خودش (۳۴۳)). زیرا با چنین حالتی سعه صدر انسان را نسبت به ظهور کمالات الهی را انسانهای دیگر نشان می دهد و این زمینه استجاب برای خود انسان را نیز فراهم می کند.

۱۱- دعا در پنهانی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (دعای در خفا معادل با هفتاد دعا در آشکار است (۳۴۴)).

۱۲- دعا در حال دسته جمعی: بعضی از دعاهاست که در حال اجتماع مؤمنین مخصوصا آوردن افراد ضعیف و دل شکسته زمینه استجاب را بیشتر فراهم می کند و آن غالبا دعاهایی است که در گرفتاریهای اجتماعی خوانده می شود که سبب گناهان اجتماعی بوده است، لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: (وقتی پدرم از امری اندوهناک می شدند زنها و بچه ها را جمع می کردند سپس دعا کرده و ایشان آمین می گفتند (۳۴۵)) و آن حضرت نیز می فرماید: (هیچ گاه چهار نفر بر یک امری اجتماع نمی کنند که خدا را بخوانند مگر اینکه با اجابت دعا از هم متفرق می شوند (۳۴۶)).

با توجه به مطلبی که گفته شد این قسمت با دعا کردن در پنهانی منافاتی ندارد زیرا اصل در انجام اعمال مستحبی، در حال خفا بودن است جز امور مهمه ای که جنبه شعار بودن دارد مانند نماز جماعت، نماز استسقاء، عزاداری برای ائمه و...

۱۳- حسن ظن به اجابت: انسان مؤمن با توجهش به قدرت مطلقه الهی باید به او حسن ظن بلکه یقین به اجابت داشته باشد لکن اگر اجابت دعا تاءخیر افتاد باید آن را به حساب خودش توجیه کرده که حتما الآن مصلحتی در اجابت نیست، از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (خدا را بخوانید در حالی که یقین به اجابت دارید (۳۴۷)).

۱۴- انتخاب اوقات مناسب: دعا کردن و یاد خداوند بودن در تمامی حالات مطلوب است لکن مکانها یا زمانهای خاصی که از شرافتی برخوردار است قطعا در اجابت دعا مؤثرتر است مانند دعا در حرم امام (۳۴۸) حسین علیه السلام و نیز هنگام قرائت (۳۴۹) قرآن و اذان و نزول باران و وقتی دو گروه حق و باطل روبروی یکدیگر برای جنگ صف آرائی می کنند، و هنگام سحر (۳۵۰) و وقت ظهر (۳۵۱) و وقتی دل شکست (۳۵۲) و اشک جاری شد.

۱۵- اصرار در دعا: همان طور که گفته شد اظهار عجز از ناحیه بنده در برابر مولی مطلوبست ب گونه ای که در خواسته اش جز دامن او را نگیرد در هر شرایطی که باشد چه اجابت (۳۵۳) بکند یا خیر، لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: (خداوند خوشش نمی آید که مردم نزد خودشان اصرار در سؤال کنند و آن را برای خویش دوست دارد، زیرا او دوست دارد از آنچه نزد اوست سؤال شود (۳۵۴)). البته خداوند بر خود تعهد کرده که پس از اصرار آن را مستجاب گرداند، لذا امام باقر علیه السلام فرمود: (به خدا سوگند بنده مؤمنی اصرار نمی کند بر خداوند عز و جل در حاجتش مگر اینکه او آن را برآورده می کند (۳۵۵)).

نتیجه بحث :

با توجه به امور ذکر شده در بحث یاد خداوند و دعا، هر مقدار انسان مؤمن اسباب اشتیاق به آن دو را در خودش بیشتر فراهم کند خداوند نفس او را از اشتیاق به غیر خودش منصرف کرده و به اشتیاق به یاد و دعای خویش مراد دعای قسم اول است که همان خواندن خداوند به اوصاف جمالیه و جلالیه و مناجات با او باشد - مشغول و شیدا می کند. لذا ائمه علیهم السلام در سخنان متعددی فرموده اند عده ای بدون سؤال از حاجتشان ، نیازمندیشان برآورده می شود و آنها کسانی هستند که یاد خداوند آنها را از سؤال الشان غافل گرداند، لذا امام صادق علیه السلام فرمود: (خداوند عز و جل می فرماید: کسی که به یاد من مشغول باشد از سؤال کردنم ، به او می دهم برتر از آنچه به سؤال کننده از خود می دهم (۳۵۶))، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده که فرمودند: (کسی که عبادت خداوند او را مشغول کند از سؤال کردنش ، خداوند به او می دهد برتر از آنچه به سؤال کنندگان می دهد (۳۵۷)).

فصل چهارم : محبة لصفوة اولیائک محبت به اولیای برگزیده خداوند

تحلیل معنای محبت

محبت از معانی وجدانی است که در مصادیق قطعی اش آن را در خود می یابیم مانند محبت به غذا، همسر، مال ، مقام و علم ، با دقت در متعلق محبت در این موارد، می فهمیم که علت محبوبیت آنها به جهت آن است که به فعل یکی از قوای ما تعلق دارد مثلا محبوبیت غذا، به جهت آن است که متعلق به قوه غاذیه است که در حقیقت این قوه به واسطه این کار، کمال پیدا می کند بنابراین محبت اول بین قوه و فعل آن برقرار می شود و به غذا در مرحله دوم تعلق می گیرد. تمامی قوای وجودی خود را که بررسی دقیق کنیم این معنا را در آن درک می کنیم ، این معنا - رابطه جذب و انجذاب بین موجود و کمال وجودیش - در هر موجود صاحب شعور بلکه غیر صاحب شعور نیز موجود می باشد و آن لازمه وجود هر موجودی است . البته سرایت دادن محبت به تمامی موجودات نسبت به کمال وجودیشان ، مستلزم اثبات شعور همگانی خاصی است که در بحثهای فلسفه الهی اثبات شده و بیانات قرآنی نیز آن را اثبات و تائید می کند و نظیرش را در تسیح (۳۵۸) و سجده (۳۵۹) موجودات برای حق تعالی بیان کرده است و مراد از غیر صاحب شعور، ادراک مخصوص انسان است .

مراتب محبت وجودی

پس از اینکه با دقت معلوم شد که محبت رابطه وجودی بین محب و محبوب - کمال مناسب با محب - است و از طرفی موجودات در یک رتبه و درجه وجودی قرار ندارند بلکه از ضعیف ترین موجودات - به عنوان مثال مواد اولیه عالم ماده که دارای یک عنصر است - شروع شده تا به متناهی ترین آنها که حق تعالی باشد منتهی می شود، از این جهت محبت نیز دارای مراتب مختلف می گردد زیرا تعلق وجودی بین معلول و علت ناقصه مانند تعلق وجودی بین آن و علت تامه نمی باشد و نیز توجه آگاهانه به این تعلق

وجودی مانند عدم توجه آگاهانه یا توجه نیمه آگاهانه نیست .

محبت حقیقی

با توجه به مطالب گذشته که محبت رابطه وجودی بین موجود با کمال وجودیش می باشد معلوم می شود که اگر آن کمال وجودی عین ذات آن موجود باشد حقیقت معنای محبت تحقق پیدا کرده است . آن موجود، ذات نامحدود حق تعالی است که عین کمال نامحدود است در دعای جوشن کبیر آمده : یا خیر حبیب و محبوب (۳۶۰)، (ای بهترین محب و محبوبها) و اگر برای او محبت نسبت به چیزی یا عملی اثبات کنیم - که عقلا و نقلا در کتاب و سنت ثابت است - از این جهت است که ظهور کمال مطلق او می باشد، و چون کمال وجودی دیگر موجودات از آن حقیقت نامتناهی سرچشمه می گیرد محبت آنها نیز واقعا و ذاتا به او تعلق گرفته و سپس به کمالات محدود، لذا امام سجاد علیه السلام می فرماید: و بعثتم فی سبیل محبته (۳۶۱) (خداوند موجودات را در راه محبتش برانگیخت) و در دعای جوشن کبیر است که : یا احب من کل حبیب ... یا اشرف محبوب علم (۳۶۲)، (ای محبوب تر از هر محبوبی ... ای شریفترین محبوبهای دانسته شده). از این بیانات استفاده می شود که محبت سایر موجودات پرتوی از محبت به حق تعالی است زیرا او محیط به هر موجود و با آن می باشد.

محبت واقعی در انسان

از این بیانات معلوم شد که تمامی موجودات وجودا دوستدار و طالب حق تعالی می باشند چه توجه آگاهانه داشته باشد یا خیر؟ لکن آن چیزی که کمال موجود به حساب می آید آن است که محبتش نسبت به حق تعالی آگاهانه باشد و این قسم از محبت مختص به موجوداتی است که از شعور و آگاهی و ابزار آگاهی خاصی برخوردارند و در میان مخلوقات خداوند، موجودات مجرد و ملائکه و انسان و جن از این خصوصیت برخوردارند امام سجاد علیه السلام درباره ملائکه می فرماید: و لایغفلون عن الوله الیک (۳۶۳) (و ایشان از شیفتگی به تو غفلت ندارند). و چون در میان موجودات با شعور این عالم فقط انسان است که دارای قوای متعدد و وسیع می باشد از این جهت محبت او نسبت به کمال وجودی هر یک از قوا متفاوت می باشد به طور مثال انسان هم قوای طبیعی دارد مانند قوه بینایی، شنوایی ... غذایی، میل جنسی، و هم قوه خیالی دارد مانند توجه به مالکیت و مقام و اموری که از نظر وجودی، هستی واقعی ندارند لکن لازمه وجود انسان در محدوده اجتماع می باشند، و هم قوه عقلی دارد که دنبال اهداف حقیقی و کسب فضایل روحی و اخلاقی می باشد. در عین حال در او میل به کمال مطلق وجود دارد به گونه ای که در تمامی مراحل به کار بستن قوا و امیال درونی، این میل بر آنها حاکم است و در یک مرحله توقف ندارد، از این جهت محبت به کمال مطلق نیز در او موجود است لکن اول به صورت ضعیف و ناخودآگاه و مبهم است و با رشد قوای عقلیش، آن نیز تدریجا قوی و خودآگاه و معین شده و تکامل پذیر می شود. و تکامل آن فقط در این صورت امکان پذیر است که اعتقاد به ارتباط وجودی خود و جمیع موجودات مانند خودش با مبدء متعال در تمامی شئون هستی، داشته باشد، - اعتقاد به ارتباط از جهت ایجاد و بقاء و منتهی شدن هستی به او و نیز از جهت گرفتن راه رسیدن به او - و سپس تبعیت کردن از آن، زیرا لازمه محبت و انجذاب به طرف چیزی تبعیت از آن است . بنابراین انسان هر چند به واسطه ابعاد وجودیش به طرف امور مختلف و موجودات گوناگون کشش و تمایل وجودی دارد و هر یک از آنها کمالی به حساب می آید لکن کمالی حقیقی او در پرتو جهت دادن آگاهانه این ابعاد در مسیر کمال مطلق است، لذا این تمایلات مختلف جنبه مقدمی و غیر اصیل دارد و آن وقتی اصالت پیدا کرده و تاءثیر واقعی در تکامل وجودیش می گذارد که در مسیر آن کمال مطلق قرارش دهد و از حالت استقلال موهومه آنها را درآورده و جز خواسته او را اطاعت نکنند، و خواسته خداوند متعال جز بندگی خالصانه او نیست همان طور که خود در قرآن کریم می فرماید: لله لله و ما امروا الا لیعبدوا الله

مخلصین له الدین (۳۶۴) (و بندگان امر نشدند جز اینکه خداوند را در حال اخلاص در دینش بندگی کنند) و در جایی دیگر دین خالص را جز برای خودش نمی داند: (۳۶۵)، الا لله الدین الخالص ، و نهایت این بندگی برای پیامبری که رحمت برای عالمیان می باشد که به ایشان امر می کند که به مردم ابلاغ کن قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین ، و امرت لان اکون اول المسلمین (۳۶۶) (بگو که ماء مورم که خدا را به گونه اخلاص در دینش بندگی کنم و ماء مورم که اولین مسلمان باشم) یعنی نهایت تسلیم در برابر حق تعالی .

تنها راه تکامل محبت واقعی

از مطالب گذشته به دست می آید که محبت واقعی در انسان هنگامی به حقیقت می رسد که تمامی محبت‌های ظاهری را در مسیر محبوب حقیقی یعنی حق تعالی قرار دهد و این راه تنها در پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجلی می کند زیرا او هم بنده محض خداوند است و هم کامل ترین راه و روشها را برای تحقق بندگی حق تعالی بیان می کند، قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین (۳۶۷) (بگو این است راه من که با بینایی به سوی خداوند دعوت می کنم خود و تابعینم را و خداوند منزّه است و من از مشرکین نیستم) از این جهت خداوند به پیامبرش می فرماید به مؤمنان این مطلب را برسان که : ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله (۳۶۸)، (اگر خداوند را دوست دارید پس ، از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد) و از آنجا که محصول تبعیت از آن حضرت راه یابی به سوی پروردگار متعال و تذکر و تبه پیدا کردنست . و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای رسالتش مزدی از مردم طلب نمی کند: و ما تسئلهم من اجر، (۳۶۹) (تو از ایشان اجری نمی خواهی) و ایشان هم نمی توانند برای آن مزدی اعطاء کنند اجر رسالت را فقط خداوند می داند چیست و او می تواند اعطاء کند و در حقیقت ، آن جز رسیدن به منفعت واقعی ایشان چیزی نیست ، قل ما ساءلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الی الله ، (۳۷۰) (بگو ای پیامبر آنچه را از مزد از شما طلب می کنم آن به نفع شماست مزد من جز بر خداوند نیست) و در جایی دیگر این منفعت را بیان می کند که : قل ما اءساءلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سییلا (۳۷۱) (بگو ای پیامبر، از شما مزدی بر رسالتم طلب نمی کنم مگر برای کسی که بخواهد به سوی پروردگارش راهی داشته باشد) و نیز می فرماید: قل لا اءساءلکم علیه اجرا ان هو ذکری للعالمین (۳۷۲)، (بگو از شما مزدی بر دین - رسالت - طلب نمی کنم ، آن جز تذکر برای عالمیان نیست) و رسیدن به این نفع واقعی که سعادت دنیا و آخرت در گرو آن است جز با رابطه دوستی و محبت و تبعیت از ذوی القربی پیامبر محقق نمی شود از این جهت هنگامی که از طرف انصار پیشنهاد دادن مزد به پیامبر مطرح شد (۳۷۳) خداوند فرمود: تنها در این صورت است که اگر بخواهند پاداشی بر رسالت بدهند، داده اند، و این آیه نازل شد: قل لا اءساءلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی (۳۷۴) (بگو ای پیامبر، من از شما بر رسالتم مزدی طلب نمی کنم مگر دوستی نسبت به نزدیکان را) این نزدیکان باید کسانی باشند که دوستی با ایشان بتواند مزد رسالت باشد، آن رسالتی که جز برای تذکر و تبه و راه یابی به طرف حق تعالی و رحمت (۳۷۵) برای عالمیان نمی باشد، پس باید ایشان کسانی باشند که هم تابع محض خدا و رسول بوده و هم افعال و اوصافش نشان دهنده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و ایشان بتصریح روایات شیعه (۳۷۶) و اهل سنت (۳۷۷) جز ائمه علیهم السلام نمی باشند زیرا علاوه بر اینکه ایشان باید دارای مطالب ذکر شده باشند تا امر خداوند به مودت ایشان لغو و باطل نباشد باید همان گونه که خداوند پیامبرش را با اوصاف عالیه معرفی نموده بوده ، باشند و آن اینکه اولاً همه انبیاء (۳۷۸) برگزیده و انتخاب شده خداوند از میان بندگان می باشند و ثانیاً این برگزیده شدن در برابر اخذ میثاقی است که از ایشان گرفته شده که تا پای جان از دین حق دفاع کرده و در عمل هم زیر سلطه غیر دین الهی نروند، (۳۷۹) و ثالثاً ایشان در اثر تبعیت کامل از دین حق در تمامی شئون وجودی به مقام صلاح رسیده اند و قرآن کریم می فرماید: و کلا جعلنا صالحین (۳۸۰)، (و تمامی ایشان - انبیاء - را صالح قرار دادیم)، و رابعاً مقام صالح نیز دارای

مراتبی است و نهایت درجه آن را نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله داراست زیرا حضرت ابراهیم و حضرت یوسف و حضرت سلیمان علیهم السلام - هر چند به شهادت آیه قبل داخل در صالحین بوده اند لکن قرآن نقل می کند که ایشان - از خداوند تقاضای (۳۸۱) الحاق به صالحین را کرده اند ولی فقط به حضرت ابراهیم علیه السلام وعده ملحق شدن به ایشان را در آخرت داده است، (۳۸۲) از اینجا معلوم می شود که کسانی به آن مقام اعلاّی صلاح رسیده اند که این انبیای عظام تقاضای ملحق شدن به آن را کرده اند. با مراجعه به آیات شریفه قرآن فهمیده می شود تنها کسی که خداوند برای او مقام صلاح مطلق را اثبات کرده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد آنجا که از زبان آن حضرت می فرماید: ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (۳۸۳)، (همانا ولی من خدایی است که کتاب را نازل کرد در حالی که ولی صالحین می باشد) در این آیه شریفه خداوند متعال ولی مطلق پیامبر و صالحین معرفی شده پس معلوم می شود که آن حضرت به طور مطلق از صالحین می باشد که آن حضرات تقاضای ملحق شدن به مقامش را داشته اند.

ویژگیهای اولیای برگزیده خداوند

با بررسی آیات قرآنی به دست می آید که خداوند برای مؤمنین مقامات و درجاتی از جهت ایمان و لوازم آن معرفی کرده است، انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم، (۳۸۴) (همانا مؤمنین کسانی هستند که وقتی خداوند ذکر می شود دل‌هایشان هراسناک شده و وقتی آیات خداوند برایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شده و بر پروردگارشان توکل می کنند، کسانی هستند که نماز بپا داشته و از آنچه ما روزیشان کرده ایم انفاق می کنند، ایشان مؤمنان حقیقی هستند برای آنها نزد پروردگارشان درجات و بخشش و رزق کریم است). و برای بعضی از افعال یا اوصاف مؤمنین عناوین مخصوصی را بیان کرده است مانند محسنین، محبتین، متقین و امثال آن، لکن بعضی از این عناوین مشترک است برای مراتب مختلف انسانها در اوصاف کمالیه مانند لفظ متقین یا مؤمنین ولی بعضی از آنها مخصوص مقام و درجه خاصی از ایمان است مانند لفظ مخلصین، صالحین، صدیقین، تعدد این عناوین منافاتی با اجتماع آنها در یک نفر ندارد همان طور که انبیاء تمامی آنها را دارا بوده اند لکن تعدد آنها به لحاظ این است که هر یک از آنها به حالت یا مقام نفسانی خاصی از ایشان دلالت می کند، مثلا لفظ صدیق اشاره به شدت مطابقت با واقع بودن افکار و اعمال آنهاست و لفظ مخلصین اشاره دارد به پاک شدن ایمان ایشان به واسطه خداوند از آلودگی به شرکهای مخفی، به هر حال به طور خلاصه تقسیم مؤمنین - انبیاء نیز داخل در این بحث هستند - یا به لحاظ اعمالشان است که اعمال آنها عمل صالح و مورد پسند خداوند است و یا به لحاظ وجود و ذاتشان است که ذات آنها از آلودگیها پاک است، البته آلودگی هر یک از عمل و ذات انسان به لحاظ خودش معنای خاصی دارد، پاک بودن عمل از آلودگی به لحاظ این است که هم طبق قانون الهی باشد و هم برای او انجام شود، لکن پاک بودن ذات انسان به لحاظ مراتب عمیق و بالای ایمان است به گونه ای که او در عالم جز یک هستی نامحدود بی نیاز که دارای اوصاف کمالیه نامحدودی است نیند رسیدن به این مقام، کار هر کسی نیست و با تحقق به مرتبه اول - عمل صالح - میسر می شود لذا قرآنت از این مقام به صالح تعبیر می کند که این صفت ذات شخص می شود نه عملش، زیرا عمل صالح در بالا رفتن ایمان تاءثیر می گذارد و بالا رفتن ایمان به لحاظ به حقیقت پیوستن آن است به گونه ای که معتقدات ایمانی را انسان با حقیقت وجود خود بیابد همان طور که قرآن کریم می فرماید: الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (۳۸۵)، (کلمات پاکیزه اعتقادات حق - به سوی خداوند بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد) و روایاتی (۳۸۶) که بیان می کند: دلها خداوند را با حقیقت ایمان می بیند، نیز بر این مطلب دلالت می کند. بنابراین همان طور که گفته شد صالحین هم درجاتی دارند. و از طرفی قرآن کریم می فرماید: الله ولی الذین آمنوا (۳۸۷)، خداوند ولی مؤ

منین است ، البته خداوند متعال ولی تمامی موجوداتست به معنای اینکه سرپرست و زمامدار وجود و شئون وجودیه آنها می باشد، هو الولی الحمید(۳۸۸) (خداوند سرپرست ستوده شده می باشد) لکن مراد از این ولایت ، معنای خاصی از سرپرستی است که فقط برای مؤمنین است و مشرکین و کسانی که به طرف غیر خداوند بروند از این ولایت و سرپرستی محرومند، و در حقیقت خود را بی پشتوانه وجودی می یابند در عین توجه به فقر و نیازمندی وجودی که این بزرگترین حیرت و سرگردانی برای انسان است ، لذا می فرماید: والظالمون ما لهم من ولی و لانصیر (۳۸۹)، (برای ستمکاران ولی و کمک کننده ای نمی باشد) و نسبت به کسانی که گمراه شده اند(۳۹۰)، و نیز خطاب به پیامبر(۳۹۱) اکرم صلی الله علیه و آله در صورتی که بخواهد تبعیت از هواهای نفسانی مردم بکند این چنین تعبیر آمده است . لکن همان گونه که برای مؤمنین درجاتی است برای ولایت خداوند نیز به حسب درجات ایشان مراتبی متصور است در حقیقت درجات ایمان با درجات ولایت الهی نسبت به مؤمن توأم است هر مقدار ایمان بالا رود و به حقیقت مبدل شود ولایت مطلقه الهی بر عالم ، برای او بیشتر ظهور می کند و منکشف می شود، و چون صالحین درجاتی دارند، ظهور ولایت الهی برای آنها نیز متفاوت است به عنوان مثال ولایت الهی برای حضرت یوسف علیه السلام که از صالحین است به گونه ای ظهور دارد؛ آنجا که به خداوند عرض می کند: انت ولی فی الدنيا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین (۳۹۲)، (تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحین ملحق کن) و برای نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که قافله دار و مقصد صالحان است به گونه دیگری ظهور می کند آنجا که عرض می کند: ان ولی الله الذی نزل الكتاب و هو یتولی الصالحین (۳۹۳)، از این بیانات به دست می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزیده از میان اولیای الهی می باشد که در این فراز از زیارت شریفه امین الله از خداوند متعال درخواست می کنیم که ما را دوستدار ایشان قرار دهد، تا در اثر این محبت ما نیز همان راهی را که او پیموده و به همان مقصدی که او رسیده نائل شویم همچنان که دعوت او به سوی این مقصد است که همان مقام ولایة اللہی باشد - قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ... (۳۹۴) البته به طور قطع ائمه علیهم السلام تابع دقیق و کامل او بوده اند و آنها به این مقام نائل شده اند لذا امام باقر علیه السلام در بیان مصداق تام - و من اتبعنی در آیه شریفه می فرماید: (مقصود امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او می باشند(۳۹۵))، از این بیانات و روایات دیگری که ائمه علیهم السلام را در تمامی کمالات الهی کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است به دست می آید که ایشان نیز برگزیده اولیای الهی می باشند که محبت ما باید به ایشان تعلق گیرد در رسیدن به کمال نهایی .

محبت انبیاء نسبت به پیامبر و ائمه علیهم السلام

محبت نسبت به برگزیده اولیاء - پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام - نه تنها برای امت اسلامی لازم و تنها راهگشای به سوی مقصد است ، بلکه برای امتهای گذشته و بویژه انبیای ایشان این چنین بوده است و علتش همان است که گفته شد و آن اینکه کمال حقیقی یک نهایی دارد و آن را پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام داشته اند و دیگران ایشان را باید الگوی خود در سیر تکاملی قرار دهند و سرخاتمیت دین و رسالت نیز همین امر است ، لذا ایشان هم بر انبیاء برتری (۳۹۶) داشته اند و هم انبیاء در دعاهایشان به ایشان متوسل شده و به نتیجه می رسیدند(۳۹۷).

لزوم محبت به پیامبر و ائمه علیهم السلام

پس از اینکه از نظر عقل و شرع ثابت است که پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام وسایط فیض الهی هستند در نظام تکوین و تشریح ، از این جهت برای تحقق ایمان به خداوند و ثبات آن ، ایمان و محبت به ایشان نیز لازم است و در غیر این صورت ایمان وجود ندارد و انسان به شقاوت ابدی مبتلا می شود، زیرا لازمه ایمان و محبت به خداوند متعال ایمان و محبت به هر کس یا چیزی است

که خداوند آن را دوست داشته و امر به دوست داشتن کرده است، از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لایؤ من عبد حتی اکون احب الیه من نفسه و اهلی احب الیه من اهله و عترتی احب الیه من عترته و ذاتی احب الیه من ذاته (۳۹۸)، (بنده ای ایمان نمی آورد مگر اینکه من محبوب تر باشم نزد او از خودش و اهل بیت من محبوب تر باشد نزد او از اهل بیتش و خاندان من محبوب تر باشد نزد او از خاندان خودش و ذات من - آنچه به من نسبت دارد - محبوب تر باشد نزد او از ذاتش خویش) مضمون این حدیث در کتب اهل سنت (۳۹۹) نیز آمده است البته احادیث فراوانی از کتب ایشان نسبت به محبت اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که مضمون آنها این است که محبت ایشان اساس (۴۰۰) اسلام و یکی از اموری است که روز قیامت مردم از آن سؤال می شوند (۴۰۱)، و فرزندانان را به محبت ایشان ادب کنید (۴۰۲)، و ثابت ترین شما بر صراط شدیدترین افراد نسبت به محبت اهل بیت هستند (۴۰۳)، و کسی که بر این محبت بمیرد شهید، بخشیده شده، توبه کننده، با کمال ایمان می میرد و ملائکه و نکیر و منکر او را به بهشت بشارت می دهند و با تشریفات او را به بهشت می برند و قبرش محل زیارت ملائکه می شود (۴۰۴)، و در مقابل کسی که بغض به ایشان داشته باشد منافق شقی است (۴۰۵)، و داخل جهنم می شود (۴۰۶)، و اگر بین رکن و مقام دو هزار سال عبادت کند و مانند مشک خشکیده شود خداوند او را با صورت به آتش می اندازد (۴۰۷)، و امثال این تعبیرات.

آثار محبت به ائمه علیهم السلام

پس از آنکه با روایات متواتره ثابت شد که محبت به ائمه علیهم السلام لازم است قهرا آثار بسیار مهمی در این عالم و هم در عالم دیگر برای انسان دارد همان طور که امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (روح و راحت و رستگاری و پیروزی و برکت و عفو و عافیت و بشارت و سرور و خشنودی و نزدیکی به خداوند و ائمه و محبت از طرف خداوند، بر کسی است که علی بن ابیطالب و اوصیاء بعد از ایشان را دوست داشته باشد و به ایشان اقتدا کند و لازم است بر من که ایشان را در شفاعتم داخل کرده و سزاوار است بر پروردگارم که دعایم را در حق ایشان مستجاب کند و ایشان از تابعین من هستند و کسی که از من تبعیت کند از من است... (۴۰۸)) محبت ایشان علاوه بر این آثار، در مواضع بسیار حساس برای انسان مفید است به شرط همراه داشتن آن، این مواضع در روایات متفاوت ذکر شده است، در روایتی امام باقر به واسطه پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: (که هنگام وفات و در قبر و هنگام حشر و نزد کتاب و نزد حساب و نزد میزان و نزد صراط (۴۰۹)). و در بعضی روایات می فرماید: (نزد خداوند و نزد حوض کوثر (۴۱۰))، و در روایت دیگر می فرماید: (محبت به ایشان موجب مدارا کردن هنگام مرگ و انس هنگام وحشت و نور هنگام ظلمت و امان هنگام فرع در روز قیامت ... می شود (۴۱۱)).

محبت اهل بیت علیهم السلام علاوه بر این آثار، نشانه پاکی نسل معرفی (۴۱۲) شده است و در برابر بغض ایشان که نشانه حرام زادگی شخص می باشد و این امر را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام ملائکه حلال زادگی و حرام زادگی می دانستند اجمال مطالب بالا در کتابهای (۴۱۳) اهل سنت یافت می شود.

لوازم محبت به ائمه علیهم السلام

لوازم محبت به ائمه علیهم السلام

پس از اینکه بیان شد که محبت به اهل بیت عصمت علیهم السلام آثاری دارد، معلوم می شود که این محبت باید لوازمی داشته باشد تا این آثار مهم بر آن مترتب شود و الا صرف ادعای دوستی بدون داشتن این لوازم مفید نخواهد بود، دست کم باید مقداری

از این لوازم را مرتب نمود تا نشانه ای از محبت در انسان ظاهر شود و بی جهت محبت ایشان اساس اسلام و ایمان شمرده نشده است در حالی که خداوند متعال علامت محبت به خودش را تبعیت از رسولش بیان کرده است، از این جهت لوازم محبت را به طور کلی در سه قسمت بیان می کنیم:

الف: تبعیت اجمالی از ائمه

همان طور که امام باقر علیه السلام می فرماید: یا جابر ایکنفی من یتتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانه و کثره ذکر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدین و التعاهد للجیران من الفقراء و اهل المسکنه و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر و کانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء قال جابر: فقلت: یا ابن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة، فقال: یا جابر لاتذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول: احب علیا و اتولاه ثم لایکون مع ذلك فعلا فلو قال: انی احب رسول الله صلی الله علیه و اله فرسول الله صلی الله علیه و اله خیر من علی علیه السلام ثم لایتبع سیرته و لایعمل بسنته ما نفعه حبه ایاه شیئا فاتقوا الله و اعملوا لما عندالله، لیس بین الله و بین احد قرابه، احب العباد الی الله عز و جل (و اکرمهم علیه) اتقاهم و اعلمهم بطاعته، یا جابر و الله ما یتقرب الی الله تبارک و تعالی الا بالطاعة و ما معنا برائه من النار و لا علی الله لاحد من حجه، من کان لله مطیعا فهو لنا ولی و من کان عاصیا فهو لنا عدو، و ما تنال و لایتنا الا بالعمل و الورع (۴۱۴). (ای جابر؛ آیا کسی که ادعای شیعه گری دارد اکتفا می کند به اینکه بگوید: اهل بیت را دوست دارم؟ به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر کسی که تقوا داشته و خدا را اطاعت کند و ایشان شناخته نمی شوند ای جابر، جز با تواضع و خشوع و امانت داری و زیاد به یاد خدا بودن و روزه گرفتن و نماز خواندن و نیکی به پدر و مادر و متعهد بودن نسبت به همسایگان از فقرا و مساکین و درماندگان و یتیمها و راستگویی و خواندن قرآن و زبان را جز از خیرخواهی برای مردم بستن، و ایشان امین فامیل خود در اشیاء هستند، جابر گوید: عرض کردم ای فرزند رسول خدا! ما امروز کسی را با این اوصاف نمی شناسیم، حضرت فرمود: ای جابر، روشها تو را این طرف و آن طرف نکشاند آیا کفایت می کند برای شخص که بگوید: علی علیه السلام را دوست دارم و ولایت او را دارم لکن صاحب عمل نباشد؟ پس اگر بگوید رسول خدا را دوست دارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است سپس از سیره اش تبعیت نکند و به سنتش عمل ننماید محبتش برای او نفعی ندارد، پس تقوا داشته و برای آنچه نزد خداست عمل کنید، بین خدا و بین کسی خویشاوندی نیست، محبوب ترین بندگان به سوی خدا (و گرامی ترین ایشان بر او) با تفاوتین و عاملترین ایشان به طاعتش می باشد، ای جابر، به خدا سوگند جز با اطاعت بسوی خداوند نزدیک نمی شوند و با ما برائتی از آتش نیست و کسی بر خداوند حجتی ندارد - اگر او را نبخشد - کسی که مطیع اوست، ولی ما بوده و کسی که معصیت کار باشد دشمن ماست، و به ولایت ما جز با عمل و ورع نمی توان رسید). در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید: (ما شخص را مؤمن نمی شمیریم مگر اینکه در تمامی اوامر، تابع و مرید باشد، آگاه باشید که از تبعیت امر ما وارده آن، ورع است، پس به آن خود را زینت کنید و دشمنان ما را با آن به زحمت بیاندازید تا خدا شما را بالا ببرد (۴۱۵)).

ائمه علیهم السلام خواسته اند که شیعیان و محبین ایشان از سایر ملل اسلامی پایبندتر به دین و قوانین الهی باشند، لذا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (از پدرم زیاد شنیدم که می فرمود: دوست ما نیست کسی که در شهری باشد و ده هزار نفر در آنجا بوده باشند و در میان ایشان کسی از او پرهیزگارتر باشد (۴۱۶)) البته مراد ترغیب محبین است به عمل نه اینکه چنین کسی واقعا محب نیست بلکه مراد آن است که مراتب عالیه محبت را ندارد همان طور که توضیحش می آید.

ب - دوستی با دوستان ایشان

با دقت در معنای محبت معلوم می شود که محبت نسبت به کسی در دل جای نمی گیرد مگر اینکه انسان نسبت به هر چیزی که محبوبش به آن محبت دارد محبت داشته و آثار محبت را نیز بر آن مترتب کند همان طور که علی علیه السلام می فرماید: اصدقائقك ثلاثة ... صدیقك و صدیق صدیقك و عدو عدوك ... (۴۱۷) (دوستان سه دسته هستند دوست و دوست دوست و دشمن دشمن). در رابطه با محبت با اهل بیت علیهم السلام این مطلب از اهمیت بالاتری برخوردار است لذا امام حسی عسگری به واسطه پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: (که حضرت روزی به بعضی از اصحابش فرمود: ای بنده خدا دوست بدار برای خدا و دشمن بدار برای خدا و دوستی کن برای خدا و دشمنی کن برای خدا زیرا به ولایت الهی نمی رسد مگر با این روش، و انسانی مزه ایمان را نمی چشد هر چند نماز و روزه اش زیاد باشد مگر اینکه این گونه باشد و در این روزها دوستی مردم بیشتر محور دنیاست که بر آن دوستی و دشمنی می ورزند و این دوستی ایشان را به هیچ وجه از خداوند بی نیاز نمی کند، یکی از اصحاب عرض کرد: چگونه بدانم که برای خدا دوستی و دشمنی پیدا کرده ام؟ و ولی خداوند عز و جل کیست تا با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست تا با او دشمنی کنم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کردند به علی علیه السلام و فرمودند: آیا این را می بینی؟ عرض کرد: بله، فرمودند: دوستدار این شخص دوستدار خداست پس او را دوست بدار، و دشمن این مرد دشمن خداست پس با او دشمن باش، فرمود: دوست بدار دوستدار او را هر چند که کشنده پدر و فرزندان باشد و دشمن بدار دشمن او را هر چند پدر و فرزندان باشد(۴۱۸)) از طرف ائمه علیهم السلام سفارشات زیاد و اکیدی در رابطه با دوستی نمودن با دوستان و محبین ایشان و محبت نمودن به آنها برای خدا، وارد شده است و همان طور که محبت به ائمه علیهم السلام مراتبی دارد و هر یک آثاری دارد و به اصل محبت به ایشان تاءکید شده، نسبت به محبین ایشان نیز چنین است آن دارای مراتبی است و مرتبه کامله آن همان است که فرموده اند: احتیاجاتش را برآورده کند و در آن مسیر قدم بردارد و ایشان را خوشحال کند، خلاصه حقوق برادری را که مفصل است جاری بنماید و الاصل محبت نیز به آن سفارش (۴۱۹) شده است.

ج - دشمنی با دشمنان ایشان

همان طور که گفته شد لازمه محبت به شخصی عقلا و شرعا، دوری و دشمنی نمودن با کسی است که نسبت به محبوب دشمنی دارد، زیرا در یک دل دو محبت (۴۲۰) متضاد جمع نمی شود که هم نسبت به شخصی دوستی ورزد و هم نسبت به دشمن او، و در چنین صورتی، محبت معنا ندارد، و در واقع نسبت به آن شخص دشمن است لکن خیال محبت او را دارد، لذا قرآن کریم می فرماید:

لاتجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (۴۲۱)، (گروهی را نمی یابی که ایمان به خدا و روز آخرت داشته باشند دوستی ورزند با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی دارند هر چند پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند ایشان ایمان در دلهایشان نوشته شده و خداوند آنها را با وحی از طرف خودش تاءیید می کند و آنها را به باغهایی که زیر آنها نهرهایی جاری است به طور دائمی وارد می کند در حالی که از ایشان راضی و ایشان نیز از او خوشنودند، ایشان حزب خدا می باشند، آگاه باشید که فقط حزب خداوند رستگارند) آیات قرآنی در زمینه دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداوند زیاد است و از آیه ای استفاده می شود که دوستی با دشمنان خداوند موجب می شود که انسان از حزب شیطان شود و امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که به اصحابش فرمود: (کدام یک از ریسمانهای ایمان محکم تر است؟ گفتند: خدا و رسولش عالم ترند، و یکی از ایشان گفت: نماز و بعضی از ایشان: زکات، و بعضی: روزه، بعضی: حج و عمره و بعضیها، جهاد، پس حضرت

فرمودند: برای هر چه گفتید فضیلتی است ولی آن مطلبی را که سؤال کردم جواب ندادید و لکن محکم ترین ریسمانهای ایمان، محبت برای خدا و بغض برای خدا، و دوست داشتن اولیاء خدا و بیزاری از دشمنان خداوند است (۴۲۲)). خلاصه چون محبت موجب می شود که محب در خط و مسیر محبوب قرار گیرد لذا از اهمیت بسزایی برخوردار است و باید جهت آن را با اعتقاد صحیح و ایمان قلبی، به طرف صحیحی قرار داد تا موجب کمال انسان شود لذا ائمه علیهم السلام ملاک خیر بودن این محبت و در مسیر خیر بودن صاحبش را، در مسیر الهی قرار گرفتن آن دانسته اند و امام باقر علیه السلام می فرماید: (اگر می خواهی بدانی که در تو خیری است به قلبت نگاه کن که اگر اهل اطاعت خداوند متعال را دوست دارد و اهل معصیت او را دشمن دارد پس در تو خیری هست و خدا نیز تو را دوست دارد و اگر اهل طاعت خداوند را دوست دارد، و انسان با کسی است که او را دوست می دارد (۴۲۳)) و نمی توان از طرفی مدعی محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام شد ولی در دل کینه نسبت به دشمنانشان نداشت و از ایشان بیزاری نجست همان طور که ائمه (۴۲۴) از دشمنانشان بیزاری می جستند و دستور تبری از ایشان را به پیروانشان می دادند. از این جهت محبت پایدار، محبت بر اساس دینداری و بغض بر اساس عدم دینداری است و به فرموده (۴۲۵) امام صادق علیه السلام کسی که محبت و عداوتش بر اساس دین نباشد دین ندارد، و این مسئله آن قدر مهم است و برای صاحبش کارساز است که اگر به طور تفصیل به روش و مسلکی که محبوبش دارد نیز آگاهی نداشته باشد و محبت و عداوتش بر اساس تدین و عدم تدین باشد او را در مسیر محبوبش قرار می دهد همان طور که امام صادق علیه السلام به اصحابش می فرماید: (کسی شما را دوست دارد و نمی داند که بر چه مسلک و مرامی هستید خداوند او را به واسطه محبت شما وارد بهشت می کند و شخص دیگری با شما عداوت دارد و نمی داند آنچه را که شما بر آن هستید خداوند او را به واسطه بغضش داخل آتش می کند (۴۲۶)) ممکن است مراد (۴۲۷) از اینکه کسی شما را دوست دارد، مستضعفین از اهل سنت باشند که شیعه را دوست دارند لکن مذهب ایشان را نمی دانند، و نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیز کینه ندارند ایشان به واسطه این محبت داخل در بهشت می شوند همان طور که در روایت آمده است: (در هشتم بهشت برای کسانی است که شهادت به توحید داده و کینه اهل بیت را نداشته باشند (۴۲۸)) یا مراد (۴۲۹) این باشد که اگر کسی به سبب ظاهر ایمان و شیعه بودنتان شما را دوست داشته باشد ولی در واقع اهل معصیت هستید به علت محبت شما وارد بهشت می شود و کسی که به شما به علت شیعه بودن بغض و کینه داشته باشد ولی به فسق شما آگاهی نداشته باشد تا آن را به عداوت داشته باشد وارد جهنم می شود. بنابراین لازمه محبت ائمه علیهم السلام تبعیت از ایشان و محبت نسبت به کسانی است که ایشان را دوست دارند هر چند در عمل تابع محض ایشان نباشند و گاهی معصیت نیز انجام دهند زیرا بنا بر نقل علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ان الله يحب العبد و یبغض عمله (۴۳۰)، (خداوند بنده ای را دوست می دارد لکن عملش را دشمن می دارد) این محبت از آن جهت مطلوب است که انتساب به ائمه علیهم السلام دارد هر چند که شخص معصیت کار به توابع معصیتش می رسد، - بعد از این به آن اشاره خواهد شد - همچنین لازمه محبت ایشان، دشمنی با دشمنان ایشان است هر چند که اعمالش به حسب ظاهر خوب باشد همان طور که در روایتی، حذیفه بن منصور گوید: (نزد امام صادق علیه السلام بدم شخصی وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم برادری دارم که از محبت و تعظیم شما چیزی کم نمی گذار لکن خمر می خورد، حضرت فرمود: این چیز بزرگی است که محب ما در این حالت باشد و لکن آیا خبر ندهم بشما به کسی که بدتر از این می باشد؟ شخص ناصبی - ناسزاگوی به اهل بیت - بدتر از او می باشد... سپس فرمود: این شخص محب گنهکار نمی میرد مگر اینکه توبه کرده یا خداوند او را مبتلا به دردی در جسدش می کند تا موجب پاک شدن گناهانش شده تا با خداوند عز و جل ملاقات کند در حالی که گناهی نداشته باشد، همانا شیعیان ما بر راه ما بر جا هستند، شیعیان ما در مسیر خیر می باشند سپس فرمود: پدرم زیاد می فرمود: دوست بدار دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله را هر چند گنهکار متکبر - کسی که در راه رفتن با تکبر راه می رود - باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله را هر چند روزه گیر و نمازخوان باشد (۴۳۱)).

از این جهت مطابق دستورات ائمه علیهم السلام (۴۳۲) باید با کسی که از نظر اعتقاد قلبی ایمانش صحیح و محبت به اهل بیت علیهم السلام دارد رابطه محبت قلبی برقرار کرد و اگر از نظر عمل مورد رضایت ائمه نبود، نسبت به عملش کینه و دشمنی داشته باشیم و در مقابل اگر کسی با آگاهی و توجه، اعتقاد قلبیش باطل بوده و گرایش به ائمه جور و باطل داشته باشد و نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بغض و کینه داشته باشد باید نسبت به او بغض و کینه داشت و از او تبری جست و اگر عمل خوبی داشته باشد، آن عمل را دوست داشته باشیم، و چون این اعتقاد حق و اعتقاد باطل نقشی اساسی در تکامل یا تنزل وجودی انسان دارد همچنان که قرآن کریم محور تکامل انسان را ایمان به غیب - که شامل ایمان به حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حقانیت تمامی فرمایشات آن حضرت و ایمان به تمامی انبیاء گذشته است، - می داند و بعد از آن عمل صالح را سبب رسیدن به حیات طیبه معرفی کرده (۴۳۳) است، از این جهت معتقد به امامی که از طرف خداوند نبوده است هر چند اعمال پاکی داشته باشد به شرط اینکه مستضعف نباشد مستوجب عذاب است و امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید: (همانا خداوند حیا - باکی - ندارد امتی را عذاب کند که ایمان به امامی دارند که از طرف خداوند نیست هر چند که اعمالشان نیک و پاک باشد و خداوند حیا دارد امتی را عذاب کند که ایمان به امامی دارند که از طرف خداوند معین شده است هر چند که در اعمالشان ظالم و گنهگار باشند) (۴۳۴).

مراتب محبت به ائمه علیهم السلام

همان طور که بیان شد محبت رابطه جذب و انجذاب بین چیزی و موجود صاحب کمال است به گونه ای که محب با آن مرتب باشد و چون بین ما و ائمه علیهم السلام یک چنین ارتباطی برقرار است - این مطلب در علم کلام اثبات شده است - رابطه محبت وجود دارد هر مقدار معرفت ما نسبت به این ارتباط و کمال وجودی ایشان بیشتر باشد محبت و لوازمش بیشتر خواهد بود از این جهت خود ائمه علیهم السلام برای آن مراتبی را ذکر کرده اند.

البته قبل از بیان مراتب، باید توجه داشت که چون ائمه علیهم السلام از مقامات والای اعطائی از طرف خداوند متعال برخوردار بودند و از طرفی دشمنانشان (۴۳۵) نمی خواستند ایشان مطرح شوند تا مردم برای رسیدن به کمال حقیقی، به طرف ایشان سوق پیدا کنند چنانچه تاریخ صدر اسلام بعد از رحلت نبی گرامی اسلام شاهد بر آن است، یکی از جهات ترغیب به محبت ایشان و بیان فضیلت خاص برای محبین ایشان به طور عموم، همین امر بوده است که محبین ایشان در بین تمایلات و مذاهب مختلف و در برابر مخالفت های حکومت های غاصب و ظالم، به ایشان تمایل داشته و محبت می ورزند و این گونه ایشان را یاری می کردند و به خاطر محبت به ایشان زیر فشار و شکنجه و یا تبعید و محرومیت از مواهب مادی بودند، از این جهت علی علیه السلام فرمود: لمحبیننا افواج من رحمۃ و لمبغضینا افواج من غضب الله (۴۳۶) (برای دوستداران ما دسته هایی از رحمت خداوند است و برای دشمنان ما دسته هایی از غضب خداوند است) یا در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (کسی که ما اهل بیت را دوست داشته باشد خداوند او را روز قیامت در حال امن محشور می کند) (۴۳۷) و نیز می فرماید: (کسی که دوست دارد به ریسمان محکم چنگ زند باید به محبت علی و اهل بیت علیهم السلام چنگ زند) (۴۳۸).

لکن در عین حال فضایل زیاد و بسیار بلندی را برای محبین بیان کرده اند نوعاً این دسته از محبین همراه با عنوان شیعه مطرح شده اند - که لازمه آن، داشتن درجه خاصی از محبت است و اگر در بعضی از روایات فرموده اند: عده ای از ما نیستند یا با تعبیرات دیگر، مراد نفی درجات بالای محبت و تشیع می باشد نه نفی اصل محبت و تشیع.

حال بیان روایات مراتب محبت، در این رابطه بیانات مختلفی از ائمه علیهم السلام وارد شده است که با توجه به روایات دیگری که اوصاف محبین و شیعیان خود را بیان می کنند، معارفی از اعتقادات و اخلاقیات را متذکر می شوند، علی علیه السلام می فرماید: من

احبنا بقلبه و اعاننا بلسانه و قاتل معنا اعداءنا بیده فهم معنا فی درجتنا و من احبنا بقلبه و اعاننا بلسانه و لم یقاتل معنا اعداءنا فیهو اسفل من ذلک بدرجۃ ، و من احبنا بقلبه و لم یعنا بلسانه و لایبده فیهو فی الحنۃ ... (۴۳۹) (کسی که ما را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش کمک کند و در برابر دشمنانمان با دستش همراه ما بجنگد پس او با ما می باشد در درجه ما، و کسی که ما را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش کمک کند و با دشمنان ما در کنار ما نجنکد پس او پایین تر از قبلی است به درجه ای، و کسی که ما را با قلبش دوست داشته باشد و با زبان و دستش کمک نکند پس او در بهشت است) در روایت (۴۴۰) دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتبه اول را اعلی درجه بهشت و مرتبه دوم را درجه سوم و مرتبه سوم را در درجه سوم بهشت معرفی کرده اند، در روایت دیگر از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده که فرمود: (مرتبه اول با ما هستند در غرفه ای که قرار دادیم و مرتبه دوم درجه ای پایین تر و مرتبه سوم در بهشت قرار دارد (۴۴۱))، و در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: (تو مانند قل هو الله احد هستی که کسی که آن را یک مرتبه بخواند یک سوم قرآن را خوانده و کسی که دو مرتبه آن را بخواند مثل اینکه دو سوم قرآن را خوانده و کسی که سه مرتبه آن را بخواند مثل اینکه تمامی قرآن را خوانده است، همچنین کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش یاد کند برای او مانند دو سوم ثواب اعمال بندگان خواهد بود و کسی که تو را با قلب دوست داشته باشد و با زبان و دستش یاد کند برای او مانند ثواب جمیع بندگان می باشد (۴۴۲)) - در ذیل این روایت دو معنا برای آن شده است اول: اینکه مراد ثواب اعمال بندگان غیر دوستدار اهل بیت باشد دوم: مراد اعمال محبین باشد البته بدون صفت محبتشان، اما روایاتی که اوصاف محبین را بیان می کند، ممکن است اوصاف صاحب مرتبه اول را بیان کنند، در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ع من رزقه الله حب الائمة من اهل بیتی فقد اصاب خیر الدنیا و الاخره فلا یشکن احد انه فی الجنة فان فی حب اهل بیتی عشرين خصلة، عشر منها فی الدنیا و عشر فی الآخرة، اما فی الدنیا فالزهد و الحرص علی العمل و الورع فی الدین و الرغبة فی العبادة و التوبة قبل الموت و النشاط فی قیام اللیل و الیاءس عما فی ایدی الناس و الحفظ لامر الله و نهیه عز و جل و التاسعة بغض الدنیا و العاشرة السخاء، و اما فی الآخرة فلا ینشرله دیوان و لاینصب له میزان و یعطى کتابه بيمينه و یکتب له برائة من النار و یبيض وجهه و یکسی من حلال الجنة و یشفع فی مائة من اهل بیته و ینظر الله عز و جل الیه بالرحمة و یتوج من تیجان الجنة و العاشرة یدخل الجنة بغير حساب فطوبی لمحبی اهل بیتی (۴۴۳). (کسی که خداوند محبت اهل بیت را روزیش کند بتحقیق به خیر دنیا و آخرت رسیده است پس نباید کسی شک کند که او در بهشت است زیرا در محبت اهل بیت من بیست خصلت است، ده تای آن در دنیا و ده تای آن در آخرت، اما آنچه را که در دنیاست، پس زهد و حرص بر عمل و ورع در دین و میل در عبادت و توبه قبل از مرگ و نشاط در برپایی - بیداری - شب و مایوس بودن از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خداوند عز و جل بغض دنیا و دهم، سخاوتمندی، و اما آنچه در آخرت است پس برای او نامه ای باز نمی شود و میزانی نصب نمی شود و کتابش به دست راستش داده می شود و برای او دوری از آتش نوشته می شود و چهره اش سفید و نورانی می شود و از لباسهای بهشت پوشانده می شود و شفاعتش نسبت به صد نفر از اهل بیتش قبول می شود و خداوند عز و جل با نظر رحمت به او می نگرد و از تاجهای بهشتی بر سرش نهاده می شود و دهم، بدون حساب وارد بهشت می شود پس خوشا به حال محبین اهل بیتم).

روایاتی (۴۴۴) که در اوصاف شیعیان و مؤمنین و متقین آمده است شاید به این مرتبه از محبت اختصاص داشته باشد زیرا شیعه حقیقی آن پیرو واقعی اهل بیت عصمت و طهارت در تمامی شئون زندگی - اعم از فردی و اجتماعی و حالات و کمالات نفسانی - می باشد و ایشان را بر هر چیز ترجیح داده حتی بر خویشان زن و فرزندش، و ائمه علیهم السلام اگر چنین شیعیانی را پیدا می کردند در برابر حکام غاصب ساکت نمی نشستند و قیام می کردند، (۴۴۵) و اگر شیعه بودن عده ای را نفی کرده اند (۴۴۶) مراد نفی این مرتبه از محبت و تشیع می باشد. لکن در عده ای از روایات خدمت ائمه یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسند و عرض می کنند: (که کسی دوست دارد کسانی را که نماز می خوانند لکن خودش جز نماز واجب را نمی خواند و دوست دارد

کسانی را که صدقه می دهند و جز صدقه واجبش را نمی دهد و دوست دارد کسانی را که روزه می گیرند و جز ماه رمضان را روزه نمی گیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شخص با کسی است که او را دوست دارد (۴۴۷)) و در روایت دیگر ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: (که آیا شیعیان شما با شما هستند؟ حضرت فرمود: اگر خداوند بترسد و مراقب پیامبرش باشد و از گناهان پرهیز کند با ما در درجه ما خواهد بود... (۴۴۸)) شیعیان و محبینی که در واجبات و ترک محرمات و امور لازمه تابع ائمه علیهم السلام هستند و زیاد به مستحبات و امور اخلاقی اهمی ندارند با شرط تداوم در این کار، ممکن است در آن مرتبه دوم که در روایات گذشته بیان شد قرار داشته باشند که ایشان با زبان و قلب ائمه علیهم السلام را دوست دارند و در درجه ای پایین تر از گروه اول در بهشت قرار دارند.

در عین حال روایات دیگری نسبت به محبین ایشان وارد شده که آنها با داشتن معصیت نیز از محبین معرفی شده اند ولی خداوند متعال ایشان را مبتلا به ناراحتیهایی در دنیا یا دردهایی در برزخ و قیامت می کند تا از آلودگی پاک شوند و به شرط بقای (۴۴۹) ایمان و محبتشان نسبت به ائمه علیهم السلام مشمول شفاعت ایشان شده و در نهایت داخل بهشت می شوند، این دسته از روایات شاید به مرتبه سوم از محبت اشاره داشته باشند و آنها عبارتند از این روایت راوی گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم و زیاد الاحرام نزد حضرت بود حضرت به او فرمود: یا زیاد مالی اری رجلیک متفلقین؟ قال: جعلت لک الفداء جئت علی نضولی اعاتبه الطریق و ما حملنی علی ذلک الا لکم و شوق الیکم، ثم اطرق زیاد ملیا ثم قال: جعلت لک الفداء انی ربما خلوت فاتانی الشیطان فیدکرنی ما قد سلف من الذنوب و المعاصی فکانی ایس ثم اذکر حبی لکم و انقطاعی الیکم، قال: یا زیاد و هل الدین الا الحب و البغض؟ ثم تلا- هذه الثلاث آیات کانهما فی کفه (ولکن الله حب الیکم الايمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون، فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم) و قال: یحبون من هاجر الیهم) و قال: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم). اتی رجل الی رسول الله صلی الله علیه و اله فقال: یا رسول الله انی احب الصوامین و لااصوم و احب المصلین و لااصلی و احب المتصدقین و لااصدق، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله: انت مع من احببت و لک ما کسبت اما ترضون ان لو کانت فرعه من السماء فزرع کل قوم الی ماء منهم و فرعنا الی رسول الله و فرعتم الینا (۴۵۰). (ای زیاد، چرا پاهایت را مجروح می بینم؟ عرض کرد: بر شتر - یا اسب - لاغری سوار شدم که راه مرا بزحمت انداخت، و مرا بر این امر جز محبت شما و شوق به سوی شما وادار نکرد، سپس مقداری سر را پایین انداخت سپس عرض کرد: فدایت شوم گاهی خلوت می کنم و شیطان نزد من می آید و مرا به یاد گناهان گذشته ام می اندازد پس مثل اینکه مایوس می شوم سپس به یاد محبت نسبت به شما و بریدن دل از غیر شما و متصل شدن به شما می افتم، حضرت فرمود: ای زیاد، آیا دین جز محبت و بغض است؟ سپس آیات سه گانه را خواند مانند اینکه در کف دستش بود، (ولکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دلهایتان زینت داد و کفر و فسق و معصیت را نزد شما مبعوض قرار داد ایشان رشدیافتگانند، تفضل و نعمتی از طرف خداوند است و خدا عالم حکیم است)، و خدا می فرماید: خدا کسی را که به سوی مؤمنین هجرت کند دوست دارد، و خدا فرمود: اگر خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته و گناهانتان را ببخشد خدا بخشنده مهربان است، مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: ای رسول خدا، من روزه داران را دوست دارم ولی روزه نمی گیرم و نماز گزاران را دوست دارم لکن نماز نمی خوانم، و صدقه دهندگان را دوست دارم ولی صدقه نمی دهم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو با کسی که دوست داری می باشی و برای دوست آنچه را که کسب و عمل می کنی، آیا خشنود نمی باشی اگر امر وحشتناکی از آسمان بیاید هر دسته ای به محل امنشان پناهنده می شوند و ما به رسول خدا پناهنده شده و شما به سوی ما پناهنده می شوید؟). در روایت دیگر راوی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: (آیا می شود شخصی کارهای خلافی انجام دهد - هیچ چیزی را فروگذار نکردم مگر اینکه گفتم - در حالی که امانت را قبول دارد؟ حضرت فرمود: این شخص برایش امیدی هست ولی شخص

ناصبی - کسی که ایشان را به امامت قبول نداشته و نسبت به ایشان هم کینه دارد و ناسزا می گوید - امیدی برایش نیست و اگر شخص مؤمن آن طوری باشد که تو می گویی از دنیا خارج نمی شود تا اینکه خداوند چیزی را بر او مسلط می کند تا خدا به واسطه آن گناهانشان را بیامرزد و آن یا فقر است و یا مرض (۴۵۱)) در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید: (به خدا سوگند بنده ای این امر - ولایت و امامت ایشان - را توصیف نمی کند تا آتش او را ببلعد، راوی گوید: عرض کردم: در میان شیعیان کسانی هستند که فلان کار و فلان کار - خلاف - را انجام می دهند، فرمود: اگر این طور باشد خداوند تبارک و تعالی یکی از ایشان را در جسدش مبتلا می کند پس اگر آن موجب از بین رفتن گناهانش شد و در غیر این صورت خداوند رزقش را بر او تنگ می کند، اگر این کار گناهانش را از بین برد و در غیر این صورت خداوند هنگام مردنش بر او سخت می گیرد تا اینکه نزد خدا بیاید در حالی که گناهی نداشته باشد تا او را داخل بهشت کند(۴۵۲)) نظیر این روایات، روایتهای (۴۵۳) دیگری نیز وجود دارد لکن باید علت این همه اهتمام و سفارش ائمه به مسئله محبت و محبین خودشان روشن شود.

علت سفارش به محبت ائمه علیهم السلام

با مراجعه به عقل و قرآن و سنت می توان علتش را این حقیقت دانست که انسان وقتی به بنده بودنش نسبت به حق تعالی پی برد و اینکه برای هدف عالی خلق شده است عقل حکم می کند که اگر بخواهد به آن هدف نائل شود باید در مسیری قرار بگیرد که معبودش می خواهد و به آن سفارش کرده است و در غیر این صورت بندگی مولی را نکرده است هر چند که کارهایی را انجام دهد که به حسب ظاهر نمایش بندگی دارد و خضوع در برابر مولی است لکن چون مطابق دستور و یا به دستور و فرمان مولایش نبوده بلکه به فرمان هوای نفسش بوده است این بندگی مولی حساب نمی شود بلکه بندگی هوای نفس به حساب می آید. از این جهت در روایت است: (شیطان پس از اینکه از طرف پروردگار امر به سجده به حضرت آدم علیه السلام شد به خداوند عرض کرد: پروردگارا به عزت سوگند اگر مرا از سجده به آدم عفو کنی حتماً برای عبادتی کنم که هیچ کس مانند آن تو را عبادت نکرده باشد، خداوند فرمود: انی احب ان اطاع من حیث ارید، من دوست دارم اطاعت شوم آن طور که می خواهم... (۴۵۴)) در عین حال او مطرود در گاه الهی گشت با اینکه وقتی در میان ملائکه بود دو رکعت نماز او چهار هزار سال طول کشید، (۴۵۵) زیرا آن طور که خودش می خواست، به حسب ظاهر سجده و اطاعت می کرد نه آن طور که خداوند بخواهد، و در حقیقت نمی خواست بندگی خداوند را انجام دهد بلکه خود را بندگی می کرد و به تعبیر قرآن کریم: لم یکن من الساجدین (۴۵۶)، (از سجده کنندگان نبود)، بنابراین چون انسان خودش نمی تواند بتنهایی راه بندگی حق تعالی را بیاماید و باید مطابق دستور قرآن و سنت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام باشد همان طور که خداوند در قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سنت متواتره (۴۵۷) به محبت و تبعیت از اهل بیت عصمت علیهم السلام امر کرده است از این جهت اعتقاد به حقانیت این امور، او را با حق تعالی پیوند اعتقادی می دهد و در تکامل وجودیش تاءثیر ریشه ای دارد و چنانچه با عدم اعتقاد آگاهانه به حقانیت اهل بیت علیهم السلام اعمال خوبی را نیز انجام دهد هیچ گونه تاءثیری در سعادت ابدی او نخواهد داشت زیرا از راهی (۴۵۸) رفته است که خداوند آن را نخواسته بلکه از آن نهی فرموده است. از این جهت است که امام صادق علیه السلام فرمود: (کسی که اعتقاد پیدا کند به ولایت امام ستمگری که از طرف خداوند نیست، دین ندارد، و کسی که اعتقاد به امامت عادل از طرف خداوند داشته باشد سرزنش نمی شود(۴۵۹)) در روایت دیگر امام صادق علیه السلام از قول خداوند متعال نقل می کند که فرمود: (حتماً عذاب خواهد کرد امتی را که به امامت کسی که از طرف خداوند نیست اعتقاد داشته باشد هر چند اعمال آنها نیک و پاکیزه باشد و حتماً عفو می کنم هر امتی را که معتقد به امامت کسی باشد که از طرف خداوند است هر چند اعمالشان بد باشد(۴۶۰)) باید توجه داشت این روایات نمی خواهند ما را به مخالفت عمدی دستورات الهی ترغیب کنند زیرا این مخالفت با اهداف قطعیه ائمه علیهم السلام می باشد بلکه

می خواهند بفرمایند که اعتقاد به ولایت ائمه معصومین و محبت به ایشان اساس دین و دینداری است که انسان را به ولایت الهی متصل می کند و اگر انسان به طور عمد اصرار مستمر بر معصیت خداوند نداشته باشد تا ایمانش از بین برود، (۴۶۱) محبت او نسبت به ائمه علیهم السلام علیرغم ابتلائش به گرفتاریها برای او کارساز خواهد بود و او را موفق به توبه نموده و همان پیوند اعتقادی و روحی با حق تعالی و اولیائش دوباره برقرار می شود، و الا ائمه علیهم السلام این هم بیانات در پنجاه و یک باب از ابواب فقهی که دستورات الهی را در شئون مختلف زندگی بیان می کند دارند و تخلف عمدی از آنها را گناه شمرده اند و نیز بیاناتی (۴۶۲) در گناهان و عواقب سوء دنیایی و آخرتی آن و همچنین بیاناتی (۴۶۳) در ترغیب به عمل و اینکه عمل جزء ایمان است دارند که آنها اختصاصی به غیر شیعه ندارد بلکه می خواهند بفرمایند که ایمان و محبت مراتب مختلفی دارد و این چنین شخصی از مرتبه پایین محبت برخوردار است که اگر در آن باقی بماند (۴۶۴)، چه در دنیا یا برزخ (زیرا فرموده اند: (ما جز در برزخ بر شما از چیزی نمی ترسیم پس از آن امر به دست ما می آید و ما سزاوارتریم بشما (۴۶۵)). ائمه علیهم السلام ایشان را در قیامت کمک می کنند همان طور که امام رضا به واسطه پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: اذا كان يوم القيامة ولينا حساب شيعتنا فمن كان مطلقته فيما بينه وبين الله عز وجل حكما فيها فاجابنا، و من كانت مظلومه فيما بينه وبين الناس استوهبناها فوهبت لنا و من كانت مظلومه فيما بينه وبيننا كنا احق من عفا و صفح (۴۶۶)، (وقتی روز قیامت شود حساب شیعیان خود را رسیدگی می کنیم پس کسی که ظلمش بین او و بین مردم بوده باشد ما آن را طلب بخشش می کنیم پس برای ما بخشیده می شود و کسی که ظلمش بین او و بین ما باشد ما سزاوارترین کسی هستیم که می بخشد و چشم می پوشد).

از این قبیل بیانات در رابطه با مقامات ائمه علیهم السلام نسبت به شفاعت شیعیانسان و اینکه ایشان صاحب لواء و وسیله هستند و محبین خود را در موافق قیامت کمک می کنند، زیاد است حتی در بعضی روایات (۴۶۷) بیان می کنند که خداوند متحمل گناهان و مظالم محبین ایشان است، تمامی اینها بیانگر آن است که ارتباط روحی و قلبی و اعتقادی با ایشان از اهمیت بسزایی برخوردار است و انسان را ارتقاء و جودی می دهد به گونه ای که مرتکب گناهان سهوی حتی گاهی عمدی - اگر زیاد نباشد که موجب سلب ایمان و محبت ایشان بشود، پس از مبتلا شدن به گرفتاریهای جسمی و مادی نسبت به خودشان یا در دنیا یا برزخ یا عذاب محدود (۴۶۸) آخرتی، به واسطه شفاعت پاک شده و به بهشت وارد می شود و به طور همیشگی در جهنم نمی مانند و روایاتی (۴۶۹) که می گوید: این افراد وارد جهنم نمی شوند مراد خلود در آن است یا کسانی است که در اینجا اعمال صالح داشته یا موفق به توبه کامل شده اند همچنان که نسبت به این دسته از شیعیان فرموده اند (۴۷۰) نیازی به شفاعت ندارند زیرا شفاعت برای اهل گناه کبیره (۴۷۱) است - البته مراد، این مرتبه از شفاعت می باشد و الا- نسبت به مراتب بالا-تر شفاعت که مربوط به ترفیع درجه است می فرمایند: همگان حتی انبیای گذشته به شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام نیازمندند - (۴۷۲).

راههای اظهار محبت به ائمه علیهم السلام

راههای اظهار محبت به ائمه علیهم السلام

پس از بیان اهمیت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علت این همه سفارشات به محبت ایشان، باید معلوم شود که اظهار محبت به ایشان راههای مختلفی دارد که برای احیای امر ایشان، به تمامی آنها سفارش فرموده اند و تعدادی از آن راهها از جمله شعائر شیعه می باشد، و خواسته اولیه ایشان، پیمودن تمامی این راهها با کیفیت کامل می باشد که در تکامل پیروان ایشان نقش مهمی را ایفا می کند و نشانه مرتبه کامل محبت می باشد و در غیر این صورت انجام هر یک از این راهها تاءثیر مخصوص و

محدود خود را دارند و نشانه مرتبه پایین تر محبت می باشد و آنها عبارتند از:

الف - تبعیت کامل در تمامی دستوراتشان

این مطلب اولین و اصلی ترین راه ابراز محبت به ایشان می باشد زیرا همان طور که قبلا بیان شد لازمه محبت به کسی انجذاب به طرف اوست به گونه ای که انسان آن طور که او می خواهد بوده باشد و روایاتی که در صفات (۴۷۳) شیعه آمده است نظر به این دسته از افراد دارد، البته معنایش این نیست که اگر این نشانه بتمامی معنا در انسان نباشد شیعه نیست بلکه شیعه کامل و حقیقی نیست و از محبین می باشد و تبعیت در هر درجه ای باشد مطلوب و سفارش شده است .

ب - ذکر فضایل ایشان

یکی از راههای اظهار محبت نسبت به ایشان - که در طول تاریخ نقش مهمی در احیاء مرام و دین و کمالات ایشان داشته است - ذکر فضایل ایشان است که هم تاءثیر فردی دارد و هم تاءثیر اجتماعی ، بویژه ذکر فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که دشمنان اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره در صدد مخفی کردن فضایل آن حضرت بوده اند از راه ممنوع کردن ذکر حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مقابل ترویج و تاءیید جعل احادیث دروغین درباره دشمنان آن حضرت و در تحت فشار قرار دادن محبین و شیعیان آن حضرت و... و از معجزات باهره آن مولی الموحدین و مولی الکونین آن است که با تمامی این فشارها بر آن حضرت و اهل بیت گرامش و ذراری ایشان و محبین و شیعیانشان و آزار و شکنجه ها و زندانها و کشتنها، فضایل آن حضرت از تمامی ائمه علیهم السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فراوان تر است به گونه ای که اهل سنت نیز نتوانسته اند آنها را مخفی کنند و حتی روایاتی در باب ثواب ذکر فضایل آن حضرت و اینکه نگاه به آن حضرت عبادت است نقل کرده اند، از این جهت ذکر فضایل آن حضرت این همه آثار دارد و امام صادق علیه السلام به واسطه پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: ان الله تعالی جعل لآخی علی بن ابیطالب علیه السلام فضائل لایحصى عددها غیره فمن ذکر فضیله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاءخر و لو وافى القیامه بذنوب الثقلین ، و من کتب فضیله من فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام لم تزل الملائکه تستغفرله ما بقى لتلك الكتابه رسم ، و من استمع الی فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب الی اکتسبها بالاستماع ، و من نظر الی کتابه فی فضائله غفر الله له الذنوب الی اکتسبها بالنظر، ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ، النظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام عبادة و ذکره عبادة ، و لایقبل ایمان عبد الا بولایته و البرائه من اعدائه (۴۷۴)، همانا خداوند متعال برای برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام فضایلی را قرار داده است که غیر او نمی تواند عددش را بشمارد پس کسی که فضیلتی از فضایل آن حضرت را ذکر کند در حالی که اقرار به آن داشته باشد خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد هر چند به اندازه گناه جن و انس باشد، و کسی که فضیلتی از فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام را بنویسد همواره ملائکه برای او استغفار می کنند تا وقتی که اثری از آن نوشته باقی است ، و کسی که به فضیلتی از فضایل آن حضرت گوش دهد خداوند گناهانی را که با گوشش کسب کرده می آمرزد و کسی که به نوشته ای در فضایل آن حضرت نگاه کند خداوند گناهانی را که با چشم انجام داده است می آمرزد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کردن به علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت است و یاد کردن او عبادت است ، و ایمان بنده ای قبول نمی شود مگر به ولایت او و بیزاری از دشمنانش) - ممکن است مراد از گناهان گذشته و آینده در اول حدیث ، گناهان زبان باشد به شهادت قسمتهای بعد از آن و مراد از گناهان آینده ، موفقیت به ترک گناهان در آینده باشد آن هم گناهان غیر عمدی که با مرام و مذهب علی بن ابیطالب علیه السلام ضدیت نداشته باشد به دلیل اینکه در این روایت می فرماید: معتقد به آن فضیلت باشد، در حالی که با بحثهای گذشته و بیان

ائمه عليهم السلام در این رابطه ثابت شد که گاهی کثرت گناهان عمدی، اصل ایمان و ولایت را زایل می کند - .

ذکر فضایل ائمه عليهم السلام مخصوصا علی بن ابیطالب علیه السلام آن قدر مهم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابیطالب علیه السلام (۴۷۵)؛ مجالس خود را با یاد علی بن ابیطالب علیه السلام زینت کنید) ذکر فضایل ایشان عليهم السلام به هر صورت که باشد مطلوب است چه در قالب بیان احادیث یا اینکه احادیثشان به صورت نثر و ترجمه یا در قالب شعر باشد تا جایی که امام صادق علیه السلام می فرماید: (کسی که درباره ما شعری گوید خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می کند (۴۷۶)) و نیز فرمود: (کسی درباره ما شعری نمی گوید مگر اینکه به روح القدس مؤید می شود (۴۷۷)) البته این فضایل برای کسی است که به آنچه می سراید معتقد بوده و در آن پابرجا باشد و زبانش با قلبش تا آخر مداح اهل بیت باشد نه اینکه از آن برگردد یا دشمنان ایشان را نیز در غیر حال تقیه تمجید کند همان طور که این سخن را پیامبر اکرم صل الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود (۴۷۸) پس از اینکه قضیه غدیر خم را به شعر در آورد. و نظیر این کلام را امام باقر علیه السلام به کمیت شاعر فرمود، البته ائمه عليهم السلام چنین شعری را - که در زمان غربت و محدودیت و محرومیت ایشان را بیان فضائلشان برای مردم و حکام ظلم، از ایشان دفاع می کردند - ترغیب و ترویج کرده و ایشان را تمجید و تکریم می کردند همان طور که نسبت به فرزدق (۴۷۹) شاعر و کمیت (۴۸۰) و دعبل غزاعی (۴۸۱) و امثال آنها انجام می دادند حتی اگر لغزشهایی هم داشتند کمکشان کرده و می کنند تا با حالت توبه از این عالم بروند همان طور که نسبت به سید حمیری (۴۸۲) - از شعرای زمان امام صادق علیه السلام - این گونه عنایت کردند به طوری که از نظر مذهب از طرفداران مذهب بود و به واسطه امام صادق علیه السلام مستبصر شد و از نظر عملی هم لغزشی داشت و از آن توبه کرد. البته باید توجه داشت تا در بیان فضایل ایشان، مبتلا به غلو نگردید به گونه ای که ایشان را در حد خدایی و به طور مستقل در وجود و کمالات وجودیه معرفی کنیم همچنان که ائمه عليهم السلام از این امر شیعیان و محیبتشان را اکیدا منع کرده و در برابر غالیان بشدت مقاومت می کردند و ایشان را از خود طرد کرده و لعنشان می کردند و می فرمودند: (پرهیزید از غلو درباره ما و بگوئید که ما بندگان مریوب خداییم و در فضیلت ما هر چه می خواهید بگوئید (۴۸۳))، همان طور که در برابر کسانی که امامت ایشان یا فضایلشان را انکار می کردند بشدت مقاومت می کردند. پس بهتر آن است که به بیان فرمایشات خودشان درباره خویش اکتفاء شود و هر مطلبی هر چند حق باشد هر جایی بازگو نشود تا مبادا سبب انکار ناآگاهان قرار گرفته و آنها را هم از درک فیوضات ائمه عليهم السلام محروم شوند همچنان که سفارش ایشان (۴۸۴) همین گونه است .

ج - نشر معارف ائمه عليهم السلام

یکی از مهم ترین راههای ابراز محبت به اهل بیت عصمت عليهم السلام بیان معارف ایشان است اعم از اعتقادات، اخلاقیات یا وظایف عملی، برای کسانی که اهلیت داشته باشند یا اجتهادا با دارا شدن شرایطش و یا به صورت تقلید از صاحبان فتوا و صاحب نظران مطمئن در معارف دین، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (عالمی که با عملش نفع برد - برده شود - از عبادت هفتاد هزار عابد - که عالم نباشد - برتر است (۴۸۵)). و نیز می فرماید: (یک رکعت نماز فقیه برتر است از هزار رکعت نمازی که عابد - بدون علم - می خواند (۴۸۶)) و در رابطه با فضیلت تعلیم مردم و آداب آن و نهی از کتمان علم از اهلش و مذمت گمراه کردن مردم و نهی از سخن گفتن بدون علم و داشتن شرایطش روایات (۴۸۷) زیادی از ائمه عليهم السلام صادر شده است .

د - دوستی با دوستان ایشان و دشمنی با دشمنانشان

این قسمت را قبل از این بیان کردیم .

یکی دیگر از راههای ابراز علاقه به ایشان و بیزاری از دشمنانشان، بیان ظلمهایی است که برایشان از طرف غاصبین حقشان روا داشته شده و نیز تشکیل مجالسی در این رابطه، و گریه کردن بر آن مصایب، که این یکی از راههای بسیار مهم در بیان حقانیت ایشان و باطل بودن دشمنانشان، و زیاد شدن محبت به ایشان و کینه دشمنانشان، می باشد و ائمه عليهم السلام نیز خودشان در تشکیل این مجالس و بیان ظلمهایی که بر ایشان رفته است کوشا بودند (۴۸۸) و دیگران را نیز سفارش به تشکیل این مجالس و شعر گفتن درباره مصائبشان می کردند (۴۸۹) تا این وقایع در طول تاریخ باقی بماند و به بوته فراموشی نگذارد. هر نسلی بتواند با فهمیدن راه حق و باطل، راه خود را انتخاب کند و آن دین خاتمی که نجات دهنده تمامی بشریت است آشکار شود و مبانی آن در پرتو این مجالس بازگو شده و به عالم برسد تا بر همگان اتمام حجت شده و مقدمه آمادگی برای حکومت جهانی حقه ولی الله الا عظم عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد، از این جهت ثوابهای بسیاری برای گریه بر مصایب ایشان ذکر شده، (۴۹۰) زیرا حقیقت گریه که در اثر تحریک احساسات انسان جاری می شود اگر بر محور فهم حقیقت باشد انسان را در همان مسیر می اندازد، امام صادق علیه السلام به فضیل می فرماید: تجلسون و تحدثون؟ قال: نعم جعلت فداک قال: ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا یا فضیل! فرحم الله من احیی امرنا، یا فضیل! من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفرالله له ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر (۴۹۱)، (آیا می نشینید و گفتگو می کنید؟ عرض کرد: بلکه فدایت شوم، حضرت فرمود: همانا این مجالس را دوست دارم پس امر ما را احیا کنید، ای فضیل! پس خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را احیا می کند، ای فضیل! کسی که ما را یاد کند یا ما را نزدش یا کنند پس، از چشمش به مقدار بال مگسی اشک خارج شود خداوند گناهانش را هر چند بیشتر از کف دریا باشد می آمرزد).

یاد مصایب ایشان آنچنان محرک فرد و جامعه به طرف ظلم ستیزی و حق طلبی می شود که علاوه بر ثوابهای زیادی که بر گریه بر ایشان ذکر شده که علتش شاید آن مطلبی باشد که ذکر شد - ناله و فریاد کردن در مصائبشان مطلوب دانسته شده و امام صادق علیه السلام می فرماید: (هر ناله و فریاد و گریه ای مذموم است جز ناله و فریاد و گریه بر امام حسین علیه السلام (۴۹۲)) علاوه بر اینها می فرماید: (تنفس غمگین به خاطر ظلم به ما تسبیح است و هم و غمش برای ما عبادت است (۴۹۳)) ناراحت شدن و متاثر شدن در برابر ظلم ظالم که حکایت از نارضایتی نسبت به اعمال او می کند آن قدر مهم است و عملاً انسان را در مقابله با ظالم قرار می دهد، که اگر به واسطه آن اشک از چشم انسان جاری شود حتی بر یکی از شیعیان ایشان، انسان را مستحق بهشت می نماید لذا امام باقر علیه السلام می فرماید: (کسی که اشکش جاری شود برای اما به سبب خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما کم شده یا آبرویی که از ما دریده شده یا از یکی از شیعیان ما، خداوند متعال او را به واسطه آن در مدت طولانی در بهشت جا می دهد (۴۹۴)) البته باید هدف از تشکیل مجالس عزا و شعر گفتن و گریه کردن بزرگداشت اهداف ائمه عليهم السلام باشد نه خودنمایی و خودآرایی یا تزیین مجالس به اموری که مورد غضب و نارضایتی ایشان است زیرا فرموده اند: (خداوند ایشان را به رحمت اختصاص داده و به واسطه آن ایشان را بر خلقش فضیلت داده است (۴۹۵)). پس برای اینکه در جهت رحمت الهی قرار گیریم - که گریه خود نمونه آشکاری از ظهور رحمت است - باید مجالس خود را هر چه ساده تر از آرایشها و پیراهها تشکیل داد تا روح انسان به آنها مشغول و اموال نیز در این جهت، بی هدف صرف شود و از آن هدف اصلی بازماییم و اگر به واسطه برپایی این شعائر الهی به طرف ظهور رحمت الهی در خود و جامعه قدم برداریم معلوم می شود آنها مورد رضایت الهی و ائمه عليهم السلام بوده است همچنان که در طول تاریخ تشیع تا حدود زیادی این گونه بوده است و در سایه پربرکت این مجالس عزا، چه دلهایی نرم و رقیق شده و چقدر معارف اصیل اسلام و ائمه بازگو شده و می شود و چقدر از مستمندان دستگیری شده و

چه مقدار مبداء تحولات روحی و فکری و سیاسی در جامعه گردیده است به گونه ای که تمامی اقوام و ملل و مذاهب اسلامی از این برکات و ایثارگریها محرومند تا جایی که انقلاب عظیم پرشکوه جمهوری اسلامی به رهبری بزرگ مرجع دینی شیعه حضرت امام خمینی قدس سره الشریف مبدئش از بزرگداشت محرم و صفر شروع شد. و به پیروزی رسید و دشمنان ائمه علیهم السلام تاءثیر این گونه مجالس را می دانستند از زمان ائمه علیهم السلام تا این اواخر - رضاخان در ایران ، آتاترک در ترکیه ، وهابیت در عربستان ... - از برپایی هر چه باشکوه و پرمحتوای آنها جلوگیری می کردند بویژه نسبت به امام حسین (۴۹۶) علیه السلام و قبر شریفش و زیارت آن مرقد مطهر حساسیت عجیبی داشته تا جایی که بارها آن را خراب کردند و از رفتن به زیارتشان مخالفت به عمل می آوردند و می آورند لکن با وجود تمامی این ممنوعیتها و محرومیتها نور الهی ائمه علیهم السلام روز بروز جلوه اش بیشتر شده و مشتاقانی را از سراسر عالم به ایشان متمایل بوده است و در برابر، دشمنانشان روز بروز نزد انسانهای آگاه و با فطرت سالم ، منفورتر گردیده اند تا حدیکه جز لعن و نفرین روز افزون برای ایشان نمانده است . خداوند متعال می فرماید: ی‌ریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون (۴۹۷)، (می خواهند نور خداوند را با دهانشان خاموش کنند و خدا نورش را تمام می کند هر چند کافران از آن ناراحت باشند).

ر - توسل به ائمه علیهم السلام

یکی از مهم ترین راههای اظهار محبت به ائمه علیهم السلام واسطه قرار دادن ایشان است در امور و مشکلاتمان به درگاه خداوند متعال تا اینکه آنها به نتیجه برسند و در غیر این صورت هیچ گاه به نتیجه نخواهد رسید زیرا از نظر عقل و شرع حق تعالی فیوضاتش را به واسطه وسایط فیض اجرا می کند، البته این امر به واسطه محدودیت قدرت او نیست بلکه به واسطه محدودیت قابل است چون موجودی که در نهایت محدودیت است توان گرفتن فیض را از خداوندی که کمال مطلق است ، ندارد بلکه وسایطی (که به افاضه خودش سنخیتی با آن کمال مطلق را دارند) اول فیض را دریافت کرده - اول غیر زمانی - سپس به مادون خود افاضه می کنند به گونه ای که آن وسایط در طول فاعلیت حق تعالی می باشند نه در عرض فاعلیت او که خداوند در فاعلیت کنار رفته باشد و دست روی دست بگذارد همچنان که یهود (۴۹۸) و مشرکین معتقدند، قرآن کریم به این وسایط تصریح دارد در مسئله تدبیر (۴۹۹) عالم و توفی (۵۰۰) جان گرفتن و مسئله وحی (۵۰۱)... که در عین حالی که این افعال به حق تعالی ذاتا و استقلالاً نسبت دارد: کل یوم هو فی شاءن (هر روزی در کاری است) ، به وسایط نیز تبعا و به مشیت الهی نسبت دارد و اساسا دیدگاه توحیدی خالص این چنین دیدگاهی است ، لذا در مسئله بیعت رضوان که مسلمانان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کردند می فرماید: (۵۰۲) با خدا بیعت کردند، و امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: (خداوند اباء دارد از اینکه اشیاء و امور را جز به واسطه اسباب جاری کند پس برای هر چیزی سببی قرار دارد... آن رسول خدا و ما هستیم (۵۰۳))، از این جهت قرآن کریم می فرماید: ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها (۵۰۴)، (برای خداوند اسمهای نیکوتری است پس او را با آنها بخوانید) در عین حال که در آیات بسیاری امر به خواندن خویش می فرماید، پس معلوم می شود خواندن او به واسطه اسمای حسنائش خواندن خودش می باشد و باید او را از این طریق خواند، لذا در دنباله آیه می فرماید: رها کنید کسانی را که در اسمای او کجروی دارند که ایشان به سزای اعمالشان بزودی خواهند رسید - یعنی خدا را به واسطه اسماء نمی خوانند یا اسماء را به طور صحیح نمی فهمند و نمی خوانند - و امام صادق علیه السلام در بیان آیه می فرماید: (۵۰۵) (به خدا سوگند ما اسمای حسنائی هستیم که خداوند از بندگان عملی را جز به معرفت ما قبول نمی کند) و چون ائمه علیهم السلام کامل ترین اسمای الهی و نزدیکترین وسایط فیض به حق تعالی می باشند، باید در تمامی امور بویژه مشکلات به ایشان متوسل شویم ، امام باقر علیه السلام می فرماید: من دعا الله بنا افلح و من دعاه بغیر ناهلک و استهلک (۵۰۶)، (کسی که خدا را به واسطه ما بخواند رستگار شده و کسی که خدا را به غیر ما بخواند هلاک شده و طلب هلاکت کرده است) و

انبیاء بزرگ الهی نیز برای رفع مشکلاتشان ماءمور (۵۰۷) بودند خداوند را به واسطه ایشان بخوانند، در حالی که خودشان در مرتبه ای، برای امتشان واسطه فیض الهی بودند، از این جهت فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام قبل از دعا کردن و بعد از آن مستحب است و تا بر ایشان صلوات فرستاده نشود دعا بالا (۵۰۸) نمی رود. در کتابهای معتبر (۵۰۹) توسلانی از ناحیه ائمه علیهم السلام برای رفع مشکلات گوناگون برای ما بیان شده است که آنها تجربه نیز شده است.

ز - زیارت ائمه علیهم السلام

یکی از وسایل ابراز محبت به ائمه علیهم السلام زیارت کردن ایشان است چه در حال حیات یا در حال موت ایشان، همچنان که این امر نزد عقلا این چنین است که هر کس، شخصی را دوست داشته باشد برای ابراز محبتش به زیارت و دیدن محبوبش می رود و از ملاقات با او لذت می برد، لذا امام رضا علیه السلام می فرماید: ان لكل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم، فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعا لهم یوم القیامة (۵۱۰) (برای هر امامی عهد و پیمانی در گردن دوستان و شیعیانش می باشد و از وفای تام به عهد و ادای نیکوی آن، زیارت قبرهای ایشان است، پس کسی که ایشان را زیارت کند از روی میل بزیارتشان و تصدیق به آنچه که ترغیب کرده اند در زیارتشان، امامانشان روز قیامت شفیعان ایشان خواهند بود)، از این روایات و روایتهای دیگر استفاده می شود که رابطه محبت و ماءموم بودن اظهار عهد و پیمانی است که در عالم ذر - یا با وجود انسان - بین محب و ماءموم و بین محبوب و امام بسته شده است و این عهد نه تنها در حال حیات دنیایی ایشان به واسطه اعلان وفاداری به ایشان در تمامی مراحل حیات و ایفاء حقوق ایشان - که در وظایف شیعه بیان شده - از جمله زیارتشان، باید اظهار شود، همچنان که عده ای از اصحاب رسول خدا و ائمه علیهم السلام می آمدند و این امر را با صدق اظهار می کردند و ایشان به آنها بشارتهایی می دادند (۵۱۱) مانند حارث اعور، اباذر و امثال ایشان، در حال وفات ایشان نیز، وفای به آن عهد با زیارتشان کامل تر وفا می شود، البته زیارت ایشان هر چه با آداب بیشتر - که در کتابهای مفاتیح الجنان و بحار ذکر شده (۵۱۲) - و معرفت بهتر نسبت به مقامات ظاهری و معنوی ایشان انجام می شود، آن پیمان بهتر انجام شده و بیشتر ظهور می کند، و آن فضایل بیشماری (۵۱۳) هم که برای زیارتشان ذکر کرده اند در این رابطه است، همان طور که به واسطه صلوات برایشان نیز می توان آن عهد و پیمان (۵۱۴) را ظهور داد - مباحث شریفی در رابطه با صلوات بر ایشان از ائمه علیهم السلام (۵۱۵) رسیده است - برای پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام و امامزادگان، زیاراتی از طرف ائمه علیهم السلام نقل شده (۵۱۶) که به کتابهای زیارت باید رجوع کرد.

فصل پنجم: محبوبه فی ارضک و سمانک محبوب قرار گرفتن در زمین و آسمان

معنای محبوب شدن انسان

با توجه به بحث گذشته، روشن شد که محبت رابطه جذب و انجذاب بین دو موجود است که اگر هر دو امر طبیعی باشند این رابطه، رابطه طبیعی خواهد بود و اگر یکی از آن دو یا هر دو امری غیرطبیعی بودند این رابطه به گونه دیگر خواهد بود، مانند رابطه قوای وجودی انسان با آنچه را که به سوی آن متمایلند یا رابطه وجودی انسان با وسایط فیض و مبداء فیوضات، به هر حال اگر محب و محبوب، موجود صاحب شعور و درک باشند، این رابطه کامل تر و دارای لوازم بیشتری است و چون ثابت شد دقیق ترین رابطه ها بین موجودات و بویژه انسان، با خداوند متعال است که فیاض علی الاطلاق می باشد، اگر بخواهیم این رابطه آگاهانه شود باید آنچه را که محبوب اوست محبوب خود دانسته و دنبال آن باشیم و پس از اینکه ثابت شد محبوب حقیقی، خود ذات حق تعالی

است - زیرا کمال مطلق و مبداء تمامی کمالات است ، پس باید از آنچه او می خواهد و دوست دارد تبعیت کرد، زیرا کمال مطلق جز کمال نمی خواهد و اگر انسان را برای هدف عالی خلق کرده و راه آن را نیز بیان کرده ، برای آن است که او عین کمال است و آنچه کمال است و موجب کمال است برای انسان بیان کرده تا از این طریق ، کمال الهی از انسان ظهور کند، کمال الهی همان ظهور توحید است در تمامی شئون ، بنابراین ظهور کمال ، محبوب بالذات حق تعالی است و انسان از آن جهت محبوب الهی می شود که محل ظهور کمالات الهیه می شود، از این جهت خداوند متعال به پیامبرش امر می کند که به مؤ منین بگوید: ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله (۵۱۷)، (اگر می گوئید خدا را دوست می داریم پس ، از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد) و نیز می فرماید: یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاءتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزّه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومه لائم ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء والله واسع علیم (۵۱۸)، (ای مؤ منین ، کسی که از شما از دینش برگردد پس بزودی خداوند گروهی را می آورد که خداوند ایشان را دوست داشته و ایشان نیز او را دوست دارند، بر مؤ منین دلیلند، و بر کافران عزیز، در راه خدا مجاهده می کنند و از ملامت ، ملامت کننده ای نمی ترسند، این تفضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند واسع علیم است).

و وقتی انسان محبوب خداوند قرار گرفت محبوب سایر موجودات نیز قرار می گیرد همان طور که قرآن کریم می فرماید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (۵۱۹)، (همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند بزودی خداوند مهربان برای ایشان محبت قرار می دهد) توضیح این حقیقت می آید.

نشانه های محبوب شدن او

همان طور که اجمالاً بیان شد، محبوب شدن انسان در پرتو تبعیت از خواسته های الهی است که آن به واسطه تبعیت از رسول او و کسانی که رسولش امر به تبعیت از ایشان کرده که همان اهل بیت گرامش باشند، تحقق می یابد و با تبعیت از ایشان انسان منصف به صفاتی می شود که خداوند آنها را دوست داشته و از آنها خشنود است و لازمه محبوب خداوند متعال بودن آن است که او متصف به صفات کمالیه و محبوب خداوند باشد، که اصول آنها عبارتند از: ان الله یحب المحسنین (۵۲۰)، ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (۵۲۱)، فان الله یحب المتقین (۵۲۲)، و الله یحب الصابرين (۵۲۳)، ان الله یحب المتوکلین (۵۲۴)، ان الله یحب المقسطین (۵۲۵)، ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهنم بنیان مرصوص (۵۲۶)، و قهرا چنین کسی از اوصافی که مبعوض خداوند است مبرا می باشد و اصول آنها عبارتند از: ان الله لایحب المعتدین (۵۲۷)، و الله لایحب الفساد (۵۲۸)، و الله لایحب کل کفار اثم (۵۲۹)، فان الله لایحب الکافرین (۵۳۰)، والله لایحب الظالمین (۵۳۱)، ان الله لایحب من کان مختالاً فخوراً (۵۳۲)، ان الله لایحب من کان خواناً اثمياً (۵۳۳)، لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم (۵۳۴)، انه لایحب المستکبرین (۵۳۵)، ان الله لایحب کل خوان کفور (۵۳۶)، ان الله لایحب الفرحین (۵۳۷)، انه لایحب المسرفین (۵۳۸)، ان الله لایحب الخائنین (۵۳۹)، بنابراین محبوب بتمام معنای خداوند متعال کسی است که ایمانش مشوب به هیچ ظلمی نبوده و در امن از هر ضلالت و انحراف اعتقادی و عملی و اخلاقی بوده باشد و همان طور که گفته شد این امر محقق نمی شود مگر اینکه توحید در تمامی شئون چنین بنده ای ظهور کند تا در حقیقت ، ظهور توحید، محبوب حقیقی خداوند بوده باشد و چنین بنده ای مهدی به هدایت حقیقی خداوند می شود و درباره ایشان می فرماید: الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون (۵۴۰) (کسانی که ایمان آورده و آن را با هیچ ظلمی مشوب نکنند برای ایشان امنیت بوده و ایشان هدایت شده اند) و ایشان می توانند حقیقت قرآن را که از دسترس عموم مردم حتی از خواص ایشان مخفی است ، لمس کنند و با آن تماس برقرار کرده و آن را درک کنند، خداوند در این باره می فرماید: انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون ، لایمسه الا المطهرون (۵۴۱) (همانا قرآن ، قرآنی است باکرامت ، در کتابی سر به مهر، با

آن جز پاک شده ها تماس برقرار نمی کنند).

مصدق تام این محبوبین خداوند، رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند و هر مقدار اتصاف به این اوصاف کمتر باشد درجه محبوبیت خداوند و تبعاً برای اولیائش کمتر خواهد بود. کسانی که محبوب الهی شوند، خداوند چشم دل آنها را به سوی خویش باز می کند تا او را در تمامی شئون حیاتشان حاضر و فعال مایشاء ببینند همان طور که در حدیث قرب فرائض و نوافل آمده است که خداوند متعال می فرماید: و ما تقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها، ان دعانی ، احبته و ان ساءلنی اعطیته (۵۴۲)، (هیچ گاه بنده ای از بندگانم به من نزدیک نمی شود به چیزی که محبوب تر باشد نزد من از اموری که بر او واجب گردانیدم ، همانا او به سوی من تقرب می جوید با نافله تا اینکه او را دوست خواهم داشت پس وقتی که او را دوست داشتم شنوایش می شوم که با آن می شنود، و بینایش می شوم که با آن می بیند، و گویش می شوم که با آن سخن می گوید و دست و قدرتش می شوم که با آن کار می کند اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من سؤال کند به او می دهم) و کرامتهای دیگری خداوند نسبت به چنین محبوبهایش می کند که قابل تصور نیست و ما در اینجا فقط به بیان آنچه خداوند به ایشان عنایت می فرماید بسنده می کنیم ، خداوند می فرماید: یا احمد ان العبادۃ عشرۃ اجزاء تسعه منها طلب الحلال فاذا طیب مطعمک و مشربک فانت فی حفظی و کنفی قال : یا رب ما اول العبادۃ؟ قال : یا احمد اول العبادۃ الصمت و الصوم ، قال : هل تعلم یا احمد ما میراث الصوم؟ قال : لا یا رب ، قال : میراث الصوم قلة الاکل و قلة الکلام ، و العبادۃ الثانیۃ الصمت و یورث الصمت الحکمۃ ، و تورث الحکمۃ المعرفۃ و تورث المعرفۃ الیقین فاذا استیقن العبد لایالی کیف اصبح بعسر ام بیسر؟ فهذا مقام الراضین فمن عمل برضای ، الزمه ثلاث خصال ، اعرفه شکراً لا یخالطه الجهل و ذکره لایخالطه النسیان و محبه لا یؤثر علی محبتی محبه المخلوقین فاذا اجبني احبته و حبته الی خلقی و افتح عین قلبه الی جلالی و عظمتی فال اخفی علیه علم خاصه خلقی فاناجیه فی ظلم اللیل و نور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه سری الذی سترته عن خلقی و البسه الحیاء حتی تستحیی منه الخلق کلهم و یمشی علی الارض مغفوراً له و اجعل قلبه و اعیا و بصیراً و لاخفی علیه شیئا من جنه و لانار و اعرفه ما یمر علی الناس یوم القیمه من الهول و الشده و ما احاسب به الاغنیاء و الفقراء و الجهال و العلماء و انور له فی قبره و انزل علیه منکراً و نکیراً حتی یساءلاه و یشراه و لایری غمره الموت و ظلمه القبر و اللحد و هول المطلع ثم لانصب له میزانه و لانشرله دیوانه ثم اضع کتابه فی یمینه فبقراه منشوراً ثم لاجعل بینی و بینه ترجماناً ثم ارفعه الی فینکب مره و یقوم مره و یقعد مره و یسکن مره ثم یجوز علی الصراط ثم یقرب له جهنم ثم تزیّن له الجنه و جیء بالنبیین و الشهداء و یتعلق المظلومین بالظالمین و یوضع الكرسي لفصل القضاء و یقول کل انسان لخصمه بینی و بینک الحکم العدل الذی لایجور ثم ارفع الحجب بینی و بینه فانعمه بکلامی و الذذہ بالنظر الی فمن کان فعله فی الدنیا هکذا کیف یكون رغبتہ و فی الدنیا و کیف یكون حبه للدنیا و هو یعلم ان کل حی فیها یموت و انا حی الذی لاموات و لاجعلن ملک هذا العبد فوق ملک الملوک حتی یتضعضع له کل ملک و یهابه کل سلطان جابر و جبار عنید و یتمسح به کل سبع ضار و لاشوقن الیه الجنه و ما فیها و لاستغرقن عقله بمرفتی و لاقومن مقام عقله ثم لاهونن علیه الموت و سكراته و مرارته و فزعه حتی یساق الی الجنه سوقاً فاذا انزل به ملک یقول له مرحبا طوبی لک طوبی لک ان الله الیک لمشتاق و اعلم یا ولی الله ان الابواب التي کان یصعد فیها عملک تبکی علیک و ان محرابک و مصلاک یبکیان علیک فبقول انا راض برضوان الله و کرامته و یرجح روحه من جسده کما تخرج الشعرة من العجین و ان الملائکه یقومون عند راسه بیدی کل ملک کاءس من ماء الکوثر و کاءس من الخمر یسقون روحه حتی تذهب سكرته و مرارته و یشرونه بالبشاره العظمی و یقولون له طبت و طاب مثواک انک تقدم علی العزیز الکریم الحیب القریب فتطیر الروح من ایدی الملائکه فتصعد الی الله تعالی فی اسرع من طرفه عین و لایبقی حجاب و لاستر بینها و بین الله تعالی و الله الیها مشتاق فتجلس علی عین یمین العرش ثم یقال لها ايتها الروح کیف ترکت الدنیا فتقول

الهی و سیدی و عزتک و جلالک لاعلم لی بالدنیا، انا منذ خلقتنی الی هذه الغایة خائف منک فیقول الله صدقت عبدی ، کنت بجسدک فی الدنیا و بروحک معی فانت بعینی اعلم سرک و علانیتک ، سل اعطک و تمن علی فاكرمک ، هذه جنتی فتبجح فیها و هذا جواری فاسکنه ، فتقول الروح : الی عرفتنی نفسک فاستغیت بها عن جمیع خلقک ، و عزتک و جلالک لو کان رضاک فی ان اقطع اربا اربا او اقتل سبعین قتله باشد ما یقتل به الناس لکان رضاک احب الی ، الاهی و کیف اعجب بنفسی و انا ذلیل ان لم تکرمنی و انا مغلوب ان لم تنصرنی و انا ضعیف ان لم تقونی و انا میت ان لم تحیننی بذکرک و لولا سترک لافتضحت اول مره عصیتک ، الاهی کیف لا اطلب رضاک و قد اکملت عقلی حتی عرفتک و عرفت الحق من الباطل و الامر من النهی و العلم من الجهل و النور من الظلمة فقال الله عز و جل و عزتی و جلالی لا احجب بینی و بینک فی وقت من الاوقات حتی تدخل علی ای وقت شئت و کذلک افعل باحبائی (۵۴۳).

(ای احمد! همانا عبادت ده جزء است ، نه جزء آن طلب حلال است پس هنگامی که خوردنی و نوشیدنی پاک بود تو در حفظ و احاطه من خواهی بود عرض کرد: پروردگارا! اولین عبادت چیست ؟ فرمود: ای احمد! اولین عبادت سکوت و روزه گرفتن است ، فرمود: ای احمد! آیا می دانی نتیجه روزه چیست ؟ عرض کرد: پروردگارا! خیر، فرمود: نتیجه روزه کم خوردن و کم سخن گفتن است ، و عبادت دوم ، سکوت است و سکوت حکمت را به بار می آورد و حکمت معرفت را و معرفت یقین را، پس هنگامی که بنده یقین پیدا کرد باکی ندارد که با سختی صبح کند یا به آسانی پس این است مقام رضایت داران ، پس کسی که به رضایت من عمل کند، سه خصلت را ملازم او گردانم ، شکر می به او می شناسانم که با جهل مخلوط نباشد و ذکر می که با فراموشی مخلوط نباشد و محبتی که بر محبت من محبت مخلوقین را برنگزیند، پس وقتی مرا دوست داشت او را دوست خواهم داشت و نزد مخلوقم محبوبش می کنم و چشم قلبش را به جلال و عظمتم باز کرده پس علم مخلوقات مخصوصم را از او مخفی نمی کنم و با او در تاریکی شب و روشنایی روز مناجات خواهم کرد تا گفتگویش با مخلوقات و همنشینی اش با ایشان قطع شده و کلام و کلام ملائکه ام را به او می شنویم و سرم را که از مخلوق پوشانده ام به او می شناسانم و حیاء را بر تنش می کنم تا اینکه تمامی مخلوقین از او حیا کنند و روی زمین بخشیده شده راه رود و قلبش را آگاه و بینا قرار می دهم و چیزی از بهشت و جهنم را از او می پوشانم و به او می شناسانم آنچه را که بر مردم در روز قیامت می گذرد از ترس و شدت و آنچه با آن ، اغنیاء و فقراء و جهال و علماء را محاسبه می کنم ، و قبرش را نورانی می کنم و منکر و نکیر را بر او فرود می فرستم تا از او سؤال کنند و بشارتش دهند و سختی مرگ و تاریکی قبر و لحد و ترس فرود آمدن به قیامت را نمی بیند، سپس میزانش را نصب نمی کنم و کتابش را باز نمی گردانم ، سپس آن را در دست راستش قرار داده و آن را به صورت باز شده می خواند، سپس بین خود و بین او مترجمی قرار نمی دهم ، پس او را به طرف خود بالا- می برم که گاهی به صورت می افتد و گاهی برمی خیزد و گاهی می نشیند و گاهی ساکن می شود، سپس بر صراط می گذرد و جهنم برایش نزدیک می شود، سپس بهشت برایش زینت می شود بر صراط می گذرد و جهنم برایش نزدیک می شود، سپس بهشت برایش زینت می شود و انبیا و شهدا را می آورند و مظلومها به ظالمها چنگ می زنند و کرسی برای حکم کردن قرار داده می شود و هر انسانی به خصم خود گوید بین من و تو حاکم عادل می کنی که ستم نمی کنی، قاضی است ، سپس پرده ها را بین خود و بین او برمی دارم تا به کلام بهره مندش کنم و با نگاه کردن به من ملتذش کنم ، پس کسی که کارش در دنیا این چنین باشد چگونه میلش در دنیا و محبتش برای آن خواهد بود؟ در حالی که می داند هر زنده ای در دنیا می میرد و من زنده ای هستم که نمی میرم ، و حتما ملک این بنده را بالاتر از سلطنت پادشاهان قرار خواهم داد تا اینکه هر سلطانی برایش خضوع کرده و هر سلطان ستمگر و جبار کینه توز از او بترسد و هر درنده ضررزننده ای به او تبرک جوید، و حتما بهشت و آنچه در آن است را به او مشتاق گردانم و عقل او را غرق در شناختم کرده و جای عقلش می نشینم سپس مرگ و سختی و تلخی و ناراحتی آن را برایش آسان کرده تا به نوع خاصی به طرف بهشت برده شود پس وقتی که ملک الموت بر او نازل شود به او گوید: خوش

آمدی ، خوشا بحالت ، خوشا بحالت ، خوشا بحالت ، همانا خداوند مشتاق به توست و بدان ای ولی خدا که درهایی که اعمال در آن بالا- می رفت بر تو گریه می کنند و محراب و محل نمازت بر تو گریه می کنند پس ولی خدا گوید: من به رضوان الهی و کرامتش راضی هستم و روحش از جسدش خارج می شود همان گونه که مواز خمیر خارج می گردد و ملائکه بالای سرش می ایستند به دو دست هر یک ، کاسه ای از آب کوثر و کاسه ای از خمر است که به روحش می آشامند تا سختی و تلخی موت از بین برود و او را به بشارت بزرگ بشارت داده و به او می گویند: تو پاک هستی و جایگاهت پاک است ، همانا تو بر عزیز کریم حبیب نزدیک ، وارد می شوی پس روح از دستان ملائکه پرواز کرده و در سریع تر از یک چشم بر هم زدنی به سوی خداوند متعال بالا- می رود و پرده ای بین او و بین خداوند متعال باقی نمی ماند و خدا باو مشتاق است پس بر جایگاهی از طرف راست عرش می نشیند سپس به او گفته می شود: ای روح چگونه دنیا را ترک کردی ؟ عرض می کند: ای معبود و آقایم ! به عزت و جلالت سوگند که من علمی به دنیا ندارم از وقتی مرا خلق کردی تاکنون از تو می ترسم پس خداوند می فرماید: راست می گویی بنده ام ، با بدنت در دنیا بودی و با روح با من ، پس تو در نظر من هستی ، پنهان و آشکارا را می دانم ، سؤال کن تا به تو بدهم و بر من منت گذار تا اکرامت کنم ، این بهشت من است پس در آن قرار بگیر و این همسایگی من است در آن ساکن شو ، پس روح می گوید: خدایا خودت را به من شناساندی پس به واسطه آن از تمامی مخلوقات بی نیاز گشتم ، به عزت و جلالت سوگند اگر خشنودی تو در آن باشد که من قطعه قطعه گردم یا هفتاد بار به بدترین اقسامی که مردم کشته می شوند کشته شوم حتما خشنودی تو محبوب تر است نزد من ، خدایا چگونه به خود بیالم در حالی که مرا اکرام نکنی خوارم و اگر مرا یاری نکنی مغلوبم و اگر مرا تقویت نکنی ضعیفم و اگر مرا به یادت زنده نگردانی مرده ام و اگر پوشیدن تو نبود حتما اولین مرتبه ای که معصیت را کردم رسوا می شدم ، خدایا چگونه خشنودی تو را طلب نکنم در حالی که عقلم را کامل کردی تا تو را بشناسم و حق را از باطل و امر را از نهی و علم را از جهل و نور را از ظلمت بشناسم ، پس خداوند عز و جل فرماید: به عزت و جلالم سوگند ، بین خود و بین تو در هیچ پرده ای برقرار نمی کنم تا اینکه هر وقت بخواهی بر من وارد شوی و این چنین با دوستانم انجام می دهم . (۵۴۴).

محبوب شدن در آسمان

با مطالب گذشته روشن شد که مؤ من با التزام به لوازم ایمان و محبت به خداوند متعال ، محبوب خداوند می شود، علاوه بر آن محبوب موجودات دیگر نیز می گردد همان طور که در آیه ۹۶ سوره مریم می فرماید: (خداوند برای مؤ منین که عمل صالح انجام دهند محبت قرار داده است)، این آیه مطلق است شامل هر موجودی و از جمله انسانها شده و نیز شامل دنیا و آخرت می گردد، حال با توجه به این فراز از زیارت موجودات به آسمان و زمین تقسیم شده و آسمان نیز به اهل آسمان و خود آن تقسیم می گردد که هر یک از جداگانه بررسی می کنیم .

الف - محبوب شدن نزد اهل آسمان : یکی از موارد مهم محبوب قرار گرفتن مؤ من ، محبت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بعد از وفاتشان ، نسبت به محبتشان می باشد که از ثمرات آن دعا کردن (۵۴۵) ایشان است برای آنها هنگام عرضه شدن اعمال بد آنها به ایشان ، که این امر مربوط به عالم برزخ ائمه علیهم السلام می باشد که حقیقتا ایشان اهل آسمان (۵۴۶) می باشند و دیگران به تبع ایشان از اهل آسمان می باشند. و با بررسی آیات قرآنی به دست می آید که اهل آسمان ملائکه هستند زیرا خداوند متعال می فرماید: الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سیلک و قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن التي و عدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یؤ مثذ فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظیم (۵۴۷)،

(کسانی که عرش و اطرافیان آن را حمل می کنند، با ستایش پروردگارشان او را تسبیح کرده و به او ایمام دارند و برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند - عرض می کنند - پروردگارا رحمت و علمت بر هر چیز وسعت یافته پس ببخش کسانی را که توبه کرده و از راحت تبعیت کردند و ایشان را از عذاب جهنم حفظ کن، پروردگارا! و داخل کن ایشان و پدران و همسران و فرزندان صالح ایشان را به بهشتهایی که به آنها وعده داده بودی زیرا تو عزیز حکیم هستی، و ایشان را از بدیها حفظ کن و کسی را که در آن روز از بدیها حفظ کنی پس بتحقیق او را رحمت کرده ای و این است رستگاری بزرگ) از این آیه شریفه مطالب این قسمت استفاده می شود زیرا اولاً مراد از حاملین عرش ملائکه مقرب (۵۴۸) الهی هستند که اوامر و احکام الهی از آن طریق صادر می شود به شهادت (من حوله) که در آیه دیگر آن را، ملائکه معرفی کرده است، و تری الملائکه حافین من حول العرش (۵۴۹)، (دو ملائکه را پیچیده در اطراف عرش می بینی)، این آیه عموم ملائکه را دلالت دارد و آیه بالا چون می فرماید: حامل عرش و کسانی که اطراف آنند، معلوم می شود، حاملینی که ملائکه شریف تر و مقرب تر باشند وجود دارد، این مطالب با مطلب گذشته منافات ندارد که گفتیم رسول خدا و ائمه علیهم السلام حقیقتاً اهل آسمان می باشند زیرا حقیقت ایشان قبل از ملائکه خلق شده است و واسطه فیض بوده است حتی برای ملائکه، لذا ایشان تسبیح و تقدیس را از ائمه آموختند (۵۵۰). و ثانیاً، طلب مغفرت ایشان برای مؤمنین است که راه ایمان را پیموده و صالح می باشند یعنی اعتقاد حقی دارند، این نشان دهنده محبت ایشان نسبت به مؤمنین است که برای ایشان طلب مغفرت می کنند و ثالثاً، محبت ایشان محدود به عالم دنیا نیست بلکه از خداوند متعال می خواهند که ایشان را به بهشت داخل کرده و از بدیها و تبعات اعمالشان آنها را حفظ کرده و به رحمت الهی که همان رستگاری بزرگ است برساند. در ذیل آیه شریفه روایات (۵۵۱) متعددی است که دلالت می کند: برای خداوند ملائکه ای است که گناهان شیعیان به واسطه استغفارشان ساقط می شود همان گونه که برگ درختان هنگام افتادنشان، از روی درخت می افتند، و نیز برای محبین ائمه استغفار کرده و دشمنانشان را لعن می کنند و از خداوند می خواهند که بر آنها عذاب پیاپی نفرستد، و همچنین ملائکه هنگام نماز و روزه برای انسان مؤمن دعا و درود می فرستند و هنگام مشکلات او برای رفعش (۵۵۲) دعا می کنند، و همچنین روایات زیادی دلالت دارد که آنها برای زائرین قبر امیرالمؤمنین (۵۵۳) و امام حسین (۵۵۴) علیه السلام دعا کرده و از آنها استقبال می کنند و هنگام وداع از آنها مشایعت می کنند و وقتی مریض شوند عیادتشان می کنند و وقتی می میرند بر جنازه آنها نماز خوانده و برای آنها استغفار می کنند و همچنین در روایاتی (۵۵۵) آمده است که ایشان تمایل در دوستی طالب علم داشته و با بالهای خود ایشان را مسح می کنند و ایشان را دوست دارند، و همچنین روایاتی (۵۵۶) بیانگر آن است که ملائکه خادم شیعیان و محبین ائمه علیهم السلام می باشند.

ب - محبوب شدن نزد آسمان: از آیات و روایات استفاده می شود که موجودات یک قسم شعوری نسبت به پروردگار متعال داشته و خود آنها یک نوع (۵۵۷) آگاهی به آن نیز دارند و بر آن آثاری مترتب می شود از قبیل حمد (۵۵۸) و تسبیح (۵۵۹) پروردگار و سجده (۵۶۰) برای او، هر چند انسان با علوم عادی به آن آگاهی نداشته باشد و آن را نفهمد، و این شعور یک قسم خضوع ایشان را نسبت به پروردگار متعال ایجاب می کند و قرآن کریم از آن به عنوان بندگی تعبیر می کند ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً (۵۶۱)، (هیچ یک از موجودات آسمانی و زمینی نیست مگر اینکه به طرف بندگی خداوند مهربان می روند) و نتیجه این بندگی آن است که آنها نسبت به وجود و آثار وجودی خود هیچ نوع استقلالی را نمی بینند به گونه ای که ترتب آثار را بر وجود خود به اذن حق تعالی دانسته، از این جهت چون خودشان در مسیر بندگی حق تعالی هستند نسبت به کسانی که آنها نیز در این مسیر باشند اظهار لطف و محبت داشته و آثارشان را به اذن الهی آشکار می کنند و برعکس، در برابر کسانی که بر ضد مسیر بندگی بوده باشند اظهار قهر و غضب نموده و آثار را به اذن حق مترتب نکرده و ایشان را در تنگنای وجودی قرار می دهند. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولكن کذبوا فاخذناهم

بما كانوا يكسبون (۵۶۲)، (و اگر اهل شهرها ایمان آورده و تقوا داشتند حتما برکاتی را از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم و لکن تکذیب کردند پس ایشان را به خاطر اعمالشان گرفتیم مؤ اخذ نمودیم -) و از قول حضرت هود و نوح به قومشان نقل می کند که توبه و استغفار کنید تا خداوند از آسمان باران را سرازیر کرده و نیرویتان را تقویت نماید، و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوه الی قوتکم (۵۶۳)، و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (در زمان حضرت سلیمان بن داود علیه السلام قحطی شدیدی بر مردم وارد شد و به آن حضرت شکایت کردند و از او خواستند که آب برایشان طلب کند حضرت به ایشان فرمود: وقتی که نماز صبح را خواندم می روم، هنگامی که نماز صبح را خواند، آن حضرت و مردم می گذشتند و در راه به مورچه ای برخورد کردند که دستهایش را به آسمان بلند کرده و پاهایش به زمین، و می گوید: خدایا ما مخلوقی از مخلوقات هستیم و بی نیاز از روزیت نمی باشیم پس ما را به واسطه گناهان فرزند آدم هلاک مگردان، حضرت سلیمان به ایشان فرمود: برگردید زیرا شما به واسطه غیر خودتان - دعای مورچه - سیراب گشتید، امام کاظم علیه السلام فرمود: در آن سال به گونه ای سیراب شدند که هیچ گاه مانند آن سیراب نشده بودند (۵۶۴)). روایات در تاءثیر گناه در آسمان و زمین فراوان است، البته گناهان اجتماعی آثار بدتری دارد که برای برطرف شدن آنها، نوعا توبه عمومی لازم است، لکن گاهی اعمال صالح انسان صالحی آن آثار را خنثی کرده و به واسطه آن شخص برکات از آسمان و زمین بر مردم نازل می شود، (۵۶۵) به هر حال روابطی معنوی بین اعمال انسان و حالات و آثار موجودات وجود دارد که آن با این علوم متعارف بشری قابل درک نیست، جز کسانی که خداوند قلوبشان را به نور ایمان منور کرده باشد از آن آگاهی ندارند. و در قسمتی از حدیث معراج که ذکر شد نیز دلالت داشت درهای آسمان (۵۶۶) که اعمال انسان مؤ من از آن بالا می رود، بعد از فوتش بر او گریه می کند، این گریه از فراق مؤ من است که از محبت آن موجود آسمانی نسبت به مؤ من سرچشمه می گیرد.

محبوب شدن در زمین

قبل از این بیان شد که خداوند برای انسان مؤ من با عمل صالحش محبت موجودات را قرار داده است به گونه ای که آنها را مجذوب به و می گرداند و زمین و اهل آن، از چنین موجوداتی می باشند.

الف - محبوب شدن نزد اهل زمین: با توجه به مطالبی که در تحلیل معنای محبت بیان گردید، روشن شد که رابطه محبت تکوینی بین تمامی موجوداتی که یک نوع رابطه فعل و انفعال بینشان برقرار است، تحقق دارد، و از جمله بین افراد انسان این نوع رابطه تکوینی برقرار است علاوه بر اینکه انسان فطرتا تمایل به خوبیها و محبت به افعال و اوصاف نیکو دارد هر چند در پیدا کردن مصداق آن گاهی اشتباه می کند لکن نسبت به افراد انسان، آن محبتی کاساز و موجب تکامل آنهاست که بر اساس رسیدن به هدف حقیقی از آفرینش - که بندگی آگاهانه خداوند متعال است - برقرار شود، از این جهت اسلام این محبت را بین مؤ منین دانسته و فرموده است: ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولیاء بعض (۵۶۷)، (همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مالها و جانهایشان در راه خدا مجاهده کردند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند ایشان بعضی از آنها دوستان بعضی دیگر هستند)، اسلام علاوه بر ایجاد رابطه دوستی بین مؤ منین، رابطه برادری بین ایشان برقرار نموده تا اینکه این روابط هر چه بیشتر برای رسیدن به آن هدف عالی مستحکم تر گردد و فرموده است: انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون (۵۶۸)، (مؤ منین فقط برادرند. پس بین ایشان اصلاح کنید و خدا را حفظ کنید شاید مورد رحمت قرار گیرید)، بنابراین خداوند متعال این گونه رابطه مقدس را برقرار کرده است تا برای همیشه - حتی در عالم دیگر که حیات ابدی است - این رابطه برقرار باشد تا آثارش مترتب شود، لذا فرموده است: الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین (۵۶۹)، (دوستان در روز قیامت بعضیشان با بعضی دیگر جز متقین با هم دشمنند).

پس باید رابطه محبت را مطابق با دستور خداوند و اولیائش برقرار کرد تا آثار روحی و اجتماعی آن مترتب شود لذا ائمه علیهم السلام به ایجاد چنین رابطه ای امر کرده اند و علی علیه السلام در وصیت خود هنگام شهادتش می فرماید: و آخ الاخوان فی الله و احب الصالح لصلاحه (۵۷۰)، (و برادری داشته باش برای خدا با برادران و انسان صالح را به علت صلاحیتش دوست بدار) و امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: (مؤمن برادر مؤمن است، آنان مانند یک بدن می مانند که اگر عضوی از او دردناک شد، سایر اعضا هم دردناک می شود، و روح آن دو از یک روح است و همانا روح مؤمن اتصالش به خداوند شدیدتر است و اتصال شعاع خورشید به آن (۵۷۱)) و در بیان این رابطه امام باقر علیه السلام در سؤال جابر جعفی (۵۷۲) که: (گاهی بدون اینکه مصیبتی به من رسیده باشد یا امری نازل شده باشد، محزون می شوم تا جایی که خانواده و دوستم آن را در چهره ام می بیند فرمود: بله، ای جابر! همانا خداوند عز و جل مؤمنین را از طینت بهشت آفرید و در آنها از بوی روح انگیز آن جاری نمود از این جهت مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است، پس هنگامی که از آن روحها در شهری از شهرها حزن و اندوهی برسد، این روح هم محزون می گردد زیرا این از آن است (۵۷۳)) و در فضیلت چنین برادری و دوستی امام رضا علیه السلام می فرماید: (کسی که برادری برای خدا بگیرد پس خانه ای در بهشت به دست آورده و رسول خدا (۵۷۴) صلی الله علیه و آله اتخاذ چنین برادری را از مروت و جوانمردی و بالاترین فائده بعد از اسلام معرفی فرموده است (۵۷۵)، و علی علیه السلام (۵۷۶) عاجز بودن انسان را از گرفتن چنین دوستان و برادرانی نشانه عاجزترین مردم دانسته است و عاجزتر از آن را کسی معرفی کرده که چنین دوستی دست یابد لکن به واسطه ضایع کردن حقوق اخوت او را از دست بدهد، از این جهت نگاه به او از روی محبت عبادت (۵۷۷) به حساب می آید، و چون محبت بر اساس دین و ایمان باید بوده باشد تا از این فضایل برخوردار باشد لذا باید اموری را که امام صادق علیه السلام فرموده و از شرایط اولیه آن است در آن مراعات نمود: المسلم اخو المسلم و هو عینه و مرآته و دلیله، لایخونه و لایظلمه و لایخده و لایکذبه و لایعتابه (۵۷۸)، (مسلمان برادر مسلمان و چشم او و آینه او و راهنمایش می باشد، به او خیانت و ظلم و خدعه و نیرنگ نکرده و به او دروغ نمی گوید و غیبت او را نمی کند) برادری و دوستی دارای مراتبی است چون واجدین شرایط آنها مختلف هستند، امام صادق علیه السلام می فرماید: (علت اینکه مردم برادر نامیده شده اند آن است که از خیانت محفوظ بمانند و علت دوست و نامیده شدن آن است که آنها بر حقوق دوستی با هم پیمان شوند (۵۷۹)) از این جهت علی علیه السلام می فرماید: (برادران را به اندازه تقوایشان دوست بدار) بنابراین برادران دینی بنابر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام دو قسمند: (اخوان الثقه و اخوان المکاشره، اما اخوان ثقه آنها دست و بازو و اهل و مال برای انسان می باشند پس اگر از برادرت به اطمینان رسیدی مال و بدنت را به او بذل کرده و با هر کس که او دوستی و صفا دارد با او دوست باش و با هر کس که او دشمن است دشمنی کن، و اسرار و عیوبش را بپوشان، و زیبایی و خوبییش را آشکار کن و بدان ای سؤال کننده که ایشان از کبریت احمر - سنگ گران قدری است - کمتر وجود دارند، و اما اخوان المکاشره - کسانی که در برخورد با انسان فقط خنده دارند - پس، از ایشان لذت برده و آن را قطع مکن و غیر از آن را از باطن ایشان مخواه - برخورد ظاهری داشته باش و روابط ظاهری را حفظ کند - و تا وقتی که با چهره باز و زبان شیرین با تو مواجه می شوند تو نیز آن گونه باش (۵۸۰)) پس نباید به صرف سفارش به گرفتن برادر و دوست، به تمامی کسانی که به حسب ظاهر اظهار مودت و دوستی می کنند یکسان نگرستن و رابطه دوستی تنگاتنگ و اظهار محبت تام کرد بلکه افراد در روابط خصوصی و همنشین شدن مختلف می باشند هر چند به حسب دستور اولیه همه مؤمنین موظفند که نسبت به یکدیگر محبت عمومی داشته و در بلاها و گرفتاریها خود را شریک آنها بدانند و در رساندن خیر به همه آنها کوشا باشند لکن محبت خاص و صداقت و داشتن روابط خاص با مؤمنین بحث دیگری است لذا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که کدام یک از همنشینان بهترند؟ حضرت فرمود: (کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش علم شما را زیاد کند و علمش شما را به یاد آخرت اندازد (۵۸۱)) انسان مؤمن در روابط اجتماعی با افراد مختلف باید برخوردهای گوناگون داشته

باشد همان طور که امام باقر علیه السلام فرمود: صانع المنافق بلسانک و اخلص و دک للمؤمن و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته (۵۸۲)، (با منافق با زبانت به طور ساختگی برخورد کن نسبت به او ظاهراً چرب زبان باش تا از شرش در امان باشی - و محبتت را خالصانه برای مؤمن قرار ده و اگر شخصی یهودی با تو مجالست کرد پس مجالستش را نیکو بدار - با او بد رفتاری مکن تا به اسلام جذب شود -) از این جهت ائمه علیهم السلام شیعیانشان را امر می کردند تا با مخالفین خود برخورد مناسب داشته باشند و امام صادق علیه السلام فرموده است: (بر شما باد به نماز در مسجد و نیکو بودن در همسایگی با مردم - اهل سنت - و اقامه شهادت و حاضر شدن در تشییع جنازه های آنها، زیرا ناچارید شما از رابطه با مردم، هیچ کس از مردم در طول حیاتش بی نیاز نمی باشد، اما ما اهل بیت بر جنازه های آنها حاضر می شویم و همانا سزاوار است که شما انجام دهید مثل آنچه را که امامانتان انجام می دهند (۵۸۳)). و در فرمایش دیگری آن حضرت می فرماید: (بر شما باد به تقوای الهی، و راستگویی و اداء امانت، و مصاحبت نیکو داشتن با کسی که با شما مصاحبت می کند، و افشاء کردن سلام و طعام کردن، در مساجد ایشان نماز بخوانید و مرضهایشان را عیادت کنید و دنبال جنازه هایشان بروید زیرا پدرم مرا حدیث کرد که: شیعیان ما اهل بیت، از برگزیدگان کسانی هستند که با ایشان می باشند، اگر فقیهی باشد از میان ایشان است، و اگر مؤذنی باشد از میان ایشان است و اگر پیشوایی باشد از میان ایشان است و اگر صاحب امانتی باشد از میان ایشان است و اگر صاحب ودیعه ای باشد از میان ایشان است، و این چنین - با پیشقدم بودن در خیرات - ما را محبوب نزد مردم - مخالفین ایشان در اعتقاد - قرار دهید و ما را مبعوض ایشان نکنید (۵۸۴)).

لکن نسبت به برادران دینی که در اخوت صداقت دارند دستور شدیدتری داده اند همان طور که معلی بن خنیس به امام صادق علیه السلام عرض می کند: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ - مراد مؤمن هفت حق واجب است که هیچ یک از آنها نیست مگر اینکه حق واجبی است، اگر چیزی از آنها را تزییع کند از ولایت خداوند و طاعتش خارج گشته و برای خداوند در او بهره ای نیست، او می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم آنها کدام است؟ فرمود: ای معلی! می ترسم بر تو که آنها تزییع کرده و حفظ نمایی و بدانی ولی عمل نکنی، به ایشان عرض کردم: وقتی جز به خداوند نیست. فرمودند: آسان ترین آن حقوق آن است که دوست بداری برای او آنچه را که برای خویش دوست داری، و کراهت داشته باشی برای او آنچه را که برای خودت کراهت داری، و حق دوم آنکه از غضب او اجتناب کرده و دنبال رضایتش باشی، و امرش را اطاعت کنی، و حق سوم آن است که او را با مال و زبان و دست و پایت کمک کنی، و چهارم، آن است که چشم و راهنما و آینه اش باشی، و حق پنجم، آن است که سیر نباشی و او گرسنه باشد و سیراب نباشی و او تشنه باشد و پوشش نداشته باشی و او عریان باشد و حق ششم آن است که اگر خادمی داری و او خادمی ندارد لازم است که خدمت را بفرستی تا لباسش را شسته و غذا برایش فراهم کند و رختخوابش را آماده نماید، و حق هفتم، آنکه نیکی کنی به قسمتش، و دعوتش را اجابت کنی و بر جنازه اش حاضر شوی و وقتی دانستی که احتیاجی دارد، مبادرت کنی به انجامش و او را وادار نکنی که از تو سؤال کند، لکن تو پیشی بگیر، پس وقتی این امور را انجام دادی، ولایت را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خویش وصل نمودی (۵۸۵)) از مضامین این روایت و روایات (۵۸۶) شبیه به آن، به دست می آید که رابطه اخوت و محبت بین مؤمنین اقسام مختلفی دارد و این سفارشات نسبت به هر مؤمنی نیست بلکه مؤمنی است که امر به مخالفت خدا و رسولش نکند و رضایتش در جهت مخالفت با دستورات دین نباشد تا لازم باشد که رضایت تبعیت شده و امرش اطاعت شود، از این جهت چنین مؤمنی قدرش (۵۸۷) از کعبه بالاتر بوده و زیارتش موجب زنده شدن قلب و یادآوری (۵۸۸) احادیث اهل بیت علیهم السلام و احیاء امر ایشان (۵۸۹) می باشد.

بنابراین محبوب شدن نزد اهل زمین به لحاظ هر دسته و گروه و فردی مختلف است و انسان مؤمن نمی تواند و نباید خود را نزد هر کسی محبوب قرار داده و کاری کند که همگان را راضی کرده و محبوب آنها شود.

ب - محبوب شدن نزد زمین: همان طور که قبل از این در بحث محبوب شدن نزد آسمان گفته شد، بین انسان مؤمن و موجودات

زمینی، خداوند متعال رابطه محبتی را برقرار کرده است که بر آن آثاری مترتب می‌شود و فقط افراد خاصی این رابطه و آثار آن را درک می‌کنند، همان طور که قرآن کریم در آیه ۹۶ سوره اعراف بیان داشت: تقوای اهل شهرها موجب برکات زمین می‌شود، و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: (... وقتی بنده مؤمن وارد قبر می‌شود، قبر می‌گوید: خوش آمدی، آگاه باش به خدا سوگند تو را دوست داشتم در حالی که بر پشت من راه می‌رفتی پس چگونه است آن وقتی که در درونم وارد شدی پس بزودی می‌بینی، حضرت فرمود: به اندازه کشش نور چشم قبرش گشایش پیدا کرده و برای او دری باز می‌شود که جایگاهش را از بهشت می‌بیند... (۵۹۰)) و همچنین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: (وقتی که مؤمن می‌میرد ملائکه و بقعه‌های زمین که بر آن خدا را عبادت می‌کرده است بر او گریه می‌کنند (۵۹۱))، و در مقابل، با مردن شخص فاجر زمینی که بر روی آن راه می‌رفته است از دست او راحت (۵۹۲) می‌شود، و قبر کافر به و می‌گوید: (خوش نیامدی و گوارا نباشد برایت، آگاه باش به خدا سوگند که من کراهت داشتم شخصی مانند تو بر من راه رود، بناچار خواهی دید آن کاری را که امروز بر سر تو می‌آورم پس زمین بر او تنگ می‌شود تا اینکه با استخوانهایش برخورد می‌کند (۵۹۳)). روایات زیادی در تاءثیر گناه بر منع مواهب زمینی و آسمانی از جانب ائمه علیهم السلام رسیده است که تمامی آنها دلالت بر محبت و عداوت زمین نسبت به اعمال نیک و بد دارد لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (هنگامی که خداوند عز و جل بر امتی غضب کند و عذاب را بر آن نازل نکند، قیمتها بالا می‌رود، و عمرها کوتاه می‌شود و تجار سود نمی‌کنند و میوه‌ها پاکیزه نمی‌شود و نهرها خشک می‌شود، و باران از آن امت منع گردیده و اشرا بر آن مسلط می‌شوند (۵۹۴)) و همچنین آن حضرت فرمودند: (وقتی که زکات داده نشود زمین بر کاتش را منع می‌کند (۵۹۵)) از مفهوم آن استفاده می‌شود که دادن زکات موجب زیاد شدن برکات زمین می‌شود. از این جهت زمانی که جامعه صالح شد و افراد آن، دستورات الهی را اجراء کردند زمین نیاز ایشان را همراهی کرده و مواهبش را به اذن الهی بیرون می‌ریزد همچنان که علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام نسبت به زمان ولی عصر امام زمان علیه السلام چنین بیانی را دارند (۵۹۶) که زمین گیاهش را بیرون می‌ریزد.

نتیجه

از مجموعه مباحث در شرح این فراز، استفاده می‌شود که خواستن از خداوند که انسان را محبوب در زمین و آسمان قرار دهد معنایش این است که خداوند توفیق دهد تا در مسیر بندگی خودش قرار گیریم. آن بندگی که هدف حقیقی از خلقت همه موجودات بوده و از وجود انسان کمال آن می‌تواند ظهور کند و در این صورت تمامی موجودات در مسیر آن رابطه حقیقی با حق تعالی قرار می‌گیرند و پیوند و جاذبه آنها با یکدیگر بر اساس فطرت و گرایش توحیدی خواهد بود و قهرا چنین انسانی که با به کار بستن ابزار بندگی و کمک گرفتن از حق تعالی در این مسیر، سیر حقیقی وجودش را در جهت حقیقت وجودش یعنی حق تعالی قرار داده، هماهنگ با تمامی موجودات بوده و محبوب آنها می‌شود اعم از ملائکه و حقایق عالیه هستی تا انسانهای مؤمن و زمین و آسمان، و آثار این محبت برایش ظاهر می‌شود، همان طور که گذشت.

فصل ششم: صابرة علی نزول بلائک صبر بر بلاها

تحلیل حقیقت دنیا

خداوند متعال انسان را در این عالم با قوا و تمایلات ویژه ای آفریده است و به مقتضای هر میلی چیزی را خلق فرموده تا آن میل به نتیجه وجودش رسیده و وجودش لغو و بیهوده نگردد، در عین حال تمامی این روابط طبیعی بین انسان و عالم ابزاری است برای

رسیدن به هدف عالی از خلقت - که بندگی خداوند متعال باشد - و نتیجه اش به تمام معنا در این عالم نمی تواند ظهور کند بلکه در عالم کامل تری از این عالم ظهور کرده که قرآن کریم از این عالم به متاع تعبیر کرده و از عالم دیگر به آخرت ، و ما الحیوة الدنیا فی الاخرة الامتاع (۵۹۷)، (و زندگی دنیا در آخرت جز ابزاری نیست) و کسانی که به این بازار با نگاه استقلالی بنگرند و همه فکر و توجه و همت خود را آن قرار دهند این عالم برای آنها ابزار غرور و فریب می شود قرآن می فرماید: و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور (۵۹۸)، (و زندگی دنیا جز ابزاری فریب نمی باشد) و چون ایشان با این توجه از هدف حقیقی باز می مانند و در نهایت چیزی جز خیالات عایدشان نمی شود، دنیا برای آنها سرگرمی و بازیچه و زینت می شود، قرآن می فرماید: اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد... (۵۹۹) (و بدانید که حیات دنیا فقط بازیچه و سرگرمی و زینت و موجب فخر در بین شما و زیاده طلبی در اموال و اولاد است ...) لکن ما ماء موریم آن گونه که این آیه می فرماید بوده باشیم که : و ابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة و لاتنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لاتبع الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین (۶۰۰)، (و جستجو کن در آنچه خداوند به تو داده است خانه آخرت را و نصیب و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و نیکی کند همان طور که خدا به تو نیکی کرد و فساد را در زمین جستجو مکن زیرا خداوند فسادکنندگان را دوست ندارد)، روی این حساب اگر تنها هدف و همت انسان رسیده به مقتضای تمایلات ظاهری خود باشد، این جهان که از جهت ظاهر به او نزدیک است و ارتباط مستقیم با آن دارد و آن تمایلات را تاءمین می کند، می شود دنیای مذموم ، لکن اگر هدف و همت او ارتباط رسیدن به عالم ابدی و ثابت باشد، از راه ارتباط صحیح با این جهان ، می شود دنیای ممدوح و از جهتی آخرت ، علی علیه السلام می فرماید: لله لله و بالدنیا تحرز الاخرة (۶۰۱)، (و به واسطه دنیا آخرت به دست می آید) و نیز می فرماید: فترودوا فی الدنیا من الدنیا (۶۰۲)، (پس توشه بردارید در دنیا از دنیا)، و تمامی آیات و روایات که در مذمت دنیا آمده است با توجه به این دیدگاه است و الا موجودات این عالم و از جمله انسان و تمام خصوصیات وجودیش مخلوق و آیه حق تعالی می باشند و از آن جهت که ما را به حق تعالی می رسانند، نیکو و زیبا می باشند همان طور که می فرماید: الذی احسن کل شیء خلقه (۶۰۳) (خداوند آن کسی است که خلقت هر چیزی را نیکو قرار داد) از این جهت وقتی علی علیه السلام شنیدند عده ای دنیا را مذمت می کنند فرمود: (دنیا منزل صدق و راستی است برای کسی که آن را تصدیق کند و محل عافیت است برای کسی که از آن فهم اتخاذ کند و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه بردارد، مسجد انبیاء الهی و محل نزول وحی خداوند و جایگاه نماز ملائکه او و مسکن دوستانش ، و وسیله تجارت اولیانش می باشد که در آن رحمت را کسب کردند و بهشت را از آن سود بردند (۶۰۴)). و امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: (ای جابر، مؤمنین اطمینان به دنیا پیدا نکردند به جهت باقی ماندنشان در آن و ایمن نیستند از رفتن به طرف آخرت ، ای جابر! آخرت خانه قرارست و دنیا خانه فناء و زوال است ، ولکن اهل دنیا، اهل غفلتند، و مؤمنین فقیهانی هستند اهل فکر و عبرت گیری ، آنچه به گوشه‌های خود می شنوند ایشان را از یاد خداوند کر نکرده و آنچه از زینت می بینند ایشان را از یاد خداوند کور نگردانیده است پس به ثواب آخرت رستگار شدند همان طور که به آن علم رستگار گشتند (۶۰۵)).

تحلیل وجود بلا در دنیا

پس از اینکه ماهیت دنیا اجمالا روشن شد، باید توجه شود که این گونه نیست انسان هر چیزی از امور دنیایی را که بخواهد بدون هیچ گونه تحمل ناراحتی و رنجی بتواند به آن برسد، حتی اهل دنیا که تمامی همتشان رسیدن به دنیا و شئون آن است ، آن را بدون رنج و زحمت به دست نمی آورند و اگر هم به دست آورند بدون هم و غم آن را حفظ نمی کنند زیرا این عالم از امور متراحم و متضاد تشکیل یافته است ، از تمایلات طبیعی گرفته تا تمایلات خیالی و وهمی ، به عنوان مثال میل به تغذیه ایجاب می کند که انسان به طرف غذای مناسب با طبیعتش دست دراز کند و آن را خورده و جزء وجودش گرداند اگر قوه جاذبه انسان کار

نکند یا کار بکند لکن قوه دفعیه او که مواد زائد را دفع می کند، از کار افتاده باشد، آن میل به هدف طبیعتش نمی رسد و همچنین کسی که به واسطه میل به تسخیر اشیاء می خواهد حب به ریاست طلبیش را به کار بندد، با میل به تسخیر افراد دیگر برخورد می کند و تا با وسایلی - چه خوب یا بد - آن امیال را سرکوب نکند به هدفش نایل نمی شود، و همچنین است سایر امور دنیا از صاحب مال و فرزند و مقام و شهرت و.. شدن لذا قرآن کریم می فرماید لقد خلقنا الانسان فی کبد (۶۰۶)، (بتحقیق انسان را در رنج و تعب آفریدیم) هر چند که حقیقت انسان، خلقت اولیه زیبایی دارد و موجودات برای او و استفاده او آفریده شده اند همان طور که قرآن می فرماید: الله الذی جعل لکم الارض قرارا و السماء بناء و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطبیات (۶۰۷)، (خداوند آن کسی است که زمین را برای شما قرار و آسمان را سازمانی قرار داد و شما را صورت داد پس آن را زیبا و نیکو آفرید و شما را از امور پاکیزه روزی نمود) و این صورت و خلقت نیکو در سیر به سوی حق تعالی، زیباییش محفوظ می ماند همان طور که در آیه دیگر می فرماید: خلق السموات و الارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم و الیه المصیر (۶۰۸)، (خداوند آسمانها و زمین را بر اساس حق آفرید و شما را صورت داد پس صورتهای شما را نیکو قرار داد و بازگشت به سوی او است). لکن در عین حال رسیدن به شؤن این عالم بدون رنج و تحمل بلا میسر نیست همان طوری که علی علیه السلام می فرماید: دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة لاتدوم اخوالها و لایسلم نزالها، احوال مختلفه و تارات متصرفه، العیش فیها مدموم و الامان منها معدوم (۶۰۹)، (خانه ای است که به بلا- پیچیده شده است و به مکر و حيله معروف است، حال-تش دائمی نیست و فرود آمدگانش سالم نمی ماند، حالات مختلفی داشته و نوبتهایش دگرگون می شود، خوشی - تبعیت از هوای نفس - در آن نکوهیده شده و امنیت از آن برچیده شده است).

علت وجود بلا و نزول آن

پس از بیان این واقعیت که وجود این عالم با بلاها مقرون است، حال باید علت آن روشن شود تا هم از نظر اعتقادی دچار سردرگمی نشویم و هم از جهت عملی، راه خود را پیدا کنیم با تاءمل در وجود خود که فطرتا طالب کمال مطلق هستیم و با دقت در آیات قرآنی، به دست می آید که کمالات حقیقی جز در سایه امتحان و آزمایش حاصل نشده و بروز نخواهد کرد و خداوند متعال هم خصوصیات این عالم را بر این اساس قرار داده تا جوهره وجودی انسان در اعمال نیکو، شکل گرفته و آشکار شود، و در بیان نحوه خلقت کلی این عالم، گاهی می فرماید: و هو الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملا (۶۱۰)؛ (او خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرشش بر آب است تا اینکه شما را امتحان کند که کدام یک عمل نیکوتری دارید) و گاهی می فرماید: که انسانها را از جهت ظاهری متفاوت خلق کردیم تا هر یک به شأنی از شئون این عالم پردازد و همچنین آنچه روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا مردم جذب به آن شده برای چرخیدن امور این عالم لکن تمامی اینها برای امتحانست که در آن مسیر حقیقی کدام یک موفق تر بیرون آئید، و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیلوکم فی ما آتاکم (۶۱۱)، (او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را بر بعضی دیگر به درجاتی بالا- برد تا نسبت به آنچه به شما داده است امتحانتان کند)، نیز می فرماید: انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا (۶۱۲)، (همانا ما آنچه را روی زمین است زینت برای آن قرار دادیم تا انسانها را امتحان کنیم که کدام یک عمل نیکوتری دارند) لکن در عین حال خلقت این عالم مبنی بر ثبات نیست و از اول، انتقال از آن جزء جدانشدنی از آن می باشد از این جهت در آیه ذیل، خلقت موت بر حیات مقدم داشته شده است، خلق الموت و الحیاء لیلوکم ایکم احسن عملا (۶۱۳)، (خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند که کدامی ک عمل نیکوتری دارید) و از طرفی کمبودها و ناکامیها نیز همراه این عالم است همان طور که می فرماید: و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و

الانفس و الثمرات (۶۱۴)، (و حتما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و میوه ها امتحان می کنیم) با تاء مل در این آیات مخصوصا آیه اخیر، علت وجود بلاها و امور ناگوار روشن می شود و آن این که انسان اندازه وجودی خویش را بداند و بفهمد که از نظر وجودی محدود بوده و ابتدا و انتهایش به کمال مطلق و خداوند متعال متصل است پس باید از این حد وجودی تجاوز نکرده و در برابر طغیانهای خیالی وجودش مقاومت کرده و در مسیری قرار بگیرد که او را به آن ابتدا و انتهایی که عین کمال مطلق است متصل کند و از آن به عمل نیکوتر تعبیر کرده است و وجود بلاها و امور ناگوار بهترین منشاء در پیدایش این توجه و این جهت گیری عملی است، لذا بدناله آیه اخیر می فرماید: و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون، (و صابران را بشارت بده آن کسانی که وقتی مصیبتی به آنها وارد می شود می گویند همانا ما برای خدا بوده و به سوی او رجوع می کنیم). - آثار مقاومت و عدم مقاومت را بعد از این بیان خواهیم کرد -، لذا علی علیه السلام می فرماید: الا و ان الدنيا دار لا يسلم منها الا فيها، و لا ينجي بشيء كان لها، ابتلى الناس بها فتنه، فما اخذوه منها لها اخرجوا منه و حوسبوا عليه، و ما اخذوه منها لغيرها قدموا عليه و اقاموا فيه؛ فانها عند ذوى العقول كفىء الظل، بينا تراه سابغا حتى قلص، و زائدا حتى نقص (۶۱۵)، (آگاه باشید که دنیا خانه ای است که کسی از آن سالم نمی ماند مگر در آن و نجات نمی یابد به چیزی که برای آن است، مردم به واسطه آن امتحان خاصی می شوند پس آنچه را که از دنیا بگیرند برای دنیا از دستشان گرفته می شود در حالی که بر آن حساب می شوند، و آنچه را که از دنیا بگیرند برای غیر دنیا - آخرت - برایشان می ماند و همیشه با آن می باشد پس دنیا نزد خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آن را گسترده بینی جمع می شود و تا آن را زیاد بینی کم می شود) و چون خداوند متعال بندگانش را دوست (۶۱۶) دارد و نمی خواهد آنها به این امور گذرایی و نابود شدنی سرگرم شوند تا خویشتن شان که موجود ذی قیمت و از عالم قدس است نابود شده و خسران ببیند، ایشان را علاوه بر بلاهای طبیعی - که از لوازم این عالم است - به امور سخت و ناگواری مبتلا می کند، تا از خواب غفلت بیدار شده و از توجه استقلالی به این عالم دست بردارند و متوجه عالم غیب شده و زندگیشان را با آن عالم منطبق کنند، لذا قرآن کریم می فرماید: و ما ارسلنا فى قرية من نبي الا اخذنا اهلها بالباءساء و الضراء لعلمهم يضرعون ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة حتى عفوا و قالوا قد مس آباءنا الضراء و السراء فاخذناهم بغتة و هم لا يشعرون (۶۱۷)، (و در هیچ شهری پیامبری نمی فرستیم مگر اینکه اهل آن را به رنج و سختی می گیریم، شاید تضرع و زاری کنند سپس بدی را به نیکی تبدیل می کنیم تا هنگامی که آسوده شده و گویند به پدران ما نیز سختی و رنج رسید - برطرف کننده آن را غیر خداوند دانستند و به غیر او توجه نمودند - پس ایشان را به طور ناگهانی می گیریم در حالی که می فهمند) در آیه دیگر می فرماید: (چرا هنگامی که ایشان را گرفتار کردیم، تضرع نکردند و لکن دلهایشان سنگین شد و شیطان اعمالشان را برای آنها زینت داد(۶۱۸)) در آیه دیگر می فرماید: ما اصاب من مصيبة فى الارض و لا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرها ان ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم و الله لا يحب كل مختال فخور الذين يبخلون و ياءمرون الناس بالبخل و من يتول فان الله هو الغنى الحميد (۶۱۹)، (هیچ مصیبتی در زمین و در خودتان نیست مگر اینکه در کتابی ثبت است. قبل از اینکه آن را بیافرینیم، همانا این - تقدیر - بر خداوند آسان است، تا اینکه بر آنچه از دست شما می رود اندوهناک نگردید و بر آنچه به شما می رسد خوشحال نشوید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد، آن کسانی که بخل ورزیده و مردم را نیز به بخل امر می کنند و کسی که روی گرداند همانا خداوند بی نیاز ستایش شده است) بنابراین بلاها و مصیبتها به طور کلی در علم الهی پیش بینی شده است تا انسان بیدار شده و متوجه شود آن وقتی که در نعمت بوده، از طرف خداوند به او عنایت شده و وقتی که نعمت از او گرفته شد بداند که او گرفته است به خاطر مصالحی که بالاترین آن، عدم توجه استقلالی به موجودات است، لذا هنگام دارا بودن مواهب مادی و معنوی از اعطاء آن به دیگران برای خداوند، مانعی در پیش روی خود نمی بیند و این نه به جهت نیازمندی خداوند متعال است زیرا او از همه عوالم بی نیاز است، چه کسی به طرف او بیاید و مجاهده نفسانی کند و چه کسی کفر ورزد بلکه برای امتحان

بشر است ، همان طور که می فرماید: و من جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين (۶۲۰)، (و کسی که مجاهده کند پس فقط برای خود مجاهده می نماید زیرا خداوند از عالمیان بی نیاز است) و نیز می فرماید: و من كفر فان الله غني عن العالمين (۶۲۱)، (و کسی که کفر ورزد پس همانا خداوند از عالمیان بی نیاز است).

مراتب بلا و نتیجه نزول آن

همان طور که بیان شد وجود بلا- از لوازم وجودی این عالم است و علت اصلی آن هم ، متوجه کردن انسان است به عجز و نقص وجودی خود تا به طرف غنی مطلق و کمال نامحدود رو آورد، با این بیان معلوم می شود که نزول بلا اقسام و مراتبی دارد.

الف - برای کفار و انسانهای بی اعتقاد به حق تعالی : تا هنگام گرفتاریها سر عقل آمده و به او ایمان آورند، قرآن کریم (۶۲۲) برای این افراد مسئله وقوع در کشتی و جریان طوفان را مثال می زند که وقتی که در امواج قهرآمیز دریا قرار گرفتند و ظاهرا پناهی نیافتند در حال غرق شدن ، فطرت توحیدیشان ، آنها را متوجه حق تعالی کرده و او را مخلصانه می خوانند که اگر ما را نجات دهد حتما از شکرگزاران خواهیم بود لکن وقتی نجات می یابند، مشغول سرگرمی های این عالم شده از ارتباطشان با عالم غیب و کمک آن عالم ، غافل شده و به همان اعتقادات باطل برمی گردند.

ب - برای عموم مؤمنین : با توجه به مطالب گذشته معلوم می شود که ابتلاء به بلاها منحصر برای کفار و امثال آنها نیست ، بلکه برای انسانهای مؤمن نیز می باشد زیرا طبیعت این عالم ، به علت سرگرمی هایش ، غفلت زاست و مؤمنین نیز در زندگانی عملی مبتلا به غفلت شده و حضور حق تعالی را در شئون هستی نادیده می گیرند در حالی که خود فرموده است ، يساءله من في السموات والارض كل يوم هو في شأن (۶۲۳)، (آنچه در آسمان و زمین هستند از خداوند سؤال می کنند هر روز او در شأن و کاری است)، از این جهت ابتلاء به بلاها برای نوع مؤمنین برای آن است که متذکر خداوند شده و به مقتضای ایمانشان حرکت کنند و اگر خطا، یا گناهی کرده اند توبه کنند، در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید: المؤمن لا يمضي عليه اربعون ليلة الا عرض له امر يحزنه يذكر به (۶۲۴)، (مؤمن بر او چهل شب نمی گذرد مگر اینکه امری بر او عارض می شود که اندوهناکش کند تا به واسطه آن متذکر شود) و علی علیه السلام نیز می فرماید: (از گناهان بپرهیزید، پس هیچ بلا و کمبود در رزق نیست مگر به علت گناهی است حتی جراحت در اعضاء و با صورت به زمین خوردن و وقوع مصیبتها، خداوند عز و جل می فرماید: آنچه را که از مصیبتها به شما می رسد به علت آن چیزی است که انجام می دهید و خداوند از بیشتر آنها چشم پوشی می کند، حضرت فرمودند: کسی که بخواهد، در توبه برایش باز است ، پس به سوی خدا توبه نصوح کنید شاید پروردگارتان بدیهای شما را بپوشاند، و وفای به عهد کنید وقتی پیمان بستید پس هیچ نعمتی زایل نمی شود و هیچ خوشی مکدر نمی شود مگر به واسطه گناهی است که انسان مرتکب می شود زیرا خداوند به بندگان ظلم نمی کند و اگر ایشان در آن حال با دعا و رجوع به خداوند مواجه می شدند، بلاها نازل نمی شد و اگر هنگامی که بلا نازل می شد یا نعمت از ایشان زایل می شد با صدق نیت به طرف خداوند عز و جل تضرع می کردند، و باز نمی ایستادند و اسراف نمی کردند حتما خداوند هر فسادی را برایشان اصلاح کرده و هر صلاحی را برایشان برمی گرداند، حضرت فرمودند: هیچ شیعه ای نیست که چیزی را که از او نهی کردیم مرتکب شود تا بمیرد مگر اینکه خداوند او را به بلایی مبتلا می کند یا در مال و یا در فرزند و یا در خودش تا گناهانش را پاک کند تا وقتی که با خداوند عز و جل ملاقات کند، گناهی نداشته باشد و گاهی چیزی از گناهانش باقی می ماند پس خداوند بر او هنگام مرگش سخت می گیرد... (۶۲۵)) از این روایت و روایات بسیار دیگر استفاده می شود که نوع مؤمنین که مبتلا به لغزش یا گناه هستند ابتلائاتشان برای کفاره گناهانشان می باشد تا به طرف خداوند بروند و او را بخوانند لذا خداوند صدای این چنین افرادی را هنگام تضرع و توبه دوست دارد، البته در روایات ارتباط هر گناهی با بلای خاص وارد شده است که به عنوان نمونه و تذکر به یکی از آنها اشاره می شود، امام زین العابدین

علیه السلام فرمودند: (گناهای که نعمتها را تغییر می دهد: ظلم بر مردم ، و دست برداشتن از عادت خوب و عمل شایسته ای که داشته ، و کفران نعمتهای پروردگار، و شکر نکردن است ، خداوند عز و جل می فرماید: همانا خداوند در قومی تغییر ایجاد نمی کند مگر اینکه ایشان آنچه را در درونشان است تغییر بدهند و گناهایی که موجب پشیمانی می شود: کشتن انسانی است که خداوند آن را حرام کرده است ، خداوند متعال در قصه قایلل وقتی برادرش هابیل را کشت پس از آن از دفنش عاجز ماند می فرماید: از پشیمان شدگان گردید، و کمک نکردن به خویشاوندان تا اینکه خودشان بی نیاز بشوند، و نماز نخواندن تا اینکه وقتش بگذرد، و وصیت نکردن و رد نکردن مظالم و زکات ندادن تا اینکه مرگ برسد و زبان بسته شود، و گناهایی که عقوبت را نازل می کند: عصیان کردن کسی که آشنا به دستورات الهی است ، به واسطه تجاوز به حقوق دیگران ، و تکبر بر مردم و مسخره کردن ایشان ، و گناهایی که قسمتها و رزقها را دفع می کند: اظهار نیازمندی ، و خوابیدن در ثلث اول شب و خوابیدن بعد از نماز صبح ، و کوچک شمردن نعمتها و شکایت کردن از خداوند عز و جل است ، و گناهایی که پرده ها را پاره می کند: شرب خمر، و قماربازی ، و کارهایی که مردم را بخنداند از لغویات و مزاح کردن - کسی که کارش این باشد که نوعا مبتلا به آبروریزی می شوند - و یاد کردن عیب مردم ، و با اهل شک همنشینی کردن ، و گناهایی که موجب نزول بلا می شود: فریادرسی نکردن از شخص اند و هناک و کمک نکردن به مظلوم ، و ضایع کردن امر بمعروف و نهی از منکر، و گناهایی که دشمنان را بر انسان مسلط می کند: تظاهر به ظلم و آشکار کردن ستم ، و مباح دانستن امور ممنوعه ، و نافرمانی خوبان ، و اطاعت از اشرار، و گناهایی که موجب نابودی سریع می شود: قطع رحم ، و قسم دروغ ، و دروغ گفتن و زنا کردن ، و بستن راه مسلمانها، و ادعای امامت بنا حق ، و گناهایی که امید را قطع می کند: مایوس شدن از عنایت خداوند، و ناامیدی از رحمت الهی ، و اطمینان به غیر او و تکذیب وعده های خداوند عز و جل ، و گناهایی که هوا را تاریک می کند: سحر و جادوگری ، و ایمان به علم نجوم - اعتقاد به تاءثیر استقلال گونه اوضاع کیهانی در زمین - و تکذیب تقدیرات الهی - یعنی مرتبط ندانستن امور به مشیت الهی - و عاق پدر و مادر، و گناهایی که پرده ها را برمی دارد: قرض گرفتن بدون نیت اداء کردن آن ، و اسراف در خرج کردن در باطل ، و بخل ورزیدن بر اهل و فرزند و خویشاوندان ، و بداخلاقی ، و کم صبر داشتن ، و بیحالی و تنبلی کردن در امور، و سبک شمردن اهل دین ، و گناهایی که دعا را رد می کند: نیت بد و باطن زشت داشتن ، و به صورت نفاق با برادران ایمانی برخورد کردن ، و دعوت آنها را پذیرفتن ، و تاءخیر نمازهای واجب تا اینکه وقتشان بگذرد، و نزدیکی نجستن به خداوند عز و جل با نیکی کردن و صدقه دادن ، و ناسزا و فحش دادن ، و گناهایی که از آمدن باران ممانعت می کند: ستم حاکمان در حکم کردن ، و شهادت باطل دادن و کتمان شهادت و زکات و قرض ندادن ، و سختی دل بر فقرا و نیازمندان و ظلم کردن به یتیمها و بیوه زنان و رد کردن سائل در شب ((۶۲۶)).

ج - برای انبیا و اوصیاء و اولیاء: باید توجه داشت که گاهی ابتلاء به بلاها برای برطرف شدن گناهان نیست زیرا انسان مبتلا، گناهکار نمی باشد بلکه ابتلای او برای ترفیع مقام و درجه ایمان یا ظهور مقام قرب او بر خود و دیگران می باشد از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (همانا مؤ من به منزله کفه ترازوست هر مقدار ایمانش زیاد شود بلایش زیاد می شود) ((۶۲۷)) در حقیقت این ابتلائات برای تمامی افراد خیر است لکن برای این دسته در ترفیع درجات ایمانی و آخرتی آنها تاءثیر مهم دارد و این از لوازم ایمان می شود همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: ان فی کتاب علی علیه السلام ، ان اشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فلامثل و انما یتلی المؤمن علی قدر اعماله الحسنه فمن صح دینه و حسن عمله اشد بلاءه و ذلک ان الله عز و جل لم يجعل الدنيا ثوابا لمؤمن ولا عقوبه لکافر، و من سخط دینه و ضعف عمله قل بلاءه و ان البلاء اسرع الی المؤمن من التقی من المطر الی قرار الارض (۶۲۸)، (همانا در کتاب علی علیه السلام آمده است : همانا سخت ترین مردم از جهت بلاء انبیا سپس اوصیای ایشان سپس کسانی که نزدیک تر به ایشانند می باشند، و همانا خداوند مؤ من را به اندازه اعمال نیکویش مبتلا می کند

پس کسی که دینش صحیح بوده و علمش نیکو باشد. بلایش سخت تر است و علتش آن است که خداوند عز و جل دنیا را ثواب برای مؤمن و عقاب برای کافر قرار نداده است و کسی که دین و عملش ضعیف باشد، بلایش کم می شود و همانا بلا سریع تر به مؤمن متقی می رسد از باران به قرار گرفتن بر زمین) کسانی که بخواهند درجات بالای ایمان را به پیمایند یا آن کمالاتشان ظهور کند مانند انبیاء و ائمه علیهم السلام، ابتلائاتشان سختتر است البته تمامی آنها از ابتلائات مادی نمی باشد بلکه بیشتر آنها از قبیل ابتلائات روحی است همان طور که امام سجاد به واسطه پدرش علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: (همواره من و کسانی که از من بوده اند از انبیاء و مؤمنین، مبتلا بوده ایم به کسانی که ما را اذیت کنند و اگر مؤمنی بر سر کوهی باشد حتما خداوند عز و جل کسی را برایش قرار می دهد که اذیتش کرده تا بر آن پاداش بگیرد، و علی علیه السلام می فرماید: همواره من مظلوم بودم از وقتی که مادر مرا زائید به گونه ای که وقتی عقیل چشمش درد گرفته و ورم می کرد، می گفت: تا دوا در چشم علی نریخته اید در چشم من نریزید، پس در چشمم دواء می ریختند در حالیکه درد چشمی نداشتم (۶۲۹)) و مقداری از این امتحانها برای ظهور مراحل عالیه ایمان است مانند آن حالتی که حضرت ابراهیم علیه السلام داشت در پاسخ جبرئیل علیه السلام، که در هنگام افتادن در آتش به واسطه منجیق، به او عرض کرد: هل لك حاجة؟ فقال: اما اليك فلا (۶۳۰)، (آیا حاجتی داری؟ حضرت فرمود: اما به سوی تو، پس خیر)، حضرت ابراهیم علیه السلام اگر از جبرئیل کمک می گرفت، از آن جهت که فرشته واسطه فیض الهی بود، به حسب ظاهر اشکالی نداشت لکن به حسب مقام ابراهیمی که می خواهد آن قله توحید را از خود نشان داده و به آن دعوت کند، اشکال دارد، و این چنین است امثال این امتحانات که برای انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده است در حالی که اکثر مردم حتی خواص از مؤمنین نیز امتحان بودن آن را نمی فهمند، روی این حساب، تمامی ابتلائات برای بخشیدن گناهان نیست بلکه برای اعطای اجرهایی است که خداوند می داند آنها چیست: از این جهت علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: که این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: (آنچه از مصیبتها به شما می رسد به سبب اعمالی است که انجام داده اید) آیا آنچه به حضرت علی و اهل بیتش علیهم السلام بعد از او رسید به سبب اعمالی بود که انجام می دادند و حال آنکه ایشان اهل بیت طهارت و معصوم بودند؟ حضرت فرمود: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب الی الله و یتستغفره فی کل یوم و لیلۃ ماۃ مره من غیر ذنب، ان الله یخص اولیائه بالمصائب لئلا جرهم علیها من غیر ذنب (۶۳۱)، (همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی خدا توبه می کرد و هر روز و شب صد مرتبه از خداوند طلب مغفرت می کرد بدون داشتن گناه، همانا خداوند اولیانش را به مصیبتها اختصاص داده است تا اینکه بر آنها به ایشان اجر دهد بدون داشتن گناهی)، و امام حسین علیه السلام نیز به اصحابش می فرماید: (پس اگر آماده اید بر آنچه من خود را آماده کرده ام، بدانید که خداوند فقط در مقابل سختیها مقامهای عالی را به بندگانش می بخشد گرچه خدا مرا - با گذشتگان از خانواده ام که من آخرین آنها هستم که در دنیا مانده ام - به کرامتهایی مختص گردانیده که تحمل سختیها بر من آسان شده ولی برای شما نیز مقداری از آن کرامتهای خداوند متعال می باشد (۶۳۲))، این کرامتها که خداوند برای آن حضرت و اهل بیت گرامش و نیز به اصحابش عنایت فرموده در برابر تحمل نزول بلا، امور عادی که برای عموم مؤمنان در نظر گرفته شده نمی باشد بلکه مقامهای معنوی و درجات بهشتی است که در روایت دیگری نسبت به امام حسین علیه السلام جد بزرگوارش در خطاب به آنحضرت فرموده است که: ان لك فی الجنان لدرجات لن تنالها الا بالشهادة (۶۳۳)، (و همانا برای تو در بهشتها درجاتی است که جز با شهادت به آنها نمی رسی).

بهترین راه برخورد با بلاها

پس از اینکه معنای بلا و علت نزول آن و نیز مراتبش روشن شد، حال باید دید که بهترین راه برخورد با آن چیست تا بتوان از آن بهترین استفاده را برد، از آیات و روایات استفاده می شود که بهترین راهها صبر و استقامت در برابر آنهاست به گونه ای که انسان

قد خم نکند و با حوصله و آرامش با آنها برخورد کرده تا بتواند در برابر هر بلایی وظیفه مناسب با آن را انجام دهد و معنای صبر این نیست که در برابر بلاها عملی و واکنشی نشان ندهد و در زیر بار سنگین آنها خرد شود، از این جهت است که قرآن کریم برای صابران مقامهای بلندی را ذکر کرده و در موارد مختلف امر به صبر کرده است و می فرماید: یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلاة ان الله مع الصابرين ... و بشر الصابرين الذین اذا اصابتهن مصیبه قالوا اننا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمته و اولئک هم المهدون (۶۳۴)، (ای مؤمنین کمک بجوید به صبر و نماز زیرا خداوند با صابران است ... و بشارت ده صابران را آن کسانی که وقتی مصیبتی به آنها می رسد گویند ما برای خدا هستیم و به سوی او برمی گردیم ، برایشان درودهایی از پروردگارشان و رحمتی خواهد بود و ایشان هدایت شدگان می باشند) و یکی از بلاهای مهم اجتماعی وجود افراد منحرف و فتنه جوست که در برابر هدایت انبیای الهی قرار می گیرند و قرآن در موارد متعددی پیامبرش را به صبر در برابر آنها امر می کند و می فرماید: و تبعیت کن از آنچه بر تو وحی می شود و صبر کن تا اینکه خداوند حکم کند (۶۳۵)، و نیز: در برابر سخنان ایشان صبر کن و خداوند را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن با حمدش تسبیح کن (۶۳۶)، یا اینکه می فرماید: صبر کن وعده خدا - به یاری کردنت - حق است (۶۳۷)، و یا اینکه : صبر کن و برای ایشان در نزول عذاب عجله مکن مانند حضرت یونس (۶۳۸).

بنابراین تنها راه برخورد صحیح با مصایب صبر و استقامت و بوظیفه مناسب با آن ، عمل کردنت تا مصائب بر انسان آسان و گوارا شود همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: ان الله عز و جل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم و بالا، و ابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمه (۶۳۹)، (خداوند عز و جل بر گروهی نعمت داد، پس آنها شکر نکردند و آن وبال و گرفتاری شد برایشان ، و گروهی را به مصیبت مبتلا کرد و صبر کردند، آن برایشان نعمت شد). حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: (کسی که صبر کند مصیبتش آسان می شود) و: (سخنهای جز با صبر برطرف نمی شوند) و: (کمک کننده ای برتر از صبر نیست (۶۴۰)).

نشانه های صبر در بلا

برای آزمایش خود نسبت به استقامت در برابر مصایب و انجام وظیفه مناسب در برابر آنها، نشانه هایی از طرف اولیاء دین به ما داده شده تا با بررسی آنها در وجود خود میزان تحقق این صفت را بیازماییم ، در روایتی سؤ ال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره تفسیر صبر آمده است که جبرئیل می گوید: تصبر فی الضراء کما تصبر فی السراء و فی الفاقه کما تصبر فی الغنی ، و فی البلاء کما تصبر فی العاقبه ، فلایشکو حاله عند المخلوق بما یصیب من البلاء (۶۴۱)، (در سختی صبر کنی همان طور که در راحتی صبر می کنی و در نیازمندی صبر کنی همان طور که در حال بی نیازی صبر می کنی و در بلا و مرض صبر کنی همان طوری که در عافیت صبر می کنی ، پس شکایت حالش را نزد مخلوق نبرد نسبت به آن بلایی که که به او می رسد) همان طور که از این روایت استفاده می شود انسان صابر در تمامی حالاتش به وظایف بندگی عمل می کند تغییر حالتی او را در انجام وظایفش دگرگون و متزلزل نمی کند یعنی در حال سختی و بلا- سراغ طاعت و دعا و اظهار نیاز به حق تعالی می رود و نیز در حال غنی ، طغیان نداشته و اسراف کاری ندارد و رسیدگی به وظایف واجب و مستحب خود را فراموش نمی کند و در حال تنگدستی خرج کردنش محدود است بنابراین تمامی حالاتش نسبت به انجام وظایف واجب و مستحب یکسان است و خدا را فراموش نمی کند، از این جهت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که نشانه های صابر سه چیز است ، اولها ان لایکسل و الثانیه ان لایضجر، و الثالثه ان لایشکو من ربه عز و جل ، لانه اذا کسل فقد ضیع الحق ، و اذا ضجر لم یود الشکر، و اذا شکامن ربه عز و جل فقد عصاه (۶۴۲)، (اول آنکه کسالت نداشته باشد و دوم آنکه بی قرار و دل تنگ نباشد، و سوم اینکه از پروردگار با عزت و جلالش شکایت نکند، زیرا هنگامی که کسالت و سستی داشته باشد حق را ضایع می کند، و وقتی که دلتنگ و بی قرار باشد شکر

نمی کند و هنگامی که از پروردگارت با عزت و جلالش شکایت کند بتحقیق او را معصیت کرده است). - باید توجه داشت آنچه مذموم است شکایت کردن از خداوند است لکن شکایت را در امور به سوی خدا بردن و از او درخواست برطرف شدن گرفتاریها را داشتن، مطلوب است همان طور که حضرت یعقوب (۶۴۳) علیه السلام این گونه بود، و نیز شکایت کردن نزد برادر (۶۴۴) مؤمن، همان شکایت به طرف خدا بردن است -، از این جهت قرآن کریم در خطاب به مسلمین هنگام برخورد با دشمن می فرماید: (اگر شما بیست نفر صابر داشته باشید بر دویست نفر از دشمنان غلبه می کنید و اگر ضعف نشاندهید و صبرتان کم باشد صد نفر در مقابل دویست نفر غلبه خواهد کرد (۶۴۵))، بنابراین سستی و دلتنگی و خشمگین شدن در برابر بلاها مقاومت انسان را کم کرده و آنها او را از پای در آورده و تاءثیر نامطلوب در وجودش گذاشته و به نیستی می کشاند.

آثار صبر در بلا

صبر در برابر بلاها علاوه بر مزیت صاحبش نسبت به اتصاف به این صفت، دارای آثار مختلفی است که عبارتند از:

۱- آثار دنیایی: تمامی اوصاف کریمه نفسانی دارای آثار مطلوب دنیایی است اعم از فردی یا اجتماعی، صفت صبر نیز این چنین است از جمله آثار دنیایی آن که از فرمایشات علی علیه السلام استفاده می شود: پیروزی، یاری شدن، تسلیم شدن دشمن، رسیدن به اهداف دنیایی، توانمند شدن در اراده و عزت یافتن (۶۴۶).

۲- آثار روحی و آخرتی: این صفت کریمه علاوه بر آثار دنیایی که موجب آسایش دنیای انسان می شود و مهم تر از آن دارای آثار روحی و آخرتی است که عبارتند از:

الف - اساس ایمان: ایمان به خداوند در مقام عمل و در برخورد با امور مختلف زندگی، اگر برخورد مطابق با اعتقاد صحیح قلبی باشد شکل گرفته و تثبیت می شود و اگر با آن مطابق نباشد متزلزل می شود. بنابراین انسان مؤمن هنگام نزول بلاها، آنها را مستقل در تاءثیر ندانسته بلکه مصلحت الهی را در نزول آنها دخیل دانسته و با اتکاء به خداوند در رفع آنها می کوشد و اگر رفع نشد ایمانش به خداوند در مصلحت بودن بلا بیشتر می شود، از این جهت علی علیه السلام می فرماید: (صبر اساس ایمان است) و نیز: (صبر ثمره ایمان است) و نیز: (از گنجینه های ایمان صبر بر مصایب است) و نیز: (ایمانی مانند صبر نیست) (۶۴۷).

ب - همراهی و محبت خداوند: خداوند متعال از جهت احاطه وجودی همراه و معیت وجودی با تمامی موجودات دارد چنانچه می فرماید: الا انه بكل شیء محیط (۶۴۸)، (آگاه باشید که خداوند بر هر چیزی احاطه دارد) و نیز: و هو معکم اینما کنتم (۶۴۹)، (او با شماست هر جا بوده باشید) لکن یک همراهی خاصی با بعضی از انسانها دارد که آن مزیتی را برای ایشان ایجاب می کند و آن یا به معنای کمک کردن خداوند ایشان را می باشد و یا به معنای برطرف کردن موانع درک نسبت به خداوند متعال است از قلب ایشان، که با برطرف شدن آن موانع، احاطه و معیت خداوند را به اندازه ظرفیت وجودی خویش درک می کنند و شاید معنای محبت خداوند نسبت به ایشان نیز همین معنی باشد که بیان شد، از این جهت می فرماید: و اصبروا ان الله مع الصابرين (۶۵۰)، (و صبر پیشه کنید زیرا خداوند با صابران است) و نیز: والله يحب الصابرين (۶۵۱)، (و خداوند صابران را دوست دارد). و شاید معنای صلوات و رحمت الهی بر ایشان و هدایت یافتنشان که در آیه ۱۵۷ سوره بقره ذکر شده است این حقیقت باشد که بیان شد.

ج - پاداش نیکو: خداوند متعال به واسطه عنایتش به بندگان شایسته، علاوه بر مواهب روحی در دنیا به ایشان، تفضلهایی نیز در عالم آخرت به ایشان می فرماید که از جمله:

بهترین (۶۵۲) پاداشها به صابران و نیز رسیدن (۶۵۳) ایشان به پاداش مکرر، و همچنین برخورد سلامت گونه فرشتگان الهی (۶۵۴) با ایشان می باشد.

د - اعطاء مقامات الهی: یکی از آثار بسیار مهم صبر، عنایت بعضی از مقامات معنوی است به واسطه آن به افراد خاصی، مانند

مقام امامت به انبیای بنی اسرائیل چنانچه خداوند می فرماید: و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون (۶۵۵)، (و از بنی اسرائیل امامانی را قرار دادیم که هدایت به امر ما می کردند هنگامی که صبر کرده و به آیات ما یقین داشتند). و همچنین مقام رسالت اقتضای این صفت را دارد همان طور که می فرماید: فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل (۶۵۶)، (صبر کن همان طور که رسولان اولوالعزم صبر کردند).

نتیجه بحث

با توجه به مطالب ذکر شده در این فراز، به این نتیجه می رسیم که ماهیت دنیا ملازم است با وجود ناملازمات و گرفتاریها و این برای امتحان بشر است که در هر درجه ای از توجه و درک قرار دارد از آنها استفاده کرده یا در اصل ایمان آوردن به خداوند و یا در ازدیاد ایمانش و در نهایت هر مقدار همت انسان بالا باشد در رسیدن به کمالات، ابتلاء او به مصائب بیشتر است تا مقاومتش آزموده شود، در عین حال نباید در تمامی مراحل از کمک گرفتن از خداوند متعال در پیاده کردن این اوصاف شریفه غافل بود از این جهت در این زیارت از خداوند می خواهیم که نفس ما را در نزول بلایش صابر قرار دهد، و این حقیقت از قرآن کریم گرفته شده آنجا که خداوند به پیامبرش می فرماید: و اصبر و ما صبرك الا بالله (۶۵۷)، (و صبر داشته و صبرت جز به خداوند متعال نیست) و این خطاب وقتی بود که مصیبت بزرگی بر آن حضرت وارد شده بود و آن مثله شدن حضرت حمزه عموی پیامبر اکرم (علیهما السلام). بنابراین صفت صبر هم از ایمان سرچشمه می گیرد و هم در زیاد کردن ایمان تاءثیر بسزایی دارد.

فصل هفتم: شاکره لفواضل نعمائك شکر برای نعمتهای الهی

تحلیل معنای شکر

با دقت در جهان هستی، انسان عاقل پی می برد که هر چه هست از الطاف بیکران غنی مطلق و خداوند متعال است که آن را برای هدف مطلوب آفریده و لازمه عاقل بودن انسان آن است که تمامی نعمتها را از جانب آن کمال مطلق دانسته و از خود و سایر موجودات مانند خود هیچ چیز را ندانسته و آن را برای حق تعالی اظهار نماید، همان طور که اگر انسانی به دیگری لطف و احسانی می کند، لازمه انسانیت آن است که آن لطف را از دیگری دانسته و به این امر اقرار کند و آثارش را مترتب نماید، همان گونه که اگر موجودات زبان اظهار داشتند این حقیقت را نسبت به حق تعالی اظهار می کردند و زبان حال وجودشان نیز این چنین است، بنابراین شکر تصور و اظهار نعمت است (۶۵۸) و از مدح و حمد خاص تر است زیرا مدح ستایش چیزی است نسبت به کمالی که دارد اعم از کمال اختیاری یا غیراختیاری و حمد ستایش چیزی است در برابر کمال اختیاری آن، و لازمه نعمت بودن چیزی آن است که در مسیر هدف از آفرینش قرار بگیرد از این جهت خداوند متعال پس از بیان اعطای نعمتهای مادی (۶۵۹) و معنوی (۶۶۰) - دین الهی - می فرماید: اینها را دادیم شاکر خداوند شوید، و در جایی داشتن تقوا را زمینه شکر الهی بیان کرده و می فرماید: ولقد نصرکم الله بیدر و انتم اذلة فائقوا الله لعلکم تشکرون (۶۶۱)، (و بتحقیق خداوند شما را در - جنگ بدر یاری کرد در حالی که دلیل بودید پس خدا را حفظ کنید شاید شکر گزار او شوید) خلاصه آنکه اظهار عبودیت برای خداوند سبب شکرگزاری از او می باشد زیرا می فرماید: بل الله فاعبد و کن من الشاکرین (۶۶۲)، (بلکه فقط خدا را بندگی کن و از شکر گزاران باش) و در جای دیگر علت شکرگزاری را اعطای نعمت معرفی کرده و شکرگزاری را تنها به اظهار بندگی خداوند متعال بیان داشته است، فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیباً و اشکروا نعمه الله ان کنتم اياه تعبدون (۶۶۳)، (پس بخورید تصرف کنید در آنچه - از آنچه خداوند به شما روزی کرده در حالی که حلال و پاکیزه است و نعمت او را شکر کنید اگر فقط او را می پرستید) و در روایتی ابوبصیر از امام

صادق علیه السلام سؤال می کند: (آیا برای شکر اندازه و حدی است که وقتی بنده آن را انجام داد شاکر باشد؟ فرمود: بله، عرض کردم، آن چیست؟ فرمود: خداوند را ستایش کند بر هر نعمتی که به او داده است در اهل و مال، و اگر در آنچه خداوند در مالش به او داده حقی است آن را اداء کند و از این قبیل است فرمایش خداوند عز و جل: منزه است آن کسی که این - وسایل نقلیه - را مسخر ما قرار داد و ما به آن قدرت نداشتیم، و نیز از این قبیل است کلام او: پروردگارا من نسبت به آنچه از خیرات برایم فرود می فرستی فقیرم، و نیز کلام خداوند متعال: پروردگارا مرا فرود آور فرود آورند فرخنده ای - هنگام ورود در مکانی - و تو بهترین فرود آورندگانی، و نیز، پروردگارا مرا در - هر کاری - صادقانه وارد کن و صادقانه خارج نما و برایم از طرف خودت فرمانروایی یاری کننده قرار ده (۶۶۴).

مراتب شکر

مراتب شکر

پس از روشن شدن معنای شکر، معلوم می شود که هر مقدار آگاهی انسان به نعمتهای خداوند بیشتر باشد محدوده شکر برایش وسیعتر خواهد بود از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من لم يعلم فضل نعم الله عز و جل علیه الا فی مطعمه و مشربه فقد قصر علمه و دنا عذابه (۶۶۵)، (کسی که برتری نعمتهای خداوند عز و جل بر خویش را جز در خوراکی و نوشیدنی نداند بتحقیق علمش کوتاه و عذابش نزدیک است) و قرآن کریم می فرماید: الم تر و ان الله سحر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة (۶۶۶)، (آیا نمی بینید که خداوند آنچه در آسمانها و در زمین است مسخر برای شما قرار داده است و نعمتهای ظاهری و باطنی را بر شما فرو ریخته است) و در جای دیگر خطاب به انسان می فرماید: و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم (۶۶۷)، (و اگر نعمت خداوند را بشمارید نمی توانید اندازه کنید همانا خداوند بخشنده مهربان است) بنابراین با یک دید کلی، شکر به دو مرتبه تقسیم می شود:

اول - شکر ظاهری

و آن توجه سطحی است به نعمتهای ظاهری در اطراف خود، و ادای آن به این است که آنها در معصیت خداوند استفاده نشوند، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: شکر النعمة اجتناب المحارم (۶۶۸)، (شکر نعمت دوری از محرّمات است) علی علیه السلام نیز می فرماید: لو لم يتوعد الله علی معصيته لكان يجب الا يعصى شکر النعمة (۶۶۹)، (اگر خداوند بر معصیتش وعده عذاب نمی داد، حتما لازم بود که معصیت نشود به جهت شکرگزاری از نعمتهایش).

دوم - شکر باطنی

و آن با توجه عمیق به نعمتهای الهی در جهان هستی و در شئون وجودیه خود حاصل می شود که پی بردن به هر نعمتی شکر مناسب با آن را می طلبد، از این جهت ائمه علیهم السلام در تعلّماتشان بینش ما را نسبت به نعمتهای الهی و شکر در برابر هر یک را وسیع کرده اند، روایتی که آخر معنای شکر ذکر شد شاهد این معنا است و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام به سدید می فرماید: (ای سدید! مال کسی هیچ گاه زیاد نمی شود مگر اینکه حجت خدا بر او بزرگ خواهد بود، پس اگر بتوانید که آن حجت را از خودتان دفع کنید انجام دهید، به حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا چگونه دفع کنیم؟ فرمود: به واسطه برآورده کردن حوائج برادرانتان از اموالتان، سپس فرمود: ای سدید! با نعمتها با نیکویی برخورد کنید... (۶۷۰)) و علی علیه السلام می فرماید: (زیاد

توجه کن - با اکرام کردن به کسی که تو بر او برتری پیدا کردی زیرا این از درهای شکر است (۶۷۱)) و نیز می فرماید: (اگر بر دشمنت قدرت پیدا کردی عفو از او را شکر قدرت بر او قرار ده (۶۷۲))، هر مقدار ایمان انسان نسبت به اعطای الهی بیشتر باشد شکر او نسبت به خداوند بیشتر خواهد بود حتی نسبت به امراضی که از او دفع شده دیگری به آن مبتلاست، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (هر کسی که به شخص گرفتاری توجه کرده و بدون جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (هر کسی که به شخص گرفتاری توجه کرده و بدون آنکه او بفهمد سه مرتبه بگوید حمد خدایی را که مرا از آنچه به تو مبتلا کرده، عافیت داده است و اگر می خواست مرا مبتلا- می کرد، هیچ گاه به آن مبتلا نمی شود (۶۷۳)) البته در مواجهه با چنین صحنه هایی مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام به خداوند عرضه بدارد که: (من شخص مبتلا را مسخره نکرده و بر او فخری ندارم لکن تو را بر نعمت عظیمت بر خودم حمد می کنم (۶۷۴)) انسان اگر ایمانش قوی تر شد حتی نسبت به آن مشکلاتی که در آنهاست خداوند را شکر می کند چون منتسب به خداوند حکیم می داند که او حتما مصلحتی را در نظر داشته است که مرا به این مصیبت مبتلا- کرده است، - البته مصلحت در عروض این امور نسبت به عموم مؤمنان بخشیدن گناهان است - از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی امری بر او وارد می شد که او را خوشحال می کرد، می فرمود: ستایش برای خداوند بر این نعمت، ولی وقتی امری بر او وارد می شد که او را ناراحت می کرد، می فرمود: حمد برای خداوند بر هر حال (۶۷۵))، با این دیدگاه بود که حضرات ائمه علیهم السلام نسبت به جزئی ترین امور که در نزد عموم مردم از نعمتهای الهی به حساب نمی آید خداوند را شکر می کردند به گونه ای که شکر زبانی ایشان حکایت از عمق ایمان ایشان نسبت بخداوند متعال می کند که ایشان تمامی وقایع و امور جهان را در تمام لحظات منتهی بخداوند و از نعمتهای خداوند می دانستند، از این جهت راوی گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمدند و اسب آن حضرت گم شده بود فرمودند: (اگر خداوند آن را بر من رد کند حتما حق شکر او را اداء خواهم کرد، راوی گوید: چیزی نگذشت که اسب پیدا شد، حضرت فرمود: الحمد لله، شخصی به آن حضرت عرض کرد، فدایت شوم شما فرمودید: حق شکر خداوند را اداء خواهم کرد، حضرت فرمودند: آیا نشنیدی گفتم: الحمد لله (۶۷۶)). با این دیدگاه اگر خداوند به انسان نعمتی را بدهد و آن را منتسب به خداوند دانسته و به لوازمش عمل کند مبتلا- به استدراج و عقب گرد نمی شود همان طور که امام صادق علیه السلام در جواب راوی که به حضرت عرض کرد: (از خدا خواستم مال و فرزند و خانه به من عنایت فرماید و می ترسم این استدراج باشد، فرمود اگر با حمد باشد استدراج نیست (۶۷۷)).

حقیقت شکر

پس از اینکه روشن شد که شکر دارای مرحله ظاهر و باطن است معلوم می شود که حقیقت شکر همان ستایش حق تعالی است به جهت کمالی که از او ظهور کرده است هر چند به واسطه امور یا وسایط فیض باشد، روی این حساب خود ستایش حق تعالی برای انسان مؤمن موضوعیت دارد، همان طور که راوی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: من حمد الله علی النعمه فقد شکره و كان الحمد افضل من تلك النعمه (۶۷۸)، (کسی که خداوند را بر نعمتش ستایش کند پس او را شکر کرده و حمد برتر از آن نعمت است). از این جهت اصل در تحقق شکر، همین معرفت قلبی است که این نعمتها از جانب خداوند است و سپس آن ستایش را بر زبان جاری کردن است، همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و او آنها را با قلبش بشناسد پس شکرشان را بجا آورده است (۶۷۹)) و شکر زبانی به تنهایی چندان فایده ای ندارد، زیرا حقیقت اعمال بستگی به توجه قلب و درک آن دارد، از این جهت کسی که در حال عافیت است و آن را از خداوند می داند و شکر گزار است و شخص گرفتاری که صابر است و آن ابتلاء را منتهی به خداوند متعال می داند اجرشان یکی است همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (شخص در حال عافیت و شاکر، همان اجری را دارد که برای مبتلای صابر است و صاحب نعمتی که شاکر باشد

همان اجر محروم قانع را دارد (۶۸۰)) بنابراین سپاسگزاری از دیگران که واسطه رساندن کمالاتی به انسان می شوند با توجه به اینکه خداوند متعال خلقت ما را به گونه ای قرار داده است . که از یکدیگر متاثر شویم و در رفع نیازمندیها به یکدیگر کمک کنیم - سپاسگزاری از خداوند محسوب می شود و عدم توجه به این وسایط به طور کلی ، ضایع کردن حق وسایط است و خداوند متعال تکوینا مقرر کرده است که ربوبیتش از راه وسایط پیاده شود، از این جهت سپاسگزاری نکردن از وسایط موجب عدم سپاسگزاری از حق تعالی نیز می شود همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: (خداوند هر بنده شکرگزاری را دوست دارد، خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به بنده ای از بندگانش می فرماید: آیا از فلانی شکرگزاری کردی ؟ می گوید: بلکه از تو شکرگزاری کردم ، خداوند می فرماید: مرا شکر نکردی زیرا او را شکر نکردی ، سپس فرمود: شاکرترین شما برای خدا شاکرترین شما برای مردم است (۶۸۱)). این مطلب حتی در ربوبیت تشریعی خداوند متعال نیز جاری است زیرا او انسانها را به واسطه ارسال انبیاء و انزال کتب ، هدایت و تربیت از ایشان را در آیات قرآنی تبعیت از خویش (۶۸۲) معرفی کرده و اطاعت از ایشان را کنار توحید (۶۸۳) در عبودیت بیان کرده است و آن را اجر (۶۸۴) رسالت ایشان قرار داده است که این حقیقت شکر نسبت به ایشان خواهد بود. پس با توجه به حقیقت شکر، انسان هر مقدار معرفتش نسبت به صاحب نعمت بیشتر باشد به این صورت که کمالات و نعمتهای حق تعالی را محدود نبیند حتی شکر خود را نیز نعمتی از او بداند، حق شکر او را توانسته انجام دهد همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: (خداوند عز و جل به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی ؛ حق شکر مرا اداء کن ، عرض می کند: پروردگارا؛ چگونه حق شکر تو را اداء کنم در حالیکه هیچ شکری نیست مگر اینکه تو به آن نعمتی به من داده ای ؟ خداوند فرمود: ای موسی ؛ الآن مرا شکر کردی چون دانستی که آن نیز از من است (۶۸۵)) و بدین جهت حضرت نوح علیه السلام بنده شکور نامیده شده است زیرا به فرموده امام صادق علیه السلام صبح و شام این دعا را صادقانه می خواند: (اللهم ما اصبحت بی من نعمه او عافیه فی دین او دنیا فمکنک وحدک لا شریک لک ، لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و بعد الرضا (۶۸۶)) سپس امام صادق علیه السلام می فرماید: (اگر این دعا را بگویی شکر نعمتهایی که خداوند در آن روز و شب عنایت فرموده است ادا کرده ای .) و اگر معرفت انسان به حق تعالی بالاتر رود به گونه ای که چون او نعمت داده است او را شکر نکند بلکه چون او صاحب کمالات نامحدود است و خودش هیچ ندارد او را شکر کرده و بندگی نماید، اینجا بینش این بنده به درجات عالیه ای از معرفت رسیده به گونه ای که انتخاب شده حق تعالی می شود و خداوند پرده های بین خود و او را برطرف کرده و این حقیقت را می یابد همان طور که این درجه از معرفت برای مخلصین و بندگان پاک شده خداوند تحقق یافته و حضرت ابراهیم علیه السلام یکی از ایشان می باشد که قرآن درباره او می فرماید: شاکرا لانعمه اجتبه و هداه الی صراط مستقیم (۶۸۷)، (شکر گزار نعمتهای الهی است ، خدا او را انتخاب کرده و به راه مستقیم هدایتش فرموده) از این جهت علی علیه السلام می فرماید: (و عده ای هستند خداوند را به خاطر شکر او بندگی می کنند - نه از ترس عذاب یا طمع به بهشت - این بندگی آزادگان است (۶۸۸)) زیرا از غیر خداوند و انگیزه های خالص الهی آزاد شده اند، و او را چون اهل بندگی است و صاحب جمال و جلال مطلق ذاتی و محبوب بالذات است بندگی می کنند، ائمه علیهم السلام این گونه بوده اند (۶۸۹) همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود و بنابر فرمایش امام باقر علیه السلام : (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب عائشه ، هنگامی که به حضرت عرض کرد: چرا خود را به زحمت می اندازید و حال آنکه خداوند گناهان گذشته و آینده شما را آمرزیده است ؟ - گناهی ندارید - فرمودند: آیا بنده شکرگزاری نباشم ؟ (۶۹۰)).

با این بیانات روشن شد که حقیقت شکر نیز دارای درجاتی است و بستگی به معرفت انسان به خداوند متعال دارد هر مقدار معرفت عمیق تر باشد حقیقت شکر نیز عمیقتر خواهد بود.

لوازم و آثار شکر

هر یک از اوصاف شریفه نفسانی یک سری از اوصاف و حالات شریفه دیگری را به همراه دارد و یا بعد از آن بر انسان مترتب می شود. نسبت به صف شکر نیز این چنین است البته نوعا این آثار با تداوم این اوصاف مترتب می شوند. از دسته اول به لوازم و از دسته دوم به آثار تعبیر می کنیم و آنها عبارتند از:

۱- دارا بودن حکمت

حکمت بنابر تعبیر قرآن کریم، آگاهی به اشیاء است آن گونه که می باشند و آن دارای مزایای مهمی است که کسی که آن را دارا باشد به خیر کثیر تاءمل شده و خداوند نیز آن را به او می دهد، همان طور که قرآن کریم می فرماید: *لله یوتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا (۶۹۱)*، و یکی از کسانی که به او حکمت داده شده حضرت لقمان است که بر آن لازمه ای مترتب می شود که عبارت است از شکر کردن خداوند، و *لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله (۶۹۲)* (و بتحقیق به لقمان حکمت دادیم که خدا را شکر کن)، و چون شکر، قرار دادن هر چیز در جای مناسب خویش می باشد و آن لازم دارد شناخت اشیاء را به گونه ای که جایگاه هر کدام در نظام خلقت معلوم باشد، پس داشتن حکمت با شکر متلازمین هستند، هر جا شکری باشد حکمت موجود است و اگر حکمت بخواهد موجود بوده و تاءثیر بگذارد باید با شکر تواءم باشد.

۲- زیاد شدن نعمت

یکی از آثار حتمی شکر که خداوند به آن وعده داده است زیاد شدن نعمت است که صاحبش از آن بهره مند می شود زیرا اثر شکر از حق تعالی به بنده می رسد در حالی که خداوند از تمامی اشیاء و آثارشان بی نیاز است همان طور که می فرماید: و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید (۶۹۳)، (و کسی که شکر کند برای خویش شکر کرده و کسی که کفر ورزد خداوند بی نیاز ستوده شده است) و نیز می فرماید: و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم (۶۹۴)، (و یاد کن هنگامی را که پروردگارتان اعلان کرد که اگر شکر گزارید حتما شما را زیاد می کنم). امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه شریفه می فرماید: *من اعطی الشکر اعطی الزیادة (۶۹۵)*، (کسی که شکر به او داده شده باشد زیاد شدن نعمت هم به او داده شده است) روایات در این مطلب زیاد وارد شده است به گونه ای که از آنها استفاده می شود که تداوم نعمت نیز با شکر نسبت به آن تضمین شده است. همان طور که امام سجاد علیه السلام در سفارشش به بعضی از اولاد خود می فرماید: *فارنه لازوال للنعمه اذا شکرتم (۶۹۶)*، (نعمتی را که شکر کنی زایل نمی شود) این مطلب شامل تشکر از دیگران نیز می شود زیرا شکر زمینه اهلیت برای نعمت را ظهور می دهد و آنها را به طرف خود جذب می کند همان طور که امام سجاد علیه السلام در سفارش گذشته می فرماید: یا بنی اشکر الله لمن انعم علیک و انعم علی من شکرک (۶۹۷)، (فرزندم خدا را شکر کن نسبت به کسی که بر تو نعمتی می دهد و نعمت بده بر کسی که تو را شکر کند) و امام باقر علیه السلام نیز از علی علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: *حق علی من انعم علیه ان یحسن مکافاة المنعم فان قصر عن ذلک وسعه فعلیه ان یحسن الثناء فان کل عن ذلک لسانه فعلیه معرفة النعمه و محبة المنعم بها، فان قصر - قصر - عن ذلک فلیس للنعمه باهل (۶۹۸)*، (لازم است بر کسی که نعمت داده شده اینک نسبت به نعمت دهنده تلافی نیکو کند پس اگر توانش نسبت به آن قاصر بود پس باید او را مدح نیکو کند و اگر زبانش از این کار ناتوان بود، باید نعمت را شناخته و نعمت دهنده را دوست بدارد و از این کار کوتاهی کرد - از تمامی اینها قاصر بود - اهلیت نعمت را ندارد).

یکی از آثار بسیار مهم شکر نعمتهای حق تعالی و ادای حقوق او آن است که خداوند از روی تفضلش از چنین انسانی تشکر کرده به گونه ای که شکر خداوند از بنده غیر از شکر بنده از خداوند خواهد بود چنانچه در قرآن می فرماید: ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمتتم و کان الله شاکرا علیما (۶۹۹)، (خداوند چکار دارد به عذاب شما اگر شکر کنید و ایمان آورید و خداوند شاکر آگاه است) البته در موارد دیگری قرآن کریم (۷۰۰) خداوند متعال را نسبت به بندگانی شکور معرفی کرده است که بازگشت آن نیز به معنایی که گفته شد می باشد، شاید شاکر بودن خداوند متعال نسبت به بندگان شاکرش این باشد که برای ایشان پرده از نعمتش برداشته و نعمت را عین فقر به منعم می بینند به گونه ای که منعم از آن جدا نبوده و در حقیقت منعم را با نعمت می بینند.

۴- انعام به دیگران

یکی از نشانه های شکر نعمتهای الهی آن است که صاحبش از آنها نسبت به دیگران منعی نداشته باشد تا دوام نعمت برایش تضمین شود از این جهت علی علیه السلام می فرماید: احسن شکر النعم الانعام بها (۷۰۱)، (نیکوترین شکر نعمتها انعام کردن آنهاست) و نیز می فرماید: اذا انعمت بالنعمه فقد قضیت شکرها (۷۰۲)، (وقتی که نعمت را به دیگری دادی بتحقیق شکر آن را انجام داده ای).

۵- جلوگیری از نزول بلا

شکر کردن علاوه بر جلب نعمتهای دیگر، مانع از رسیدن بلا- و عذاب بر صاحبش می شود همان طور که علی علیه السلام می فرماید: شکر النعم عصمه من النقم (۷۰۳)، (شکر نعمتهای الهی بازدارنده از نقمتهای و عذابها می شود).

آثار شکر نکردن

آثار شکر نکردن

با دقت در آیات و روایات به دست می آید که شکر نکردن منعم برای نعمتش علاوه بر اینکه از نظر عقلا- نشانه نفهمی و بی شخصیتی و پستی شخصی نعمت داده شده می باشد همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: (حمد برای خدایی است که اگر بندگانش را از شناخت ستایشش نسبت به منتهای پیاپی و ریزش نعمتهای زیادش بر آنها، منع می کرد، ایشان در نعمتهایش تصرف کرده و او را ستایش نمی کردند و در رزقش توسعه می دادند و شکرش را نمی کردند و اگر این طور می شدند حتما از مرز انسانیت به مرز چهارپایان خارج شده و همان طور می شدند که خدا توصیف می کند: ایشان جز چهارپایان نیستند بلکه گمراه ترند (۷۰۴)). آثاری نیز بر آن مترتب می شود که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱- زوال نعمت

همان طور که فضایل اخلاقی آثار دنیایی و آخرتی مطلوبی دارند رذایل اخلاقی نیز آثار نامطلوبی دارند. یکی از آثار مهم عدم شکر، زایل شدن آن نعمت است معنای آن این نیست که آن نعمت برای صاحبش معدوم شود بلکه اگر نسبت به او از خاصیت هم بیافسد مانند زایل شدن است و در این هنگام عذابش برای او سخت تر است و این تبدیل نعمت به نقمت می باشد. مانند کسی که زخم معده دارد با اینکه سر سفره رنگین خود می نشیند و می بیند دیگران از آن بهره مند می شوند لکن چون خودش محروم است

برای او دیدن این منظره دردناک است، از این جهت قرآن کریم چنین حالتی را کفر نامیده است، و لئن کفرتم ان عذابی لشدید (۷۰۵)، (و اگر کفر ورزید همانا عذابم شدید است)، زیرا نعمت را از ارتباطش با منعم پوشانده است. علی علیه السلام نیز می فرماید: زوال النعم بمنع حقوق الله منها و التقصیر فی شکرها (۷۰۶)، (زایل شدن نعمتها به واسطه ندادن حقوق خداوند است از آنها، و تقصیر در ادای شکر آنهاست)، و حضرت صادق علیه السلام نیز می فرماید: احسنوا جوار النعم و احذروا ان ينتقل عنکم الی غیرکم، اما انها لم ينتقل عن احد فکادت ان ترجع الیه، قال: و کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: قل ما ادبر شیء فاقبل (۷۰۷)، (همسایگی نعمتها را نیکو بدارید و پرهیزید از اینکه شما به غیر شما منتقل شود، آگاه باشید که هیچ گاه آن، از کسی منتقل نمی شود که دوباره به او برگردد. علی علیه السلام می فرمود: کم می شود چیزی که پشت کرد دوباره روی کند) این سخنان نسبت به تمامی نعمتهای الهی است بویژه نعمتهای معنوی و حالات روحی که اگر حاصل شدند و شکر آنها انجام نشد تداوم پیدا نمی کنند و از انسان گرفته می شوند.

۲- شهادت نعمت بر ضرر صاحبش

شکر نکردن نسبت به نعمتها علاوه بر اینکه موجب زوال آن و انتقالش به دیگران می شود. - که این خود یک عقوبتی است بر صاحبش همان طور که علی علیه السلام فرموده است موجب می شود که نعمت زایل شده بر ضرر صاحبش گواهی دهد و او را مؤ اخذ کند و موجب شرمندگیش را فراهم کند - اگر توبه نکند - همان طور که علی علیه السلام می فرماید: احسنوا صحبة النعم قبل فراقها، فانها تزول و تشهد علی صاحبها بما عمل فیها (۷۰۸)، (مصاحبت نعمتها را قبل از جدایش نیکو شمیرید، زیرا آنها زایل شده و بر ضرر صاحبش شهادت می دهند به آنچه در آنها عمل کرده است) از این جهت قرآن کریم می فرماید: (که دشمنان خداوند وقتی بجهنم می روند گوش و چشم و پوستهایشان بر ضرر ایشان شهادت می دهند) (۷۰۹) و مسئله سؤال از نعمتها مسئله مسلمی است که قرآن کریم و روایات به آن دلالت دارند، لم لتسئلن یومئذ عن النعم (۷۱۰)، (و حتما روز قیامت از نعمت سؤال می شوید) و موسی بن جعفر به واسطه پدران بزرگوارش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود: (بنده ای در قیامت قدم از قدم بر نمی دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال می شود: از عمرش که در چه چیزی از بین برده است؟ و از جوانیش که در چه چیزی فرسوده اش کرده؟ و از مالش که از کجا آورده و در چه چیزی انفاق کرده است؟ و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام (۷۱۱)).

۳- فشار قبر

یکی از عذابهایی که بر انسان وارد می شود علاوه بر امور گذشته، در اثر کفران نعمتهای الهی، مسئله فشار قبر است همان طور که امام صادق علیه السلام پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم (۷۱۲)، (فشار قبر برای مؤمن کفاره نعمتهایی است که ضایع کرده است).

خلاصه و نتیجه بحث

با توجه به بیانات گذشته، انسان مؤمن هنگام توجه به نعمتها، باید سعی کند که نعمتها او را از اعطاءکننده آن غافل نکند که از شکر آن بازماند همان طور که علی علیه السلام فرمود: (مشغول شو به شکر نعمت از خوشحالی و سرگرمی به نعمت (۷۱۳)) و توجه داشته باشد که نعمتهای الهی محدود به امور ظاهری نیست بلکه سرپای وجود انسان را فراگرفته است و اگر آنها را شکر کند خداوند می افزاید و اگر کفران کند محروم شده و در فراقش اندوه و عذاب می کشد و بداند که خداوند شاکر او خواهد بود که

شکر الهی از بنده، آثار غیرقابل تصویری دارد، علاوه بر این شکر نسبت به اسباب و مسببات شکر خداوند است و لازمه شکر نعمتها رساندن آنهاست به مستحقین اش، و نسبت به نعمتهای الهی مغرور نشد و از خداوند متعال خواهان این باشد که نفسش را شاکر نعمتهای فاضله اش قرار دهد همان طور که در این فراز از زیارت امین الله آمده و امام رضا علیه السلام نیز این شعر را زیاد می خواندند (۷۱۴):

إذا كنت في خير فلا تغتر

به ولكن قل اللهم سلم و تمم

وقتی در خیری هستی به آن مغرور مشو

ولكن بگو خدایا آن را سالم بدار و تمامش کن

و در غیر این صورت نفس انسانی به طور طبیعی به طرف کفران و غفلت حق تعالی سوق دارد و شیطان نیز آن را با وسوسش تقویت کرده و از چهار طرف می آید همان طور که خودش به خداوند عرض می کند: (که تو اکثر ایشان را شکر گزار نمی یابی (۷۱۵))، و گاهی هم که در سختیها قرار می گیرد و با خود عهد می کند که اگر نجات یافت از شاکرین (۷۱۶) باشد همین که نجات پیدا می کند غفلت او را فرا گرفته دنبال شرک و ارتباط استقلال گونه با اشیاء می رود. بنابراین ما نیز نسبت به نعمتهای الهی خود را باید مقصر بدانیم - که واقعا نیز این چنین است - و در پیشگاه حق تعالی اقرار به عجز از حق شکرش کنیم، آن گونه که انبیای اولوالعزم خداوند بوده اند تا مورد توجه مستمر حق تعالی قرار بگیریم، همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: فکیف نطیق حمده، ام متی نودی شکره؟ لا، متی؟ (۷۱۷) (پس چگونه می توانیم حمدش را انجام دهیم، یا چه وقت می توانیم شکرش را اداء کنیم؟ خیر، چه وقتی می توان؟) و اگر او را شکر کنیم، الهام شکر را نیز از او بدانیم تا از طغیان و خودبینی محفوظ باشیم همان طور که امام سجاد علیه السلام فرموده است (۷۱۸).

فصل هشتم: ذاکرة لسوانح الأئمة یاد نعمتهای سرشار خداوند

معنای یاد نعمتهای خداوند

انسان عاقل با کمی دقت در نظام آفرینش پی می برد که موجودات به هستی مطلق بی نیاز وابسته بوده و برای هدفی عالی خلق شده اند که در پرتو تکیه به این مبداء و بودن این هدف معنا پیدا می کنند و در غیر اینصورت واقعیتی ندارند و هر مقدار دقیق تر شویم به رموزی از جهان هستی پی می بریم که تمامی آنها آن خصوصیت بالا را دارند همان طور که علم امروز به گوشه هایی از اسرار هستی پی برده است پس جهان آینه و نشان آن کمال مطلق - که خداوند متعال است - می باشد از این جهت قرآن کریم گاهی به موجودات با تمامی شئونی که دارند نام آیات می گذارد و می فرماید: سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید (۷۱۹)، (ما آیات خود را در عالم و در خود انسانها به ایشان نشان می دهیم تا بر آنها آشکار شود که خداوند حق است آیا برای پروردگارت کافی نیست که او بر هر چیز گواه - مشهود - است) و گاهی از آنها به نعمت تعبیر می کند - نعمت (۷۲۰) همان حالت زیبا و نیکو می باشد - از آن جهت که برای انسان نشان دهنده جمال و کمال مطلق خداوند هستند، و در جای دیگر نیز می فرماید: الذی احسن کل شیء خلقه (۷۲۱)، (خداوند آن کسی است که خلقت هر چیزی را زیبا و نیکو قرار داده است). بنابراین یاد نعمتهای خداوند معنایش این می شود که انسان به موجودات آن گونه که هستی واقعی دارند توجه کند و آن ربط مطلق بودن به غنی بالذات است، از این جهت خداوند متعال در سوره فاطر پس از توصیف خویش به خالق بودن موجودات و بیان شئون دیگر رویبیتش، می فرماید: ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله

یرزقکم من السماء و الارض لا-اله الا- هو فانی تو فکون (۷۲۲)، (ای مردم ، یاد کنید نعمت خدا را بر خودتان ، آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که به شما از آسمان و زمین رزق دهد، معبودی جز او نیست پس به کجای روی می گردانید؟) خطاب آیه شریفه هر چند به مشرکین و کسانی که از نظر اعتقادی به ارباب مختلف معتقدند، می باشد لکن مضمون آن رهنمود و تنبیهی نیز برای همه موحدان می باشد که توجه داشته باشند با برخورد و تماس با موجودات این عالم ، آنها را عملاً مستقل در تاءثیر و تاءثر ندانسته و از آن حقیقتی که موجودات لحظه به لحظه از او فیض هستی و شئون آن را دریافت می کنند و او با ایشان و محیط به آنها می باشد که : الا انه بکل شئی محیط (۷۲۳)، غافل نباشند مانند قارون که قرآن کریم درباره اش می فرماید: (قارون از قوم موسی بود پس بر ایشان سرکشی کرد و ما به او گنجهایی دادیم که کلیدهای آن بر گرده افراد نیرومند، گران می آمد، زیرا قومش به او گفتند: خوشحال مباش که خداوند افراد شادمان را دوست ندارد... او گفت : اینها را با دانشی که دارم به دست آورده ام - لکن مؤمنین واقعی به او می گفتند: - نسبت به آنچه خدا به تو داده است خانه آخرت را طلب کن و نصیبت را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان گونه که خداوند به تو نیکی کرد و فساد در روی زمین را طلب مکن زیرا خداوند مفسدین را دوست ندارد(۷۲۴)).

علت سفارش به یاد نعمتها

پس از روشن شدن معنای یاد نعمتهای پروردگار متعال ، علت این همه سفارشات به یاد نعمتها معلوم می شود که نفس انسانی وقتی تماس با موجودات عالم برقرار می کند به طور طبیعی تمایل ظاهری به این عالم پیدا کرده و از آن ، خواص مختلف را طلب می کند، و از ماورای این عالم غافل می شود از این جهت خداوند متعال در آیات مختلف به مخالفین انبیاء علیهم السلام ، - که به برکت انبیاء خداوند نعمتهای زیادی را به آنها نیز داده است - از زبان انبیاء امر به یادآوری نعمتهای خویش را می کند و به عنوان نمونه به قوم حضرت صالح علیه السلام از قول آن حضرت خطاب می کند که : واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بواکم فی الارض تتخذون من سهولها قصورا و تتحتون الجبال بیوتا فاذکروا الاء الله و لاتعتوا فی الارض مفسدین (۷۲۵)، (و یاد کنید هنگامی را که خداوند شما را جانشینانی پس از قوم عاد - بعد از هلاکتشان - قرار داد و در زمین جایگزین تان کرد که از زمینهای آن ، کاخهایی را ساختید و از کوهها خانه هایی ، پس نعمتهای خداوند را یاد کنید و به گونه تبهکاران در روی زمین کوشش مکنید) و مانند این خطاب را حضرت (۷۲۶) هود نیز داشته است ، و به مؤمنین نیز امر به یادآوری نعمتهای مخصوص به ایشان را می کند و آن اسلام و دینی است که در تمامی شئون زندگی ربط کامل به حق تعالی دارد و به دنبال خود برادری و امنیت و عزت و ثروت را آورده است آنجا که می فرماید: واذکروا نعمه الله علیکم و میثاقه الذی و اذقتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور (۷۲۷)، (و یاد آور شوید نعمت خداوند را بر خودتان و عهد و پیمانی را که با شماست زیرا گفتید گوش دادیم و اطاعت کردیم و خدا را حفظ کنید همانا خداوند به درون سینه ها آگاه است) و در مقابل این همه سفارشات به ذکر، از اوصافی که ضد ذکر نعمتهای الهی است نکوهش شده تا انسانهای مبتلا به این اوصاف متنبه و بیدار شده ، متذکر نعمتها گردیده و آثارش را مرتب کنند. یکی از آن اوصاف که در برابر ذکر است ، غفلت می باشد قرآن کریم همه کسانی را که آگاهی به این عالم حتی خصوصیات ظاهری آن داشته لکن از ربط آن به حق تعالی و بازگشتش به او جاهل و بی توجه هستند، غافل می نامد، و می فرماید: ولکن اکثر الناس لایعلمون لایعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی و ان کثیرا من الناس بقاء ربهم لکافرون (۷۲۸)، (ولکن بیشتر مردم نمی دانند، ظاهری از حیات دنیا را می دانند ولی ایشان از آخرت غافلند، آیا در خودشان فکر نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آن دوست را جز به حق و مدت نامیده شده نیافرید و همانا بیشتر مردم به لقای پروردگارش کافرند) و همچنین کسانی که تکبر کرده (۷۲۹) و عملاً آیات الهی را تکذیب می کنند و زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح (۷۳۰) داده و به آن راضی (۷۳۱) و اطمینان

نفسانی پیدا کرده اند، غافل معرفی می کند.

یکی دیگر از اوصاف ضد ذکر، حالت فرح و خوشحالی نسبت به آنچه انسان به آن رسیده از امور دنیایی اعم از مال یا مقام یا علم یا هر نعمت دیگر بدون ارتباط دانش به حق تعالی، از این جهت در قضیه قارون مؤمنان به او گفتند: (این همه به دارایت اظهار سرور مکن زیرا خداوند این گونه افراد را دوست ندارد و وقتی زمین او و اموالش را به امر حضرت موسی علیه السلام فرو برد و هیچکس نبود که او را کمک کند، آن کسانی که قبل از این تمنای ثروتش را کرده بودند، متنبه شده و به طرف خداوند روی آوردند و متوجه رزاقیت او شده و اظهار امتنان کردند از اینکه از عذاب الهی در امان ماندند (۷۳۲)، و در موارد دیگری هم که انسانها مبتلا به خوشحالی نابجا شدند از قبیل اظهار علم (۷۳۳) در برابر انبیاء و همچنین رسیدن به رحمتی (۷۳۴) و یا به زندگانی (۷۳۵) دنیایی، قرآن کریم آنها را نکوهش کرده و یکی از علت‌های عذاب مشرکین و کفار را، خوشحالی نابجای ایشان بیان کرده است، ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون (۷۳۶)، علتش آن است که شما در روی زمین بدون حق خوشحالی کرده و هوسرانی می کردید) در مقابلش امر می کند که به داده های خداوند اظهار خوشحالی کنند، قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون (۷۳۷)، (بگو ای پیامبر؛ به تفضل خداوند و رحمتش باید خوشحال باشید، آن - تفضل الهی - بهتر است از آنچه جمع می کنند) قرآن کریم انسانها را از این دو حالت - غفلت و خوشحالی نابجا نسبت به امور این جهان - برحذر داشته است تا مبتلا به حالت بدتر از این دو نشوند که آن حالت اتراف و مترف شدن است تا موجب نزول عذاب بر جامعه انسانی شود، آنجا که می فرماید: و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا (۷۳۸)، (و هنگامی که هلاک اهل شهری را بخوانیم - با تحقق اسبابش که آنها فراهم می کنند - کامرانان و هوسرانان را امر می کنیم - به طاعت - پس آنها فاسق و متهم می شوند و عذاب برایشان لازم می شود و آنها را نابود می کنیم).

اسباب یادآوری نعمتها

خداوند متعال با ایجاد نعمتهای سرشار، موجبات توجه و تذکر به نعمتهای خویش را نیز برای بشر فراهم کرده است لکن از آن جهت که وسیله تذکر انسان می شوند آنها را اسباب یادآوری می نامیم که عبارتند از:

الف - به کار بستن عقل و فکر: یکی از نعمتهای مهم پروردگار متعال بر بشر اعطاء عقل و قوه متفکره به اوست که مهم ترین کار آن درک واقعیت جهان هستی است که آن با قوای دیگر میسر نیست و خداوند متعال به واسطه آن حجت را بر بشر تمام کرده است به گونه ای که برای این قوه ابزار و مقدماتی را قرار داده که با به کار گرفتن صحیح آنها می تواند حقایق جهان را به اندازه توان و ظرفیتش درک کند، و در آیات قرآن وجود موجودات را به عنوان آیات پروردگار معرفی کرده برای کسانی که تعقل و تفکر داشته باشند و می فرماید: لِّلّٰهُ ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاباب الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (۷۳۹)، (همانا در خلقت آسمانها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز نشانه هایی است برای صاحبان عقل و مغز، آن کسانی که خداوند را ایستاده و نشسته و بر پهلو یاد کرده و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می کنند - و می گویند - پروردگارا اینها را باطل و بیهوده نیافریدی پس ما را از عذاب آتش حفظ کن). و در جایی علت افتادن در جهنم را برای جهنمیان از زبان ایشان، تعقل نکردن و نشنیدن کلام حق بیان می کند. (۷۴۰) پس از اولین و مهم ترین سبب تذکر انسان به کار بستن عقلش می باشد که امام صادق علیه السلام آن را حجت باطنی بین انسان و خدا معرفی کرده (۷۴۱) و امام باقر علیه السلام آن را ملاک ثواب و عقاب دانسته است (۷۴۲). هر کس این حجت باطنی را به کار اندازد و میل فطری اصیل حقل طلبی و حقیقت جویی را به طور صحیح به کار بندد حتما حق را درک کرده و حق بودن جهان و خویشتن را می فهمد و ارتباط آن را با حق مطلق و خداوند متعال می یابد. همان طور که آیه فوق

و آیه ۸ سوره روم به این معنی نیز دلالت می کند.

ب - بیداری از یادآوری کنندگان : خداوند متعال برای بشر دو حجت (۷۴۳). راهنما مقرر کرده است که هر یک محدود و کاربرد معینی دارند که آنها عبارتند از عقل و انبیاء رسولان خداوند، کاربرد عقل فقط در محدوده درک کلیاتی از عالم است و تا جایی که ما را با وحی و ماوراء طبیعت مرتبط کند لکن خصوصیات ارتباط با عالم غیب و تداوم آن را نمی تواند بیان کند، اینجاست که کار انبیاء روشن می شود، و آن تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه است ، لکن قبل از اینکه به تعلیم شروع کنند، فطرت بشر را با تذکر به نعمتهای الهی بیدار کرده تا دستگاه گیرندگی اش آمادگی پیدا کند برای گرفتن تعلیماتشان تا پس از آن به کار بندند، آن کسانی که دنبال بیداری هستند هر چند پس از زمان طولانی ، ندای ایشان را با گوش جان شنیده و به راهنمائیهای ایشان رهنمون گردند، از این جهت قرآن کریم انبیاء را به عنوان مذکر معرفی کرده که کسانی که بخواهند به طرف حق روی آورند را بیدار می کنند و نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من تولى و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر (۷۴۴)، (تو فقط تذکر دهنده ای ، تسلطی بر ایشان نداری - تا اراده شان سلب شود -، جز نسبت به کسانی که پشت کرده و کفر ورزد - که تو نسبت به ایشان مذکر نیستی - پس خداوند او را به عذاب بزرگ ، عذاب می کند) و خداوند به حضرت موسی علیه السلام نیز خطاب می کند: (که قومت را به ایام الله و آن نعمتهایی را که خداوند به واسطه تو بر این قوم نازل کرده است - نجات از ظلم و ستم فرعون و اسارت و آوارگی و... یادآور شو تا بیان این امور نشانه ای از قدرت ما باشد برای افراد صابر - در مسیر حق - و شکر گزار حق) - (۷۴۵).

علی علیه السلام نیز ایشان را مذکر نعمتهای فراموش شده معرفی می کند، فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته (۷۴۶)، (پس خداوند رسولانش را در میان بشر مبعوث کرد و انبیایش را پشت سر هم برایشان فرستاد تا اداء کنند برای بشر پیمان فطرت خداوند را و به ایشان متذکر شوند نعمتهای فراموش شده اش را).

ج - از دست دادن نعمتها: خداوند متعال برای اینکه این بشر بیدار شده و به سویش جذب شود به هر وسیله ممکن متوسل می شود - البته نه به جهت نیازمندی او بلکه به جهت نیازمندی بشر - از این جهت پس از اعطای نعمتهای اولیه از قبیل عقل و انبیاء، اگر متنبه نشود، دست به تنبیه مجازاتی می زند تا به تنبه واقعی برسد و آن عبارت است از سلب نعمتها و مبتلا کردن او به گرفتاریها تا تضرع و التجاء به درگاه او ببرد در قرآن می فرماید: و ما ارسلنا فی قریه من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء و الضراء لعلهم یضرعون (۷۴۷)، (و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را با سختی و رنج گرفتیم شاید ایشان زاری کنند) و نسبت به آل فرعون نیز می فرماید: (ایشان را به قحطی و کمبود میوه ها اخذ کردیم شاید متذکر شوند) و آیات متعددی دلالت می کند بر اینکه نزول عذابها بر امتها و گرفتن نعمتها از ایشان بتدریج بوده تا ایشان به طرف حق تعالی برگردند (۷۴۸) و پس از اتمام حجت عذاب استیصال می آمده و آن قوم را از بین می برده است تا برای اقوام دیگر مایه عبرت و تذکر باشند جز نسبت به این امت که به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عذاب استیصال نازل نمی شود.

نعمتهای یادآوری شده در قرآن

نعمتهای یادآوری شده در قرآن

با توجه به نظام خلقت و خصوصیات و پیچیدگیهایی که دارد هر چند سراسر آن نعمتهای الهی است همان طور که قرآن کریم می فرماید: و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه (۷۴۹)، (و خداوند فروریخته است بر شما نعمتهای ظاهری و باطنیش را) و در دعای افتتاح می خوانیم: الحمد لله الفاشی فی الخلق امره و حمده ، الظاهر بالکرم مجده ، الباسط بالجدوده (۷۵۰) (ستایش برای خدایی است که

امر و ستایشش در مخلوقات پخش است، عظمتش به واسطه کرم کردن آشکار است، با بخشش کردن دست قدرتش باز است) و هر یک از آنها حقی را به عهده انسان می گذارد همان طور که علی علیه السلام فرموده است، ان الله فی کل نعمه حقا (۷۵۱)، (همانا برای خداوند در هر نعمتی حقی است) لکن گاهی نعمتها خیلی روشن و آشکار هستند که تذکر نسبت به آنها برای فرد و جامعه بسیار مفید و لازم می باشد از این جهت قرآن کریم هم نسبت به آنها برای فرد و جامعه بسیار مفید و لازم می باشد از این جهت قرآن کریم هم نسبت به امتهای گذشته نعمتهای مخصوصی را متذکر می شود که آنها را یادآور شوند و هم نسبت به این امت و آنها عبارتند از:

الف - نعمتهای داده شده به بنی اسرائیل

خداوند متعال نسبت به قوم حضرت موسی علیه السلام نعمتهای فراوانی اعطاء کرده است که آیات قرآنی آنها را متذکر می شود و آنها عبارتند: (فرستادن انبیایی در میان ایشان، و ایشان را به سلطنت و حکومت رساندن و عنایاتی که به دیگر اقوام نشده بود) (۷۵۲)) و نیز (به واسطه این نعمتها بر سایر اقوام فضیلت پیدا کردن (۷۵۳)) و همچنین به واسطه وجود مبارک حضرت موسی علیه السلام از چنگال (۷۵۴) ستم فرعون و فرعونیان نجات یافتن.

ب - نعمتی که به حضرت عیسی داده شده

خداوند متعال به لحاظ مصالحی که خود می داند حضرت عیسی علیه السلام را از نظر خلقت بدون پدر آفرید، علاوه بر آن، عنایات دیگری به آن حضرت فرموده است که کمتر به انبیای دیگرش فرموده و آن هم به لحاظ مصالحی است که خودش می داند و امتش باید قدر این نعم الهی را دانسته، از این طریق با خداوند پیوندشان را مستحکم تر کنند، از این جهت خداوند آنها را به رخ آن حضرت کشیده تا اینکه حجت را بر قومش تمام کند و هر مقدار نعمتهای الهی بر فرد یا گروهی بیشتر باشد حقوق خداوند بر آنها بیشتر خواهد بود. همان طور که از فرمایشات علی علیه السلام نیز استفاده می شد، از این جهت خداوند می فرماید: (یادآور شو هنگامی را که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم، یادآور نعمتهایم را بر خودت و مادرت زیرا تو را به روح القدس تاءید کردم تا در گهواره و هنگام سالخوردگی با مردم سخن گویی، و نیز به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را یاد دادم، و همچنین به اذن من از گل مانند شکل پرنده خلق کنی تا در آن دمیده و به اذن من پرنده شود و به اذن من کوری و پیسی را بهبودی دهی و به اذن من مرده ها را زنده کنی، و نیز بنی اسرائیل را از تو باز داشتم هنگامی که نشانه هایی برایشان آوردی) و پس از اینکه قومش از آن حضرت نزول مائده را از آسمان درخواست کردند و آن حضرت آن را از خداوند متعال تقاضا کرد خداوند نیز او را اجابت فرمود، می فرماید: (ما فرستادیم مائده را بر شما لکن هر کس بعد از این کفر ورزد به عذابی مبتلا می شود که احدی از عالمیان به آن مبتلا نشدند) (۷۵۵)).

ج - نعمتهای نازل شده بر امت اسلامی

امت اسلام به نعمتی متنعم شده است که بالاتر از آن نعمتی متصور نمی شود، و آن وجود پیامبری رحمت برای عالمیان (۷۵۶) که هر کجا در قرآن (۷۵۷) از پیامبران اولوالعزم نامی به میان می آید اول از او یاد می شود با اینکه او به حسب ظاهر در آخر آنها مبعوث شده است و نیز دین و نبوتی دارد که خاتم (۷۵۸) ادیان و نبوتهاست و بالاتر از آن، اینکه فرموده است به ولایت و امامت بلافصل علی علیه السلام نعمت (۷۵۹) را بر امت اسلامی تمام کرده است، لکن به برکت این رسالت اموری در جامعه اسلامی رخ داده است که تذکر نسبت به آنها راهگشای تمامی مسلمانها در تمامی زمانهاست و متأسفانه امت اسلامی پس از آن حضرت

تاکنون این تذکرها را نادیده گرفتند و به عواقب شوم آن مبتلا شده اند و آنها عبارتند از: تالیف (۷۶۰) بین قلوب مسلمانها و ایجاد برادری بین آنها به واسطه اسلام حقیقی، و نیز (۷۶۱) توجه به میثاق و پیمانی که با اسلام آوردن می آید و آن تسلیم شدن و اطاعت محض از قرآن و سنت، و همچنین (۷۶۲) برطرف کردن نقشه دوم کفار و مشرکین از امت اسلام که این نعمت، از طرف خداوند متعال حجت (۷۶۳) است بر آنها، تا راه بندگی او را در هر زمان با شرایط خاص دنبال کنند.

هدف از یادآوری نعمتها

از بیانات گذشته نتیجه گرفته می شود که این همه امر به یادآوری نعمتهای خداوند و نیز به رخ کشیدن خداوند نعمتهایش را برای انسان، حتما برای هدف والائی است که از خود نعمتها و یاد کردنشان مهم تر است و آن، فایده ای است که انسان فقط از آن بهره مند می شود، از آیات و روایات به دست می آید که هدف افتادن در مسیر بندگی حق تعالی است لکن از طریق ایجاد انگیزه قوی در او که هم محرکش باشد در این مسیر و هم او را باقی بدارد، و مقدمه ایجاد انگیزه یادآوری نعمتهای خداوند متعال است و آن انگیزه، محبت کردن به اوست و به جهت ارتباط بین نعمت دادن و محبت داشتن منعم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: احبوا الله لما یغذوکم به من نعمته و احبونی لله عز و جل و احبوا قرابتی لی (۷۶۴)، (خدا را دوست داشته باشید به جهت نعمتی که خداوند به شما عنایت کرده است و مرا دوست بدارید به خاطر - به سبب گفته - خداوند عز و جل و نزدیکانم را به جهت محبت من دوست بدارید) پس دادن نعمت، محبت را ایجاد می کند و یادآوری نعمت محبت را ایجاد می کند از این جهت امام رضا به واسطه پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: اوحی الله عز و جل الی نجیه موسی: احببنی و حبیبنی الی خلقی! قال: یا رب هذا احبک فکیف احببک الی خلقک؟ قال: اذکر لهم نعمای علیهم و بلای عندهم فانهم لایذکرون او لایعرفون منی الا کل الخیر (۷۶۵)، (خداوند عز و جل به رازدار خود حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوبم گردان، عرض کرد: پروردگارا، دوست دارم لکن چگونه تو را نزد مخلوق محبوب گردانم؟ فرمود: نعمتهایم را بر ایشان یاد کن زیرا ایشان یادآور نمی شوند یا نمی شناسند از من مگر تمامی خوبی (را) و وقتی با یاد نعمتهای الهی محبتش در دل جای گرفت، این محبت انسان را به حق تعالی جذب می کند و موجب می شود خود را با خواسته محبوبش منطبق کرده و آن را پیاده کند از این جهت امام صادق علیه السلام فرمود: (کسی که دوست دارد که بداند چه قدر نزد خداوند مقام و ارزش دارد باید بداند که خداوند چه مقدار نزد خودش ارزش دارد) (۷۶۶) و در روایت دیگر علی علیه السلام می فرماید: (باید ببیند که جایگاه خداوند نزد او هنگام گناهان چگونه است) (۷۶۷) و نیز آن حضرت می فرماید: لا تضع نعمه من نعم الله سبحانه عندک ولیر علیک اثر ما انعم الله به علیک (۷۶۸)، (نعمتی از نعمتهای خداوند سبحان را نزد خودت ضایع مکن و باید اثر نعمت خدا بر تو، نزد تو دیده شود).

پس باید از خداوند متعال خواست که نفس ما را از حالت نسیان و غفلت از یاد نعمتهایش خارج کرده و حالت ذکر نسبت به آنها را عطا فرماید تا محبتش در دل افتاده و سپس اطاعتش میسر شود و زمینه برای تحقق مضمون فرازهای بعدی حاصل شود.

فصل نهم: مشتاقه الی فرحه لقاءک اشتیاق به لذت لقای پروردگار

تحلیل حقیقت شوق در انسان

شوق یک حالت و کشش نفسانی است نسبت به امری مطلوب، که موجب حرکت او به طرف آن امر گردد، چه مربوط به تمایلات جسمانی باشد از دیدنیها، شنیدنیها، لمس کردنیها، بوییدنیها و چشیدنیها و یا مربوط به امور خیالی و وهمی باشد از قبیل میل به

کسب مال، مقام و شهرت و... و یا مربوط به امور عقلی و روحی و اخلاقی باشد مانند درک حقایق این عالم و عالم ماورای طبیعت و نیز تمایل به صفات حسنه از قبیل احسان به دیگران، دستگیری از ضعیفان، درجه ضعیفی از این حالت در حیوانات هم وجود دارد لکن در انسان از جهت کمیت و کیفیت محدوده اش خیلی وسیع تر و عمیق تر می باشد، هم شامل انجام کارها می شود و هم شامل ترک آنها، این حالت مبتنی است به علم به آن مطلوب به گونه ای هر چند ضعیف، تا پس از تصدیق به فایده اش با تحقق این حالت و حرکت انسان به طرف انجام یا ترک، آگاهی روشن تری نسبت به آن پیدا شود و پس از آگاهی بیشتر از مطلوبیت آن امر، اشتیاق نسبت به آن بیشتر گردد و بدین طریق اعمال اختیاری انسان شکل گرفته و او را به هدف مطلوب می رساند. و از آنجا که با برهان عقلی، هیچ موجودی نمی تواند مطلوب مستقل بالذات و حقیقی انسان باشد و تمامی موجودات در برطرف کردن نیازی از نیازهای او، وابسته به خداوند متعال هستند که از او فیض هستی و شئون آن را دریافت کنند، از این جهت شوق انسان در واقع به آن کمال مطلق تعلق می گیرد سپس به آن کمال محدودی که از راه هر موجود معینی ظهور می کند، هر چند که او به این حقیقت توجه نداشته باشد لکن با کمی دقت و به کار بستن عقل و فکر کردن در واقعیات عالم بتدریج این آگاهی در او پیدا شده و به آن اعتقاد پیدا خواهد کرد - مانند تمامی حقایق تجربی که قبل از آگاهی انسان به آنها، واقعیاتی هستند که انسان با آنها سر و کار دارد و در روابط ظاهری و مادی انسان تاءثیر بسزایی دارند و بعد از آگاهی به آن حقایق، اصل تاءثیر و تاءثر تغییر نمی کند بلکه نحوه برخورد انسان دگرگون می شود.

معنای لغای خداوند

با دقت در مطالب ذکر شده، روشن می شود که موجودات از خود هیچ ندارند تا بتوانند مطلوب بالذات انسان بوده و مورد شوق او قرار گیرند، قرآن کریم پس از بیان اینکه موجودات در تحت تسخیر خداوندند و در تمامی شئون وجودی مملوک حقیقی خداوند می باشند می فرماید: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (۷۶۹)، (ای گروه مردم شما فقیر به سوی خداوند هستید و او بی نیاز ستوده شده است) از این آیه استفاده می شود که تمامی موجودات حقیقتاً او را ستایش می کنند زیرا ستایش در برابر کمال و اظهار آن است و هر موجودی اگر کمالی داشته باشد، کمال حق تعالی را اظهار می کند نه کمال خودش را، چون از خود، هستی ندارد تا آن را اظهار نماید، امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه عرض می کند: الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیراً فی فقری ... ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک (۷۷۰). (خدایا من در حال غنا و بی نیازی فقیرم پس چگونه در حال فقر نیازمند نباشم ... آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نباشد تا اینکه آن، ظاهرکننده تو باشد؟) و قرآن کریم نیز از موجودات به عنوان آیه خداوند تعبیر می کند و آیه از خود چیزی را نشان نمی دهد بلکه وجود و اوصاف جمال و جلال حق تعالی را نشان می دهد تا با توجه به آنها حق تعالی توجه کنیم از این جهت می فرماید: سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مرئیه من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط (۷۷۱)، (آیات خود را در عالم و در انسانها به ایشان نشان می دهیم تا بر ایشان آشکار شود که خداوند حق است آیا برای پروردگارت کافی نیست که بر هر چیزی شاهد - مشهود است، آگاه باش که ایشان - کافران و مشرکان - از ملاقات پروردگارش در شک اند آگاه باش که او بر هر چیزی احاطه دارد) بنابراین موجودات از جهت نشان دادن خود واقعیتی ندارند بلکه واقعیت داشتن شان به لحاظ نشان دادن حق تعالی و کمالاتشان می باشد و قرآن کریم از این معنی به وجه نیز تعبیر می کند و بعد از نهی از شرک ورزیدن - اعم از شرک عبادی یا موجودی را در هستی و کمالات هستی در عرض خدا دانستن - می فرماید: و لاتدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون (۷۷۲)، (و با خداوند خدای دیگری را مخوان معبودی جز او نیست هر چیزی جز وجه خداوند نابود است، برای اوست حکم و حاکمیت و به سوی او بازگشت می کنید). وجه به معنای ما

یواجه به الشی - آن جهتی که با آن شی مواجهه می شود - می باشد مانند آتش که از هر طرف با شعله برخورد شود با ذاتی که دارای آتش است برخورد می شود، و در آیه دیگر وجه پروردگار که همان جهت حقیقی و تکوینی ربط موجودات به حق تعالی است با دو وصف جلال و اکرام توصیف شده است که عظمت موجودات را از جهت ربط کامل به حق تعالی بیان می کند و این هم رمز وجود و بقاء واقعی آنهاست و در غیر این صورت فانی و نابود هستند چنانچه می فرماید: کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام (۷۷۳)، (تمامی موجودات روی زمین فانی هستند و وجه پروردگارت که صاحب جلال و بزرگواری است باقی می باشد) شواهد بسیاری از قرآن کریم بر این حقیقت موجود است که بحث در آن کتاب مستقلاً را لازم دارد لکن به طور خلاصه، از طرفی، خداوند متعال را به عنوان خالق، رب، رازق، مدبر و امثال آن که حکایت از ربط خاص موجودات به حق تعالی دارد معرفی می کند و از طرف دیگر او را ولی، مالک (۷۷۴) و وکیل (۷۷۵) موجودات معرفی کرده است و از جهت دقیق تر او را محیط (۷۷۶) بر هر چیزی بیان کرده است و معنایش آن است که این شئون الهی با حقیقت احاطه او ظهور می کند، از جهت دیگر امر اکید بر تفکر و تعقل انسان در موجودات و در خودش می کند که با نگاه سطحی و ظاهربین به موجودات توجه نکند تا از حقیقت دیگر غفلت ورزد و با حالت غفلت سرگرم بوده و هستی خود را به خسران مبدل کند، از این جهت در دعوت اولیه امر به ایمان به غیب کرده تا از مرحله کفر و شرک خارج شود و سپس ایمان را قوی کرده تا نفاق و شرک باطنی در آن رسوخ نکند زیرا ایمان با شرک باطنی قابل جمع است چون می فرماید: و ما یؤ من اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (۷۷۷)، (اکثریت مردم ایمان به خدا ندارند مگر اینکه مشرک نیز می باشند) آن اکثریتی که در اثر عدم تفکر در خودشان مبتلا به غفلت شده و از حقیقت دیگر که با خودشان می باشد غافلند، از این جهت می فرماید: لله لله ولكن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اولم یتفکروا فی انفسکم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى و ان کثیراً من الناس بلقاء ربهم لکافرون (۷۷۸)، (لکن بیشتر مردم نمی دانند، ظاهری از زندگی دنیا را می دانند ولی ایشان از - حقیقت - دیگری غافلند، آیا در خویشتن فکر نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آن دوست را جز به حق و مدت معینی نیافریده است و همانا بیشتر مردم به لقای پروردگارشان کافرند) در حالی که دعوت انبیاء علیهم السلام به توحید خالص است که هم در اعتقاد، انسان موحد کامل باشد و در مقام عمل و برخورد گوناگون با عالم، آنجا که می فرماید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین (۷۷۹)، (بگو ای پیامبر؛ این است راه من دعوت می کنم با بصیرت به سوی خدا، خود و تابعینم را و خداوند منزّه است و من از مشرکین نیستم) دستورات عملی و اخلاقی و فکری انبیاء و اولیاء علیهم السلام برای نورانیت پیدا کردن انسان است، تا این حقیقت برای او روشن شود و پرده های ظلمانی در اثر ارتباط و سرگرمی به عالم طبیعت، از بین رفته و زنگار غفلت از چهره قلب زدوده شود و آیه بودن موجودات برای او آشکار شود و احاطه حق تعالی به جمیع شئون وجودیه موجودات مشهودش گردد و این خود، مجاهدات فکری و عملی لازم دارد که اگر انجام شد به راههای کشف حقایق هدایت می شود، از این جهت قرآن کریم از چنین تغییراتی در وجود مؤمنین، تعبیر می کند به ولایت خداوند (۷۸۰) نسبت به ایشان که او آنها را از ظلمتها به نور مطلق خارج می کند، و نیز از آن تعبیر به معیت (۷۸۱) خداوند با ایشان می نماید که این معیت علاوه بر معنای یاری کردن ایشان، به معنای روشن کردن خداوند معیت تکوینی خودش را برای ایشان می باشد. یکی از مراتبش ظهور معنای: و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی (۷۸۲)، (هنگامی که تیر می انداختی - ای پیامبر تو نمی انداختی و لکن خدا می انداخت) و مرتبه نهایی آن ظهور حقیقت، هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم... و هو معکم این ما کنتم (۷۸۳)، (او اول و آخر و ظاهر و باطن است و بر هر چیزی عالم است... و او با شماست هر جا باشید) و، الا انه بکل شیء محیط می باشد. قرآن کریم از قبول این حقیقت و روشن شدنش به هر درجه ای که باشد به لقای خداوند تعبیر کرده است و می فرماید: بیشتر مردم چون تفکر در حقیقت خلقت موجودات ندارند و به ظاهری از حیات دنیا علم داشته (۷۸۴) و با آن خشنود و

مطمئن شده اند و قهرا از آیات الهی غفلت (۷۸۵) کرده اند، امید به لقای خداوند ندارند، بنابراین مراد از لقای خداوند درک رجوع موجودات در تمامی شئون وجودی به خداوند متعال است که این رجوع به زمان خاصی محدود نمی باشد بلکه محیط بر زمان و مکان است همان طور که شروع موجودات از حق تعالی نیز این گونه است و خود زمان و مکان هم به او مستند است، و چون این رجوع در قیامت برای انسانها ظهور می کند، نوعا در قرآن کریم از قیامت به لقاء الله تعبیر شده است و انکار آن، انکار خداوند محسوب شده است و شرط ایمان به خداوند ایمان به قیامت بیان شده، زیرا وقتی انسان به خداوند - از جهت استناد موجودات به او - ایمان داشت، قطعاً از جهت رجوع آنها به حق تعالی نیز ایمان خواهد داشت، و آن کسانی که توجه استقلالی به موجودات و خودشان می کنند، به آنها اطمینان قلبی داشته و از حقیقت موجودات و خویشتن غافل بوده، انکار لقای پروردگار را کرده و خویشتن را به خسارت (۷۸۶) مبتلا می کنند، لکن مؤمنین به لقای پروردگار، برخوردارشان با موجودات استقلال گونه نیست، بلکه مطابق با فرمان الهی و انگیزه الهی در آنها دخل و تصرف می کنند و در برابر هیچ چیز جز خداوند متعال خضوع نکرده و تمامی کمالات را از حق تعالی دانسته و هیچ موجودی را صاحب کمال در برابر او قلمداد نمی کنند از این جهت آخرین گفتار ایشان در این عالم و تمام گفتارشان در عالم دیگر جز ستایش پروردگار عالم نیست، همان طور که آیات ذیل به این مطلب دلالت می کنند، قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احدا (۷۸۷)، (بگو ای پیامبر، همانا من بشری هستم مانند شما، به سویم وحی می شود که معبودتان معبود یگانه است پس کسی که امید لقای پروردگار را دارد باید عمل صالح انجام داده و به عبارت او به کسی شرک نوردد) و نیز پس از بیان اوصاف کسانی که امید لقای پروردگار را ندارند می فرماید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم، دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین (۷۸۸)، (همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند پروردگارشان آنها را با ایمانشان هدایت می کند، از زیر آنها نه‌رایی در باغستان و بهشت‌های نعمت جاری می شود، گفتارشان در آن، تنزیه خداوند است و درودشان در آن سلام است و آخرین گفتارشان آنکه ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است) با این بیانات روشن می شود که قیامت ظرف ظهور این حقایق برای تمامی انسانهاست و این حقایق الان هم موجود است لکن نوع انسانها از آن غافلند نه اینکه این امور در آن عالم محقق می شود و قبل از آن موجود نبوده است، و در این راستا قرآن کریم می فرماید: یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین (۷۸۹)، (روز قیامت خداوند جزای تام حق مردم را می دهد و آنها می فهمند که خداوند حق آشکار - بوده - است) و نیز می فرماید: یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم الله الواحد القهار (۷۹۰)، (روز قیامت ایشان آشکار می شوند، چیزی از ایشان بر خداوند مخفی نمی ماند، - گفته می شود - امروز مالکیت و سلطنت برای کیست - جواب می آید - برای خداوند یگانه ای که چیره است) البته این آشکار بودن انسانها برای خداوند متعال و مالک مطلق بودن او، اختصاصی به قیامت ندارد - آیات بسیاری از قرآن به این معنا دلالت دارد - پس مراد باید ظهور این حقایق برای انسانها باشد در آن عالم، که آن عالم، محل پرده برداری حقایق مخفی است همان طور که پس از بیان نزدیک بودن حق تعالی از رگ گردن به انسان و نیز وجود حافظین اعمال با انسان، می فرماید: لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (۷۹۱)، (بتحقیق از این امور در غفلت بودی پس پرده ات را از تو برطرف کردیم و امروز دیده ات تیزبین است) غفلت با بودن چیزی وعدم توجه به آن که همان مخفی بودن آن است، معنا پیدا می کند کسانی که در این عالم با ایمان و عمل صالح پرده های غفلت را از چهره جانیشان کنار زده باشند از این کشف بهره کامل تر می برند لکن آن کسانی که همواره در غفلت بوده و ایمان نداشتند و یا به مقتضای ایمان عمل نمی کردند با این کشف نه تنها بهره مند نمی شوند بلکه معذب نیز می شوند همان طور که می فرماید: یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعۃ ابصارهم ترهقهم ذلۃ و قد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون (۷۹۲)، (یادآور روزی را که ساق پاها - از

شدت وحشت - برهنه می شود و دعوت به سجده می شوند اما نمی توانند، این در حالی است که چشمهای ایشان به زیر افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرامی گیرد، و پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که از آن سالم بودند - و ابا داشتند از خضوع و سجده در برابر خداوند - پس لقای خداوند به این معنا که گفته شد با آن شرایط ذکر شده در این عالم میسر است به گونه ای که جان انسان نورانیت پیدا کرده و پرده های غفلت و جهل و عناد از چهره جانش کنار رفته با تمام وجودش این لقاء را درک می کند به گونه ای که هیچ جای شکی نمی ماند و عین متن واقعیت را می یابد همان طور که به تعبیر قرآن کریم (۷۹۳) این حقیقت برای صابران در مصایب آشکار می شود و علاوه بر آن از طرف پروردگارش بر آنها درود و رحمت می آید و از هدایت یافتگان می گردد که تمامی اینها عنایات مخصوصی را از ناحیه حق تعالی برای ایشان ایجاب می کند که در حقیقت تاء کید همان حقایق آشکار شده بر آنها می باشد.

مراتب لقای پروردگار

مراتب لقای پروردگار

پس از روشن شدن معنای لقای پروردگار متعال، باید دانست که برای آن مراتبی متصور است، زیرا همان طور که بیان شد قرآن کریم از روشن شدن حقایق غیبی برای انسان تعبیرات مختلفی کرده است گاهی به ولایت خداوند و گاهی به قرب به او و گاهی به معیت خداوند و گاهی به رؤیت قلبی حق تعالی، همچنان که از مقامات انسان به لحاظ همین معنا - روشن شدن حقایق غیبی - اوصاف مختلفی ذکر شده است از قبیل مقربین، صالحین، صدیقین، ابرار، محبین و... که تمامی اینها دلالت می کند که برای ایمان درجاتی است، یک درجه آن مربوط به تصدیق قلبی نسبت به معارف دین می شود و درجات بالاتر از آن مربوط به شهود قلبی نسبت به آنها می شود و از آن در روایات به حقیقت ایمان تعبیر شده است همان طور که در بحث دیدن خداوند، یک دسته از آیات (۷۹۴) و روایات (۷۹۵) دیدن با چشم و درک وهمی از خداوند را محال دانسته اند و از نظر برهان عقلی نیز این چنین است لکن یک دسته از آیات (۷۹۶) و روایات (۷۹۷) رؤیت با قلب را اثبات می کنند که در این صورت ایمان به حقیقتش می رسد، و همچنین برای بندگی خداوند متعال مراتبی است مرتبه اولیه آن همان اطاعت از دستورات خداوند است و مراتب عالی اش - حقیقت بندگی نامیده شده است - دیدن مالکیت حقیقی استقلالی خداوند است نسبت به جمیع شئون وجودی موجودات با دیدن قلبی، همان طور که در حدیث (۷۹۸) عنوان بصری امام صادق علیه السلام فرموده است، از این بیانات به طور خلاصه نتیجه گرفته می شود که ایمان، بندگی و لقای حق تعالی و رؤیتش درجاتی دارد همان طور که انبیاء علیهم السلام به حسب این مقامات دارای درجاتی بوده اند، و قرآن کریم به طور کلی می فرماید: *تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (۷۹۹)*، (این رسولان بعضی از آنها را بر بعضی دیگر فضیلت دادیم) و به طور خاص درباره رؤیت حق تعالی نسبت به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام پس از آمدن به کوه طور و مشرف شدن به مقام تکلیم الهی، تقاضای رؤیت ذات حق را کرد - روشن است که دیدن با چشم سر را پیامبر معصوم تقاضا می کند زیرا لازمه اش اعتقاد به جسمانیت خداوند است و این معنا با عصمت انبیاء نمی سازد - خداوند تقاضایش را رد کرد و فرمود: *لن ترانی ولكن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین قال یا موسی انی اصطفتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین (۸۰۰)*، (هرگز مرا نخواهی دید و لکن به کوه نگاه کن اگر آن سر جایش قرار گرفت تو نیز مرا خواهی دید پس وقتی پروردگارش برای کوه جلوه کرد آن از هم پاشید و حضرت موسی بیهوش افتاد وقتی به هوش آمد عرض کرد: تو منزهی، رجوع کردم به تو و من اولین مؤمن هستم، خداوند فرمود: ای موسی؛ تو را بر مردم با رسالتها و کلامم برگزیدم

پس آنچه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش) لکن نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ملاقات و دیدن پروردگار متعال نهایت مقام را بیان داشته و می فرماید: ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما یری و لقد راه نزلهُ اخری عند سدرۃ المنتهی عندها جنۃ الماعوی اذ یغشی السدرۃ ما یغشی ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری (۸۰۱)، (سپس نزدیک شد و چنگ زد، پس فاصله به مقدار دو طرف کمان یا نزدیک تر بود، پس خداوند به بنده اش وحی کرد آنچه وحی کرد، دل، آنچه را که دید دروغ نبود، آیا اصرار می کنید بر مجادله خودتان - ای مشرکین نسبت به آنچه دیده است، و به تحقیق خداوند را در نزول دیگری دیده است، نزد نهایت درخت سدر - منتهی آسمانها - که بهشت آخرت آنجاست، هنگامی که پوشاند سدر را آنچه پوشاند، دیده - پیامبر صلی الله علیه و آله - نه کج دید و نه خطا کرد، بتحقیق از آیات بزرگ پروردگارش مشاهده کرد) و چون آیات با بحث مورد نظر ارتباط داشت، تمامی آنها ذکر شد و تفصیل بحث در آنها و روایات مربوطه به آنها به تفسیر (۸۰۲) بسیار ارزشمند مفسر بزرگ قرآن کریم، حضرت استاد علامه طباطبایی رضوان الله علیه رجوع شود.

نسبت به انبیای دیگر نیز این تفصیل آمده است به عنوان نمونه، قرآن کریم با اینکه تمامی انبیاء علیهم السلام را از صالحین می شمرد (۸۰۳) لکن از حضرت ابراهیم (۸۰۴) و سلیمان (۸۰۵) و یوسف (۸۰۶) علیهم السلام تقاضای ملحق شدن به صالحین را نقل می کند، که فقط به حضرت ابراهیم علیه السلام جواب مثبت داده شده (۸۰۷)، آن هم در آخرت، با دقت در آیات قرآنی به دست می آید که آن صالح مطلق که این حضرات تقاضای درک مقامش را داشتند نبی گرامی اسلام است که خود را این گونه معرفی می کند، ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (۸۰۸)، (همانا ولی من آن خدایی است که کتاب را نازل کرد و او ولی صالحین می باشد)، با این حساب با دقت در آیات و روایات مراتب لقاء به حسب درک نویسنده به اقسام زیر تقسیم می شود:

اول: درک ثواب خداوند

از آنجا که درک افراد نسبت به معارف دین مختلف است و عموم مردم که در معارف دین سطحی نگر و کم دقت هستند، گاهی لقای پروردگار و دیدنش به دیدن ثواب او تفسیر شده است، زیرا دین در ابقای معارفش به اندازه همه ظرفیتها سخن گفته و مراعات حال عموم مردم را کرده تا آنها نیز بهره ای از ارتباط با عالم غیب داشته باشند و از مرز کفر و شرک و نفاق ظاهری بیرون آیند و ائمه علیهم السلام نیز در برخورد با عموم مردم این گونه بوده اند و به دیگران نیز دستور داده اند مانند خودشان باشند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (ما گروه انبیاء ماء موریم که به اندازه عقل مردم سخن بگویم) لکن در عین حال به مردم فهمانده اند که دین حقایقی دارد و آن را هر کسی نمی تواند درک کند فقط نبی مرسل یا ملک مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را بر ایمان امتحان کرده است، می توانند احادیث اهل بیت را درک کنند و آن کسانی که تحمل درک آنها را ندارند حق رد کردن آنها را نداشته و عملش را به اهلش واگذارند، (۸۰۹) و از طرف دیگر سفارشات بسیاری به یادگیری معارف دین از اهلش کرده اند تا فهم در دین پیدا کرده و با کمترین شبهه ای از دین خارج نشوند، (۸۱۰) به هر حال نسبت به لقای پروردگار و رؤیت او نیز یک چنین بیاناتی ائمه علیهم السلام دارند تا عموم مردم نسبت به انجام وظایف دینی ترغیب شوند از این جهت امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه که: (چهره هایی روز قیامت برافروخته اند به سوی پروردگارشان نظر می افکنند) می فرماید: (آنها منتظر ثواب پروردگارشان می باشند (۸۱۱)) یا در روایت دیگر علی علیه السلام می فرماید: (نگاه می کنند پروردگارشان که چگونه به ایشان ثواب می دهد (۸۱۲)) یا امام سجاد علیه السلام به خداوند عرض می کند: (خدایا مرا روزی کن شوق ثواب وعده داده شده را (۸۱۳)) البته ائمه علیهم السلام از آن جهت که ثواب را خداوند می دهد این گونه تقاضاها را دارند یا در بعضی از روایات (۸۱۴) انگیزه عمل خود را طلب ثواب معرفی می کنند و این منافات ندارد که آنها انگیزه های والاتری نیز دارند که در ذهن ما نمی

گنجد، و شاید علت دیگر اینکه این گونه بیان می کنند این باشد که عموم مردم به اعمال خیر ترغیب شده و احساس بیهودگی و بی نتیجه بودن نکنند از این جهت برای اعمال، این همه ثواب ذکر شده است و این قسم از عبادات هم، عبادت خداوند محسوب شده است و عبادت کنندگان (۸۱۵) خداوند به سه دسته تقسیم شده اند که یک قسم از آنها برای طلب ثواب، خداوند متعال را بندگی و اطاعت می کنند.

دوم: درک محبت و رضایت خداوند

همان طور که بیان شد معرفت انسان نسبت به حق تعالی هر مقدار بیشتر باشد انگیزه او نسبت به بندگی او بهتر و عالیتر خواهد بود، کسانی که توجه به نعمتهای بیکران خداوند دارند، او را صاحب کمال دانسته و اطاعتش می کنند به سبب اینکه مستحق بندگی است و با بندگی کردن برای او، محبت و رضایتش را در نظر می گیرند و هیچ تمایلی جز جذب به او را ندارند و این موجب ایجاد محبت بنده نسبت به مولایش می شوند همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احبوا الله لما یغذوکم به من نعمته (۸۱۶)، (خدا را دوست بدارید به سبب آن نعمتهایی که به شما داده است) پس از تحقق محبت خداوند در دل انسان، او را به خاطر محبت به او بندگی می کند همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: ... و قوم عبدوا الله عز و جل حبا فتلک عبادة الاحرار و هی افضل العبادة (۸۱۷)، (و گروهی خداوند عز و جل را به خاطر محبت به او بندگی می کنند پس آن بندگی آزادگان است و برترین قسم بندگی می باشد) امام سجاد علیه السلام نیز به خداوند عرض می کند: و اذقنی طعم الفراغ لما تحب (۸۱۸)، (و به من بچشان مزه فارغ بودن نسبت به آنچه را که تو دوست داری) و در جای دیگر عرض می کند: فرغ قلبی لمحبتک ... و امنن علی بشوق الیک و بالعمل بما تحب و ترضی (۸۱۹)، (و قلبم را برای محبت خالی کن ... و بر من منت بگذار با شوقی به سوی تو... و به عمل کردن برای تو به آنچه دوست داری و خشنود می شوی) این قسم از بندگی، بندگی ابرار است که وجه الله را در اعمالشان در نظر می گیرند، و قرآن کریم درباره ایشان از زبان خودشان می فرماید: انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لاشکورا (۸۲۰)، (ما به شما - مسکین و یتیم و اسیر - فقط برای وجه - رضایت - خداوند طعام می دهیم به گونه ای که نه از شما جزایی و نه شکری را می خواهیم) و با تحقق این حالت است که ایشان به نتایج (۸۲۱) بلندی نائل می شوند. از این جهت در حدیث معراج می فرماید: فمن عمل برضائی الزمه ثلث خصال، اعرفه شکرا لایخالطه الجهل و ذکر لایخالطه النسیان و محبه لایوثر علی محبتی محبة المخلوقین (۸۲۲)، (پس کسی که به رضایت من عمل کنند سه صفت را ملازم او می گردانم، به او می شناسانم شکری را که با جهل مخلوط نباشد و ذکری که با فراموشی مخلوط نباشد و محبتی که محبت مخلوقین را بر آن رحجان ندهد).

رسیدن به این حالت پس از گذراندن کامل مرحله گذشته امکان پذیر است همان طور که رسیدن به مراحل بعدی، با حاصل شدن این مرحله و ثبات قدم در آن، میسر می شود.

سوم - درک قلبی اسماء و صفات خداوند

انسان حقیقی است که حواس ظاهری و قوای باطنی ابزار آن می باشد و هر یک از آنها احکام و حالات خاصی دارند در عین حال که آن حقیقت - روح - بر تمامی آنها اشراف و احاطه دارد و او به واسطه آن ابزار فعالیتهاى مخصوص آنها را اظهار می دهد، او در مسیر کمال تمامی اجزایش به هم مرتبط بوده به گونه ای که در یکدیگر تاءثیر و تاءثر دارد یعنی روح مؤثر است در آنها از جهت فعل و متاءثر است از آنها از جهت حالات و دگرگونیهای ذاتی، و اساس حرکتهاى او را بینشهای عقلی او نسبت به جهان و خویشتن تشکیل می دهد از جهت ارتباط وجودی به مبدا و معاد و راه تضمین شده به سوی کمال نهایی و عدم آنها، و چون سیر کمالی او مبتنی است به پاسخ مثبت به این امور سه گانه، ایمان بغیب و تصدیق قلبی نسبت به آنها، از ارکان این سیر می باشد لکن

این مسیر، عمل به دستورات آن راهنمای الهی را نیز لازم دارد و با توجه به مطالب گذشته هم بینش عقلی در اعمال و کیفیات آن مؤثر است و هم اعمال در بالا بردن و روشن تر شدن بینش عقلی و تصدیق قلبی، آیات و روایات نیز به این حقیقت دلالت دارد از جمله: من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه (۸۲۳)، (کسی که عزت و بزرگواری را می خواهد پس تمامی عزت فقط برای خداوند است، به سوی او سخنان پاک - اعتقادات صالح - بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد).

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه می فرماید: (کلم طیب سخن مؤمن: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است و عمل صالح اعتقاد قلبی اوست که این امور از طرف خداوند حق است، شکی در آنها از جانب پروردگار عالمیان نیست (۸۲۴)) و امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: ان لكل قول مصداقا من عمل یصدقه او یکذبه فاذا قال این آدم و صدق قوله بعمله رفع قوله بعمله الى الله و اذا قال و خالف قوله عمله، رد قوله علی عمله الخبیث و هوی به فی النار (۸۲۵)، (برای هر سخن مصداقی از عمل است که آن را تصدیق یا تکذیب می کند پس وقتی که فرزندم آدم سخنی گفت و آن را با عملش تصدیق کرد، سخنش عمل او را به سوی خداوند بالا می برد و وقتی سخنی گفت و آن با عملش مخالف بود، سخن او بر عمل ناپاکش رد شده و آن را در آتش وارد می کند) از این دو روایت استفاده می شود که مراد از سخنان پاک اقرار به اصول مذهب می باشد زیرا اقرار به توحید آن طور که هست از راه استدلالهای صحیح عقلی، اقرار به معاد و عدل نیز در آن نهفته است و با ضمیمه شدن به اقرار به نبوت و امامت، سخنان پاک تکمیل شده، و با اعتقاد قلبی به حقانیت این امور - که آن نیز عمل قلبی است - ارکان ایمان محقق شده لکن با عمل به مقتضای آن، به نتیجه می رسد و در وجود انسان تاءثیر اساسی می گذارد و او را بالا می برد و در غیر این صورت تاءثیر منفی در وجودش گذارده و آن را پایین و به طرف جهنم می کشاند، و در روایات و آیات قرآنی گاهی از جهت بالا به آسمان تعبیر شده است و مراد بالا بودن مکانی نیست بلکه بالا بودن وجودی است از این جهت امام سجاد می فرماید: (برای خداوند تبارک و تعالی بقعه هایی است در آسمانهایش، کسی که به آنها عروج کند بتحقیق به سوی خداوند عروج کرده است آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیده ای که می فرماید: ملائکه و روح به سوی خداوند عروج می کنند، و نیز می فرماید: سخنان پاکیزه به سوی خداوند بالا رفته و عمل صالح آن را بالا می برد (۸۲۶)) و از آن حضرت نیز نقل شده، (۸۲۷) خافضة رافعة را که از اوصاف قیامت است به پایین بردن دشمنان دین به آتش و بالا بردن اولیاء خدا به بهشت تفسیر فرموده است. بنابراین بعد از اصلاح عمل، هم از جهت چارچوبه آن - مطابقت با دستورات الهی - و هم از جهت محتوا و انگیزه های الهی - در دو قسمت قبل بیان شد - و تداوم بر آن، ایمان قوی تر شده و قلب روشنایی بیشتری پیدا می کند و درکهای انسان از امور غیبی و اعتقاداتش از مرز مفاهیم و تصدیق قلبی گذشته و به مشاهده آنها با حقیقت جانش مبدل می شود، قرآن از این مراتب به علم الیقین و عین الیقین تعبیر می کند و نسبت به مشاهده جهنم می فرماید: کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین (۸۲۸)، (نه چنین است اگر علم یقینی پیدا کنید حتما جهنم را می بینید سپس آن را به صورت عین الیقین خواهید دید) و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جوانی از اصحاب آن حضرت به این مرحله رسید و به آن حضرت عرض کرد: (من نسبت بدنیا و آنچه در آن است بی رغبت شده تا اینکه به عرش پروردگارم می نگرم که حساب نصب شده و مردم برای آن محشور گشته اند و من نیز در میان ایشانم و مانند اینکه به اهل بهشت نگاه می کنم که در آن بهره مندند و به یکدیگر تعارف می کنند و بر پشتیها تکیه زده اند و مانند اینکه به اهل آتش نگاه می کنم که در آن عذاب می شوند و ناله می کنند و مانند اینکه ناله آتش را می شنوم که در گوشهایم صدایش پیچیده است (۸۲۹)) و نسبت به مشاهده ملکوت که جهت ربط حقیقی موجودات به حق تعالی است و از آن به ظهور اسماء و صفات الهی تعبیر می شود مانند صفت خلق و رزق و رحمت و غضب و... قرآن کریم می فرماید: و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض و ليكون من الموقنين (۸۳۰)، (و این چنین به

ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم و تا اینکه از یقین کنندگان باشد) پس از دیدن ملکوت بود که حضرت ابراهیم علیه السلام با بت پرستها و ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان مواجه شد و تمامی ایشان را مجاب کرد سپس فرمود: من چهره دلم را مواجه کردم به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید و از مشرکین نمی باشم، ملکوت همان عالم امری است که خلقت اشیاء به جمیع شئونشان از حق تعالی به آن تکیه می کند آنجا که می فرماید: (همانا امر خداوند وقتی چیزی را بخواهد، به آن می گوید موجود باش پس موجود می شود، پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیزی در تحت قدرت اوست و به سوی او رجوع می کنی (۸۳۱)) و این حقیقت را می توان با تامل و تفکر عقلانی فهمید از این جهت قرآن کریم همگان را ترغیب می کند که: (آیا نگاه نمی کنند در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند خلق کرده است (۸۳۲)) لکن آن را حضرت ابراهیم علیه السلام با چشم دل مشاهده کرد، از این جهت بود که از خداوند تقاضا کرد که کیفیت زنده کردن (۸۳۳) مردگان را به او نشان دهد و خداوند با سفارش به انجام مقدماتی آن حقیقت را به او نشان داد. آنچه را که ما با ابزار عادی و حسی از اشیاء درک می کنیم جنبه ملکی و ظاهری اشیاء است و جهت افاضه آنها را از هستی مطلق حدوثا و بقاء فقط با درک عقلانی صحیح می توان فهمید و کشف عقلی کرد لکن یافتن آن به طوری که دیگر قابل شک نباشد مانند یافتن هر کس خودش و قوای وجودی خویش را، با کشف و شهود قلبی امکان پذیر است، نظیر این کشف، درک شهودی کلام (۸۳۴) الهی است برای حضرت موسی علیه السلام که پس از درک حقیقی کلام حق، شایق شد که ذات او را نیز ببیند که خداوند فرمود همین مقدار تو را پس است و شکرگزار آن باش، این کلام خداوند از قبیل سخنان ما نبوده است که با ابزار مادی ایجاد شود و فقط از یک جهت قابل شنیدن و درک کردن باشد بلکه به گونه ای بوده است (که از شش می شنیده (۸۳۵) است و با ابزار مادی قابل ایجاد نمی باشد، رسیدن به این مقام مختص انبیاء علیهم السلام نمی باشد بلکه کسانی که مطابق رضای حق تعالی و برای رضای او عمل کنند به چنین مقامی می رسند همان طور که در حدیث معراج آمده است، که خداوند به پیامبرش می فرماید: (کسی که به رضای من عمل کند سه خصلت را ملازم او گردانم ... پس وقتی که مرا دوست داشت من او را دوست خواهم داشت و و نزد مخلوقات محبوبش می کنم و چشم دلش را به جلال و عظمت باز می کنم پس بر او علم مخلوقات مخصوصم را مخفی نمی کنم و با او در ظلمتهای شب و روشنایی روز مناجات می کنم تا اینکه سخن و همنشینی او با مردم قطع شده و کلام خود و ملائکه ام را به او می شنوایم... (۸۳۶)) و در حدیث قرب نوافل آمده است که امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند متعال نقل می کند که می فرماید: و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها... (۸۳۷) (و همواره بنده با انجام کارهای زیادی - از قبیل مستحبات و انجام کارها برای او - به من نزدیکی می جوید تا اینکه او را دوست خواهم داشت در این هنگام گوش او می شوم که با آن می شنود و بینایش می شوم که با آن می بیند و زبانش می شوم که با آن سخن می گوید و دستش می شوم که با آن کار می کند و پایش می شوم که با آن راه می رود...) مراد از این امور، اوصافی است که به واسطه آن انسان این فعالیتها را انجام می دهد از قبیل درک از راه دیدن و شنیدن و القاء معانی به واسطه الفاظ و قدرت بر فعالیت نه اینکه مراد خصوص فعالیت جسمانی این قوا باشد زیرا خداوند از این امور ناقصه مبرا است و وقتی چنین درکی حاصل شود که شخص درک کننده خود را مدرک این امور و صاحب این اوصاف نبیند بلکه خدا را ببیند که از این طریق فیوضات را افاضه می کند، از این امر به ظهور توحید افعالی و اسماء و صفاتی حق تعالی تعبیر می شود و شاید قسمتی از فرازهای دعای مباحله که در سحرهای ماه مبارک (۸۳۸) رمضان خوانده می شود تقاضای حصول این مرتبه از لقاء باشد امام سجاد علیه السلام نیز در دعای ابوحمزه چنین ایمانی را از خداوند تقاضا می کند که: اللهم انی اسئلك ایمانا لاجل له دون لقائک تحینی ما احییتی علیه و توفینی اذ توفیتنی علیه و تبعثنی اذا بعثتنی علیه (۸۳۹)، (خداوند! از تو ایمانی می خواهم که نهایی جز لقای نداشته باشد، تا وقتی مرا زنده می داری بر آن زنده بداری و تا وقتی که مرا می میرانی بر آن بمیرانی، و وقتی مبعوث می

چهارم - درک قلبی ذات خداوند

از آنجا که با دلایل عقلی و نقلی (۸۴۰) محکم و صحیح ثابت شده است که صفات ذاتیه خداوند متعال عین ذات مقدسش می باشد و از آن ذات نامحدود اسماء و صفاتی ظهور می کنند و مطابق روایات (۸۴۱) نیز ذات مقدسش نام و نشانی ندارد، این اسماء و صفات را برای نیاز مخلوقین ظهور داده تا از این طریق با او ارتباط برقرار کنند بنابراین، حقیقت این اسماء و صفات برای او ثابت است به گونه ای که عقل با محدودیتش به هر جهتی به او توجه می کند اسمی را برایش قرار می دهد که در نهایت اثبات می کند که ذات او کمال مطلق است و ما به جهت محدودیتیمان با کمالات گوناگون و مختلف برخورد می کنیم، این مطالب از لحاظ درک عقلانی نسبت به ذات مقدس ربوبی بود، اما از جهت درک قلبی و شهودی، آن نیز پس از پیمودن مقدمات حصول این درک، قلب نورانیت خاص پیدا کرده و حجابهای ظلمانی و نورانی - دیدن اعمال صالح و اوصاف حسنه برای خود و انتساب آنها به خود حتی دیدن خود و دیدن اسماء و صفات الهی به طور متعدد - از چهره دل برکنار می رود و می تواند حقایق توحیدی را به اندازه ظرفیت وجودی درک کند لکن در مراحل اولیه، توحید افعالی سپس اسماء و صفاتی و در نهایت به درک قلبی توحید ذاتی حق تعالی نایل می شود به گونه ای که دیگر هستی برای موجودات در برابر هستی حق تعالی نمی بیند و تمامی هستیها را فانی و مندک در هستی مطلق او مشاهده می کند و در واقع نیز این چنین است لکن تاکنون برای چنین شخصی در اثر حجابها مخفی بوده است همان طور که قرآن کریم می فرماید: کل شیء هالک الا وجهه (۸۴۲)، (هر چیزی جز وجه خداوند نابود است) وجه را نیز معنا کردیم که مطابق آیات و روایات (۸۴۳) آن جهت ربط محض و آیه مطلق بودن اشیاء است نسبت به ذات حق، لکن پس از نورانیت پیدا کردن قلب این حقایق را با تمام وجودش می یابد همان طور که امام حسین علیه السلام چنین نورانیتی را به حق تعالی نسبت می دهد و در واقع آن را تقاضا می کند، عرض می کند: انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک و لم یلجاؤا الی غیرک (۸۴۴)، (تو خدایی هستی که انوار را در دل اولیاء تاباندی تا اینکه تو را شناخته و یگانه دانستند و تو کسی هستی که غیر خودت را از دل دوستانت زایل کردی تا اینکه غیر تو را دوست نداشته و به غیر تو پناه نبرند) این نورانیت به واسطه بریدن قلب از غیر حق تعالی حاصل می شود که پس از آن معرفت حاصل می شود به گونه ای که حق تعالی را به طور وحدت مطلقه می بیند، حتی خود و معرفتش و تعدد اسماء و صفات ذات الهی را محو در او می یابد، حتی یابنده را نیز خود نمی یابد و از این حالت و مقام، به ظهور مقام عظمت و عزت الهی تعبیر می شود که مقام عزت حقیقی و مطلق جایگاهی برای غیر خودش نمی گذارد همان طور که علی علیه السلام در مناجات بسیار لطیف و بلند مرتبه شعبانیه حصول این مقام را از خداوند تقاضا می کند - البته ایشان آن را دارند تقاضای آن از ایشان یا به معنای تقاضای تداوم آن است از حق تعالی یا به صورت تعلیم است - لله لله الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بجز قدسک ... الهی و الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک خائفا مراقبا یا ذالجلال و الاکرام (۸۴۵)، (خدایا؛ کمال بریدن از غیر خودت را به من عنایت کن و چشمان دلهای ما را به روشنایی نظرش به سویت نورانی کن تا اینکه چشمهای دل پرده های نورانی را پاره کرده و به معدن عظمت برسد و ارواح ما وابسته به مقام مقدس عزتت گردد... خدایا؛ مرا به نور عزت با سرور و برافروخته ات ملحق فرما تا اینکه معرفت بتو پیدا کرده و از غیر تو منحرف شده و ترسان و مراقب تو بوده باشم ای صاحب جلالت و بزرگواری) معرفت حقیقی از حق تعالی این گونه حاصل می شود که در این حال عارف معرفتش را نیز به حق تعالی می بیند و او را با او می شناسد، در چنین صورت است که امام سجاد علیه السلام به خداوند متعال عرض می کند: بک عرفتک و انت دللتنی

علیک (۸۴۶)، (تو را به تو شناختم و تو مرا به خودت راهنمایی کردی) و حضرات ائمه علیهم السلام نیز شیعیان و محبین خود را به سوی چنین معرفتی راهنمایی و امر کرده اند همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر سفارش می فرماید: احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك (۸۴۷)، (خدا را حفظ کن تا تو را حفظ کند، خدا را حفظ کن تا او را در پیش رویت بیابی - چون خداوند جهت ندارد معنایش ظهور حق تعالی است با کمال وضوح به صورت احاطه وجودی -) و امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرموده: اعرفوا الله بالله (۸۴۸)، (خدا را با خدا بشناسید) در روایتی امام صادق علیه السلام محبین خود را به سه دسته طبقه اعلی و طبقه وسط و طبقه پایین تقسیم کرده و در اوصاف طبقه اعلی که آنها ایشان را در ظاهر و در خفا دوست دارند می فرماید: (ایشان نشانه هایی دارند که به آن شناخته می شوند، روای سؤال کرد: آنها کدام است؟ حضرت فرمودند: متعدد است، اولی آنها، آن است که ایشان خداوند را می شناسند آن طوری که شایسته اوست و به توحیدش آگاهی استواری دارند و بعد از آن ایمان به او و صفاتش پیدا کرده اند سپس حدود ایمان و حقایق و شرایط و تاءویل آن را می دانند، سدیر گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، نشنیده بودم که ایمان او را تاکنون به این اوصاف توصیف فرمایی، فرمود: بله ای سدیر؛ سؤال کننده نمی تواند سؤال کند که ایمان چیست تا اینکه بداند ایمان به چه کسی مراد است؟ سدیر گوید: عرض کردم، ای فرزند رسول خدا؛ اگر خواستید آنچه را که فرمودید تفسیر فرمائید؟ حضرت فرمود: کسی که گمان کند که خدا را توهم دلها می شناسد او مشرک است و کسی که گمان کند خدا را با اسم می شناسد نه معنا (با ظهوراتش نه با خودش) اقرار به طعن کرده است (مورد طعن و سرزنش قرار می گیرد) زیرا اسم حادث است (موجود ازلی با حادث شناخته نمی شود) و کسی که گمان کند اسم و معنا (ذات حق و اوصافش) را بندگی می کند پس برای او شریک قائل شده است و کسی گمان کند خدا را به واسطه اوصافش بندگی می کند پس بر موجود غایب تکیه کرده است و کسی که گمان کند صفت و موصوف را بندگی می کند توحید را باطل کرده است زیرا صفت غیر از موصوف است، کسی که گمان کند موصوف را به صفت اضافه کرده است پس بزرگ را کوچک کرده است، و خداوند را به طور شایسته، قدر ندانسته است، به آن حضرت عرض شد: پس راه توحید چگونه است؟ حضرت فرمودند؟ راه بحث ممکن است، کوشش برای بیرون آمدن - از بحث - موجود است، همانا شناخت عین شاهد - خود موجود به طور حضوری - قبل از صفتش می باشد و شناخت صفت شی غایب قبل از خودش می باشد، عرض شد: چگونه خود شاهد قبل از صفتش شناخته می شود؟ فرمود: او را می شناسی و باو علم داری و خودت را به او می شناسی و خودت را به خود از خودت - به گونه ای که امتیاز از غیر خودت پیدا کنی - نمی شناسی و می دانی که آنچه در اوست برای اوست و به اوست همان طور که برادران یوسف به یوسف گفتند: آیا تو یوسفی؟ او گفت من یوسفم و این برادرم می باشد، پس او را با او شناختند و او را به غیر خودش شناختند و او را از راه خودشان اثبات نکردند با توهم دلها (۸۴۹).

البته باید توجه کرد که این چنین معرفتهایی برای هر کسی حاصل نمی شود و همان طور که در متن آیات و روایات و ادعیه آمده باید انسان از آلودگیهای عملی و اخلاقی پاک شود تا در ساحت قرب ربوبی قرار گیرد و به تعبیر قرآن کریم مورد انتخاب خداوند قرار گرفته و پس از تحصیل مقدمات، او قلب ایشان را از غیر خودش پاک و خالص کند چنانچه می فرماید: لله لله و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۸۵۰)، (و یاد بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که صاحبان قدرتها و بیناییها بودند ما ایشان را پاک کردیم به واسطه یاد خالص عالم آخرت و ایشان نزد ما از برگزیدگان خوبان می باشند) در قسمتی از حدیث معراج خداوند می فرماید: (کسی که به رضای من عمل کند عنایتی به او می کنم ... سپس پرده ها را بین خودم و او کنار می زنم پس او را به کلامم متنعم می کنم و لذت دیدن خود را به او می چشانم ... و عقل او را به معرفتم غرق می کنم و جای عقلش می نشینم ... خداوند به او می فرماید به عزت و جلالم قسم که بین خود و بین تو در هیچ وقتی مانع نمی شوم تا هر وقت خواستی بر من وارد شوی و این چنین با دوستانم برخورد می کنم

(۸۵۱)) و نوعاً این چنین معرفت شهودی در اول حصولش آنی و لحظه‌ای است تا شخص توان تحملش را پیدا کند سپس تدریجاً آن حالات قوی تر شده و لحظات بیشتری ادامه پیدا می‌کند و از آن به جذب و تجلی تعبیر می‌شود و آن در حالتی رخ می‌دهد که - با تحصیل مقدمات - حجاب توجه به خلقت از بین رفته باشد و انسان جز توجه به حق تعالی به چیز دیگری توجه نداشته باشد همان طور که موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه (۸۵۲)، (بین خداوند و مخلوقاتش پرده‌ای جز خلقت آنها چیزی نیست) علی علیه السلام (۸۵۳) و امام رضا علیه السلام نیز شبیه این کلام را دارند، حجب بعضها عن بعض لیعلم ان لاحجاب بینه و بین خلقه غیر خلقه (۸۵۴)، (خداوند بعضی موجودات را از بعضی دیگر پوشانده تا معلوم شود که بین او و موجودات پرده‌ای جز جنبه خلقت آنها نیست) و حصول این حالتها تواءم است با یک حالت عشوه و از خود بیخود شدن، که در این صورت قوای ادراکی حسی و عقلی از کار می‌افتد و انسان با تمام وجودش حقایق توحیدی را درک می‌کند، از این جهت در رابطه با درک قلبی تجلی اسماء و صفاتی حق تعالی، برای امام صادق علیه السلام در حال تلاوت قرآن در نماز حالت غشوه‌ای عارض شد و بعد از بهوش آمدن از علت این حالت از آن حضرت سؤال شد فرمودند: (همواره آیات قرآن را تکرار کردم تا به حالی رسیدم مانند اینکه از نازل کننده اش - خداوند متعال - به صورت شفاهی شنیدم (۸۵۵)) و نیز از آن حضرت در رابطه با غشوه‌ای که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی عارض می‌شد سؤال شد حضرت فرمودند: ذاک اذا کم یکن بینه و بین الله احد، ذاک اذا تجلی الله له (۸۵۶) (این، آن هنگامی بود که بین پیامبر و بین خداوند کسی فاصله نبود، آن هنگامی بود که خدا برای او تجلی می‌کرد) - این روایت ممکن است ناظر به تجلی ذاتی حق تعالی برای پیامبرش باشد - اینها روایاتی بود که بیانگر عروض حالات غیر طبیعی هنگام تجلی حق تعالی برای بنده بود و الا روایات زیادی داریم که دلالت می‌کند آن حضرت خداوند متعال را با نور عظمتش با قلب مقدسش مشاهده کرده است که آنها قبل از این ذکر شد.

پس از بیان اجمالی این حالات باید توجه داشت که پس از حصول این حقایق به صورت حال و تکرار آن به واسطه انجام اعمال صالح، به گونه‌ای که به صورت مقام و ملکه در بیاید، صاحب این مقام تمامی حرکات و سکناتش با این بینش قلبی خواهد بود - از این امر به تمکن در توحید و ظهور وحدت در کثرت و فناء کثرت در وحدت تعبیر می‌شود - همان طور که خداوند در حدیث معراج نسبت هب محبین واقعی خود پس از پرده برداری از خویش برای آنها و سؤال کردن از ایشان که چگونه با دنیا برخورد کردید؟ و جواب دادن ایشان که علمی به دنیا ندارم - در حالی که به حسب ظاهر در دنیا بوده است - خداوند دیدگاه ایشان را تصدیق کرده و می‌فرماید: (راست می‌گویی بنده من، تو با بدنت در دنیا بودی، و با روح با من بودی ... به عزت و جلالم سوگند که در هیچ وقت بین خود و بین تو پرده‌ای نداشتم تا اینکه هر وقت بخواهی بر من وارد شوی (۸۵۷)) و همچنین علی علیه السلام نسبت به اولیای الهی می‌فرماید: ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها (۸۵۸)، (براستی اولیای خداوند کسانی هستند که به باطن دنیا می‌نگرند هنگامی که مردم به ظاهر آن می‌نگرند) و منافات ندارد این دو مرتبه از لقاء از طریق مظاهر الهی حاصل شده و تجلی کند (۸۵۹) همچنان که در بهشت نیز این گونه است و مراتب عالیه آن به لحاظ این گونه تجلیات است که خود بحث مستقلی را می‌طلبد و در روایات (۸۶۰) اوصاف بهشت آمده است و همچنین باید توجه داشت که این حالات را باید با یک استاد حاذق که به قرآن و سنت مسلط بوده و خودش این راه را رفته باشد در میان گذاشت تا دچار انحراف نشود زیرا این وادی جای بسیار خطرناکی است که با کوچکترین انحراف، انسان در پرتگاه جهنم قرار می‌گیرد.

مراتب شوق به لقای پروردگار

پس از بیان معنای لقای خداوند و مراتب آن، روشن می‌شود که شوق به لقاء نیز دارای مراتبی است و هر کسی لیاقت برای لقای خداوند و اظهار اشتیاق به درجات بالای آن را ندارد بلکه باید با تحصیل شرایطی ظرف وجودش را آماده این امر کند.

الف - در مرحله اول توجه اجمالی به ذات پاک نامحدود حق تعالی و سپس انجام وظایف واجب بندگی باید بشود و قهرا در این مرحله امید به ثواب و فرار از عقاب انگیزه چنین بنده ای خواهد بود که در این مرتبه چاره ای از چنین انگیزه ای نیست و اعمال نیز مورد قبول حق تعالی می باشد ائمه علیهم السلام نیز از آن جهت که ثواب عنایت الهی است به آن اظهار اشتیاق کرده اند علی علیه السلام می فرماید: (من به حسب ثواب الهی منتظر و امیدوارم (۸۶۱)) و نسبت به متقین می فرماید: (و اگر مرگی که خدا برای ایشان نوشته است نبود روحشان در بدنشان به علت شوق به ثواب و ترس از عقاب استقرار نداشت (۸۶۲)) و امام سجاد علیه السلام به خداوند عرض می کند: (روزی کن به من شوق ثواب وعده داده شده را (۸۶۳)).

ب - انسان این گونه باید باشد تا بتدریج لذت بندگی در کام او آمده تا بتواند انگیزه اش را تحصیل رضای او قرار دهد.

ج - پس از تمرین این مرحله ، رابطه محبتی بین او و خداوند برقرار می شود که او را به انجام اعمال مستحبه وادار می کند همان طور که خداوند به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محب یحب خلوة حبیبه؟ ها انا ذا یا ابن عمران ، مطلع علی احبائی اذا جهنم اللیل حولت ابصارهم من قلوبهم و مثلث عقوبتی بین اعینهم ، یخاطبونی عن المشاهده و یکلمونی عن الحضور (۸۶۴)، (دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و هنگامی که شب او را فرا می گیرد، از من می خوابد، آیا هر محبی خلوت با محبوبش را دوست ندارد؟ آگاه باشت ای پسر عمران ؛ من آگاهم نسبت به دوستانم وقتی ایشان را شب فرا می رسد چشمان ایشان را از دلهایشان دگرگون می کنم و عقوبتم را بین چشمانشان نمودار می کنم - نمایش می دهم - با من از روی مشاهده خطاب می کنند و از روی حضور تکلم می کنند) و پس از حصول محبت و عمل به مقتضای آن ، محبت خداوند به این بنده نیز در وجود بنده ظاهر می شود و انگیزه بندگی را در او کامل تر کرده تا جایی که او را از روی محبت و برای اینکه مستحق بندگی است - زیرا کمال مطلق است و برای شکرگزاری از او، او را بندگی می کند، همان طور که در روایات (۸۶۵) تقسیم بندگان به سه دسته بیان شد -.

د - پس از حصول محبت الهی در قلب بنده و ترتب آثارش بر آن و نیز ظهور محبت خداوند به او - آثارش در حدیث قرب نوافل گذشت - اشتیاق او به حق تعالی بیشتر شده به گونه ای که تلاشش برای رسیدن به او و درک حضوری او بیشتر از او خواهد شد نه به جهت اشتیاق به بهشت یا فرار از عذاب او و یا بندگی برای شکرگزاری و محبت به او، همان طور که خداوند به حضرت داود علیه السلام خطاب می کند که : یا داود من احب حبیباً صدق قوله و من رضی بحیب رضی فعله و من وثق بحیب اعتمد علیه و من اشتاق الی حبیب جد فی السیر الیه ، یا داود: ذکر الی الذکرین و جنتی للمطیعین و حبی للمشتاقین و انا خاصه المحبین (۸۶۶)، (ای داود، کسی که محبوبی را دوست داشته باشد کلامش را تصدیق می کند و کسی که به محبوبی راضی باشد از کارش خشنود است و کسی که به محبوبی اطمینان داشته باشد بر او تکیه می کند و کسی که اشتیاق به محبوبی داشته باشد در رفتن به سوی او جدیت می کند ای داود؛ ذکر من برای ذاکرین است و بهشتم برای اطاعت کنندگان و محبتم برای مشتاقانم و من مخصوص محبینم هستم) و در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (حضرت شعیب علیه السلام از محبت خداوند عز و جل گریست تا اینکه نابینا شد خداوند چشمش را به او برگرداند سپس گریه کرد تا اینکه کور شد پس خداوند چشمش را به او برگرداند، سپس گریه کرد تا اینکه نابینا شد خداوند چشم او را برگرداند، در مرحله چهارم خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای شعیب تا چه وقت این گونه خواهی بود؟ اگر از ترس آتش است تو را پناه دادم و اگر برای شوق به بهشت است پس آن را برایت مباح کردم ، عرض کرد: ای خدا و آقای من ؛ تو می دانی که من به جهت ترس از آتش و شوق به بهشت نمی گریم ، ولکن محبت تو بر دلم بسته شده است پس صبر نمی کنم تا تو را بینم (۸۶۷)) و امام سجاد علیه السلام در مواردی از صحیفه سجاده تقاضای این چنین شوقی را نیز دارد و عرض می کند: و امن علی بشوق الیک لا- (۸۶۸)، (و منت بگذار بر من با شوقی به سوی تو) و اجعل فیما عندک رغبتی شوقاً الی لفائک (۸۶۹)، (و قرار بده میلم را نسبت به آنچه نزد توست برای شوق به لقایت) و علی علیه السلام در نامه به

مالک اشتر می نویسد: و انی الی لقاء الله لمشتاق (۸۷۰)، (و همانا من به لقای الهی مشتاقم) و چون توجه و اتصال تام به حق تعالی با اشتغالات دنیایی حاصل نمی شود و وقتی حاصل شود انسان را از آنها منصرف می کند - همان طور که نمونه هایی از آن ذکر شد و غشوه های شبانه علی (۸۷۱) علیه السلام نیز شاهد بر آن است - از این جهت برای ظهور مجدد این مقام، اولیای الهی اظهار اشتیاق به مرگ می کردند (هر چند ایشان لحظه ای غافل از مقام ربوبی نبودند) علی علیه السلام می فرماید: لَلَّه لَلَّه والله لا یبن ایطالب آنس بالموت من الطفل بشدی امه (۸۷۲)، (به خدا سوگند فرزند ابوطالب مائونس تر است به مرگ، از طفل به پستان مادرش).

خلاصه بحث

چون مطلوب بالذات تمامی موجودات جز کمال مطلق خداوند متعال نیست آنها به او اشتیاق وجودی دارند لکن چون شوق آگاهانه کمال برای موجود است و حصول آن نیز به شرایط و مقدماتی نیاز دارد، به کار بستن آنها برای انسان طالب کمال حقیقی لازم است و از مهم ترین آنها توجه عمیق به نعمتهای الهی و مخصوصا، دستورات دینی و هدایت انبیاء و اولیاء و به کار بستن آنهاست تا پس از آن، شوق به ثواب او حاصل شود و با تداوم بخشیدن به اعمال صالح، مراتب شوق و صفات جمال و جلال الهی سپس به ذات مقدسش حاصل شود که هر یک از این مراتب یک لوازم عملی و حالی دارد که تا حاصل نشود به مرتبه بالاتر از آن نمی توان رسید و یکی از آن لوازم در تمامی مراحل، خواستن از حق تعالی است که نفس ما را این گونه قرار دهد. علاوه بر اینکه ایا دعاها مطلق است آخرین مرحله این اوصاف را شامل می شود زیرا خواسته اند که انسان همتش بلند باشد و توان رسیدن به آن نهایت را نیز داراست و تا این طلب نباشد و عنایت الهی شامل حال بنده نشود کار او به جایی نمی رسد از این جهت در این فراز از خداوند می خواهیم که جان ما را مشتاق به لذات لقای قرار بده.

فصل دهم: متزوده التقوی لیوم جزائک برداشتن توشه تقوی برای روز جزا

معنای تقوا و اهمیت آن

شخصیت واقعی و حقیقی انسان وابسته به دو امر است اول بینش او نسبت به ارتباط وجودی به حق تعالی و رجوعش به او، دوم پیاده کردن این بینش در زندگی عملی و رفتاری، حفظ کردن وجود خود با تمامی تمایلاتش از رفتن برخلاف طریقه ای که بینش ایمانی و گرایش فطری او اقتضاء می کند تقوا نامیده می شود، به فرموده علی علیه السلام التقوی اجتناب (۸۷۳)، (تقوی اجتناب و دوری است) و آن یگانه سبب ظهور ایمان و حفظ آن می باشد، التقوی حصن المؤمن (۸۷۴)، (تقوی موجب حفظ مؤمن است) و اساس تمامی خوبیهای (۸۷۵) دیگر و قوی ترین پایه (۸۷۶) ایمان، و موجب پاک شدن اعمال، (۸۷۷) و شریف ترین و بهترین لباس بر قامت انسانیت، (۸۷۸) و دوی دردهای باطنی انسان (۸۷۹) و بهترین توشه (۸۸۰) و ذخیره (۸۸۱) برای عالم آخرت است. برای اهمیت آن همین بس که موجب رسیدن به حیات (۸۸۲) پاکیزه در دنیا و آخرت و شرافت (۸۸۳) دنیا و آخرت و سود (۸۸۴) هر دو می باشد، و تقریبا تمامی انبیایی که قرآن (۸۸۵) دعوت ایشان را ذکر کرده، دعوت به توحید و تقوی با هم بوده است.

جایگاه تقوی در سیر تکاملی

با مراجعه دقیق به آیات و روایات به دست می آید که تقوی از لوازم اولیه سیر تکاملی انسان از ابتدا تا انتها می باشد و آن محدود به مرتبه خاصی از سیر وجودی انسان نیست و وصف مرتبه معینی از مراتب ایمان نمی باشد برخلاف اوصاف دیگری که در قرآن و

روایات برای انسانهای صاحب کمال آورده شده مانند احسان ، اخبات ، اخلاص و خلوص و... که هر یک درجه معینی از ایمان را نشان می دهد بلکه تقوی از اولین مراحل ایمان که اعتقاد قلبی باشد موجود است تا آخرین مراحل آن ، لکن در هر مرتبه ای بگونه خاصی ظهور می کند. در مرحله اعتقاد، به حفظ قلب از تزلزل در عقیده حق و راه یافتن شک و شبهه در آن و گرایش به عقاید باطله و خرافی معنا پیدا می کند و در مرحله عمل ، اول به حفظ وظایف لازم بندگی و پیاده کردن آنها و اجتناب از مخالفت و ارتکاب دستورات نهی شده می باشد، دوم به حفظ دستورات مستحبه و ترک مکروهات شرعیه است و در مرحله اخلاق ، به حفظ روح از آلوده شدن به اوصاف رذیله و تصمیم بر اتصاف به اوصاف حمیده می باشد، و در مرحله سیر توحیدی و پرورش سر انسان ، به حفظ باطن از انگیزه های غیر خدایی و سپس از توجه به غیر خداوند متعال و تمرکز جان در ذکر الهی است . هر یک از این امور جزئیات بسیاری دارد که در شرع مقدس بیان شده و در تمامی آنها نیاز به راهنما وجود دارد و هر کدام راهنمای خاصی دارد و باید مواظب بود که هر کدام را از راهنمای خاص خود طلب نمود و هر کسی هم در هر امری دخالت نکند مگر کسی که به تمامی آنها آگاهی و اشراف عملی داشته باشد، و باید توجه داشت که هر مرتبه ای از آن زمینه صعود به مرتبه بالاتر می باشد.

مراتب تقوی

از بیانات گذشته اجمالاً به دست می آید که برای تقوی مراتبی است - که اکنون در صدد بیان مراتب به طور تفصیل نیز نمی باشیم بلکه مقصود توجه به مراتب داشتن تقوی است - از آنجا که حالت تقوی در اثر اطاعت از فرامین الهی به وجود می آید و خداوند متعال نیز در تمامی شئون وجودیه انسان دستوراتی اعم از واجب و مستحب ، حرام و مکروه دارد و هر مقدار از این دستورات اطاعت شود مرحله ای از تقوا تحقق پیدا کرده است و انسان هر مرتبه ای از آن را داشته باشد مطلوب است و در سیر تکاملی قرار گرفته است همان طور که می فرماید: فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیرا لانفسکم (۸۸۶)، (پس ، از خدا بترسید آن مقدار که می توانید و گوش دهید و اطاعت کنید و انفاق کنید، - این امور - بهتر است برای جانتان) لکن خداوند از ما خواسته است که همت خود را بلند قرار دهیم حق تقوی را داشته و در برابر تمامی فرامین الهی تسلیم قلبی و عملی شویم به گونه ای که هیچ شائبه معصیت و کفران نعمت و نسیان و غفلت و خوینی در برابر او و دستوراتش پیش نیاید و این درجه اعلاهی اسلام است از این جهت می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لاتموتن الا و انتم مسلمون (۸۸۷)، (ای مؤمنین ، حق تقوای خداوند را داشته باشید و جز در حالت تسلیم مطلق در برابر او جان ندهید) و امام صادق علیه السلام حق تقوا را این گونه بیان فرمودند: یطاع و لایعصى و یدکر فلاینسی و یشکر فلایکفر (۸۸۸)، (خداوند اطاعت شود و معصیت نشود، و یاد می شود پس فراموش نگردد و شکر شود و کفر ورزیده نشود) و در روایت دیگر علی علیه السلام می فرماید: (به خدا سوگند جز اهل خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به این آیه شریفه عمل نکرده است ، او را یاد کرده و فراموشش نمی کنیم و شکرش کرده پس کفرانش نمی و اطاعتش کرده و معصیتش نمی کنیم ، صحابه عرض کردند ما نمی توانیم به این آیه عمل کنیم ، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: پس هر مقدار می توانید تقوی داشته باشید (۸۸۹)) و آیاتی که اوصاف کلی متقین را ذکر می کند معرف مرتبه عالی ای از آن می باشد و آن همان به صدق مطلق بودن در اعتقادات و اعمال و کردار برمی گردد و در این رابطه می فرماید: والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون (۸۹۰)، (و کسی که صدق قرآن - را بیاورد و آن را تصدیق نماید ایشان متقین می باشند) این تصدیق تسلیم مطلق قلبی و عملی در برابر حق تعالی است که در آیه ۷۷ سوره بقره نمونه هایی از آن بیان شده است که نمونه بارز و کامل آن ائمه علیهم السلام لکن مطابق فرمایشاتشان ، اختصاصی به ایشان ندارد و بعضی از آثار تقوی مربوط به این مرتبه از تقوی می شود چنانچه ذکر خواهد شد.

در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام آثار گوناگون و بسیاری برای تقوا ذکر شده است که بعضی از آنها مشترک است برای تمامی مراتب تقوی، لکن اثر هر مرتبه ای به طور متمایز ذکر نشده و ما نیز آنها را به طور کلی بر طبق آیات قرآنی ذکر می کنیم.

الف - همراهی یا نصرت خداوند

(۸۹۱) این از مهم ترین آثار تقواست که هر کس بخواهد خود را حفظ کرده و از مرز بندگی تجاوز نکند و حق خداوند را مراعات نموده و حفظ نماید خداوند عنایت خاصی را به او کرده به گونه ای که او هم بنده اش را حفظ کرده و دریچه هایی را برایش می گشاید علی علیه السلام می فرماید: من اتقی الله وقاه (۸۹۲)، (کسی که خدا را حفظ کند خدا نیز او را حفظ می نماید) و در وصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر آمده است که: یا اباذر احفظ الله یحفظک، احفظ الله تجده امامک (۸۹۳)، (ای اباذر؛ خدا را حفظ کن تا تو را حفظ کند، خدا را حفظ کن تا او را پیش رویت - از جهت آشکار شدن تام خداوند و الا او مکان ندارد بیایی).

ب - روشنایی به دسیسه های شیطان

تقوی برای صاحبش نورانیتی را می آورد که با آن عیوب نفسانی و عملی و نیز راههای نفوذ شیطان را می فهمد و این یکی از رمزهای موفقیت انسان در مسیر تکامل می باشد از این جهت قرآن کریم می فرماید: ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون (۸۹۴)، (همانا کسانی که با تقوی هستند هنگامی که گروهی از شیاطین با ایشان تماس گرفته و بخواهند وسوسه کنند، ناگهان متذکر شده و بینا می شوند)، علی علیه السلام نیز می فرماید: کسی که تقوی شعار قلبی او باشد هدایت می شود (۸۹۵).

ج - قبولی اعمال

از آنجا که هدف اصلی از دین الهی، تکامل روحی است و آن جز با قبولی اعمال از طرف خداوند متعال محقق نمی شود، بنابراین شرط قبولی اعمال تقوی و پاکدامنی و در مسیر آن قدم برداشتن است از این جهت قرآن می فرماید: لله لئلا یتقبل الله من المتقین (۸۹۶)، (همانا خداوند فقط از متقین قبول می کند) علی علیه السلام نیز می فرماید: لایقل عمل مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل (۸۹۷)، (عملی با مراعات تقوی و حفظ خداوند کم نخواهد بود و چگونه آن عملی که قبول می شود کم باشد؟).

د - رسیدن به رحمتهای خاص خداوند

خداوند متعال به مقتضای ربوبیتش به تمامی موجودات آنچه را لازمه وجودشان باشد عنایت می فرماید و از جمله انسان که هم به جهت تکوینی او توجه دارد و هم به جهت تکامل اختیاری و تشریحی او، از این جهت برای او انبیاء و اولیاء را معین فرموده است لکن پس از پذیرفتن هدایت الهی و به کار بستن آن، عنایتهای خاص به این افراد نیز دارد که دیگران از آن محرومند و این همان تقوی است که موجب ظهور ایمان می شود و می فرماید: و رحمتی وسعت کل شیء فساء کتبها للذین یتقون ... (۸۹۸) (و رحمتم

هر چیزی را فرا گرفته است پس آن را برای کسانی که تقوی و... داشته باشند لازم می گردانم (و همچنین ایشان مورد محبت (۸۹۹) خداوند قرار گرفته و قرآن برای آنها هدایت‌های (۹۰۰) ویژه ای خواهد داشت و ولایت (۹۰۱) الهی شامل حال ایشان می شود و در نهایت ایشان از اولیای (۹۰۲) خداوند قرار گرفته که نه خوفی بر ایشان می باشد و نه حزنی (نه از گذشته اندوهی دارند و نه از آینده امور دنیایشان).

۵ - بازگشت به آسایش

چون تقوی موجب پاکی انسان از لغزشها و کدورت‌های باطنی می شود، رجوع چنین شخصی در آخرت نیز به مقام امن و آسایش از آلودگیها و رسیدن مکروهی به ایشان می باشد از این جهت قرآن کریم می فرماید: ان المتقین فی مقام امین فی جنات و عیون (۹۰۳)، همانا متقین در جایگاه امنی در باغها و چشمه ها خواهند بود) و همچنین ایشان به جایگاه صدق نائل می شوند به طوری که تمامی وجودشان را صدق فرامی گیرد یعنی حقایق بدون پرده و بدون شائبه خلاف حقیقت و بطلان پذیری، بر ایشان ظهور می کند، همان طور که قرآن می فرماید: ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر (۹۰۴)، همانا اهل تقوی در باغستانها و نهرها در جایگاه صدق نزد مالک با اقتدار می باشند) این مقام ظهور مالکیت مطلقه حقیقه خداوند متعال است برای ایشان بدون بودن مانعی، این مقام در روایات (۹۰۵) برای علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت اختصاص داده شده است.

و - گشایش در امور: خداوند متعال علاوه بر عنایت‌های ویژه روحی و آخرتی برای متقین، عنایت خاصی به ایشان نسبت به برخورد با امور و مشکلات دنیایی دارد، زیرا ایشان ارتباط روحی و عملی با خداوند متعال از روی صدق برقرار کرده، و در این رابطه که قهرا با مشکلاتی مواجه می شوند - زیرا انسان متقی حاضر نیست با هر شرایط اجتماعی و عملی بسازد از این جهت در تنگناهای خاصی قرار می گیرد - خداوند متعال نیز برای آنها مسائل را به گونه ای پیش می آورد که دغدغه خاطرشان از بین برود یا با گشایش ظاهری به گونه ای که خود آنها نیز فکر آن را نمی کرده اند و یا با گشایش روحی به طوری که - پس از انجام وظایف ظاهری برای اداره زندگی خود و تلاش برای رفع مشکلاتشان - اگر آنها برطرف نشد می فهمند که حتما مصالحی وجود دارد که آنها را به این ابتلائات انداخته و خداوند حکیم آنها را می داند و نمی خواهد آنها از خودش جدا شوند آنجاست که حالت رضایت به داده های خداوند برایشان پیش می آید و این حالت از گشایش ظاهری بدون داشتن این حالات خیلی بهتر است از این جهت خداوند می فرماید: و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا... و من یتق الله یجعل له من امره یسرا (۹۰۶)، (و کسی که تقوای خدا را داشته باشد او برایش محل خروجی - گشایشی - قرار می دهد و از آنجا که گمان نمی کرده است رزقش را می دهد و کسی که بر خداوند توکل کند او کفایش خواهد بود زیرا خدا رساننده امرش می باشد و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است ... و کسی که خدا را حفظ کند برای او از اموراتش آسانی و گشایش قرار می دهد) علی علیه السلام نیز می فرماید: من اتقی الله سبحانه جعل له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا (۹۰۷)، (کسی که تقوای خداوند سبحان را داشته باشد او برایش از هر هم و غمی فرج و از هر تنگنایی محل خروجی قرار می دهد).

نتیجه بحث

بحث در تقوی و اوصاف متقین بحث طولانی لازم دارد لکن با این فراز زیارت مناسب نمی باشد همین مقدار از بحث برای اینکه مفاد این فراز روشن شود که ما در مقام خواستن از حق تعالی چه مطلبی را بخواهیم کافی است و نتیجه آن شد که توشه تقوی چون وسیع است و مراحل عالی‌ای از ایمان را شامل می شود که همان طور که بعضی از این آثاری که گفته شد برای مراحل پایین تقوی

نمی باشد از این جهت باید همت را عالی قرار داد و از خداوند کریم وجود مطلق آن مرحله اعلا- را خواست و در مقام تحصیل شرایط و مقدمات آن نیز قرار گرفت .

فصل یازده : مستننه بسنن اولیائک به روش اولیای خدا در آمدن

معنای سنت و تحلیل آن

سنت به معنای روش می باشد لکن باید دقت کرد که روش در چه چیزی مقصود است و نیز باید توجه داشت که هر قوم و گروهی به لحاظ شرایط مکانی و زمانی در امورات دنیایی و روابط اجتماعی یک آداب و رسومی را برای خود مقرر می کنند که نوعا ریشه های واقعی ندارند ولی آن وقت روشهای عملی و اخلاقی واقعیت داشته و مطلوب است - برای انسان با هر خصوصیتی که باشد - که ریشه های فطری داشته باشند. البته این ریشه ها و تمایلات فطری در تمامی انسانها یکی است مانند میل به حقیقت یابی و زیبایی طلبی و خودخواهی و امثال آن ، و نیز فراگیر بوده و تمامی ابعاد وجودی او اعم از فردی ، اجتماعی ، روحی و مادی را شامل می شود به گونه ای که اهداف واقعی وجود او را دنبال کرده و محقق می گردانند و لذا جز در پرتو ادیان الهی دست نخورده ، محقق نمی شود زیرا این روشها در این ادیان از ناحیه کسی است که خالق و رب انسان است که هم می داند چگونه موجودی آفریده و هم می داند برای چه چیزی او را آفریده است و هم راه و روش دقیق رساندن او را به هدف واقعی می داند از این جهت می فرماید: فاقم وجهک للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون (۹۰۸)، (پس چهره دلت را به سوی دین پابرجا قرار بده فطرت خدایی که مردم را بر آن خلق کرد و تغییر و تبدیلی برای خلقت او نیست این است دین پابرجا و لکن اکثر مردم نمی دانند) و در جای دیگر آن تمایل حقیقی انسان را بیان کرده و همان را دین قیم معرفی فرموده است و آن عبودیت خداوند متعال است ، امر ان لا تعبدوا الا- اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون (۹۰۹)، (خداوند امر کرده است که جز او را نپرستید این است دین پابرجا و لکن بیشتر مردم نمی دانند) شاید علت عدم آگاهی بیشتر مردم از این تمایلات حقیقی در وجودشان ، همان سرگرمی به امور پیش روی خود و تمایلات حسی آنها باشد که موجب می شود قوای عقلی خود را به کار نیندند تا آن تمایلات درونی شکوفا شده و جهت پیدا کنند. زیرا تمایلات فطری مانند تمایلات غریزی و طبیعی در انسان ، خود به خود شکوفا نمی شود و اگر انسان یکی از قوای مهم درونی خود را - عقل - که نقش اساسی در وجودش ایفا می کند به کار نگیرد آن واقعیات وجودش ظهور نمی کنند از این جهت یکی از دستورات اکید انبیاء به کار بستن عقل (۹۱۰) است و کار آنها هدایت و شکوفایی آن می باشد همان طور که علی علیه السلام می فرماید: و یشيروا دفتان العقول (۹۱۱)، (انبیاء آمدند تا گنجینه های عقلها را بیرون بیاورند) و آنوقتی این روشها نقش اساسی را در وجود انسان می گذارد که با بینشهایش نسبت به خود و جهان و مبداء و معاد او پیوند حقیقی داشته باشد و این کار فقط از بیانات دین حق ساخته است که در نهایت کار هم آن فقط مفید خواهد بود و حقانیتش ظهور خواهد کرد که اگر انسان در مسیرش بوده بهره مند می شود، قرآن کریم می فرماید: یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین (۹۱۲)، (روز قیامت خداوند جرای حق ایشان را بتمامه می دهد و می فهمند که خداوند حق آشکار بوده است) و بطلان غیر حق تعالی و غیر روش حق ظاهر می شود آنگاه کسانی که در آن مسیر بوده اند به خسران آن می رسند، قرآن می فرماید: لله لله و نزعنا من کل امة شهيدا فقلنا هاتوا برهانکم فعملوا ان الحق لله و ضل عنهم ما كانوا یفترون (۹۱۳)، (و از هر گروهی گواهی می گیریم و می گوئیم برهان خود را بیاورید پس می فهمند که حق برای خداست و آنچه را که افتراء می بستند گم می شود) و در جای دیگر می فرماید: و ضل عنهم ما كانوا یزعمون (۹۱۴)، (و آنچه را که گمان می کردید از شما گم می شود) و نیز می فرماید: و القوا الی الله یومئذ السلم و ضل عنهم ما كانوا یفترون (۹۱۵)، (و در

روز قیامت پیوند آشتی را به سوی خدا می افکنند و آنچه را که افترا می بستند از ایشان گم می شود). و چون انسان به لحاظ ساختمان وجودیش ناگزیر است که از روشهایی تبعیت کند تا زندگانش سامان گرفته و تاءثیر مطلوبی در وجودش بگذارد، بناچار با کمی دقت و رعایت انصاف حکم می کند آن روشی که با این ساختمان منطبق است و خاستگاه آن است یا به طور احتمال این گونه است، لازم است تبعیت شود و روشهای دیگر نادیده گرفته شود قرآن کریم در این زمینه می فرماید: *افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون (۹۱۶)*، (آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوار تبعیت است یا کسی که هدایت نمی کند مگر اینکه هدایت شود پس چیست شما را، چگونه حکم می کنید؟) و امام رضا علیه السلام نیز به آن نزدیکی که نزد ایشان آمد فرمود: (اگر سخن شما انکار مبداء و معاد و رسالت انبیاء - درست باشد که این چنین نیست، آیا ما با شما مساوی نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اقرار ما ضرری برای ما ندارد، آن شخص ساکت شد، امام فرمود: اگر سخن ما حق باشد که این چنین است، آیا شما هلاک نشدید و ما نجات نیافته ایم؟ (۹۱۷)) شبیه این سخن را امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء که یکی از زندیقهای زمانش بود فرموده (۹۱۸) است.

مراتب روش اولیاء و کامل ترین آنها

پس از اینکه معلوم شد که بهترین روشها آن است که با فطرت انسان انطباق کامل داشته باشد و آن فقط روش انبیاء علیهم السلام می باشد باید توجه داشت که ایشان یک سلسله معارف و روشهای عملی و اخلاقی مشترکی دارند و آن دعوت به توحید و توجه به معاد و سفارش بندگی و اطاعت (۹۱۹) پروردگار و تبعیت از تقوی و اصول کلی اخلاقی است، و یک سلسله روشهای (۹۲۰) عملی خاصی دارند که آن بستگی دارد به شرایط مکانی و زمانی خاص هر یک از ایشان، و اگر دین جدید، دین قدیم را نسخ می کند آن احکام خاص را برداشته و احکام خاص دیگری را جایگزین آنها می کند و یا احکام آن را تکمیل می نماید - این مطلب بحث عمیقی دارد که مربوط به این بحث نمی شود - در عین حال ایمان به حقانیت تمامی آنها نسبت به زمانهای خودشان لازم است و کفر به بعضی از آنها مستلزم کفر به دیگران نیز می باشد. قرآن کریم می فرماید: *آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لانفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر (۹۲۱)*، (رسول به آنچه که از طرف پروردگارش به سوی او نازل می شود ایمان دارد و تمامی مؤمنین به خدا و ملائکه و کتابها و رسولان الهی ایمان داشته - می گویند - بین هیچ یک از رسولانش فرق نمی گذاریم و می گویند پروردگارا گوش دادیم و اطاعت کردیم مغفرت را به سوی توست بازگشت) و درباره کسانی که بعضی از ایشان کفر می ورزند می فرماید: *ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون تو من بعض و نکفر بعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سیلا- اولئک هم الکافرون (۹۲۲)*، (همانا کسانی که به خدا و رسولانش کافر شدند و می خواهند بین خدا و رسولانش جدایی بیفکنند و می گویند به بعضی ایمان داشته و به بعضی کافر هستیم و می خواهند بین آنها یک راهی را برای خود بگیرند، ایشان واقعا کافر می باشند). لکن تسلیم در برابر تمامی آنها منافاتی با اعتقاد به فضیلت داشتن بعضی بر دیگران ندارد و نیز منافات ندارد که باید در هر زمانی التزام قلبی و عملی نسبت به یک دین خاص داشت. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: *تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض (۹۲۳)*، (این رسولان را بعضی بر بعضی دیگر تفضیل دادیم) بنابراین اساس دعوت ایشان پس از دعوت به اعتقادات توحیدی و انجام اعمال صالح، رسیدن به بندگی حقیقی خداوند متعال است به گونه ای که انسان در عالم موجود مستقلی را در تمامی شئون هستی جز خداوند متعال نبیند و زمام همه امور حتی وجود خود را به او بدهد که از این مقام، به مقام ولایت الهی و مقام خلوص و صلاح ذاتی تعبیر می شود و با این دیدگاه روش انسان در زندگی به طور کلی دگرگون شده و از عمقی برخوردار می شود که قبل از این آن را نداشته است و فقط یک سلسله راه و روشهای صالحی را انجام می داده است، لکن با این دیدگاه خود را در تمامی این

شئون هیچ کاره می بیند. قرآن کریم با اینکه تمامی انبیاء را دارای مقام خلوص و صلوح - پاکی ذاتی - معرفی می کند (۹۲۴) مع تقاضای ملحق (۹۲۵) شدن به صالحین را از خداوند متعال دارند و در میان متقاضیان خداوند فقط به حضرت ابراهیم علیه السلام (۹۲۶) و عده ملحق شدن به ایشان را در آخرت داده است، از اینجا معلوم می شود یک مقام اعلائی برای صلوح وجود دارد که ایشان تقاضای ملحق شدن به آن را می کرده اند، قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را از زبان مقدسش صاحب این مقام معرفی می کند آنجا که ایشان خداوند متعال را ولی مطلق خود دانسته که او ولی صالحین است و این بیانگر آن است که ایشان به مقامی از ایمان و بندگی رسیده اند که زمام هستی و شئون هستی خود را به خداوند دیده و داده است، ان ولی الله الذی نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين (۹۲۷)، (همانا ولی من آن کسی است که کتاب را نازل کرد و او ولی صالحین است) و سنت و روش او نیز مطابق همین بینش و دیدگاه عمیق از هستی می باشد که دیگران را به آن دعوت می کند آنجا که می فرماید: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشركين (۹۲۸)، (بگو ای پیامبر، این است راه من که با بینایی دعوت می کنم به سوی خدا، خود و تابعینم را و خداوند منزّه است و من از مشرکین نمی باشم).

بنابراین هر چند روش تمامی انبیاء علیهم السلام روش توحیدی است لکن روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه به نهایت درجه توحید و بندگی و عمیق ترین مراحل آن که رسیدن به توحید ذاتی و مستقر شدن در آن است، می باشد، از این جهت او سید و اشرف انبیاست و دینش خاتم و اکمل ادیان الهی می باشد، و در این فراز از خداوند متعال تقاضا می کنیم که ما را به سنت تمامی اولیاء و انبیایش بویژه به سنت خاتم اولیاء یعنی پیامبر اکرم و اهل بیت گرامش علیهم السلام قرار داده و ثابت قدم نگه دارد - انشاء الله. علی علیه السلام نیز می فرماید: واقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی و استنوا بسنته فانها الهدی السنن (۹۲۹)، (و اقتدا کنید به هدایت پیامبرتان زیرا آن برترین هدایتهاست و به سنت او در بیائید زیرا آن هدایت کننده ترین سنتهاست) و در کلام دیگر می فرماید: و الرد الى الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة (۹۳۰)، (و برگشتن به طرف رسول، گرفتن سنت جامع اوست که جدایی نمی افکند - بین انسانها یا بین ابعاد وجود انسان -) و در سخن دیگر نموداری از این سنت را بیان می فرماید: سیرته القصد و سنته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل (۹۳۱)، (روشش میانه و سنتش رشد دادن و کلامش جداکننده - بین حق و باطل - و حکمش عدل می باشد). از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخنی جز با عمل قبول نمی شود و قول و عملی جز با نیت قبول نمی شود و سخن و عمل و نیتی جز با مطابقت داشتن با روش اولیاء دین قبول نمی شود (۹۳۲). در روایتی علی علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که فرمودند: (بر شما باد بر سنت، پس عمل کمی که مطابق با سنت باشد بهتر است از عمل زیادی که با بدعت باشد - مطابق با راءى خود بدون اخذ از دین باشد به گونه ای که آن را از دین بداند (۹۳۳)).

لزوم زنده کردن روش اولیاء

کسانی که در مسیر تکامل قرار دارند نه تنها همشان پیمودن سنت اولیای الهی و بی اعتنایی به روشهای جاهلی و غیر الهی می باشد بلکه در راه زنده کردن آن روشهای الهی و ابطال بدعتها نهایت سعی خود را می کنند تا دیگران را نیز به این جهت سوق دهند و ائمه علیهم السلام در اهمیت این مسئله آیه شریفه را که می فرماید: کسی که یک نفر را بدون جهت بدون مقابله در برابر دیگری، بکشد مانند آن است که تمامی مردم را کشته است و کسی که یک نفر را زنده کند مانند آن است که تمامی مردم را زنده کرده است (۹۳۴)، این گونه تفسیر فرموده اند: (کسی که دیگری را از گمراهی به هدایت راهنمایی کند او را زنده کرده و کسی که او را از هدایت به طرف گمراهی بکشاند او را کشته است (۹۳۵)) و در روایت دیگر این زنده کردن را بزرگتر از زنده کردن ظاهری که معنای اولیه آیه شریفه است، معرفی فرموده اند (۹۳۶)، و علی علیه السلام نیز می فرماید: ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی، فاقام سنه معلومه، و امار بدعه مجهوله. و ان السنن لثيرة، لها اعلام، و ان البدع لظاهرة، لها اعلام (۹۳۷)، (همانا

برترین بندگان خدا نزد او امام عادل است که هدایت شده و هدایت می کند، پس سنت معلوم را بپا می دارد و بدعت مجهول را می میراند، و هانا سنتها نورانی هستند، برای آنها نشانه هایی است و بدعتها آشکارند، برای آنها نشانه هایی است (و نسبت به کسانی که این گونه بوده اند - و این گونه باشند - اظهار اشتیاق شدید کرده و می فرماید: اوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فاحکموه ، و تدبروا الفرض فاقاموه ، احووا السنه و اماتوا البدعه (۹۳۸)، اندوه و حسرت بر برادرانم که قرآن را خواندند و آن را محکم گرداندند و در واجبات تدبر کرده و آن را به پا داشتند سنت را احیاء نموده و بدعت را کشتند) و هر کس از نظر اجتماعی هر مقدار موقعیت او بالاتر باشد نسبت به احیای سنتهای اولیای الهی موظف تر است زیرا توان آن را داشته و حجت الهی بر او تمام است از این جهت علی علیه السلام می فرماید: لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه : الابلاغ فی الموعظه ، و الاجتهاد فی النصیحه ، و الاحیاء للسنه ... (۹۳۹)، (و بر امام جز آنچه از امر پروردگارش بر او لازم شده است واجب نیست ، از رساندن موعظه و تلاش در نصیحت کردن و زنده کردن سنت) و چنین کسی را آن حضرت از اولیای الهی معرفی کرده و می فرماید: لمن قوم لاء خذهم فی الله لومه لائم ... یحیون سنن الله و سنن رسوله (۹۴۰)، (و همانا من از گروهی هستم که در راه خدا به سرزنش سرزنش کننده ای اعتناء نمی کند... سنتهای خداوند و رسولش را زنده می کنند).

و در مقابل این افراد، کسانی که سنت اولیای الهی را زیر پا گذاشته و بدعتها و افکار انحرافی را اعم از اعتقادی ، اخلاقی و عملی ، ترویج می کنند، طبق فرموده آن حضرت علیه السلام ایشان بدترین مردم نزد خداوند می باشند، (۹۴۱) که هیچ حجتی در برابر خداوند متعال نداشته (۹۴۲) و از اهل نفاق محسوب می شوند (۹۴۳)، و هیچ جایگاه ، ثبات وجودی و نقش مثبتی در جامعه نخواهند داشت (۹۴۴) و جز لعنت و تفر از خود باقی نمی گذارند، در روایتی علی علیه السلام سنت و بدعت را تفسیر فرموده است که : (سنت آن چیزهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان گذاردند و بدعت آن چیزهایی است که بعد از ایشان - بدون اینکه در قرآن و سخن پیامبر باشد - ایجاد شد (۹۴۵)). در رابطه با پاداش بنیان گذار سنت و بدعت امام باقر علیه السلام می فرماید: (هر بنده ای از بندگان خدا که روش هدایتی را بنیان گذارد برای او پاداشی است مانند پاداش کسی که به آن عمل کند و بدون اینکه از پاداش ایشان کم شود و هر بنده ای از بندگان خدا روش ضلالتی را بنیان گذارد مانند گناه کسی که به آن عمل کرده است بر عهده او خواهد بود بدون اینکه از گناه ایشان کم شود (۹۴۶)).

معنای خاص سنت

با توجه به معنای سنت آن گونه که بیان شد و اینکه سنت از دیدگاه وحی همان روش زندگی حقیقی است در این عالم برای انسان به گونه ای که کاملاً منطبق با فطرت او و جهت دادن تمامی تمایلات وجودی او به سوی کمال مطلق باشد تا سعادت ابدی او را تاءمین نماید و اینکه این روش منحصر به روش انبیاء علیهم السلام است که اکمل ایشان نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشد، برای سنت معنای خاص تری نیز شده است که به بعضی از آنها که مناسب با این بحث است اشاره می شود:

الف : گاهی سنت گفته می شود و مراد از آن سخنان یا فعل و یا تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابواب مختلف معارف دین است چه نسبت به عقاید یا اخلاقیات و یا احکام عملی ، اعم از واجبات ، محرمت ، مستحبات و مکروهات ... که این معنا در کلمات (۹۴۷) علی علیه السلام مکرر آمده است .

ب : سنت در اصطلاح فقها به سخنان یا فعل و یا تقریر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام گفته می شود که یکی از ادله استنباط احکام است .

ج : سنت آن اعمال خاصی است در ابعاد مختلف زندگی اعم از عبادات ، معاملات ، زندگی خانوادگی ، آداب خوردن ، آشامیدن ، مسافرت ، نظافت و زینت کردن و امور دیگری که انسان در زندگی به آن مبتلاست به گونه ای که این اعمال واجب شرعی

نیست لکن کسانی که بخواهند از ایمان بالاتر و تعبد بیشتری برخوردار باشند آنها را پیاده می کنند، این روشهای خاص از سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت می کند که یا آن حضرت به آن امر کرده اند و یا ائمه علیهم السلام آنها را از آن حضرت نقل کرده اند، ممکن است مراد از اتصاف به سنن اولیای الهی در این زیارات شریفه این گونه روشها به طور خاص بوده باشد همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیتشان به علی علیه السلام می فرماید: السادسة، الاخذ بستتی فی صلاتی و صومی و صدقتی ... فان لم تفعل فلا تلومن الا نفسک (۹۴۸)، (ششمین از وصایا، عمل کردن به سنت من در نماز و روزه و صدقه ام می باشد (پس از بیان این روشها می فرماید) پس اگر آنها را انجام ندادی جز خودت را ملامت مکن) همان طور که از سیره ائمه علیهم السلام آشکار است ایشان به آن روشها دقیقا عمل کرده و از تابعین حقیقی آن حضرت محسوب می شدند و امام صادق علیه السلام نیز فرموده است که: انی لا کره للرجل ان یموت و قد بقیت خلۃ من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یات بها (۹۴۹)، (من دوست ندارم که انسانی بمیرد در حالی که صفتی از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده باشد که آن را انجام نداده است) این سنن در کتابهای حدیثی ذکر شده و جامع ترین کتابی که به نظر می رسد تاکنون نوشته شده و تمامی آنها را جمع آوری کرده است کتاب سنت النبی صلی الله علیه و آله تالیف بزرگترین مفسر قرآن کریم آیه الله العظمی حضرت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه است که حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای فقهی آن را ترجمه کرده و به آن اضافاتی را ملحق کرده است

فصل دوازدهم: مفارقة لاخلق اعدائک دوری از اخلاق دشمنان خدا

شناخت دشمنان خدا

با توجه به مطالب فراز گذشته، مشخصات کلی دشمنان خداوند متعال شناخته می شود، و آن اینکه تمامی موجودات بویژه انسان ارتباط خاصی از نظر وجود و شئون وجودیه به خداوند متعال دارند و کمال انسان تنها در شناخت اجمالی این رابطه است اولاً و سپس با فرامین حق و اولیائش این رابطه را اظهار کردن است ثانیاً تا تدریجاً شناخت تفصیلی و حقیقی از آن روابط وجودی با حق تعالی پیدا شود. بنابراین هر سخن یا هر کس که این رابطه را اعتقاداً یا عملاً منکر شود یا آن را با موجودات دیگر برقرار کند او دشمن خداوند متعال است. در حقیقت، خداوند می خواهد در کمال بندگی، بندگی شود هر کس در هر درجه ای از ممانعت این هدف قرار بگیرد دشمن خداوند متعال است که قهراً دشمن انسان نیز می باشد، لکن این دشمنی گاهی صریح و آشکار است و گاهی مخفی است یعنی گاهی مخالفت در اصل رابطه برقرار کردن با خدای متعال است اعتقاداً یا عملاً و گاهی مخالفت در ایجاد روابط عمیق و دقیق با اوست که آن مختص انبیاء و اولیاء علیهم السلام است.

از دشمنان آشکار خداوند متعال می توان شیطان، کفار، مشرکین، منافقین، یهود، ملعونین خداوند، بدعت گزاران، ستمگران، متکبرین، و مکذبین را به شمار آورد.

اوصاف کلی دشمنان خدا

با توجه به عنوان این فراز از زیارت و فراز گذشته، معلوم می شود که از ما خواسته اند حقیقتاً تولی و تبری را در تمامی شئون وجودیه خود داشته باشیم چه در مرحله اعتقاد (ایمان به خدا و کفر به طاغوت) و چه در مرحله عمل (عمل به اوامر الهی اعم از واجبات و مستحبات و ترک نواهی اعم از محرّمات و مکروهات) و چه در مرحله اخلاق و اوصاف نفسانی. میزان کلی اوصاف دشمنان آن است که ایشان در مرحله اول از نظر اعتقادی زیر بار حق تعالی نمی روند به دلی اعتقاد نداشتن به ارتباط وجودی یا

در مرحله دوم اعلان چنین اعتقادی و مبارزه با کسانی که از چنین اعتقادی طرفداری می کنند چه مبارزه آشکار یا مخفی، و در مرحله سوم در مقام عمل، در برابر دستورات خداوند متعال و انبیاء و اولیاء قرار گرفتن، با آنها مبارزه کردن یا عمداً زیر بار آنها نرفتن، و همچنین اتصاف به اوصاف رذیله به گونه ای که از آنها طرفداری شده و ملاک شرافت و انسانیت قرار گیرد، آن اوصافی که در دستورات قرآن و سنت از آنها نهی شده و نکوهیده شده اند، و می توان گفت جامع تمامی این اوصاف، خودخواهی و خودمحوری و غفلت از حقیقت انسانیت است و شیطان برای فریب انسان می خواهد از تمامی مراحل ذکر شده وارد شود اگر در مرحله اول موفق شد در مراحل بعدی نیز موفق شده است و در غیر این صورت از مراحل دیگر وارد می شود تا همان طور که خودش از کافران و دشمنان درجه اول خداوند متعال شده است دیگران را نیز این گونه قرار دهد.

خداوند متعال نیز برای امتحان بشر به او چنین اختیار و وسعت نفوذ داده است و فرموده است: *و استغزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا (۹۵۰)*، (و بلغزان هر کس را که بتوانی از انسانها با صدا و وسوسه ات و بتاز بر ایشان با (یاران) سواره و پیاده ات و شریک شو با ایشان در اموال و اولاد ایشان، و به آنها وعده بده، و شیطان جز وعده فریب به ایشان نمی دهد).

البته عده ای را خود شیطان در اغواء کردنش استثنا کرده است و آنها افراد محدودی هستند که خداوند متعال آنها را از تمامی آلودگیها و خودبینیها پاک گردانیده است و آنها مخلصین (۹۵۱) (بفتح لام) هستند. عده ای را نیز خداوند متعال اضافه کرده است که شیطان بر آنها تسلط ندارد لکن ایشان را اغواء می کند و آنها کسانی هستند که حلقه بندگی حق تعالی را به گردن نهاده و او را وکیل (۹۵۲) خود قرار داده و به او توکل (۹۵۳) نموده اند و ایمان به آخرت (۹۵۴) داشته باشند. با این بیانات باید یک الگو و مبنای مشخصی برای دشمنی و دوستی با خداوند متعال وجود داشته باشد از این جهت ائمه علیهم السلام ارتباط اعتقادی و اخلاقی و عملی پیدا کردن با خودشان را ملاک دوستی با خداوند و خودشان قرار داده و نداشتن چنین ارتباطی را ملاک دشمنی با خدا و خودشان معرفی کرده اند. در روایتی (۹۵۵) داود بن کثیر به امام صادق علیه السلام عرض می کند: (آیا شما در کتاب خداوند عز و جل نماز و زکات و حج هستید؟ حضرت فرمودند: ای داود، ما در کتاب خداوند عز و جل، نماز، زکات، روزه، حج، ماه حرام، شهر حرام، کعبه، قبله خداوند و وجه او هستیم، خداوند متعال می فرماید: پس به هر طرف روی کنید آنجا وجه الهی است، و ما آیات و بینات هستیم، و دشمنان ما در کتاب (۹۵۶) خداوند عز و جل، فحشاء، منکر، بغی، خمر، میسر، انصاب، ازلام، اصنام، اوثان، جبت، طاغوت، مردار، خون و گوشت خوک هستند، ای داود خداوند ما را خلق کرد و خلقت ما را گرامی داشت و ما را فضیلت داد و امینان و حافظان و گنجینه داران آنچه در آسمانها و زمین است قرار داد، و برای ما اضداد و دشمنانی قرار داد و ما را در کتابش نامگذاری کرد و از اسماء ما به نیکوترین و محبوب ترین آنها نزد خودش کنایه آورد و اضداد و دشمنان ما را در کتابش نامگذاری کرد و از اسماء ایشان کنایه آورد و برای ایشان در کتابش از مبعوض ترین اسماء نزد خودش و بندگان باتقوایش ضرب المثل زد).

از این روایات و روایات دیگر استفاده می شود که هر یک از خوبیها و اسماء آنها و بدیها و اسماء آنها ظاهر و باطنی دارد. ظاهر آنها همان خوبیها و بدیهای است که در کتاب و سنت به آنها امر و نهی شده است و باطن آنها ارتباط معنوی با خداوند و اوصاف کمال او یا قطع این ارتباط می باشد که از آن به ولایت و محبت ائمه علیهم السلام و انکار ولایت و محبت ایشان که همان عداوت با ایشان است تعبیر شده است و در حقیقت این ولایت و ضد آن همان قبول ولایت الله و ضد آن می باشد، و مراد از این روایات انکار انجام و ترک اعمال و اتصاف و عدم اتصاف به صفات خوب یا بد در ظاهر نیست که چنین اموری واقعیت نداشته باشد زیرا اولاً خود ائمه علیهم السلام مظهر تام انجام اعمال صالح و اتصاف به صفات پسندیده بودند و ثانیاً چنین سخنی با ادله

قطعی و متواتر کتاب و سنت نسبت به اوامر و نواهی، مخالفت دارد، و ثالثاً با هدف از ارسال رسل و نزول کتب الهی که ترغیب به یک سلسله از اعمال و اوصاف پسندیده و برحذر داشتن از ضد آنها می باشد مخالفت دارد.

بنابراین مراد از این دسته روایات همان است که در روایات دیگر آمده و امام صادق علیه السلام فرموده است که: (ما اصل و ریشه هر خیر هستیم و هر نیکی از شاخه های ماست، و از نیکی ها: توحید، نماز، روزه، فرونشاندن غضب، بخشیدن گنهکار، رحمت به فقرا، متعهد بودن نسبت به همسایه و اقرار به فضیلت برای اهلیش می باشد، و دشمنان ما اصل هر شری هستند و هر کاری قبیح و ناشایستی از شاخه های آنهاست، از قبیل دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، خوردن ربا، تصرف در مال یتیم بدون حق، تجاوز از حدودی که خداوند عز و جل به آنها امر کرده است و انجام کارهای ناپسند چه در ظاهر و یا در خفا، از زنا و دزدی و هر قبیحی که مانند آنهاست، دروغ گفته است کسی که بگوید: با ماست در حالی که چنگ زده است به شاخه غیر ما (۹۵۷)). البته منافات ندارد که دشمنان ایشان، اعمال خوب و صفات حسنه ای داشته باشند و بعکس محبین ایشان اعمال قبیح و صفات رذیله داشته باشند، لکن ائمه علیهم السلام اعمال و صفات خوب را از هر کس صادر می شود تحسین کرده اند و اعمال و صفات ناشایست را بد می دانند از هر کس بوده باشد همان طوری که علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که خداوند می فرماید: (براستی خداوند بنده ای را دوست دارد و از عملش بدش می آید و گاهی عملش را دوست دارد و از او بدش می آید (۹۵۸)) لکن مراد از این دو فراز این است که اعمال صالح و صفات حسنه ذاتاً از پاکان صادر می شود که نمونه کامل آن ائمه علیهم السلام می باشند و اعمال و صفات قبیح ذاتاً از ناپاکان صادر می شود که نمونه کامل آن دشمنان ایشان می باشند به گونه ای که اعمال و صفات صالح و ناصالح در زندگی ابدی نقش مؤثر دارد.

بنابراین مراد از جدایی از اخلاق دشمنان خداوند هر اعتقاد یا اخلاق یا عملی است که ائمه علیهم السلام به آن ملتزم نبوده اند و مخالفین ایشان به آن التزام داشته اند، زیرا ایشان به سبب مظهریت تامشان نسبت به اسماء و صفات الهی اقرب خلق و محبوب ترین ایشان به حق تعالی می باشند و میزان تام انطباق با حق و عدم انطباق با آن قرار گرفته اند.

با توجه به روایات (۹۵۹) فراوان منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه امتش بعد از او به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که یک فرقه اهل نجاتند و بقیه در آتشند، و روایات (۹۶۰) دیگر که از شیعه و اهل سنت به طور متواتر به بیانات گوناگون از آن حضرت نیز نقل شده مبنی بر رجوع به اهل بیت علیهم السلام در گرفتن معارف دین و پیاده کردن آن، روشن می شود که تنها فرقه حق که اهل نجاتند همان مسلک و مرامی است که به اهل بیت پیامبر و ائمه علیهم السلام متصل باشد.

پس محور اتصاف به سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جدایی از اخلاق دشمنان خداوند همان التزام قلبی، قولی و عملی به مذهب ائمه علیهم السلام و دوری از مذاهب و روشهای دیگر می باشد و این روش به طور مفصل در کتابهای فقهی، اخلاقی، اعتقادی، علمای شیعه آمده است که لازم است اول علم به آنها پیدا شود سپس به آنها عمل شود.

فصل سیزدهم: اعراض از دنیا با اشتغال به ستایش خداوند

مشغولۀ عن الدنيا بحمدك و ثنائك

معنای اعراض از دنیا

با توجه به مطالبی که در فصل ششم از این کتاب درباره تحلیل حقیقت دنیا بیان شد، به دست می آید که انسان با تمامی خصوصیات وجودیش و عالم با تمامی امکانات نهفته در آن، که می تواند به حسب ظاهر نیازمندیهای طبیعی او را برطرف نماید، برای هدفی عالی آفریده شده اند و آن اینکه با نگرش آیه و نشانه بودن از اوصاف جمالیه و کمالیه حق تعالی به آنها توجه شود و این توجه با ابزاری که خالق متعال در وجود انسان به امانت نهاده و تنها از راه انبیاء و اولیاء علیهم السلام ابراز می شود، ظهور پیدا

کرده و عملی می شود تا هم انسان و هم عالم به آن نتیجه وجودی خود نائل شوند که همان ابراز بندگی حق تعالی در تمامی شئون وجودیه باشد البته به تعبیر قرآن کریم تمامی موجودات آسمانی و زمینی یک نوع بندگی تکوینی و بنوعی آگاهانه از حق تعالی دارند، ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا (۹۶۱)، (هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه برای خداوند مهربان بنده هستند) لکن نتیجه حقیقی وجود آنها در استفاده انسان از آنها در طریق بندگی حاصل می شود که آن علت غایی (۹۶۲) خلقت انسان نیز می باشد.

از این جهت در کتاب و سنت توجه استقلالی (نسبت به کافران و مشرکان) یا استقلال گونه (نسبت به مؤمنین) به دنیا و شئون آن نکوهش (۹۶۳) شده و امر به اعراض از آن شده است زیرا انسان نمی تواند در یک زمان توجه استقلالی به دو چیز داشته باشد، قرآن کریم می فرماید: ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه (۹۶۴)، (خداوند دو قلب در درون کسی قرار نداده است). گاهی نسبت به کسانی که این گونه هستند که چهره آشکار آن مشرکین و کفار می باشند فرموده (۹۶۵) از ایشان اعراض کن، و گاهی نسبت به کسانی که زیر بار حکم خداوند نرفته و حکم غیر او را می خواهند اجرا کنند، امر (۹۶۶) به دوری از آنها کرده است و گاهی نیز به اعراض از نادانان (۹۶۷) و گاهی به دوری (۹۶۸) از کسانی که به یاد خداوند پشت کرده و جز زندگانی دنیا مقصدی ندارند امر کند، و از طرفی نهی کرده از تبعیت (۹۶۹) از کسانی که از هوی و هوس پیروی می کنند یا راههایی (۹۷۰) که ما از راه حقیقی که ارتباط به تمام معنا با خداوند متعال است باز می دارند و شیطان (۹۷۱) نیز آن را می خواهد و از طرف دیگر امر (۹۷۲) کرده به تبعیت از وحی و راه کسانی که (۹۷۳) به حق تعالی رجوع می کنند، تمامی این امر و نهی ها برای آن است که در برخورد هایمان با دنیا و شئون آن، برخورد الهی داشته و از توجه به نشانه خداوند بود نشان غفلت نورزیم تا مبتلا به عذاب ابد شویم. قرآن کریم درباره کسانی که با چنین توجهی، با دنیا ارتباط دارند می فرماید: یعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون (۹۷۴)، (به ظاهری از زندگانی دنیا علم دارند در حالی که ایشان از آخرت غافلند)، لکن کسانی را که با توجه آیه بودن، با آن ارتباط دارند اولوالالباب و صاحبان مغز معرفی کرده و می فرماید: ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (۹۷۵)، (همانا در خلقت آسمانها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز نشانه هایی است برای صاحبان مغز، آن کسانی که خداوند را ایستاده و نشسته و بر پهلو یاد می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر کرده که پروردگار اینها را باطل نیافریدی، تو منزهی پس ما را از عذاب آتش حفظ فرما). و ایشان را در زندگانی دنیا اهل تدبر (۹۷۶) در آیات الهی و تذکر (۹۷۷) و هدایت (۹۷۸) و عبرت (۹۷۹) معرفی کرده است.

اشتغال به ستایش خداوند با ارتباط با دنیا

حقیقت حمد ستودن و گفتن نیکی کسی است نسبت به کار زیبا یا صفت زیبای او، با بیان گذشته روشن شد که هر چیزی که از جهت وجودی به خداوند متعال ربط داشته باشد خیر و نعمت است، همان طور که قرآن کریم می فرماید: قل اللهم ... بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير (۹۸۰)، (بگو؛ خدایا... تمامی خوبیها به دست توست زیرا تو بر هر چیزی قادری) و ما بکم من نعمه فمن الله (۹۸۱)، (و آنچه از نعمت برای شماست از خداوند است) از این جهت فقط خداوند متعال است که استحقاق ذاتی بر ستایش را دارد و موجودات نیز از این جهت او را ستایش (۹۸۲) می کنند، لکن این خیریت و نعمت تا وقتی برای انسان باقی است که با یاد صاحب نعمت همراه و در مسیر معین شده از طرف او به کار گرفته شود خداوند متعال در این رابطه می فرماید: فکلوا مما رزقکم الله حلالا- طیباً و اشکروا نعمه الله ان کنتم ایاه تعبدون (۹۸۳)، (پس تصرف کنید در آنچه خداوند به شما روزی کرده است به صورت حلال و پاکیزه و شکر نعمت خدا را انجام دهید اگر فقط او را بندگی می کنید) و در حدیث است که امام صادق علیه

السلام می فرماید: در مناجات حضرت موسی علیه السلام خداوند به او خطاب می کند: و جعلتها ملعونه، ملعون ما فيها الا ما كان فيها لي يا موسى ان عبادي الصالحين زهدوا في الدنيا بقدر علمهم و سائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم و ما من احد عظمها فقرت عينه فيها و لا يحقرها احد الا انتفع بها (۹۸۴)، (و دنیا را ملعون قرار دادم، ملعون است آنچه در آن است جز آنچه برای من بوده باشد، ای موسی؛ همانا بندگان صالح من در دنیا زاهد شدند به اندازه علمشان (به من و به ماهیت دنیا) و سایر مردم مایل شدند در آن، به اندازه جهلشان (به من و ماهیت دنیا) و هیچ کس نیست که آن را بزرگ داند پس چشمش در آن نورانی شود و هیچکس آن را کوچک نشمرد مگر اینکه به آن نفع برد). همان طور که از این آیه و این حدیث و صدها آیه و حدیث دیگر نیز استفاده می شود ارتباط با دنیا با علم به ماهیت آن و عمل کردن به مقتضای این علم، نه تنها مذموم نیست بلکه امر به آن شده است و آن اینکه بفهمد که دنیا و شئون آن ابزاری است برای تکامل انسان و ارتباط او به عالم غیب و این ارتباط را از راه علم به دین و علم به وظایف عملی و اخلاقی برقرار کند و اینجاست که حجابهای ظلمانی برطرف شده و راه صلاح و پاکی را پیموده و در این روابط دنیایی مشغول ستایش صاحب نعمت خواهد بود و در این جهت می فرماید: یا ایها الرسل کلوا من الطيبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم (۹۸۵)، (ای رسولان؛ از امور پاکیزه استفاده کنید و عمل صالح انجام دهید زیرا من با آنچه عمل می کنید آگاهم). مؤمنی که عمل صالح انجام دهد خداوند او را در این عالم به حیات پاکیزه زنده می کند و اجرش را بهتر از عملش می دهد، (۹۸۶) این حیات پاکیزه همان دریچه های حکمت (۹۸۷) و معرفت است که خداوند به واسطه زهد در دنیا به روی قلب چنین انسانی می گشاید، علی علیه السلام نیز می فرماید: و من ابصر بها بصرته و من ابصر اليها اعمته (۹۸۸)، (و کسی که به واسطه دنیا بیند دنیا او را بینا می کند و کسی که به سوی دنیا بنگرد او را کور می گرداند).

بنابراین کسی که هم و غمش رسیدن به دنیا و شئون آن باشد از هر راهی که باشد دست به ارتکاب جنایات و امور خلاف دین و اخلاق زده و نعمت الهی را مبدل به نعمت می نماید و همان گونه می شود که خداوند درباره کفار و منافقین فرموده است، و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله (۹۸۹)، (ایشان انتقام نمی گیرند مگر به سبب آنکه خدا و رسولش ایشان را از فضلش بی نیاز گردانیدی) و در آیه دیگر می فرماید: و تجعلون رزقکم انکم تکذبون (۹۹۰)، (و رزق خود را به گونه ای قرار می دهید که تکذیب می کنید) آن وقت اگر چنین انسانی توبه کرد، نعمت او مبدل نه نعمت شده و از دنیا و شئونها در مسیر بندگی حق تعالی و شکر او استفاده می کند و آن گناهانش نه تنها آمرزیده می شود بلکه خداوند آن را به حسنات مبدل می گرداند همان طور که خودش می فرماید: الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما (۹۹۱) (و کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند گناهانشان را به حسنه تبدیل می کند و خدا بخشنده مهربان است). در غیر این صورت به عذاب ابدی دچار شده و هیچ یاور و سرپرستی نخواهد داشت، چون تمام هم و غمش ارتباط با موجوداتی بوده است که سراپا فقیر بوده اند و هیچ نفع و ضرری از خود نداشته و او اینها را برطرف کننده نیازها به طور مستقل می پنداشته و حال اینکه این گونه نبودند. این چنین انسانی نه تنها به اوصاف اولیای الهی متصف نمی شود بلکه به اوصاف دشمنان حق اتصاف پیدا کرده است، پس برای اینکه در این دنیا قلب مشغول حمد و ثنای الهی شود، پیروی از اولیای حق و دوری از دشمنان حق و اوصافشان لازم است و در حقیقت با این پیروی، انسان با ارتباطش با موجودات در برابر کمال آنها خضوع و ستایش نکرده است بلکه در برابر خداوندی که کمال مطلق است خضوع و ستایش کرده است. البته کسی که چنین روحیه ای داشته باشد خداوند متعال او را در امور دنیایی محروم نمی کند و دنیا را دنبال او می فرستد همان طور که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: ان الله جل جلاله اوحى الى الدنيا ان تعبى من خدمك و اخدمى من رفضك (۹۹۲)، (خداوند جل جلاله به دنیا وحی کرد که به زحمت بینداز کسی را که به تو خدمت می کند و خدمت کن به کسی که تو را رها کرده است) علی علیه السلام نیز درباره متقین می فرماید: ارادتهم الدنيا فلم يريدها (۹۹۳)، (دنیا ایشان را اراده می کند لکن ایشان آن را اراده

نمی کنند).

مراتب ستایش خداوند

همان طور که گفته شد ستایش خداوند، ستودن اوست نسبت به کمالاتی که از او ظاهر شده است، معلوم می شود این ستودن گاهی با زبان است و گاهی با عمل و مراحل دیگری نیز برای آن تصور می شود مانند ذکر خداوند متعال، که دارای مراتبی است - هر چند حمد نیز به گونه ای ذکر الله بحساب می آید - از این جهت مراتب آن را یادآور می شویم:

الف - ستایش زبانی: در کتاب و سنت بیاناتی وارد شده است که دلالت بر کیفیت حمد زبانی می کند. علاوه بر آنچه در دستورات ائمه علیهم السلام بر کمیت آن در اوقات و حالات و مکانهای مختلف آمده است و نیز در دعاهای وارده از ایشان تعبیرات لطیف و بسیار بلندی نسبت به حمد الهی آمده است که به طور کلی در هر جایی با ذکر حمد آن کمالی که مناسب با حمد مخصوص است بیان شده و دریایی از معارف توحیدی از این طریق القاء شده است، برای اطلاع از این مرتبه مراجعه به کتابهای معتبره ادعیه و اذکار لازم است مانند مفاتیح الجنان، مهج الدعوات و اقبال سید بن طاووس، مصباح کفعمی، مصباح شیخ طوسی، و دعاهایی که مشتمل بر حمد است مانند دعای عشرات و افتتاح و دعای اول صحیفه سجاده.

ب - ستایش عملی: یعنی اظهار کمالات موجود ستایش شده در مقام عمل. این حقیقت نسبت به انسان به این گونه است که هر چه از عنایتهای الهی که به او شده است چه نسبت به وجود خودش و چه امور بیرون از او در مسیر بندگی حق تعالی قرار گیرد، امام سجاد علیه السلام می فرماید: ثم له الحمد... حمدا یكون وصله الى طاعته و عفو و سببا الى رضوانه و ذریعه الى مغفرته و طریقا الى جنته و خفیرا من نعمته و امانا من غضبه و ظهیرا علی طاعته و حاجزا عن معصيته و عونا علی تادیة حقه و وظائفه، حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه، انه ولی حمید (۹۹۴)، (سپس برای اوست ستایش... ستایشی که وسیله شود به طاعت و عفو او، و موجب خشنودی و وسیله آمرزش و راه به بهشت و پناه از عذاب و آسودگی از خشم و پشیمان بر طاعت و جلوگیری از معصیت و کمک بر انجام حق و وظایف خداوند باشد سپاسی که در میان نیکبختان از اولیای او کامروا باشیم و به سبب آن در ردیف به شهادت رسیدگان به شمشیرهای دشمنانش در آییم، که خداوند زمامدار ستوده شده است). در روایتی ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض می کند. (آیا برای شکر اندازه ای هست که وقتی بنده آن را انجام دهد شاکر حساب شود؟ حضرت فرمودند: بله، گفتم، آن چیست؟ فرمودند: خدا را بر هر نعمتی که به او داده است در اهل و فرزند ستایید و اگر در آنچه خداوند به او نعمت داده در مالش حقی بود آن را اداء کند... (۹۹۵)) یکی از موارد مهم حمد عملی خداوند آن است که انسان پس از ادای حقوق لازمه اموالش، حقوق مستحبه و اخلاقی در اموالش را نیز اداء کند و آن دستگیری از برادران ایمانی است از این جهت امام صادق علیه السلام به سدید صیرفی می فرماید: (هیچ گاه مال کسی زیاد نمی شود مگر اینکه خدا حجت را بر او تمام می کند پس اگر بتوانید آنها را از خودتان دفع کنید پس انجام دهید، از حضرت سؤال کرد: ای فرزند رسول خدا؛ چگونه این کار را انجام دهد؟ فرمود: به برآورده کردن حوائج برادرانتان از اموالتان سپس فرمود: برخورد کنید با نعمتها با همراهی نیکو، و شکر کنید کسی را که به شما نعمت داده است و نعمت دهید بر کسی که از شما تشکر می کند، زیرا وقتی این گونه باشید از طرف خداوند مستحق زیاده می شوید و از طرف برادرانتان نصیحت پذیری را... (۹۹۶)).

ج - ستایش قلبی: در تحلیل معنای حمد، توجه به کمال ظهور داده شده از طرف موجود ستایش شده، اعتبار شده است. این توجه، حقیقت حمد را تشکیل می دهد و در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید: (خداوند متعال نعمت را به بنده اش نمی دهد هر مقدار باشد و او خدا را بر آن نمی ستاید مگر اینکه ستایشش خدا را، برتر و بزرگتر و سنگین تر از آن نعمت است (۹۹۷))، برای رسیدن به این مرتبه پیمودن دو مرتبه گذشته بویژه ستایش عملی لازم است تا اعمال و رفتار از عمل دنیایی بودن خارج شود و نورانیت قلبی حاصل شود و آن توجه - توجه به حقیقت حمد - تحقق یابد. هر مقدار این توجه بیشتر و عمیق تر باشد و از توجه

ذهنی و فکری به توجهات قلبی و روحی منتقل شود که از آن به دیدن قلبی تعبیر می شود وجود انسان وسیع تر شده و ایمان او به کمالات الهی عمیق تر و حقیقی تر خواهد شد، از این جهت امام سجاد علیه السلام می فرماید: (شکر گزار سعادت مند تر است با شکر گزاری تا سعادت مند بودنش به واسطه نعمتی که شکر آن لازم است، سپس این آیه را قرائت فرمود: و یاد بیاور هنگامی را که پروردگارت ندا داد که اگر شکر گزاری کنی حتما شما را زیاد می کنم... (۹۹۸)) با شاهد آوردن حضرت از آیه شریفه استفاده می شود که توجه کردن به کمالاتی که از حق تعالی ظاهر می شود هنگام شکر گزاری از طریق نعمتها، موجب وسعت روحی انسان شاکر می شود که آیه به عنوان زیاد کردن و توسعه روحی مطرح کرده است. این همان معنای ازدیاد ایمان است که موجب برطرف شدن حجابها بین بنده و خدای متعال می شود به گونه ای که هر نعمتی را ظهور کمال از حق تعالی دیده هر چند این کمال به واسطه مخلوقی ظهور کند اینجاست که ولایت خاص خداوند برای این مؤمن ظهور کرده و او را ظلمتهای توجه به غیر خودش به طرف نور توجه به خویش و اوصاف کمالیه خویش بیرون می آورد، قرآن کریم می فرماید: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (۹۹۹)، (خداوند ولی مؤمنین است که ایشان را از تاریکیها به نور خارج می کند) و نسبت به این مرحله امام صادق علیه السلام به راوی می فرماید: (با رسیدگی به برادرانت به ایشان محبت کن زیرا خداوند عطا کردن را محبت و منع کردن را عداوت قرار داده است به خدا سوگند اگر از من سؤال کنید تا بشما عطا کنم نزد من محبوب تر از آن است که سؤال نکنید تا عطا نکنم و مرا مورد عداوت قرار دهید، و هر زمانی که خداوند عز و جل چیزی را بر دست من برای شما جاری کند خداوند متعال ستایش شده است، و دور نشوید از شکر آنچه خداوند برای شما بر دست من جاری کرده است (۱۰۰۰)) امام صادق علیه السلام در این روایت، خواستار اعطای نعمت است هنگام سؤال دیگران، تا خداوند کمالاتش از این طریق ظهور کند و ستایش شود، پس از پیمودن این مرحله، ایمان بنده زیادتر شده و حجابهای نورانی از قلبش کنار می رود و به گونه ای می شود که شاکر حقیقی خداوند را نیز خود او می بیند و خود را محدودتر از آن می یابد که بتواند کمال مطلق را ستایش نماید در این صورت است که خدا را شاکر و مشکور می یابد، شاکر بودن او در مقام مظهریت و ظاهر شدن کمالات و مشکور بودنش در مقام مظهریت و ظاهر کردن کمالات، در این حالت هر چند صفت شاکر بودن به بنده نسبت داده شود لکن چون به عنوان بندگی نسبت داده شده بندگی او نیز محقق شده است و تحقق این عنوان معنایش نداشتن چیزی از خود است پس صفت شاکریت هم از خود او نخواهد بود، از این جهت در روایت امام صادق علیه السلام آمده است که: (حق تعالی وقتی به حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام فرمود: حق شکر مرا بجا آورد، عرض کرد: چگونه شکر تو را انجام دهم و حال آنکه هیچ شکری نیست که انجام دهم مگر اینکه آن نعمتی است از طرف تو بر من؟ خداوند فرمود: الان مرا شکر کردی در حالی که دانستی آن شکر هم از من است (۱۰۰۱)) از این روایت استفاده می شود که برای شکر یک مرتبه بالایی است و آن حق شکر است و اداء کردن حق شکر از بنده بدون داشتن مقامات بالایی ایمانی میسر نیست و وقتی که به آن مقام برسد شکر را از خود نمی داند بلکه از حق تعالی می داند از این جهت ستایش را با اوصاف نامحدود برای خداوند بیان می کند همان طور که امام سجاد علیه السلام عرض می کند: (برای تو حمدی است که با دوامت دوام داشته باشد... حمدی که جز برای تو سزاوار نیست و جز با آن به تو نزدیک نمی توان شد... حمدی که حافظین اعمال از شمارش آن عاجزند و زیادتر از آن است که نویسندگان کتابت آن را شمارش نموده اند... حمدی که کسی مثل آن تو را حمد نکرده است و جز تو عظمت آن را نمی شناسد... حمدی که برای وجه کریمت لازم است و با مقام عظمت برابری کند... و حمد مرا فوق حمد حامدین قرار بده (۱۰۰۲)).

این تعبیرات از امام معصوم نه دروغ است و نه اغراق و نه مجازگویی بلکه عین واقعیت است. روی این حساب چه کسی می تواند حق حمد و شکر الهی را که مناسب با کمال مطلق اوست به جا آورد جز خود خداوند و در این صورت است که این حقیقت - توحید افعالی در مقام حمد یا توحید اسماء و صفاتی - برای بنده منکشف می شود و می یابد که حامد و محمود و حمد یکی است

این مقام، مقام خلوص است و این افراد همان مخلصین (بفتح لام) هستند که خداوند ایشان را از تمامی ناپاکیها و آلودگیهای مراتب شرک پاک گردانید به گونه ای که توصیف ایشان را نسبت به خودش، توصیف واقعی خود دانسته و خویشتن را از توصیف غیر ایشان منزّه دانسته زیرا توصیف غیر ایشان خالی از شرک نیست آنجا که می فرماید: سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین (۱۰۰۳)، (خداوند منزّه است از آنچه ایشان توصیف می کنند جز - از توصیف - بندگان پاک شده خویش) و درباره ایشان می فرماید: انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۱۰۰۴)، (ما ایشان را با یاد خالص آخرت پاک گردانیدیم و ایشان نزد ما از برگزیدگان خوبان هستند) پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام در راءس و اساس مخلصین می باشند.

فصل چهاردهم: اللهم ان قلوب المخبّتين الیک و الهه و الهه بودن دلهای فروتنان نزد خداوند

صورت بر قبر مطهر

امام سجاد علیه السلام در این زیارت پس از دعاها و تقاضاهای سیزده گانه، صورت مبارکش را بر قبر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام گذارده و سپس عباراتی را در بیست و دو فراز به صورت مناجات با حق تعالی ابراز می فرماید که بعضی از آنها حالات بندگان مؤمن است و نوع آنها بیان عنایتهای الهی به بندگانش می باشد، و می توان استفاده کرد که مقصود حضرت از این جملات طلب مضمون آنهاست از خداوند متعال برای خویش، همان طور که در اغلب دعاها می توان این معنا را استفاده کرد، و این معنا منافات ندارد با اینکه این بزرگواران، این کمالات را در حد اعلای آن دارا بوده اند، زیرا ایشان حدوث و بقاء آنها را از خداوند متعال می دانستند و با دعا تقاضای دوام آنها را می کردند.

تحلیل معنای اخبات

خبث در لغت (۱۰۰۵) به زمین مطمئن و محکمی گفته می شود که آنچه در آن مستقر شود حفظش می کند. حضرت استاد آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله علیه می فرمودند: این کلمه نیز استعمال می شود در مورد شتری که گاهی در سرش کرمهایی به وجود می آید و او را ناراحت و اذیت می کند و می رود در بیابان تا پرنده ای که مأمور خداوند است بیاید این کرمها را با نوکش بردارد و بخورد تا از این درد خلاصی یابد، در این حال شتر با تمام وجود، بدون کوچکترین حرکتی خود را در اختیار آن پرنده کوچک گذارده تا مبادا با کمترین حرکتی پرنده و از دستش برود و آن ناراحتی عود کند این حالت را اخبت البعیر گویند، این یک تمثیلی بود برای نشان دادن حالت قلب بعضی از مؤمنین و مراتب ایمانشان نسبت به حق تعالی که به مرتبه ای از اطمینان رسیده اند که هیچ چیز آنها را متزلزل نکرده و از یاد خداوند متعال غافل نمی شوند، که توضیحش خواهد آمد، قرآن کریم می فرماید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون (۱۰۰۶)، (همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و اطمینان و خضوع به پروردگارشان داشته باشند ایشان اصحاب بهشتند که در آن همواره به سر می برند).

مراتب ایمان

از آیات و روایات استفاده می شود که برای ایمان مراتب و درجاتی است و برای هر یک نشانه ها و آثاری است و بعضی از آن مراتب اوصاف خاصی دارد مانند محسنین، صالحین، صدیقین، مخلصین (بفتح لام) و مخبتین. اساس تعلیمات قرآن و سنت در تمامی شئون زندگی انسان بر تحصیل ایمان و حفظ و تقویت آن است با ایجاد شرایط و لوازمش که مهم ترین آن، تبعیت از

دستورات آنهاست، و سفارش مؤ کد آنها بر فهمیدن حق و بصیرت پیدا کردن نسبت به آن و تمیز آن از باطل است و تمامی معارف دین را بر محور حق مبتنی بر آن می داند و ملاک سعادت و شقاوت را تبعیت از حق و باطل معرفی کرده است - که مستلزم ایمان به حق و کفر به آن است - قرآن کریم می فرماید: الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم (۱۰۰۷)، (کسانی که کافر شدند و از راه خدا مانع شدند خداوند اعمالشان را گمراه - نابود - کرد، و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و به آنچه که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده که آن از طرف پروردگارشان حق است، ایمان آوردند خداوند گناهانشان را از بین برد و حالشان را اصلاح کرد، زیرا کافران از باطل تبعیت می کردند و مؤ منان از حق که از طرف پروردگارشان است تبعیت نمودند) بنابراین ایمان به حق هم زبانی و هم قلبی باشد و در مرحله عمل نیز ظهور کند - که هر یک از اینها در زبان قرآن اسمی دارد و حالاتی را در روح ایجاد می کند - علاوه بر آن، در روح نیز نفوذ کند و خضوع خاصی در برابر محتویات آن پیدا کند به گونه ای که هر چه معارف ایمانی به او عرضه شود با علم به حق بودنش تسلیم محض در برابر آن باشد و هیچ اعتراض قلبی نیز در برابر آن ننموده و خود را کاملاً در اختیار حق قرار دهد و همواره در یاد حق باشد و نخواهد هیچ غفلی از آن داشته باشد، این حالت را اخبات گویند، از این جهت قرآن کریم در رابطه با اعمال حج که یک نوع خضوع خاصی را می طلبد می فرماید: و بشر المحبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی ما اصابهم و المقیمى الصلاة و مما رزقناهم ینفقون (۱۰۰۸)، (و به محبتین بشارت ده آن کسانی که وقتی خداوند ذکر شود دلهایشان ترسناک است و بر آنچه به ایشان اصابت می کند صبر می کنند و نماز پیا داشته و از آنچه روزیشان کرده یم انفاق می کنند) و همچنین درباره کسانی که در برابر القائنات شیطانی مقاومت کرده و با آن، تابعین حقیقی انبیاء از غیر ایشان جدا شده و شناخته می شوند می فرماید: (و ما قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر اینکه وقتی آرزو می کرد - که مردم به او ایمان آورند و دینش پیشروی کند - شیطان در آرزویش رخنه می کرد پس خداوند آنچه را که شیطان القاء می کند نسخ کرده سپس آیاتش را استوار می کند و خداوند دانای حکیم است، تا اینکه آنچه را که شیطان القاء می کند آزمایشی قرار دهد برای کسانی که در دلهایشان مرض است و کسانی که سنگین دل هستند و همانا ستمگران در مخالفت دور و درازی هستند، و تا اینکه کسانی که به آنها علم داده شده است بدانند که آن - چیزهایی که به رسولان نازل شده - از طرف پروردگارشان حق است پس به آن ایمان آورده و دلهایشان نسبت به آن خاضع و نرم شود و حتماً خدا مؤ منین را به راه راست هدایت می کند (۱۰۰۹)) از این آیات استفاده می شود که برای هر پیامبری شیطانی انسی یا جنی وجود دارد تا مؤ منین حقیقی به او از غیر آن تمایز پیدا کرده و ایشان فقط تسلیم مطلق در برابر حق می باشند و نقشه شیطانی را خنثی می کنند و به هدایتهای دیگر نیز شرفیاب می شوند، و در این رابطه راوی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: (نزد ما شخصی است که به او کلیب گفته می شود، چیزی از طرف شما نمی آید مگر اینکه می گوید: من تسلیمم، نام او را کلیب تسلیم گذارده ایم، راوی گوید: حضرت بر او رحمت فرستادند سپس فرمودند: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم، حضرت فرمود: به خدا سوگند آن اخبات و فروتنی و خضوع است، خداوند عز و جل می فرماید: کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و به سوی پروردگارشان اخبات و خضوع دارند (۱۰۱۰)) از این روایت و روایتهای دیگر استفاده می شود که تسلیم مطلق در برابر حق و اولیای حق نسبت به فرمایشات و اعمالشان پس از شناخت حق هر چند به طور اجمال، یک مرتبه از ایمان است که چنین کسانی موفق می شوند تا آخرین نفس از حق و اولیانش حمایت کرده و موجب تحقق دین و گسترش آن می شوند، پس ایشان با التزام قلبی و عملی به حق به بصیرتی نسبت به آن دست یافته اند که موجب می شوند دیگران نیز بصیرت و نورانیت به دین پیدا کنند و در برابر تاریکیها بایستند، از این جهت خداوند متعال در سوره هود (۱۰۱۱) قبل از ذکر محبتین، از کسی نام می برد که به روشنایی از طرف پروردگارش نسبت به حقانیت رسالت و تمامی معارف القاء شده به او،

رسیده و شاهد نیز دارد که دارای چنین صفتی می باشد، در برابر کسی که نسبت به این حقایق کفر ورزیده و در مقام مقابله و ضدیت با آن برمی آید و دیگران را نیز مانع می شود که به طرف حق و راه خدا بروند، سپس ذکری از محبتین کرده و برای اینکه دیگران نیز راه ایشان را بروند تا از نورانیتهای الهی و هدایت‌های او برخوردار شوند و راه کوردلان را نپیمایند، می فرماید: (نمونه این دو طایفه مانند کور و کر و بینا و شنواست آیا اینها در مقایسه با هم مساوی هستند آیا متذکر نمی شوید؟) این آیات هر چند که به نبی اکرم و علی علیهما السلام تطبیق شده (۱۰۱۲) است به عنوان اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی است که بر بینه ای از طرف پروردگارش می باشد و علی علیه السلام شاهد بر آن است و این اوصاف به طور کامل بر این دو بزرگوار و اولاد طاهربینشان علیهم السلام منطبق است و علی علیه السلام نیز فرموده است: ما شککت فی الحق مذاریته (۱۰۱۳)، (و از وقتی حق به من نشان داده شده است در آن شک نکردم) لکن مضمون آن شامل دیگران نیز می شود و همگان ماءموریم که در دین بصیرت پیدا کنیم و از آن با آگاهی و روشنایی دفاع کنیم، خداوند متعال در چند جا اعطای قرآن را بعنوان بصائر بیان کرده تا دیگران نسبت به آن بصیرت پیدا کرده و از کوری رهایی یابند، قد جائکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فلیها، (۱۰۱۴) (بتحقیق روشناییهایی از طرف پروردگارتان آمده است پس کسی که کور باشد به ضرر خودش خواهد بود) لکن بصیرت بودنش برای کسانی است که بخواهند واقعا مؤمن به حق و متذکر به آن و اهل یقین به آن باشند، و ایشان (۱۰۱۵) صاحبان عقل و درک واقعی هستند که در این عالم با بینایی درونی زندگی می کنند و غیر ایشان با نایبایی (۱۰۱۶) نسبت به حقایق عالم و تذکر به آن زندگی می کنند و در آخرت نیز این چنین می باشند. و در دعا نیز ائمه علیهم السلام این حالت را از خداوند می خواستند که: اللهم انی استلک اخبات المحبتین (۱۰۱۷)، (خدایا از تو فروتنی فروتنان را می خواهم).

شیفتگی دل محبتین برای خداوند

همان طور که بیان شد هر یک از مراتب ایمان آثاری را در ظاهر و باطن انسان به جا می گذارد، بیشترین اثر برای روح و جان اوست که مبداء نزدیک تمامی فعالیت‌هایش می باشد زیرا وقتی اعتقاد راسخ به ارتباط وجودی با خداوند متعال داشت و این اعتقاد را در مرحله عمل نشان داد تدریجا عنایات الهی شامل حالش شده و مورد محبت مخصوص او قرار می گیرد، همان طور که خودش می فرماید: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله (۱۰۱۸)، (بگو ای پیامبر به مؤمنین، اگر ادعا می کنید که خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد) محبت خداوند نسبت به بنده ای آثاری دارد و آن برطرف کردن موانع قلبی بین او و خودش می باشد، این موانع همان تعلقات قلبی به غیر حق می باشد و وقتی این تعلقات از چهره دل زدوده شود تعلق به حق تعالی و کشش به سوی او در آن ظهور می کند از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: اذا تخلی المؤمن من الدنيا سما و وجد حلاوة حب الله و كان عند اهل الدنيا كانه قد خولط و انما خالط القوم حلاوة حب الله فلم يشغلوا بغيره (۱۰۱۹)، (هنگامی که مؤمن از دنیا خالی شد بالا می رود و شیرینی محبت خداوند را می چشد و نزد اهل دنیا مانند آن می ماند که دیوانه شده است لکن شیرینی محبت خداوند ایشان را دیوانه کرده است پس به غیر او اشتغال ندارند) همان طور که در این روایات و فرمایش علی علیه السلام (۱۰۲۰) نیز درباره متقین آمده اثر محبت الهی نسبت به بنده ای شیرینی محبت و ارتباط با حق تعالی است که چیزی جز او به این بنده آرامش نمی دهد و این ارتباط به گونه ای است که حاضر نیست با دیگری ارتباط برقرار کند و تحت فرمان غیر او و اولیایش رود تا جایی که دیگران که حال او را مشاهده می کنند خیال می کنند دیوانه شده است چون مانند دیگران تابع هوی و هوس نیست و تمامی تعلقات خود را تابع تعلق به مولایش قرار داده به گونه ای که جز به او اشتغال ندارد، از این جهت علی علیه السلام پس از سفارشات زیاد به مراعات تقوا می فرماید: و کونوا عن الدنيا نزاها و الی الاخرة و لاها (۱۰۲۱)، (و از دنیا پاک و عقیف النفس باشید و به آخرت مشتاق و شیفته باشید) و تا از تعلقات مادی قطع علاقه نشود این حالت حاصل نمی

شود و قطع تعلقات مادی با جهت دادن آنها مطابق دستور دین حاصل می شود از این جهت آن موجوداتی که این تعلقات را ندارند سراپای وجودشان حالت وجد و وله به حق تعالی است علی علیه السلام درباره ملائکه می فرماید: و قطعهم الايقان به الی الوله الیه ، ولم تجاوز رغباتهم ما عنده الی ما عند غیره ، قد ذاقوا حلاوة معرفته ، و شربوا بالکلاس الرویة من محبته ... (۱۰۲۲)، (و یقین به خداوند ایشان را بریده است به شدت اشتیاق به او و میل ایشان تجاوز نکرده است از آنچه نزد او است به طرف آنچه غیر اوست ، بتحقیق شیرینی معرفت او را چشیده اند و از کاسه سیراب کننده ای از محبتش نوشیده اند) البته انسانی که دارای این همه تعلقات است و با مجاهده آنها را جهت دهد تا آن تعلقات به یک تعلق حقیقی که توجه خالص به خداوند متعال است مبدل شود و محبت الهی در آن دل ساکن گردیده و شیرینی محبت و معرفت او را بچشد قطعا اشرف از ملائکه ای خواهد بود که این مجاهدات عظیمه را لازم ندارند و این حالات رفیعه را دارند از این جهت حق تعالی در اوصاف اهل آخرت می فرماید: (چیزی ایشان را از خداوند به اندازه چشم برهم زدنی مشغول به خود نمی کند، زیادی خوراک و سخن گفتن و لباس را نمی خواهند، مردم نزد ایشان مرده هستند و خداوند نزد ایشان زنده کریمی است که نمی میرد، پشت کنندگان را از روی کرم می خوانند، و روی آورندگان را لطف زیادی می کنند، بتحقیق دنیا و آخرت نزد ایشان یکی شده است مردم یک دفعه می میرند ولی ایشان هر روز هفتاد مرتبه می میرند به واسطه مجاهده با خویش و هواهای خویش و شیطانی که در رگهای ایشان جاری است ... در قلب او اشتغالی به مخلوقی را نمی بینم ، پس به عزت و جلالم سوگند او را حتما به زندگی پاکیزه زنده می کنم تا وقتی که روحش بخواهد از جسمش مفارقت کند ملک الموت را بر او مسلط نمی کنم و روح او را کسی جز من قبض نمی کند و تمامی درهای آسمان را برایش باز می کنم و تمامی پرده ها را از روی او برطرف می کنم ... و بین من و روح او پرده ای نمی باشد و هنگام قبض روحش با آمدنش به نزد من به خوش آمد می گویم ... پس ای کاش می دیدی ای پیامبر چگونه ملائکه آن روح را می گیرند و دست به دست می دهند(۱۰۲۳)) این چنین اوصاف را خداوند متعال به عنوان بالا رفتن ایمان بیان کرده است ، الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه ، (۱۰۲۴) (کلمات پاکیزه به سوی او بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد) مراد از کلمات پاکیزه همان اعتقادات صالح است که طبق موازین محکم عقلی باشد و این اعتقادات با عمل صالح و پیروی دقیق از کتاب و سنت ، روشن تر شده به گونه ای که دل انسان را دگرگون و متحول می سازد تا جایی که دل از غیر حق تعالی بریده می شود و جز به او شیفستگی و اشتیاق نمی ورزد و چنین دلی اگر در هنگام مشکلات ، از خداوند متعال برطرف شدن آنها را طلب کند قطعا خداوند متعال آن را برآورده می کند همان طور که علی علیه السلام می فرماید: ولو ان الناس حين تنزل بهم النقم ، و تزول عنهم النعم ، فزعو الی ربهم بصدق من نیاتهم ، و وله من قلوبهم ، لرد علیهم کل شارد، و اصلح لهم کل فاسد (۱۰۲۵)، (و اگر مردم هنگامی که عذابها برایشان نازل می شود و نعمتها از ایشان زایل می گردد، با نیتهای صادق و وله و اشتیاق دل به پروردگارشان پناه می بردند و زاری می کردند حتما هر نعمتی را که برطرف شده ، برمی گرداند و هر فساد را برایشان اصلاح می کرد)، بنابراین حالت اخبات یک نحوه شیفستگی و دلدادگی به حق تعالی برای شخص ایجاد می کند که در برابر او و دستوراتش هیچ وجودی از خود نشان نداده و جز آن را حق نمی داند، این حالت شدت محبت به او را می رساند که از آن به وله تعبیر شده است و گاهی به آن جنون هم گفته می شود چون انسان مجنون به کارهای عقلا اعتنایی نداشته ، دنبال کار خودش می باشد و حرکات خاصی از او ظهور می کند، این چنین شخص نیز به عقلایی که در مسیر واقعی عقل قرار ننگرفته و عقل را تابع هوی و هوس خود کرده اند، نیز اعتنایی ندارد، دنبال حق و شیفستگی به او و دستوراتش می باشد و همان طور که در اوصاف اهل آخرت ذکر شد ایشان مردم را مرده حساب می کنند و برای آنها و روشهایشان حسابی باز نمی کنند همان گونه که انسان برای موجود مرده حسابی باز نمی کند و علی علیه السلام درباره این چنین انسانهایی می فرماید: و انی لمن قوم لاتاءخذهم فی الله لومة لائم (۱۰۲۶)، (و همانا من از قومی هستم که در راه خدا به سرزنش کننده ای اعتنا نمی کند) و این گونه بودن را نیز به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت می نمایند. (۱۰۲۷)

فصل پانزدهم: و سبل الراغبین الیک شارعاً باز بودن راههای به خدا برای راغبین

راههای انسان به سوی خدا

بیان شد که انسان با خصوصیات وجودیه اش برای کمال مطلوب و هدف بالذاتی آفریده شده است و به این هدف جز از طریق راههای معینی که از طرف خالق او معرفی شده باشد و تمامی ابعاد وجودی او را شامل شود، نمی توان رسید. این ابعاد، شامل بعد اعتقادی، روحی و تمایلات گوناگون مادی - احساسات و عواطف و... می شود. قرآن کریم می فرماید: و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصاکم به لعلکم تتقون (۱۰۲۸)، (و اینکه این است راه راست من پس آن را متابعت کرده و راههای دیگر را تبعیت نکنید تا شما را از راه خدا جدا کند این امری است که خدا شما را به آن سفارش کرده است شاید باتقوا شوید) راههایی که نهی شده ایم از تبعیت آنها راههایی است که یا از راه اعتقاد ما را از خدا جدا می کند یا از راه صفات ذمیمه، که عبارتند از کفر، (۱۰۲۹) شرک، (۱۰۳۰) نفاق، (۱۰۳۱) هواهای نفسانی (۱۰۳۲)، ظلم، (۱۰۳۳) گناه (۱۰۳۴) و جرم و کسائی که گمراهند (۱۰۳۵) و گمراه می کنند و مانع از راه خدا می شوند و راه جاهلان (۱۰۳۶) و در نهایت شیطان (۱۰۳۷) که اساس ضلالت می باشد، و در مقابل، تمامی راههایی که امر به تبعیت از آن شده ایم بر محور صراط مستقیم قرار دارد و ما را به حقیقت آن می رساند مانند راه منبیین و بازگشت کنندگان به حق تعالی، و اتباع سبیل من اناب الی (۱۰۳۸) (و راه کسی را که به من رجوع می کند، تبعیت کن) انا به رجوع مکرر را می گویند و به آن کسی که در تمامی امور به خداوند رجوع می کند، در هستی و شئون آن، منیب گفته می شود و این راه انبیاء علیهم السلام است از جمله حضرت ابراهیم (۱۰۳۹) و پیامبر (۱۰۴۰) علیهما السلام. بنابراین انسان در این عالم فقط یک خط مستقیم برای رسیدن به نتیجه وجودیش دارد و آن خطی است که خالق او برایش ترسیم کرده و شامل راههایی می شود که او را در این خط قرار می دهد، لکن قرآن کریم پس از توجه انسان به این خط مستقیم و تبعیت از آن، راههای دیگری را با اوصاف خاصی برای او ثابت کرده است، قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم (۱۰۴۱)، (بتحقیق از طرف خداوند نور و کتاب آشکار برایتان آمده است خداوند با آن کسائی را که از رضایتش تبعیت کنند به راههای امن هدایت می کند و ایشان را از ظلمتها به نور به اذنش بیرون می آورد و به راه مستقیم هدایتشان می کند) و در جای دیگری می فرماید: و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا و ان الله لمتعالمحسنین (۱۰۴۲)، (و کسائی که برای ما مجاهده کنند حتماً به راههای خود هدایتشان می کنیم و همان خدا با نیکوکاران است) از این دو آیه استفاده می شود که کسائی که از اموری که مورد رضایت خداوند است تبعیت کنند و آنها راههای عمومی است که او از طریق انبیاء به بشر برای ارتباط با خودش معرفی نموده و به واسطه مجاهده برای او پیموده می شود، به راههای دیگری که آنها نیز انتساب خاص به خدا داشته و خصوصیت آنها آن است که ایمن است از هر آلودگی است به گونه ای که ظلمتی در آن نیست و آن هدایت به صراط مستقیم است، هدایت می شوند، پس باید این راهها نیز در متن صراط مستقیم باشد و به گونه ای باشد که ایمن از ناپاکیها باشد و بزرگترین ناپاکی از دیدگاه قرآن کریم شرک و مراتب شرک است که آن مراتب با ایمان ظاهری نیز جمع می شود همان طور که می فرماید: و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (۱۰۴۳)، (و اکثریت مردم ایمان به خدا ندارند مگر اینکه مشرک نیز می باشند) و حال آنکه دعوت انبیاء علیهم السلام به توحید خالص است که نه در اعتقاد و نه در عمل و نه در اوصاف نفسانی ابتلاء به شرک نباشد، خداوند می فرماید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین (۱۰۴۴)، (بگو ای پیامبر این است راه من که با بصیرت، به خدا دعوت می کنم خود و تابعینم را و خدا منزّه است و من از مشرکین نمی باشم) و در آیه دیگری می فرماید: الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون (۱۰۴۵)، (کسائی که ایمان آورده و ایمانشان را به ظلمی متلبس نکنند برای

ایشان امنیت است و ایشان هدایت یافتگانند) از جمع این آیات به دست می آید که صراط مستقیم دارای مراتبی است که پیمودن مراتب اولیه اش که همان سبیل الهی است و از طرف انبیاء بیان شده است انسان را به هدایتها و راههای امنی راهنمایی می کند که آنها آلودگی شرک را ندارند پس باید آنها روشنائیهای خاصی باشند که در آن بنده فعل و صفت و ذاتی برآید خود و موجودات نبیند و حقیقت صراط مستقیم و حقیقت بندگی همین مرحله است که آیه و نشانه بودن موجودات به طور مطلق برای او ظهور کند همان طور که به تعبیر قرآن کریم حقیقت موجودات به آیه بودنشان از حق تعالی است و برای همین هم خلق شده اند، سنبهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مرئ من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط (۱۰۴۶) (آیات خود را در عالم و خود انسانها به ایشان نشان می دهیم تا برای آنها آشکار شود که خدا حق است آیا کافی نیست برای پروردگارت که او بر هر چیزی شاهد - مشهود - است، آگاه باش که ایشان - کافران - در شک اند از لقای پروردگارش آگاه باش که خدا بر هر چیزی احاطه دارد) از این آیه و آیات دیگر به دست می آید که موجودات با احاطه وجودی خدای متعال بر آنها آیه خداوندند و با توجه به بیانات گذشته معلوم می شود که آیه بودن آنها به طور مطلق با تبعیت از راههای الهی و ظاهر صراط مستقیم که همان عدم تلبس به ظلم و رضایت الهی و نیکوکاری است، برای انسان ظهور می کند و ظهور این حقیقت، همان تحقق به صراط مستقیم و سبیل امن الهی است که تمامی شرک درونی و قلبی از بین رفته و توحید خالص مشاهده شود و این حقیقت را اول انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین به تفاوت درجاتشان در آن، پیموده اند و دیگران به ایشان ملحق می شوند و ایشان کسانی هستند که حقیقت صراط مستقیم اند که در سوره حمد، صراط مستقیم به ایشان معرفی شده است قرآن کریم می فرماید: و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا (۱۰۴۷)، (و کسی که از خدا و رسول اطاعت کند با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت داده است از انبیاء و صدیقین و شهداء - شاهد بر اعمال - و صالحین و ایشان رفیقان خوبی هستند).

راههای باز شده برای راغبین

از بیانات گذشته استفاده می شود که با اطاعت و تبعیت از اموری که مورد رضایت خداوند است و مجاهده برای او، راههای دیگری به سوی حق تعالی برای رونده به سوی او باز می شود، حال روشن شد که این اطاعت و مجاهده، نشانه رغبت و میل و اشتیاق به حق تعالی است. خداوند متعال درباره کسانی که در غنیمتهای جنگی به آنچه خداوند و رسولش برای ایشان معین کرده اند راضی هستند می فرماید: (و چه قدر بهتر بود که ایشان نسبت به آنچه خدا و رسولش به ایشان عنایت کرده است راضی می شدند و می گفتند خدا ما را کافی است خدا و رسولش بزودی از فضلشان به ما می دهند، همانا بسوی خداوند راغب می باشیم (۱۰۴۸)) علی علیه السلام نیز می فرماید: لله من رغب فیما عند الله کثر سجوده و رکوعه (۱۰۴۹)، (کسی که میل به آنچه نزد خداست داشته باشد سجده و رکوعش زیاد می شود) و آن حضرت نیز می فرماید: (و من اشتیاق به لقای الهی داشته و ثواب نیکوی او را منتظر و امیدوارم، و لکن ناراحتم که امر این امت را سفیهان و بدکاران آن به دست بگیرند پس مال الهی را بین خود دست به دست کنند و بندگانش را بنده بگیرند و با صالحین بجنگند و فساق را حزب خود کنند زیرا بعضی از ایشان در میان شما حرام خوارند و در اسلام حد خورده اند و بعضی از ایشان اسلام نیاورد تا اینکه به او چیزی داده شد سپس اسلام آورد، پس اگر این امور نبود این همه شما را تحریص نمی کردم و بر دوری از ایشان و وقتی ابا می کردید و ضعف نشان می دادید رهایتان می کردم... (۱۰۵۰)) بنابراین اشتیاق و میل به حق تعالی موجب می شود که انسان در مسیر او حرکت کند و وقتی حرکت کرد و خود را موافق با رضای او قرار داد خداوند متعال نیز به او اظهار اشتیاق می کند و به کرامتهای بالاتری راه پیدا می کند که مقداری از آنها را ذکر کردیم و در حدیث معراج (۱۰۵۱) برای عاملین به رضای الهی بیان شده است.

البته ممکن است این فراز از زیارت یک معنای سطحی تری داشته باشد و آن اینکه، مراد از این راهها همان دستورات عملی و اخلاقی باشد که در کتاب و سنت آمده است و معنایش این می شود که کسی که ادعای رغبت به خداوند را دارد باید این راههای معین شده را عمل کند، بنابراین، مراد از راهها، آثار مترتبه از ناحیه پروردگار متعال بر اعمال صالح، نیست.

راههای ایجاد میل به حق و تشدید آن

راههای ایجاد میل به حق و تشدید آن

پس از اینکه روشن شد که برای اظهار اشتیاق به حق تعالی و عنایات او، نشانه ای است، حال نوبت آن است که ببینیم آیا در کتاب و سنت راهی برای ایجاد این میل قلبی و تشدید آن وجود دارد تا آن با عمل به رضای حق ظهور کند یا خیر؟ با دقت در فرمایشات ائمه علیهم السلام می یابیم که اموری موجب ترغیب به حق و دستورات او می شود.

الف: تفکر در ماهیت خود و عالم

یکی از مهم ترین آنها به کار افتادن قوه تفکر انسان است که در ماهیت خود و عالم بیاندهشیم و فانی بودن امور این عالم را درک کنیم و سپس به ترغیبهای اولیای الهی نسبت به عالم بقا و باقی بودن انسان در آن عالم و نیازمند بودنش به زندگانی واقعی، گوش فرا داده و متذکر و متنبه آنها شویم قرآن کریم در آیات متعدد پس از ذکر آیات (۱۰۵۲) تکوینی و حالات بعضی از موجودات و بیان بعضی وقایع (۱۰۵۳) تاریخی و نیز (۱۰۵۴) نزول آیات تشریحی می فرماید: اینها را بیان کردیم شاید انسان تفکر کرده و پی به هدفداری عالم ببرد و در مسیر آن هدف قرار بگیرد، علی علیه السلام در این رابطه می فرماید: (تفکر مغز را نورانی می کند)، (تفکر به رشد و هدایت می کند)، (اساس بیداری فکر کردن است)، (ریشه سلامتی از لغزش تفکر قبل از انجام کار و قبل از سخن گفتن است)، (کسی که فکر طولانی داشته باشد بصیرت نیکویی خواهد داشت)، (طول تفکر عاقبتهای تدبیر را اصلاح می کند)، (کسی که چشمه فکرش را باز بدارد و بیدار کند به نهایت همتش می رسد)، (خالی مگذار خودت را از تفکر تا حکمت زیاد شده و عبرتی پیدا کنی که نتیجه اش عصمت باشد (۱۰۵۵)) و اگر قوه تفکر انسان زنده باشد به عبرتها و مواعظ گوش جان می سپارد و آنها تاءثیر خودش را می کند از این جهت اولین مرحله برای ایجاد رغبت تفکر در ماهیت دنیاست که علی علیه السلام می فرماید: خذ مما لایبقی لک و لاتبقی له لما لاتفارقه و لایفارقک، (۱۰۵۶) (بگیر از آنچه برای تو باقی نمی ماند و تو برای آن باقی نمی مانی، برای آنچه از آن جدا نمی شوی و از تو جدا نمی شود) و می فرماید: (در امور فانی رغبت نداشته باش و از امور فانی برای امر باقی استفاده کن)، (و خودت را حفظ کن از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است با پیشی گرفتن به طاعت خدا و دوری از معصیتش و طلب کردن رضای او).

ب - توجه به آثار اطاعت

یکی از آن امور، توجه به عنایتهای الهی است که به بندگان مطیعش می کند. و شاید علت ذکر این همه ثوابها برای اعمال صالح برای تشدید رغبت باشد تا تدریجا انسان میلش به کمالات الهی زیاد می شود چون حالات کریمه نفسانی تدریجا به کمال می رسد او از ابتداء نمی تواند بدون توجه به ثواب یا فراز از عقاب، اعمال صالح را انجام داده و اعمال قبیحه را ترک کند از این جهت علی علیه السلام می فرماید: (برای هر عملی جزایی است پس عملتان را برای آنچه باقی است قرار دهید و رها کنید آنچه فانی می شود (۱۰۵۷)) و نیز می فرماید: (مشتاق کنید خود را به نعمتهای بهشتی تا مرگ را دوست داشته و از زندگانی دنیا تنفر داشته باشید)

و خودش نیز برای اینکه به دیگران بفهماند که این توجه مؤثر است در عمل به خیرات و خود به خود نقصی ندارد می فرماید: (کسی بر اجتماع امت محمد صلی الله علیه و آله و الفتش حریص تر از من نمی باشد این را به جهت رسیدن به ثواب نیکو و بازگشت کریمانه دنیال می کنم (۱۰۵۸)) و همچنین به یکی از کارگزارانش می نویسد: (نفس خویش را بذل کن در آنچه خداوند بر تو واجب کرده است به امید ثواب و ترس از عقابش (۱۰۵۹)) البته پس از انجام اعمال صالح با این اسباب اشتیاق و انگیزه ها، تدریجا تغییرات روحی در انسان به وجود آمده و از طاعت و عقابی برای معصیت نباشد، آن کار به عنوان فرمان مولی و مطلوب و مبعوض بودن بالذاتش عمل و ترک می کند و کار خوب را به خاطر خوب بودنش عمل کرده و کار بد را به عنوان بد بودنش ترک می کند چون میل به خوبی مطلق که خداوند باشد دارد: الله خیر و ابقی (۱۰۶۰) و عمل بد را به عنوان تنفر از بدی و شکر نعمت الهی انجام نمی دهد همان طور که علی علیه السلام می فرماید: (اگر خداوند بر معصیتش وعده عذاب نداده بود حتما لازم است که او معصیت نشود به جهت تشکر از نعمتهایش (۱۰۶۱)) و نسبت به انجام اعمال نیک می فرماید: (این کارها را انجام می دهم - صدقات - برای طلب وجه خداوند (۱۰۶۲)) و در جای دیگر بندگی کردن انسانهای آزاده را برای شکر الهی معرفی کرده است (۱۰۶۳).

ج: توجه به نعمتهای خداوند

یکی دیگر از راههای ایجاد میل به خداوند متعال و تشدید آن، توجه به نعمتهای بی پایان الهی است که همواره به انسان اعطا می کند، قرآن کریم اقوامی را امر به یادآوری نعمتهای پروردگار می کند تا ملتزم به وفای به عهد شوند و در یک جمله خطاب می کند، فاذکروا آلاء الله و لاتعتوا فی الارض مفسدین (۱۰۶۴)، (و نعمتهای خداوند را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید) و در روایتی امام رضا به واسطه پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: (خداوند عز و جل به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: مرا دوست داشته باش و نزد مردم محبوبم قرار ده، عرض کرد: پروردگارا تو را دوست دارم: لکن چگونه تو را نزد مردم محبوب کنم؟ فرمود: نعمتهایم را به ایشان متذکر شو، زیرا ایشان متذکر نمی شوند یا نمی شناسند از من جز تمامی خیرات را (۱۰۶۵)) و علی علیه السلام نیز می فرماید: (همانا از حق کسی که جلال خداوند سبحان در جانش بزرگ باشد و در جایگاهش از قلب او بالا باشد، آن است که غیر او نزدش کوچک باشد - به علت بزرگی حق تعالی نزد او - و همانا سزاوارترین کسی که باید این گونه باشد کسی است که نعمت الهی بر او بزرگ بوده و احسانش به او لطیف باشد زیرا نعمت خداوند بر کسی بزرگ نمی شود مگر اینکه حق تعالی بر او زیاد می گردد (۱۰۶۶)) و برای یادآوری نعمتهای الهی، توجه به دعا و مناجاتهای ائمه علیهم السلام بخصوص مناجات الراغبین امام سجاد علیه السلام لازم است.

بنابراین با به کار بستن قوه تفکر در خود و موجودات و توجه به ارتباطشان به حق تعالی و داشتن هدفی عالی از وجودشان، حالت تنبه و اشتیاق به انجام خوبیها و ترک بدیها پیدا می شود و با به کار بستن این اشتیاق در مقام عمل، اشتیاق روزافزون می شود، و در مقابل با به کار بستن قوه تفکر آن گونه که گفته شد اشتیاق به دنیا و شئونش پیدا شده و حالت اعراض از آخرت و کمالات الهی به وجود می آید و قهرا حالت بی میلی نسبت به اعمال صالح و دستورات نورانی دین رخ می دهد و همان طور می شود که قرآن کریم می فرماید: فاما من طغی، و اثر الحیاء الدنیا، فان الجحیم هی الماءوی (۱۰۶۷)، (و اما کسی که طغیان کند و زندگانی دنیا را برگزیده و بر آخرت ترجیح دهد پس آتش جایگاهش می باشد).

فصل شانزدهم: و اعلام القاصدین الیک واضحة آشکار بودن نشانه ها برای قاصدین خداوند

نشانه بودن موجودات

با به کار بستن عقل و مطالعه دقیق حالات موجودات، پی می بریم که تمامی چیزهایی که با آنها سر و کار داریم از نظر وجودی و افعال و صفاتشان، نیازمند و وابسته به موجودی هستند که تمامی این کمالات را بدون وابستگی دارد به گونه ای که این موجودات وابسته نشانه آن موجود بی نیاز می باشند و این نشانه بودن آنی از وجودشان جدا نمی شود. قرآن کریم نیز این حقیقت را تائید کرده و نسبت به موجودات با عبارات آیه، آیات، آیاتنا، آیات و آیاتی تعبیر می کند و می فرماید: ان افی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لاولی الالباب (۱۰۶۸) (همانا در خلقت آسمانها و زمین و پشت سرهم آمدن شب و روز نشانه هایی برای صاحبان مغز است).

آشکاری نشانه بودن موجودات

قرآن کریم در عین حالی که موجودات را نشانه حق تعالی معرفی کرده است لکن بیان می کند نشانه بودن آنها برای هر کسی که به هر نحو با آنها برخورد کند نمی باشد بلکه باید زمینه فکری و روحی خاصی داشته باشد تا آنها را بررسی کرده و از آنها استفاده فکری و روحی در راه تعالی جانش کند و آنها کسانی هستند که تعقل (۱۰۶۹) و تفکر (۱۰۷۰) کنند و عقل (۱۰۷۱) خود را به کار گرفته تا به علم (۱۰۷۲) و فهم (۱۰۷۳) رسیده و سپس ایمان (۱۰۷۴) آورده و آن را با تقوا (۱۰۷۵) و شکرگزاری (۱۰۷۶) پیاده کرده و به یقین (۱۰۷۷) برسند و قهرا کسی که این گونه باشد قاصد خداوند متعال بوده که با هر چیزی که مواجه می شود از آن عبور کرده و توجه به خداوند کرده و به آیات و سخنانی که از طریق انبیاء علیهم السلام بر او القاء می شود گوش جان قرار داده و عقلش بارورتر شده و آن را پیاده می کند، قرآن کریم می فرماید: ان تسمع الا من یؤ من بآیاتنا فهم مسلمون (۱۰۷۸)، (نمی توانی بشنویانی مگر کسانی را که به آیات ما ایمان آورده پس تسلیم شوند) چنین کسانی از هر چیزی عبرت گرفته و استفاده عقلانی و روحی می کنند و به روشنائیهای می رسند، علی علیه السلام می فرماید: فانما البصیر من سمع فتفکر و نظر فابصر و انتفع بالعبر (۱۰۷۹)، (پس انسان بینا کسی است که بشنود و تفکر کند و بیند تا بینا شود و با عبرتها نفع برد) و نیز می فرماید: من ابصر بها بصرته (۱۰۸۰)، (کسی که به واسطه دنیا بیند - آن را آیه بداند - دنیا او را بینا می کند) و نیز می فرماید: ان فی کل شیء موعظه و عبرة لذوی اللب و الاعتبار (۱۰۸۱)، (همانا در هر چیزی موعظه و اعتبار است برای صاحبان عقل و عبرت گیری) اما اگر کسی قوای درونی و عقلانی خود را به طور صحیح به کار نگیرد از آنها استفاده نکرده و آنها را ضایع و باطل گردانیده است و به ضدش مبدل کرده و راهی به کمال مطلق پیدا نمی کند، از این جهت قرآن کریم از این افراد به مردگان تعبیر می کند که نه می شنوند و نه می بینند و نه تفکر دارند و نه تعقل، و می فرماید: انک لاتسمع الموتی و لاتسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم (۱۰۸۲)، (ای پیامبر! نمی توانی مردگان را بشنویانی و نمی توانی به کرها دعا را بشنویانی وقتی برمی گردند در حال پشت کردن، و نمی توانی کوران را از گمراهیشان هدایت کنی) و درباره ایشان می فرماید: قل انظروا ماذا فی السموات و الارض و ما تغنی الایات و النذر عن قوم لایؤ منون (۱۰۸۳)، (بگو ای پیامبر! ببینید چه چیز در آسمانها و زمین است و بی نیاز نمی کند آیات و بیم دهنده ها از گروهی که ایمان نمی آورند) و ایشان را بدتر از چهارپایان معرفی می کند. (۱۰۸۴)

ظهور آیات برای قاصدین خداوند

از بیانات گذشته استفاده شد که نشانه بودن موجودات از خداوند متعال برای کسانی است که ابزار درک خود را در برخورد با آنها به طور صحیح به کار گرفته و به مقتضای آن درک به طرف خداوند متعال رفته و او را قصد کنند همان طور که خداوند متعال می فرماید: و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون (۱۰۸۵)، (خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دلها را قرار داد شاید

شکرگزار باشید) شکرگزاری انسان در رابطه با این قوا همان است که گفته شد و چنانچه شکرگزار نعمتهای الهی شد و از نشانه های درونی خود و نشانه های بیرونی موجودات و انبیاء و مواعظ و عبرتها برای رسیدن به خدای متعال استفاده کرد و در خود آنها توقف نکرد، خداوند نشانه های دیگری را از خود و اوصاف جمال و جلالش که برای هر کسی قابل ظاهر شدن نیست برای ایشان، آشکار می کند همان طور که علی علیه السلام درباره متقین می فرماید: (بندگان خدا، همانا از محبوب ترین بندگان خدا به سوی او بنده ای است که خداوند او را بر خویش کمک کرده پس حزن و اندوه را - نسبت به آینده - شعار خود کرده و خوف و ترس - از گذشته - را پوستین خود نمود، پس چراغ هدایت در قلبش تابیده و وسایل پذیرایی اعمال صالح - مهمانی را برای روزی که بر آن نازل می شود آماده کرده، پس امور دور را بر خویش نزدیک کرده و امور سخت را آسان، نگاه کرد پس بینا شد و یاد کرد پس زیاد شد و از آب گوارایی که رسیدن به آن برایش آسان است سیراب شد پس آب اولش را نوشیده و راه سختی را پیموده، لباس شهوتها را از خود جدا کرده، و از تمامی هم و غمها جز یک هم و غم خالی شده است پس، صفت کوری و شریک شدن با اهل هوی و هوس، بیرون آمده و نسبت به کلیدهای درهای هدایت و بسته شدن درهای ضلالت به گونه ای شده است که راهش را می بیند و آن را می پیماید... پس او نسبت به یقین مانند نور خورشید می ماند... بتحقیق برای خدا خالص کرده است پس خداوند او را خالص گردانیده است، پس او از معدنهای دین و میخهای زمینش می باشد، بتحقیق ملازم با عدالت است، پس اولین عدالتش نفی هوی از خودش می باشد، حق را توصیف کرده و به آن عمل می کند و برای خیر غایتی را نمی داند مگر اینکه آن را قصد می کند... (۱۰۸۶)) و درباره یاد خداوند و آثار عمیق آن در جان اهل ذکر می فرماید: (همانا خداوند سبحان ذکر را سبب جلا پیدا کردن دلها قرار داده است تا با آن گوشها بعد از سنگینی بشنود و چشمها بعد از نابینایی بیند و دلها بعد از عناد منقاد شود و همواره برای خداوند - که نعمتهایش عزیز است - در هر زمانی و در زمانهای فترت - زمان نبودن پیامبر و امام در ظاهر - بندگانی است که با ایشان در فکرشان مناجات می کند و در حقیقت عقلشان سخن می گوید پس نورانیت پیدا کردند با نور بیداری در دیده ها و شنواییها و دلها... پس مانند آن است که دنیا را به آخرت پیموده اند در حالی که در دنیا هستند و ماوراء دنیا را مشاهده می کنند، مانند آنکه به امور غیبی اهل برزخ که در آن قرار دارند اطلاع پیدا کرده و وعده های قیامت بر ایشان محقق شده است پس پرده های آن را برای اهل دنیا باز می کنند حتی مثل اینکه می بینند چیزهایی را که مردم نمی بینند و می شوند آنچه را که ایشان نمی شوند و اگر ایشان را برای عقلت متمثل کنی ... می بینی ایشان را نشانه های هدایت و چراغهای ظلمت، ملائکه بر دور ایشان می چرخند و آرامش بر آنها نازل شده و درهای آسمان برایشان باز شده است و جایگاه کرامت برایشان آماده شده در جایی که خداوند بر آنها در آن اطلاع دارد... (۱۰۸۷)).

فصل هفدهم: و افئدة العارفين منک فازعة نالان بودن دلهای عارفان به خدا

عظمت شناخت خداوند

با دقت در وجود انسان و مقایسه او با دیگر موجودات، می فهمیم اولین جهت امتیاز او در جنبه آگاهی و شناخت است آگاهی او از جهت عمق و گسترش قابل مقایسه با سایر آگاهیهای دیگر موجودات نیست. انسان با ابزار مختلفی می تواند از جهان خارج آگاهی پیدا کند آن هم نه آگاهی سطحی بلکه حقایقی را از آن کشف کرده تا حد ارتباط با ماوراء طبیعت و کشف ارتباط خاص وجودی با آن موجود ماوراء طبیعی که بی نیاز مطلق و کمال مطلق است و یکی از آن ارتباطها، اظهار خضوع در برابر اوست که می توان گفت این اظهار خضوع هدف نهایی از وجود انسان می باشد زیرا او سایر موجودات شبیه به او، چه بخواهند یا نخواهند و چه بفهمند یا نفهمند خضوع وجودی در برابر هستی مطلق دارند لکن آن وقتی انسان به نتیجه وجودیش می رسد که آگاهانه این

خضوع را اظهار کرده به گونه ای که خضوع در برابر سایر موجودات را سایه این خضوع بداند از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی امام حسین علیه السلام بر اصحابش وارد شد و فرمود: ان الله ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه (۱۰۸۸)، همانا خداوند بندگان را نیافرید مگر اینکه او را بشناسند و وقتی او را شناختند بندگیش کنند و هنگامی که بندگیش کردند با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند) بنابراین اساس اظهار خضوع و ارتباط با حق تعالی معرفت اوست همان طور که علی علیه السلام فرمود: اول الدین معرفته (۱۰۸۹)، (اول دینداری شناخت اوست). البته شناخت او با موازین صحیح عقلی به گونه ای که منطبق با سخنان عمیق قرآن و اولیاء دین علیهم السلام باشد، مقدمه لازم و مطلوبی است برای اظهار بندگی صحیح با او همان طور که علی علیه السلام در دنباله سخن گذشته می فرماید: و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ، لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ، و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة ... (۱۰۹۰)، (و کمال شناخت او تصدیق به اوست و کمال تصدیق به او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او، خالص کردن برای اوست و کمال اخلاص برای او نفی صفات از اوست - در عین حالیکه او را دارای صفات بدانی - زیرا هر صفتی شهادت می دهد که آن غیر کسی است که صفت را برایش اثبات می کنی و هر موصوفی شهادت می دهد که آن غیر صفتی است که برایش اثبات می کنی - و این دوگانگی صفت و موصوف به معنای متعارفش با یگانگی مطلق او سازگار نیست -...) و در روایتی دیگر آمده است که بعضی از اصحاب از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: (به من خبر دهید که کدامیک از اعمال افضل است ؟ حضرت فرمود: یگانه دانستن پروردگارت ، سؤال کرد: پس کدام یک از گناهان بزرگتر است ؟ فرمود: تشبیه کردن خالقت به موجودات (۱۰۹۱)) بنابراین شناخت خداوند متعال به گونه ای که شایسته مقام الوهیتش بوده و منتهی به اقرار به نبوت و امامت ائمه علیهم السلام و التزام عملی به دستوراتش گردد، موجب می شود تا انسان به کمالات بالاتری دست یابد و آن اسکان در جوار پروردگار است همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود، (۱۰۹۲) پس چنین معرفتی همان دینی است که اعمال جز به آن قبول نمی شود و ائمه علیهم السلام آن را اساس ایمان و معرفت سعادت دانسته که اگر با آن از این عالم برود حتما وارد بهشت می شود و خداوند جزای چنین موحدینی را بهشت قرار داده است همان طور که امام باقر و امام رضا علیهما السلام فرمودند: (۱۰۹۳) و علی علیه السلام فرمود: من عرف الله سبحانه لم یبق له شیء الا ان یشق ابدا (۱۰۹۴)، (کسی که خداوند سبحان را بشناسد هیچ گاه به شقاوت نمی رسد) (۱۰۹۵) و نیز فرمود: معرفه الله سبحانه اعلی المعارف (۱۰۹۶)، (شناخت خداوند سبحان بالاترین شناختهاست).

درجات شناخت خداوند

درجات شناخت خداوند

از آنجا که انسان در مسیر تکامل است و به گونه ای خلق شده است که در سنین مختلف یا در حالات مختلف آگاهی نسبت به خود و خارج از خود متفاوت است ، از این جهت وقتی معرفت ابتدایی و اجمالی نسبت به خداوند متعال پیدا کرد و به مقتضای آن حرکت کرد و به آن در زندگیش ترتیب اثر داد نورانیت قلبیش بیشتر شده و آن معرفت اجمالی روشنتر می شود همان طور که قرآن کریم می فرماید: انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجا عند ربهم و مغفرة و رزق کریم (۱۰۹۷)، (همانا مؤمنین فقط کسانی هستند که وقتی یاد خدا شود دلهایشان ترسناک می شود و هنگامی که آیات الهی برایشان خوانده می شود ایمانشان زیاده شده و بر پروردگارشان توکل می کنند، کسانی که نماز به پا داشته و از آنچه روزیشان می کنیم انفاق می کنند

ایشان مؤمنین حقیقی هستند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجات و مغفرت و رزق کریم است) با دقت در این آیات به دست می آید که وقتی ایمان در مسیر خضوع در برابر حق تعالی و انفاق مواهب الهی در مسیر او قرار گرفت، به حقیقت پیوسته و موجب درجات و پاک شدن از آلودگیها و عنایتهای دیگری از طرف خداوند می شود که هم ظاهر مؤمن آراسته می شود و هم باطنش، وقتی باطن او آراسته و منور به نور ایمان شد، یاد خداوند و خواندن آیات الهی بر او، دلش را منقلب کرده و یقینش را نسبت به او بالا می برد همان طور که راوی گوید بر امام - شاید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باشد - وارد شدم به من فرمود: (همانا خداوند تبارک و تعالی مؤمن را به روحی از خودش تاءید می کند که هر وقت کار نیکی انجام دهد و تقوی داشته باشد نزدش حاضر می شود و هر وقت گناه کرده و - از حدش - تجاوز کند، آن از او غایب می شود، پس روح هنگام نیکی کردن صاحبش، از خوشحالی به حرکت در می آید و هنگام کار بد در زمین فرو می رود، پس ای بندگان خدا متعهد شوید نعمتهای خداوند را به اصلاح کردن خویش، تا یقینتان زیاد شده و سود خوب گران قدری پیدا کنید خداوند رحمت کند کسی را که قصد کرده پس آن را عمل کند یا - اگر - قصد شر می کرد از آن کناره گیرد، سپس حضرت فرمود: ما روح را به اطاعت خداوند و عمل به آن او تاءید می کنیم (۱۰۹۸)) بنابراین همان طور که اعتقادات پاک اولیه انسان نسبت به مبداء و معاد تاءثیر در انجام اعمال صالح دارد و اعمال صالح نیز تاءثیر در روشن تر شدن آن اعتقادات و ایمان و هدایت اولیه و عمیق تر شدن آن دارد همان طور که قرآن کریم می فرماید: والذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم (۱۰۹۹)، (و کسانی که هدایت یافتند خداوند هدایتشان را زیاد می کند و تقوایشان را می دهد) یعنی هر مرتبه ای از هدایت که مربوط به علم و ایمان و معرفت می شود، مرتبه خاصی از تقوی را در مرحله عمل می طلبد و هر مرحله ای از تقوی و عمل صالح تاءثیر خاصی در بالا رفتن معرفت دارد همان طور که می فرماید: الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (۱۱۰۰)، (اعتقادات پاک به سوی خدا صعود می کند و عمل صالح آن را بالا می برد) جمع بین این دو دسته از آیات این طور می شود که خداوند به واسطه عمل صالح هدایت را افزایش می دهد، بنابراین شناخت خداوند را به لحاظ خصوصیات مختلفش می توان به این اقسام کلی تقسیم کرد هر چند دقیق نباشد:

الف - معرفت اجمالی

شناخت خداوند یک حداقلی دارد که انسان با موازین عقلی به آن می رسد همان طوری که راوی گوید: از امام رضا علیه السلام از پایین ترین حد معرفت سؤال کردم حضرت فرمود: (اقرار به اینکه معبودی غیر او نیست، شبیه و نظیری برای او نیست، قدیم و ثابت شده است، موجود است که فاقد چیزی نیست و مانند او چیزی نیست (۱۱۰۱)) اقرار به این مرحله انسان را وارد جرگه اسلام کرده و اعتقاد قلبی به آن او را وارد مرحله ایمان می کند و اعتقاد به ربوبیت کامل حق که اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام را در بردارد و انسان را در برابر ایشان تسلیم کند به گونه ای که فقط معارف القاء شده از طرف ایشان را حق بدانند، او را وارد مرحله ایمان بمعنای خاصش از دیدگاه ائمه علیهم السلام می کند.

ب - معرفت تفصیلی

این شناخت معمولاً به این گونه حاصل می شود که انسان اگر در مرحله عمل نیز از ائمه علیهم السلام اطاعت کند، خداوند متعال به واسطه ایشان او را به روحی از جانب خودش مؤید کرده و موجب می شود که یقین به ایشان و خداوند متعال و کمالات وجودیه او بالا رفته همان طور که در روایت گذشته بیان شد - معرفتش نسبت به حق تعالی دقیق تر می شود و به گونه ای می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: وقتی او از حضرت از علوم غریبه سؤال کرد، حضرت فرمود: (با اساس علم چه کردی تا اینکه از امور غریبه اش سؤال می کنی؟ آن شخص عرض کرد: ای رسول خدا! اساس علم چیست؟ حضرت فرمودند: حق شناخت

خداوند، عرض کرد: حق شناخت خداوند چگونه است؟ فرمودند: او را بشناسی بدون مانند و شبیه و ضد، و اینکه واحد، احد، ظاهر، باطن، اول، و آخر است، و همتا و نظیری برایش نیست، پس این است حق معرفت او (۱۱۰۲)) و بر این اساس که وقتی از امام سجاد علیه السلام از توحید سؤال می شود می فرماید: (خداوند می دانست که در آخرالزمان گروهی عمیق می آیند، سوره توحید و آیات اول سوره حدید را تا علیم بذات الصدور نازل کرد، پس کسی که غیر از این را قصد کند هلاک شده است (۱۱۰۳)).

ج - معرفت عقلی

این گونه معرفتها معمولاً برای تمامی انسانها میسر است و از راه تفکر در آیات الهی به دست می آید و در مقام توجه به خداوند در اعمال شبانه روزی نیز با تفکر عقلانی و توجه ذهنی، به او و اسماء و صفاتش می توان توجه کرد، حال یا از راه حالات ظاهری موجودات استدلال بر وجود حق تعالی و قدرت نامتناهیش می شود مانند برهان حدوث، حرکت و امثال آن که نوع بیانات قرآنی در توحید ربوبی و احتجاجات (۱۱۰۴) ائمه علیهم السلام با مخالفین این گونه بوده است و یا از راه به دست آوردن حالات حقیقی موجودات با تحلیلهای دقیق عقلی، استدلال بر وجود او و اوصاف کمالیه اش می کنیم مانند برهان امکان و وجوت، علیت و حتی برهان صدیقین که از عمیق تر براهین بوده و مقدمات یا مقدمه عقلی و نتیجه عقلی دارد لکن بینش عقلانی عمیق تری را از راه اول به دست می دهد مانند فرمایش علی علیه السلام در جواب سؤال جاثلیق که آیا خدا را به محمد صلی الله علیه و آله شناختی یا محمد را به خداوند؟ فرمودند؟ (خداوند عز و جل را به محمد صلی الله علیه و آله نشناختم و لکن محمد صلی الله علیه و آله را به خداوند شناختم، هنگامی که - دیدم - او را خلق کرده و در او حدودی از طول و عرض ایجاد کرد پس با استدلال و الهامی از او و اراده اش، شناختم که حضرت تدبیر شده و مصنوع است... (۱۱۰۵)) و همچنین امام صادق علیه السلام از کلام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان (۱۱۰۶)، (خدا را با خدا بشناسید و رسول را با رسالتش و صاحبان امر را با کار خوب و عدالت و نیکی کردن) این روایت نیز انسان را به تحلیل عقلی نسبت به اصول معارف دین و ادار می کند که هر یک از آنها را با خوشان بشناسیم زیرا عقل توان چنین تحلیلهای عمیق و ظریفی را از جهان دارد تا به حالات واقعی عمیقی از آن پی ببرد همان طور که در فلسفه اسلامی بویژه حکمت متعالیه ملاصدرا رضوان الله علیه آمده است و حضرات ائمه علیهم السلام در قله حکمت و حکیمان بوده و ریشه ای ترین مباحث عقلی را در مباحث توحیدی مطرح فرموده اند، (۱۱۰۷) البته ایشان به لحاظ مقام امامت و هدایتی که داشتند با هر کس به اندازه فهمش سخن می گفتند همان طور که نمونه اش در بند (الف) و (ب) ذکر شد و در قسمتهای دیگر نیز می آید و به ما نیز این چنین دستور داده و فرموده اند: (کسی که صاحب درجه دوم ایمان است به صاحب اول، تحمیل نکند و همچنین صاحب درجات بالاتر نسبت به درجه پایین تر از خود، بلکه با رفق و مدارا ایمانش را بالا ببرد، و صاحب درجه پایین، درجه بالا را منکر شود، و وقتی عده ای بر محور حق بودند و طبق آن عمل می کردند تمامی آنها بر حق اند لکن یک نفر در فهم دقیق تر از دیگری است و حق ندارند که از یکدیگر تبری جویند به لحاظ اینکه آن کسی که در درجه بالاتر است درجه پایین تر را باطل بداند و بالعکس (۱۱۰۸)).

د - معرفت قلبی

بالاترین مرتبه شناخت معرفت قلبی است که سایر معرفتها مقدمه رسیدن به این مرتبه است به گونه ای که پس از آن برای صاحبش نورانیت قلبی حاصل شده و هر مقدار تداوم بر اعمال صالح و اخلاص در آنها دهد نورانیتش بیشتر شده و موانع درک حضور حق تعالی از چهره دل کنار زده می شود و به اندازه ظرفیت وجودی و اخلاص در اعمال، کمالات الهی را با بینایی قلبی می بیند همان

طور که به حضرت ابراهیم علیه السلام ملکوت عالم - جنبه ربط حقیقی عالم به خداوند متعال - نشان داده شد و همین ملاک یقین او شده است، خداوند می فرماید: و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين (۱۱۰۹)، (و این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و تا اینکه از یقین آورندگان باشد) و نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالاتر از آن نشان داده (۱۱۱۰) شد، از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر می فرماید همت را در بندگی بالا قرار ده و این گونه باش: اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک (۱۱۱۱)، (خدا را به گونه ای بندگی کن مانند اینکه او را می بینی پس اگر او را نمی بینی او تو را می بیند) این دو مرحله بالایی از توجه قلبی به حق تعالی است که فقط با بینایی قلبی می توان به آن رسیده و راه رسیدنش را نیز خود آن حضرت فرموده است که: یا اباذر احفظ الله یحفظک، احفظ الله تجده امامک (۱۱۱۲)، (ای اباذر؛ خدا را حفظ کن تا خدا تو را حفظ کند، خدا را حفظ کن تا او را پیش رویت بیابی) مقصود از حفظ خداوند، مراعات کردن مستمر دستورات اوست در تمامی شئون زندگی که ذکر واقعی او نیز همین است و مراد از حفظ کردن خدا بنده اش را معنای خاص آن است که شاید این باشد که خداوند پرده های بین خود و بنده اش را از قلب او کنار زده تا حقایق این عالم را روابط حقیقی بین موجودات و حق تعالی را یافته و ببیند، شاهدش جمله بعدی حضرت است که خداوند را در پیش رویت بیابی یعنی همان گونه که جهت روبروی انسان روشن ترین جهات انسان است، خداوند را نیز به این روشنی بدون داشتن جهاتی مشاهده می کند، البته این معرفت و مشاهده قلبی نیز دارای مراتب و شدت و ضعف است گاهی اسماء و صفات الهی برای شخص تجلی می کند و گاهی ذات حق تعالی، و قبل از ظهور این حالات، نوعا مشاهدات مثالیه رخ می دهد - تشخیص حقانی و شیطانی بودن این حالات و مشاهدات نیاز به رجوع به استاد حاذق ربانی دارد -، به این مراتب اشاره دارد حدیث قرب نوافل و فرائض، امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود: (خداوند می فرماید: کسی که دوست مرا اهانت کند پس برای جنگ با من کمین کرده است و بنده ای به من نزدیک نمی شود به چیزی محبوب تر نزد من از آنچه بر او واجب گردانیده ام، همواره او به انجام نواقل و امور زیادی به من نزدیک می شود تا اینکه او را دوست خواهم داشت پس وقتی او را دوست داشتم، شنوایی او می شوم که با آن می شنود و بینایی او می شوم که با آن می بیند و گوئی او می شوم که با آن سخن می گوید و دستش می شوم که با آن کار می کند، اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من سؤال کند به او می دهم... (۱۱۱۳)) با توجه در این روایت شریفه و امثال آن، به دست می آید که انجام دقیق فرایض الهی یک آثاری دارد و آن نزدیکی به ذات حق است و انجام نوافل آثار دیگری دارد و آن نزدیکی به اسماء و صفات اوست، و مراد از محبت خداوند بنده را همین پرده برداری از چهره قلب اوست تا نزدیکی واقعی او را در تمامی امور ذکر شده بیابد و از این معنا به نزدیکی بنده تعبیر می شود و شاید معنایش شناختن خداوند را به خودش که در روایاتی آمده و در دعای ابوحمزه نیز امام سجاد علیه السلام عرض می کند: بک عرفتك وانت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولانت لم ادر ما انت (تو را به تو شناختم و تو مرا به خودت راهنمایی کردی و دعوت نمودی و اگر تو نبودی نمی دانستم که چستی) همین معرفت قلبی باشد و همان طور که گفته شد حقیقت معرفت، همین معرفت است و حقیقتش وقتی ظهور می کند که حجاب خلقت به واسطه نورانیت پیدا کردن اعمال و صاحب عمل، کنار رفته و صاحبش می یابد که جز یک فاعل حقیقی سمیع و بصیر مطلق و همچنین یک عالم و قادر مطلق و در نهایت یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه که آنها عین ذاتش می باشد، وجود ندارد همان طور که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در آن حدیث نورانی می فرماید: لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، لا اله الا هو الکبير المتعال (۱۱۱۵)، (بین او و بین خلقش حجابی غیر خلقش نمی باشد، بدون حجاب پوشیده در پرده است، و بدون پرده پوشیده مستور شده است، معبودی جز خداوند کبیر متعالی وجود ندارد) و امام رضا علیه السلام نیز در خطبه ای این سخن را دارند که: (خلقت خداوند خلق را حجابی است بین او و بین ایشان... و بعضی از مخلوقات را از بعضی در حجاب قرار داد تا معلوم شود

بین او و بین موجودات، غیر آنها حجابی نیست (۱۱۱۶)) و شبیه این فرمایش را نیز حضرت علی علیه السلام دارند که: (خداوند بعضی از موجودات را از بعضی دیگر در حجاب قرار داد تا معلوم شود که حجابی بین او و مخلوقش غیر از جنبه خلقت نیست (۱۱۱۷)) معنای این روایات این می شود که درک حقیقی ربط بین موجودات و حق تعالی به مراتبش جز با ارتفاع حجاب میسر نیست و آن حجاب هم برای حق تعالی نیست چون او محیط مطلق است بلکه حجاب برای او مخلوق است و آن هم توجه به خلقت و جنبه های مخلوقی است و با اشتغال به پروردگار و دل دادن به او و اطاعت محض از او و اولیائش، این حجاب برداشته می شود و انوار الهیه ظهور کرده و جز حق تعالی و اسماء و صفاتش با دید قلبی دیده نمی شود، البته در واقع نیز این چنین است که جز حق تعالی و اسماء و صفاتش در عالم چیزی وجود ندارد و موجودات جز ظهور آن حقیقت مطلق، حقیقتی ندارند و انسان نیز در واقع جز این حقیقت را درک نمی کند. امام صادق علیه السلام در این رابطه به ابوبصیر فرمود - وقتی او سؤال کرد که آیا مؤمنین خدا را در قیامت مشاهده می کنند :- (بلکه او را قبل از قیامت مشاهده کرده اند، پرسید: چه وقتی؟ فرمود: وقتی که به ایشان فرمود: آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بله، سپس حضرت ساکت شدند و فرمودند: همانا مؤمنین او را قبل از روز قیامت مشاهده می کنند، مگر او را در این وقت نمی بینی؟ (۱۱۱۸)) لکن نوع مردم از این درک به واسطه اشتغالات مختلف به دنیا و شئون آن و به عالم خلقت و کثرات، غافلند، همان طور که انسان در عالم جز خدا را طلب نمی کند زیرا او جز کمال مطلق را طلب نمی کند و آن جز حق تعالی نمی باشد، قرآن کریم در این زمینه می فرماید: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (۱۱۱۹)، (ای انسان تو با زحمت به سوی پروردگارت می روی تا او را ملاقات کنی) البته به نظر قرآن کریم سایر موجودات نیز این چنین هستند: و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الیه المصیر (۱۱۲۰)، (و مالکیت آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست فقط برای خداست و بازگشت به سوی اوست) زیرا مالکیت خداوند و بازگشت به او به معنای حقیقی شان، همین معناست که گفته شد، لکن آنها به این حقیقت آگاهی روشن ندارند و انسان می تواند به آن، آگاهیهای روشن پیدا کند لکن اشتغالات به غیر او حجابهای ظلمانی و نورانی برای او می گردند همان طور که قرآن کریم درباره اکثریت مردم می فرماید: یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون (۱۱۲۱)، (ظاهری از حیات دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند) و این پرده غفلت قهرا هنگام مرگ و قطع تعلقات غیر الهی از دیدگان قلب همه کنار می رود، همان طور که می فرماید: لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (۱۱۲۲)، (بتحقیق در غفلت بودی از این امور - حقایق قیامت - پس پرده ات را کنار زدیم و دیده ات امروز تیزبین شده است) و نیز می فرماید: یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین (۱۱۲۳)، (آنروز خداوند جزای حق ایشان را می دهد و ایشان می فهمند که خداوند حق آشکار بوده است) در عین حال عده ای با مجاهدات نفسانی و تبعیت دقیق از شرع و کنار زدن هواهای نفسانی، این پرده ها از جلو دیده قلبشان کنار رفته و انقطاع الی الله پیدا می کنند و به انوار الهی منور می شوند و این حقایق را قبل از قیامت مشاهده می کنند و با زبان حال و گفتار و عمل به خداوند عرض می کنند: الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک ... الهی و الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا (۱۱۲۴)، (خدایا به من کمال بریدن از غیر خودت را عنایت کن و چشمهای دل ما را به پرتو نگاهش بتو روشن کن تا چشمهای دلها پرده های نورانی را دریده و به معدن عظمت متصل شود و روحهای ما به مقام مقدس عزت متعلق شود... خدایا مرا به نور درخشان عزت ملحق کن تا به تو عارف شوم و از غیر تو روی گردانم) حصول این مشاهدات قلبی غالبا لحظه ای یا ساعتی است که به صورت غشوه های عرفانی ظهور کرده و سالک در آن حال از اشتغالات و فعالیتهای روزمره ای فارغ است و نمی تواند آنها را داشته باشد لکن تدریجا آنها قوی می شود به گونه ای که شخص سعه وجودی پیدا کرده و می تواند آن توجهات خاص را با فعالیتهای روزمره ای خود جمع کند و در حقیقت در این فعالیتها مشاهدات قلبی خود را پیاده شده می بیند، حصول این کمالات برای افراد نادری از اولیاء الهی حاصل می شود و آن

هم نه به صورت کسب کردن و به دست آوردن بلکه با عنایت مستقیم خداوند که در ظرفیتهای خاصی ظهور می کند هر چند مقدمات آن کسبی است همان طور که قرآن کریم می فرماید: یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون (۱۱۲۵)، (ای مؤمنین ، خدا و رسولش را اجابت کنید هنگامی که می خواند شما را برای اینکه شما را زنده کند - به سوی چیزی که زنده کند شما را - و بدانید که خدا بین انسان و قلبش حائل می شود و به سوی او محشور می شوید) از این آیه و آیات (۱۱۲۶) دیگر استفاده می شود که استجاب مؤمن ، کار اوست به توفیق الهی - ایجاد اسباب برای سیر تکاملی از اسباب داخلی و خارجی - ولی احیاء و رسیدن به حقیقت حائل بودن حق تعالی بین انسان و قلبش که همان حقیقت حشر الی الله است ، به واسطه حق تعالی است ، و در حدیث معراج خداوند متعال نسبت به کسانی که به رضای او عمل کنند پس از بیان عنایتهای خاصی به او، می فرماید: و لاستغرقن عقله بمعرفتی و لاقومن مقام عقله ... ثم یقال لها ایتها الروح کیف ترکت الدنیا فتقول الهی و سیدی و عزتک و جلالک لاعلم لی بالدنیا انا منذ خلقتنی الی هذه الغایة خائف منک فیقول الله صدقت عبدی کنت بجسدک فی الدنیا و بروحک معی ... فقال الله عز و جل و عزتی و جلالی للاحجب بینی و بینک فی وقت من الاوقات حتی تدخل علی ای وقت شئت و کذلک افعل باحبائی (۱۱۲۷)، (و حتما عقل او را غرق در معرفتم می کنم و جای عقل او می نشینم ... سپس به روح گفته می شود: ای روح ؛ چگونه دنیا را ترک کردی ؟ او می گوید: ای خدا و مولای من ! به عزت و جلالت سوگند، که من به دنیا آگاهی ندارم و از اولی که مرا خلق کردی تاکنون از تو ترسناکم ، پس خداوند می فرماید: راست می گویی بنده ام تو با بدنت در دنیا بودی و با روح با من ... پس خداوند عز و جل می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که بین خودم و بین تو در هیچ وقت مانع نمی شوم تا اینکه هر وقت خواستی بر من وارد شوی و این چنین کار را نسبت به دوستانم انجام می دهم) از این بیانات نیز استفاده می شود که رسیدن به حقایق کار هر کسی نیست بلکه انسان باید با مجاهدات مستمر نفسانی زمینه قلبش را برای افاضات ربانی آماده کند تا به گونه ای شود که با اینکه در دنیاست و فعالیتهای دنیایی را انجام می دهد و نیز با به هم نخوردن اوضاع عالم ، دید قلبی او با تصرف حق تعالی در آن دگرگون شده و حجابهای قلبی - از گناهان و رذایل اخلاقی و تمایلات غیر الهی - از بین رفته و آن حقایق عالیه وجودیه را مشاهده می کند، انبیاء علیهم السلام بویژه نبی گرامی اسلام و خاندان معصومینش علیهم السلام در راس رسیدن به حقایق هستند و دیگران بالتبع و در مرحله بعدی قرار می گیرند. (رزقنا الله الوصول بهذا المقام بمحمد و آله علیهم السلام).

عظمت عارفان الهی

از دیدگاه قرآن و سنت ، ارزش و عظمت انسان به درجه عقل و درک او نسبت به معارف دین است و هر مقدار این درک بهتر و عمیق تر باشد اعمال و اخلاق او نیز ارزش پیدا می کند، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (عقل آن چیزی است که خداوند مهربان با آن بندگی شود و به واسطه آن بهشت کسب شود) (۱۱۲۸) و امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (خداوند بین بندگانش چیزی برتر از عقل تقسیم نفرمود، خواب عاقل برتر از بیداری جاهلست و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه عاقل بود و عقلش برتر از تلاش تمامی تلاشگران بوده و بنده ای فریضه ای از فرایض خداوند را اداء نکرد مگر اینکه از او عقل و فهم گرفت عقل نسبت به او پیدا کرد - (۱۱۲۹)) و امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (خداوند عز و جل بندگی نشد به چیزی برتر از عقل (۱۱۳۰)) و در روایتی راوی گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم : (فلانی عبادت و دین و فضیلتش چقدر زیاد است ، فرمود: عقلش چگونه است ؟ گفتم نمی دانم ، فرمود: همانا ثواب به اندازه عقل است (۱۱۳۱)) و در روایتی امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: (فرزندم منزلت و مقام شیعه را به اندازه روایت و شناختش بشناس زیرا معرفت همان دانستن روایت است ، و با فهمیدن روایتها مؤمن به نهایت درجه ایمان

بالا- می رود، همانا در کتاب علی علیه السلام نگاه کردم و در آن یافتم که: ارزش و اندازه هر شخص به اندازه شناخت اوست (۱۱۳۲)) و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام به واسطه پدرانیش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (وقتی از خوب بودن حال کسی خبردار شدید، ببینید عقلش چگونه است، زیرا انسان به عقلش مجازات می شود (۱۱۳۳)) با این فرمایشات نورانی در رابطه با ملاک ارزش و فضیلت انسان، روشن می شود که هر مقدار انسان عقلش را در فهم معارف دین به کار ببندد تا با درک دقیق از حق تعالی و اوصاف کمالیه او و اولیائش علیهم السلام او را بندگی کند از ارزش والایی برخوردار است و کسی که خدا را به این گونه بندگی کند، مراتب دیگری از فهم و نورانیت را پیدا کرده و معارف دین را مستقیماً و با علم حضوری و وجدانی درک می کند که این دسته از افراد اکسیر اعظم و از نوابغ عالم خواهند بود، بنابراین شیعیان ائمه علیهم السلام هر چند نسبت به دیگر انسانها از امتیازات مهمی (۱۱۳۴) برخوردارند لکن بین ایشان مراتبی است و بالاترین مراتب را کسانی دارند که در اثر تبعیت کامل از ائمه علیهم السلام به آن معرفتهای وجدانی و قلبی از حق تعالی و اولیائش برسند همان طور که امام صادق علیه السلام در یک روایت طولانی این مراتب را به طور کلی ذکر فرموده اند: (شخصی بر حضرت وارد شد و از او سؤال فرمود: از چه گروهی هستی؟ عرض کرد: از محبین شما هستم، حضرت به او فرمود: بنده ای خدا را دوست نمی دارد مگر اینکه خداوند او را دوست دارد و خداوند او را دوست نمی دارد مگر اینکه بهشت را برایش واجب می کند، سپس به او فرمود: از کدام یک از محبین ما هستی؟ آن شخص ساکت شد، سدید به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! محبین شما چند دسته اند؟ حضرت فرمود: بر سه دسته اند: دسته ای ما را در ظاهر دوست داشته و در باطن دوست ندارند، و گروهی ما را باطن دوست دارند ولی در ظاهر دوست ندارند، و عده ای ما را در باطن و ظاهر دوست دارند، ایشان گروه برتر هستند که از آب گوارای فرات نوشیده و عالم به تاءویل کتاب و فصل الخطاب و مسبب الاسباب هستند پس ایشان گروه برترند فقر و ناداری و انواع بلاها سریعتر از سرعت اسبها به ایشان می رسد، مشکلات و گرفتاریها به ایشان رسیده و متزلزل و امتحان می شوند، پس عده ای از آنها مجروح و عده ای کشته شده، در شهرهای دوردست متفرق می شوند، به واسطه ایشان خداوند مریض را شفا داده و فقیر را بی نیاز می کند، به واسطه ایشان مردم یاری می شوند و باران بر ایشان می بارد و رزق داده می شوند و عدد ایشان کم است، لکن بالاترین ارزش و عظمت نزد خداوند را دارند، و گروه دوم از محبین دسته پایینی هستند که ما را ظاهراً دوست دارند ولی روششان روش پادشاهان است، پس زبانشان با ماست و شمشیرشان بر ضرر ما، و طبقه سوم، گروه وسط هستند که ما را باطناً دوست دارند ولی ظاهراً دوست ندارند و ای کاش در باطن دوست داشتند و در ظاهر آن را اظهار نمی کردند، سپس ایشان در روز روزه دار و شب خیزی داشته، اثر رهبانیت - کناره گیری از اهل معصیت و باطل و اشتغال به انجام وظیفه بندگی - را در چهره هایشان می بینی، اهل تسلیم و انقیاد از حق تعالی هستند، آن شخص عرض کرد: پس من از محبین شما هستم و در باطن و ظاهر، حضرت فرمود: همانا برای محبین ما در باطن و ظاهر نشانه هایی است که به آنها شناخته می شوند، عرض کرد: آن نشانه ها چیست؟ حضرت فرمود: آن اموری است و اولش آن است که توحید را حق معرفتش شناخته اند و علم توحید خداوند را محکم کرده اند و بعد از آن به او و صفتش ایمان آورده اند، سپس حدود ایمان و حقایق و شرایط و تاءویل آن را می دانند، سدید عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، نشنیده بودم که ایمان را به این صفت توصیه کنی؟ فرمودند: بله ای سدید، سؤال کننده ای نبود تا از ایمان سؤال کند که چیست؟ تا بداند که ایمان به چه کسی را باید داشته باشد؟ سدید عرض کرد: ای فرزند رسول خدا اگر خواستید آنچه را فرمودید تفسیر نمایید؟ حضرت فرمودند، کسی که گمان کند که خداوند را با توهم دلها - با تصورات کلی که او همان تصورات کلی باشد - می شناسد پس او مشرک است، و کسی که گمان کند خدا را با اسم نه معنا می شناسد پس بتحقیق به عیب اقرار کرده است زیرا اسم حادث است، و کسی که گمان کند اسم و معنا را بندگی می کند پس با خدا شریک قائل شده است و کسی که گمان کند که خدا را با صفت بندگی می کند نه با ادراک پس بر غایب حواله داده است و کسی که گمان کند صفت و

موصوف را بندگی می کند پس توحید را ابطال کرده است زیرا صفت غیر از موصوف است ، و کسی که گمان کند موصوف را به صفت اضافه نموده است پس موجود بزرگ را کوچک دانسته و حق اندازه خداوند را نداسته است عرض شد: پس راه توحید چیست ؟ حضرت فرمودند: راه بحث ممکن است و راه بیرون آمدن موجود است ، همانا شناخت حقیقت چیزی که حاضر است قبل از شناخت صفتش خواهد بود و شناخت صفت موجود غایب ، قبل از شناخت خودش می باشد، سؤال شد: چگونه حقیقت شناخت وجود شیء حاضر قبل از شناخت صفتش می باشد؟ حضرت فرمودند: او را می شناسی و میدانی علمش را و خودت را به او می شناسی و خودت را به خودت از خودت نمی شناسی و می دانی آنچه در خودت هست برای او و به اوست همان طور که برادران حضرت یوسف علیه السلام به او گفتند: آیا تو یوسفی ؟ گفت : من یوسفم و این برادرم است ، پس او را به او شناختند و او را به غیر او نشناختند و نه او را با خودشان با توهم دلشان - با تصورات کلی اثبات کردند آیا نمی بینی خدا را می گوید: نمی توانید درخت باغها را رشد دهید، می گوید: نمی توانید از طرف خودتان امامی را نصب کنید که آن را محق بنامید تا دنبال هوی و خواسته شما باشد، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: سه دسته خدا با ایشان سخن نمی گوید و روز قیامت به ایشان نظر نمی کند، و ایشان را پاک نمی کند و برای آنها عذاب دردناک است ، کسی که درختی را بکارد که خدا آن را نکاشته است یعنی امامی را نصب کند که خدا او را نصب نکرده ، یا انکار کند آنکسی را که خدا او را نصب نموده است ، و کسی گمان کند که برای این دو دسته سهمی در اسلام است ، و محققا خداوند فرموده است : و پروردگارت آنچه بخواهد خلق می کند و اختیار می کند آنچه را که ایشان اختیار می کنند(۱۱۳۵)). غرض از ذکر این روایت طولانی آن است که به طور اجمال ارزش و عظمت عارفان حقیقی خداوند و امتیازشان از دیگران شناخته شود هر چند توضیح و تفسیر این روایت بالاتر از حد این کتاب است و خودش کتاب مستقلی را می طلبد و حقیقت آن جز با مشاهده قلبی ، آن هم با عنایت خاصه خداوندی یا در تحت تربیت مربی الهی قرار گرفتن ، میسر نیست ، خلاصه اش آن است که خداوند متعال حقیقتا به غیر خودش شناخته نمی شود و شناخت غیر او به او می باشد زیرا غیر او محاط او هستند و انسان اول با موجودی که محیط است برخورد کرده و می شناسد هر چند علم به علم نداشته باشد علاوه بر آن او را باید به وحدت مطلقه که از آن به احدیت - قل هو الله احد - تعبیر می شود شناخت و بندگی کرد و بندگی او به غیر از این صورت بندگی شرک آلود است به شرک خفی و محین حقیقی و کامل ائمه علیهم السلام موحدین واقعی هستند که در ظاهر و باطن ایشان را دوست داشته و آن طوری که ایشان هستند و می خواهند، بوده و می خواهند، و تسلیم مطلق در برابر اراده الهی هستند، روایت (۱۱۳۶) دیگری به مضامین این روایت موجود است .

نالان بودن دل عارفان از خداوند

نالان بودن دل عارفان از خداوند

از بیانات گذشته به دست می آید که عظمت انسان به مقدار درک او نسبت به حقایق این عالم - حق تعالی و اسماء و صفاتش - و کیفیت این درک است ، به هر حال هر مقدار از این درک یک آثار روحی و عملی را دنبال دارد که نشانه صدق این درک است یکی از حالات مهم و ارزشمند آن ، حالت ترس و دل نگرانی نسبت به حفظ و پیاده کردن ارتباط با حق تعالی است ، حالت ترس نسبت به امور عالم و از دست دادن آن ، برای مؤمنین حالت مذموم و ناپسندی است و نشانه ضعف ایمان به حق تعالی و عنایتهای اوست که در فرازهای گذشته بحث آن شد، لکن ترس آنها از خدا و کیفیت ارتباطشان با اوست ، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: لا یكون المؤمن مؤمنا حتى یكون خائفا راجیا و لا یكون خائفا راجیا حتى یكون عاملا - لما یخاف و یرجو (۱۱۳۷)، (مؤمن مؤمن نمی باشد مگر اینکه ترسناک و امیدوار باشد و ترسناک و امیدوار نمی باشد مگر اینکه نسبت به آنچه می

ترسد و امیدوار است عمل کند) خوف از حق تعالی محرک است برای ظهور ایمان، از این جهت آن حضرت می فرماید: (مؤ من بین دو ترس است، گناه گذشته اش که نمی داند که خداوند در آن چه می کند، و عمر باقیمانده اش که نمی داند اموری که موجب هلاکتش می باشد انجام می دهد پس او صبح نمی کند مگر اینکه خائف است و جز آن او را اصلاح نمی کند(۱۱۳۸)) و چون ایمان و معرفت نسبت به حق تعالی دارای درجاتی است و هر درجه از آن، خوف مناسب با خودش را می طلبد و آن خوف آثاری دارد و با ظهور آثارش، تاءثیر در قوت ایمان و معرفت می گذارد، از این جهت به مناسبت درجات معرفت درجات خوف اجمالا ذکر می شود.

الف - ترس از خداوند به جهت ترس از عذاب

اسلام برای تربیت ابتدایی و عمومی انسانهای مؤ من در مسیر پیاده کردن دستوراتش امید به ثواب و ترتب آثار حسنه و ترس از عقاب و ترتب آثار مکروه را در صورت تخلف در ایشان زنده می کند زیرا انسان طماع آفریده شده است و با این دو صفت به طرف اعمال ترغیب می شود و خداوند متعال می خواهد بنده اش، طمع به داده او داشته باشد از این جهت چنین اطاعتی بندگی او محسوب می شود لکن با این انگیزه پایین، تا تدریجا نورانیت پیدا کرده و بتواند انگیزه اش را بالاتر برد، از این جهت در بیانات قرآن و سنت، این همه ثواب و عقاب برای اعمال حسنه و سیئه ذکر شده است و اولیاء دین علیهم السلام نیز گاهی کار خود را با این انگیزه مطرح می کنند زیرا آنها هم مرتبه پایین از ایمان را دارند و هم مرتبه بالاتر را، از این جهت علی علیه السلام در آن مالی که وقفش کرد می نویسد: ابتغاء وجه الله لیلوجه به الجنة و یعطیه به الامنة (۱۱۳۹)، (برای طلب وجه الهی تا اینکه او را به بهشت داخل کند و امان از عذاب به او دهد) و ایشان واقعا از عذاب الهی می ترسیدند و این همه گریه و ناله ها برای این مرد بوده است زیرا عذاب را مظهر غضب الهی می دانستند همان طور که خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: (به مردم بگو که اگر معصیت پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ می ترسم (۱۱۴۰))، و در سخنان علی علیه السلام در دعای کمیل این مطلب ظاهر است آنجا که عرض می کند: لانه لایکون الا عن غضبک و انتقامک و سختک و هذا ما لاتقوم السموات و الارض یا سیدی فکیف لی و انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر و المسکین المستکین (۱۱۴۱)، (زیرا عذابت جز از غضب و انتقام و سخت تو سرچشمه نمی گیرد و این امری است که آسمانها و زمین نمی توانند در برابرش مقاومت کنند ای مولایم پس چگونه من بتوانم مقاومت کنم و حال آنکه بنده ضعیف و ذلیل و کوچک و مسکین و بیچاره تو هستم) و ائمه دیگر نیز در دعاهایشان این حالت را داشته و ظاهر می کرده اند بویژه امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه و بعضی از دعاهای صحیفه سجادیه علاوه بر این، ایشان برای ترغیب دیگران به انجام اعمال صالح این انگیزه را در ایشان القاء می کردند و مثلا علی علیه السلام به یکی از فرماندهان لشکرش می نویسد: و ابتدل نفسک فیما افترض الله علیک، راجیا ثوابه و متخوفا من عقابه (۱۱۴۲)، (جانت را در آنچه خداوند متعال بر تو واجب کرده است بذل کند - در حالی که - برای امید به ثواب و ترس از عقابش - داشته).

ب - ترس از خداوند به جهت عظمت او

پس از اینکه انسان مؤ من، خداوند را با انگیزه قبلی اطاعت کرد، ایمانش قوی تر شده و سپس حالات نفسانیش در ارتباط با خداوند، یعنی در کش به او قوی تر می شود و حضور او و عظمت او را می تواند درک کند و این درک مانع از تمرد او می شود، از این جهت درباره ملائکه می فرماید: یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤ مرون (۱۱۴۳)، (از پروردگارش که در بالای ایشان است می ترسند و آنچه را که به آن امر می شود انجام می دهند) توجه ایشان به فوقیت حق تعالی و عظمت او و کوچکی و مقهور بودنشان، محرک بر اطاعتشان از حق تعالی می شود، همان طور که دیگران نیز اگر به این علم و ایمان برسند چنین حالت ترس و

فزع را از حق تعالی دارند چنانچه قرآن کریم می فرماید: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوى فان الجنة هي الماءوى (۱۱۴۴)، (و اما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی پرستی نهی کند پس بهشت جایگاه اوست) و نیز می فرماید: و لمن خاف مقام ربه جنتان (۱۱۴۵)، (و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت خواهد بود) و امام صادق علیه السلام در تبیین این دو آیه می فرماید: من علم ان الله يراه و يسمع ما يقول و يفعله و يعلم ما يعمله من خير او شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذي خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوى (۱۱۴۶)، (کسی که بداند که خداوند او را می بیند و می شنود آنچه را که می گوید و انجام می دهد و می داند آنچه از خیر یا شر انجام می دهد پس این علم او را مانع شود از کار قبیح، او کسی است که از مقام پروردگارش ترس داشته و نفس را از هوی و هوس نهی می کند) این چنین خوف و علمی از معرفت بالایی از حق تعالی سرچشمه می گیرد همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا (۱۱۴۷)، (کسی که خدا را شناخت از او می ترسد و کسی که از او ترسید، نفسش دنیا را ترک می کند - توجه هدف گونه به آن ندارد -) حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: (عالم ترین مردم به خداوند ترسش نسبت به او بیشتر است (۱۱۴۸)) و ائمه علیهم السلام اصحابشان را ترغیب به تحصیل چنین خوف و معرفتی می کنند هر چند با تحصیل مقدمات آنها باشد - زیرا ظاهرا حصول این مرتبه احتیاج به عنایت خاص خداوند متعال دارد و خودش کسی نباشد بلکه مقدماتش از امور کسی است - از این جهت امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می فرماید: خف الله كانك تراه و ان كنت لاتراه فانه يراك و ان كنت تراه انه لا يراك فقد كفرت و ان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين عليك (۱۱۴۹)، (از خدا بترس به گونه ای که او را می بینی و اگر او را نمی بینی او تو را می بیند، و اگر معتقد باشی که او تو را نمی بیند پس محققا کافر شده ای و اگر می دانی که او تو را می بیند سپس آشکارا او را معصیت می کنی. او را از سبک ترین بینندگان نسبت به خودت قرار داده ای) با دقت در این روایات استفاده می شود که اگر کسی به مرتبه معرفت نسبت به حق تعالی برسد هیچ گاه آشکارا او را معصیت نمی کند و مقام معرفت غیر از مقام علم و حصول تصورات ذهنی است، از این جهت قرآن کریم از این درجه خوف به خشیت تعبیر فرموده است، انما يخشى الله من عباده العلماء (۱۱۵۰)، (فقط از میان بندگان خدا عالمان به او از او می ترسند) و این طایفه در خیرات سرعت (۱۱۵۱) جسته و از مؤمنین حقیقی هستند و با قلبی انابه کننده و رجوع کننده به تمام معنی به حق تعالی، نزد او می روند (۱۱۵۲) و با توجه به این بیانات بعید نیست آن دو بهشت که به ایشان داده می شود یکی از باب جزای الهی باشد و دیگری از باب تفضل (۱۱۵۳)، که در دنباله آیات سوره ق می فرماید: لهم ما يشاؤون فيها ولدینا مزيد (۱۱۵۴)، (برای ایشان آنچه بخواهند در آن می باشد و نزد ما بیشتر است) اثر این چنین خوف دخول در بهشتی است که دیگر مؤمنین به آن راه ندارند، از این جهت راوی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: (مردم از ما تعجب می کنند وقتی که می گوئیم عده ای از آتش بیرون می آیند و وارد بهشت می شوند و به ما می گویند: پس ایشان با اولیای الهی در بهشتند؟ حضرت فرمود: ای علاء، همانا خداوند متعال می فرماید: و پایین تر از آن دو بهشت، دو بهشت وجود دارد، نه به خدا سوگند، ایشان با اولیاء خداوند نیستند عرض کردم: آیا ایشان کافرند؟ فرمود: نه به خدا سوگند اگر کافر بودند که داخل بهشت نمی شدند، عرض کردم: آیا مؤمن می باشند؟ حضرت فرمود: نه به خدا سوگند اگر مؤمن بودند داخل در آتش نمی شدند و لکن بین مؤمن و کافرند (۱۱۵۵)) شاید مراد حضرت علیه السلام این است که ایشان مؤمن حقیقی که بدون گناه باشند، نیستند، بنابراین ایشان آن اولیایی هستند که امام حسین علیه السلام درباره ایشان می فرماید: یا من البس اولیاءه ملابس هیبة فقاموا بین یدیه مستغفرین (۱۱۵۶)، (ای کسی که لباس هیبت و عظمتش را به اولیائش پوشاند پس نزد او با حالت استغفار قیام نمودند) و چنین خوفی خودش عبادت خداوند می شود همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (همانا شدت خوف از خداوند عز و جل از عبادت است، فقط عالمان به خدا از او می ترسند... همانا محبت به شریف شدن و نام برده شدن در دل انسان خائف ترسان نمی باشد (۱۱۵۷)).

انسان مؤمن پس از اینکه به مقتضای ایمانش عمل کرد و خوف مرحله اول را در مقام عمل پیاده کرد خداوند متعال ایمانش را زیادتر کرده تا اینکه او را متوجه عظمتش می کند به گونه ای که او را ناظر بر اعمال و کردارش می یابد و با چنین توجهی اعمالش را برای تحصیل رضای الهی قرار می دهد، و چنین روشی، زمینه بسیار خوب و لازمی می شود برای جلب محبت حق تعالی، و با محبت او نسبت به بنده اش، دریچه های بالاتری از ایمان به روی او گشوده می شود و پرده های بیشتری را حق تعالی از جلو دیدگان قلب او کنار می زند - همان طور که در حدیث قرب فرائض و نوافل گذشت - و معرفتش نسبت به حق تعالی زیادتر شده تا جایی که حاضر نیست از غیر حق تعالی چیزی را بخواهد همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام این چنین بود امام صادق علیه السلام می فرماید: (هنگامی که آن حضرت به آتش نمرود افتاد جبرئیل با او در هوا ملاقات کرد در حالی که به سوی آتش فرود می آمد به او عرض می کند: آیا حاجتی داری؟ فرمود: اما به تو، خیر (۱۱۵۸)) و علت خلیل شدن او را برای خداوند نیز همین حالت ذکر فرموده است (۱۱۵۹) و نیز علت نجات پیدا کردنش از آتش را خواندن سوره توحید و سپس درخواست نجات از خداوند، بیان فرموده است (۱۱۶۰)، تمامی این امور بیانگر آن است که رسیدن به چنین معرفتهایی، چنین آثاری را در پی خواهد داشت، و در حقیقت رسیدن به چنین معرفتهایی از حق تعالی، زدوده شدن شرکهای خفی از چهره ایمان بنده است که این هدایت خاصی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به آن هدایت یافت از این جهت قرآن کریم پس از ذکر احتجاجات آن حضرت با قومش می فرماید: (پس کدام یک از این دو دسته سزاوارتر به امنیت هستند اگر می دانید - مشرکین یا - کسانی که ایمان آورده و آن را به هیچ ظلمی آلوده نکردند برای ایشان امنیت بوده و ایشان هدایت یافتگانند (۱۱۶۱)) امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه می فرماید: (ایمان را به شک و در روایت دیگر به شرک آلوده نکنند (۱۱۶۲)) و آن حضرت دین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام را نیز به مشوب نبودن به چیزی بیان فرموده است، (۱۱۶۳) و همچنین قلب سلیم آن حضرت را به نبودن چیزی غیر خدا در آن، معرفی نموده است، (۱۱۶۴) البته رسیدن به چنین مقامی که در قلب غیر خدا نباشد و در نتیجه به هر چیزی توجه کند (چه آثار و افعال موجودات و چه حالات و کمالات آنها و چه هستی آنها) آن را جز به حق تعالی قائم نیند، منحصر به آن حضرت نمی باشد، از این جهت امام صادق علیه السلام قلب (۱۱۶۵) سلیم را که در قیامت غیر آن به حال کسی نفعی ندارد، به قلبی که با خدا ملاقات کند و غیر او در آن نباشد تفسیر فرموده است (۱۱۶۶) البته دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم دین حنیف است و هم کامل تر از آن، زیرا قرآن کریم پس از اینکه دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را دین حنیف معرفی می کند می فرماید: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین (۱۱۶۷)، (بگو که نماز و جمیع عبادات و زندگی و مردنم برای خداوند پروردگار عالمیان است شریکی برای او نیست و به این امر شده ام و من اولین مسلمانم) بیان این حقیقت که تمامی عبادات و شئون حیات و مرگ برای خداست بدون داشتن هیچ شریکی، و نیز بیان اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اولین مسلمان است و حال اینکه غیر از ایشان، از انبیاء و غیر انبیاء به عنوان اول مسلمان معرفی نشده است و قبل از آن حضرت فقط حضرت نوح (۱۱۶۸) و ابراهیم (۱۱۶۹) و اسماعیل و لوط (۱۱۷۰) علیهم السلام به عنوان مسلمان معرفی شده اند و مراد از این اسلام هم معنای متعارف آن نیست بلکه تسلیم در تمامی امور در برابر خداوند متعال مراد است با توجه به تمامی این مطالب، معلوم می شود که از نظر معرفت قلبی به حق تعالی، انسان به جایی می رسد که نه تنها حاضر نیست از غیر او سؤال کند بلکه غیر او را نمی بیند نه فعلی را و نه صفت کمالیه ای را و نه حتی ذاتی را تا سؤال بماند و رسیدن به چنین مشاهده توحیدی به طور مطلق و آن هم به صورت مقام نه حال، مختص به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و تابعین محض اوست زیرا خداوند به آن حضرت امر می کند که بگوید: قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین (۱۱۷۱)، (بگو ای پیامبر،

من ماء مورم که خدا را به طور اخلاص در دین بندگی کنم و ماء مورم که اولین مسلمان باشم) و نیز می فرماید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین (۱۱۷۲)، (بگو این است راه من که با بینایی به سوی خدا دعوت می کنم خود و تابعینم را و خدا منزّه است و من از مشرکین نمی باشم) با توجه به توان رسیدن به چنین مرتبه ای از مشاهده توحیدی - توحید افعالی، صفاتی و ذاتی - اگر شخصی به آن رسید هر چند به صورت حالی باشد، حالت ترسش مناسب همین درک و معرفت خواهد بود و آن ترس و فزع از توجه به غیر خداوند است از اینکه غیر او را مؤثر در فعلی بداند یا صاحب کمالی از کمالات دانسته و یا صاحب وجود و هستی در برابر خداوند بداند و اگر کسی به این مقام عزت پروردگار متعال ملحق شد و در حالی که مقام عزت در مشاهدات قلبی سالک ظهور کرد توجه به غیر حق را از او می گیرد و غیری برای او باقی نمی گذارد و فقط حق تعالی و مظاهر اسماء و صفاتش را می بیند از این جهت خوف و فزع این عارف از این جهت می باشد همان طور که در مناجات شعبانیه آمده است، الهی و الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک خائفا مراقبا یا ذا الجلال و الاکرام (۱۱۷۳)، (بار الها؛ و مرا به نور درخشان عزت ملحق کن تا به تو عارف شوم و از غیر تو ترسان بوده و مراقب باشم، ای صاحب جلال بزرگواری) و همین طور گفتار کسی که عمل به رضای الهی کرده و به مقام محبت خداوند نائل شده و او هم پرده ها را از برابر قلبش کنار زده و او را مشاهده کرده تا اینکه دیگر علمی به دنیا ندارد، اینست که: (خدایا؛ از وقتی که مرا خلق کرده ای تا کنون از تو خائف می باشم (۱۱۷۴)) و غفلت از این مقام برای اهلش آن قدر گران است که گریه ها و جزع و فزعهای شدیدی برای این جهت داشتند و شاید استغفارها و گناہانی را که ائمه علیهم السلام در دعاهاى خود به خود نسبت می دهند به لحاظ این مقام باشد.

و شاید به لحاظ توجه به جنبه بشریتشان بوده است هر چند که آن توجه برای خدا و به دستور او بوده است که نتیجه هر دو احتمال یکی است، از این جهت راوی می گوید (۱۱۷۵): (از امام صادق علیه السلام شنیدم در حالی که دستانش را به طرف آسمان بلند کرده بود به خداوند عرض می کرد: پروردگارا به اندازه چشم برهم زدنی هیچ گاه مرا به خودم رها مکن، نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن، روای گوید: پس چیزی نگذشت که سریعا از کنار محاسنش اشک جاری شد پس فرمود: ای ابن ابی یعقور؛ همانا یونس بن متی را خداوند عز و جل کمتر از یک چشم برهم زدنی به خود واگذار کرده پس آن گناه - ترک اولی که بیرون رفتن از نزد قومش بود - را انجام داد، پرسیدم: آیا به کفر رسید؟ فرمود: خیر، لکن مردن بر آن حالت هلاکت بود) این قسم پناه بردنها به خداوند متعال برای چنین اولیایی، نسبت به چنین امری بوده است، همچنان که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین سخنی نقل شده تا اینکه ام سلمه به آن حضرت عرض می کند: (با اینکه خداوند گناہان گذشته و آینده شما را بخشیده، از او می خواهی که شما را یک چشم برهم زدن به خود واگذار نکند؟ حضرت فرمودند: ای ام سلمه؛ چه چیزی مرا ایمن می کند و ترس مرا از بین می برد؟ و همانا خداوند یونس بن متی را به اندازه چشم برهم زدنی به خود رها کرد و آن کار از او سرزد (۱۱۷۶)) و انسانهای کامل تمامی مراتب معرفت خداوند و خوف از او را داشته و آنها را نیز ظهور می دادند از این جهت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با هر دسته مراتب از خوف، هنگامی که به خداوند متعال عرض می کرد: اللهم انی اعوذ بک بمعافاتک من عقوبتک، و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک، اللهم انی لا استطیع ان ابلغ فی الثناء علیک ولو حرصت، انت کما اثبت علی نفسک (۱۱۷۷)، (خدایا به تو پناه می برم با عفو کردنت از عقوبتت، خدایا، به تو پناه می برم از غضبت به خشنودیت، خدایا به تو پناه می برم از تو، خدایا؛ من نمی توانم به نهایت مدح تو برسم هر مقدار تلاش کنم، تو همان گونه هستی که بر خویشتن مدح می کنی) خداوند برای این درجه از معرفت و خوف، بهشت مخصوصی را قرار داده و آن را به خود اضافه فرموده و این اضافه، اضافه تشریفاتی نیست زیرا بعضی موجودات دیگر مانند کعبه و مسجد و امثال آن نیز اضافه تشریفاتی به او دارند بلکه این اضافه اختصاصی است که بیانگر آن است که دیگران به آن راه ندارند و کسانی به آن راه پیدا می کنند که به مقام عنداللهی نائل

شده و از تمام آلودگی شرکهای مخفی پاک شده باشند و جز حق تعالی را نخواهند و نبینند، از این جهت امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی می فرماید: (۱۱۷۸) (... به مؤمن گفته می شود هنگام قبض روحش ، وقتی ائمه علیهم السلام برایش متمثل می شوند، داخل شو در بندگان من یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام و به بهشت من داخل شو، پس هیچ چیز نزد او محبوب تر از جدا شدن از روحش و ملحق شدن به ندا کننده - خداوند متعال - نیست).

آثار خوف از خداوند

آثار خوف از خداوند

برای این حالت نفسانی علاوه بر مزیت و شرافتی که خودش دارد خداوند آثاری را بر آن مترتب می کند که برخی از آنها عبارتند از:

الف - ایمن بودن از عذاب و بدیها

خداوند متعال نمی خواهد همواره بنده اش در سختی باشد و چنانچه در برهه ای از عمرش را - دنیا - در حالت خوف از عذابش بسر برد و آثارش را مترتب نمود به او بشارت ایمنی از عذاب را می دهد از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند متعال نقل می کند که می فرماید: (من بر بنده ام دو خوف و دو امنیت را جمع نمی کنم پس وقتی که در دنیا از من ایمن بود، روز قیامت او را می ترسانم ، و هنگامی که در دنیا از من ترسید روز قیامت او را ایمن می کنم (۱۱۷۹)) علی علیه السلام نیز می فرماید: ثمره الخوف الامن (۱۱۸۰)، (نتیجه خوف امنیت است) و در این راستاست ، کسانی که به لوازم خوف عمل کرده باشند خداوند متعال ایشان را از خوف و حزن در امان داشته و می فرماید: بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۱۱۸۱)، (بله کسی که خودش را تسلیم خداوند کند در حالی که نیکوکارست پس اجر او نزد پروردگارش می باشد و خوف - ترس از آینده - و اندوهی - از گذشته - برایشان نیست) و هنگام ورود به عالم برزخ موقع گرفتن (۱۱۸۲) جانیشان ملائکه با سلامت از بدیها با آنها مواجه می شوند و همچنین (۱۱۸۳) هنگام دخول به بهشت ابدی ، و ملاقاتشان (۱۱۸۴) با خداوند و نیز ملاقاتشان (۱۱۸۵) با یکدیگر در بهشت با سلام خواهد بود.

ب - ایمن بودن از غیر خداوند

اگر برای انسان مؤمنی خوف از خداوند حاصل شود آن خوف موجب می شود که حالت بی اعتنایی به غیر خداوند برایش پیدا شود به گونه ای که در برابر دستورات او دستور دیگری را قابل اجرا ندانسته و از تهدید غیر او ترسی به دلش راه ندهد و همچنین وقتی دنبال رضای الهی باشد و از غضبش دلهره داشته و فرار کند دیگر به غضب غیر او آشنایی ندارد و در برابر مشکلاتی که دیگران برایش فراهم می کنند در مسیر بندگی خداوند یا خود به خود فراهم می شود، با قامتی راست در برابر آن ایستاده و از راه مستقیمش اعراض نکند زیرا به وعده های خداوند ایمان دارد قرآن کریم درباره ایشان می فرماید: یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم (۱۱۸۶)، (در راه خدا مجاهده کرده و از سرزنش سرزنش کننده ای نمی ترسند) و او دلش را با بشارتهای نازل شده بر آن تقویت می کند، ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون (۱۱۸۷)، (همانا کسانی که بگویند پروردگار ما خداست سپس استقامت داشته باشند ملائکه برایشان نازل شده که ترسید و اندوه نداشته باشید و بشارت باد بر

شما به بهشتی که به آن وعده داده شده بودید، ما یاور شما هستیم در زندگانی دنیا و در آخرت و برای شماست در آخرت آنچه را که نفستان میل داشته باشد و برای شماست در آن، آنچه را که بخواهید) علی علیه السلام نیز می فرماید: من خاف الله سبحانه آمنه الله من کل شیء (۱۱۸۸)، (کسی که از خداوند سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی در امان قرار می دهد)، البته درک ایمنی از اشیاء به اندازه معرفت انسان به خداوند است و به حسب درجات بالای معرفت است که حضرت موسی علیه السلام هنگام برخورد با ساحران و فرعون و دیدن مار شدن ریسمانهای ایشان، احساس ترسی که در خود کرد که یک وقت مغلوب ایشان نشود در این هنگام خداوند متعال او را دلداری داد و فرمود: قلنا تخف انک انت الاعلی (۱۱۸۹)، (گفتیم نترس زیرا تو برتر هستی) - البته این احساس ترس و همچنین واکنش ظاهری آن حضرت از دیدن اژدها شدن عصا، منافات با مقام عصمت انبیاء و مقام قربشان ندارد، زیرا در آن مقام برای ایشان تفاضل است و شاهدش آیه (۱۱۹۰) و روایات فراوان و روایتی است که ذکر می شود - از این جهت وقتی سائل از امام صادق علیه السلام می پرسد: (چگونه حضرت موسی علیه السلام وقتی ریسمانها را دید در جانش احساس ترس کرد ولی وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام در منجنیق قرار گرفت و در آتش پرتاب شد احساس ترس نکرد؟ حضرت فرمود: چون که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن هنگام، تکیه کرد به انوار حجت‌های خداوند عز و جل - انوار ائمه علیهم السلام - که در صلبش بود (توجه به مقام نورانیت و درجه قرب ایشان داشت) ولی حضرت موسی علیه السلام این گونه نبود از این جهت احساس ترس کرد ولی حضرت ابراهیم علیه السلام چنین احساسی نکرد (۱۱۹۱)).

ج - ترسیدن موجودات از او

با توجه به اینکه ترس از خداوند متعال به گونه ای از درک عظمت او سرچشمه می گیرد هر چند ترس از عذاب در برابر مخالفت او باشد، از این جهت برای انسان خائف یک حالت عزتی به واسطه خداوند حاصل می شود زیرا حالت خوف موجب می شود که مستقلا فقط در برابر او خضوع کند و چون سایر موجودات نیز در برابر حق تعالی این چنین هستند و انسان اشرفیت وجودی بر آنها دارد، و وجودشان مقدمه وجود انسان است، خداوند متعال عظمت او را بر موجودات ظاهر می کند تا آنها در برابرش خضوع که نتیجه خوف است داشته باشند از این جهت امام صادق علیه السلام به معلی بن خنیس می فرماید: لله لله یا معلی اعتز بالله بعزک الله، قال: یا ابن رسول الله؟ قال: یا معلی خف الله یخف منک کل شیء (۱۱۹۲)، (ای معلی؛ به واسطه خداوند عزت پیدا کن تا خدا تو را عزیز کند، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به چه چیز عزت پیدا کنیم؟ حضرت فرمود: ای معلی؛ از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد) و در روایت دیگر امام باقر ع می فرماید: (کسی که از خدا بترسد خداوند هر چیزی را از او می ترساند (۱۱۹۳)) با بیانی گفته که شد خداوند رعب و ترسی را در وجود دیگر موجودات هر چند انسانهای جبار و ستمگر، از انسانی که واقعا از او بترسد می اندازد به گونه ای که موجب خضوع آنها در برابرش می شود هر چند که آنها به این امر توجه نداشته باشند یا شخص خائف به این حقیقت توجه نداشته باشد، زیرا انسان جباری که در برابر انسان مؤ من خائف قرار می گیرد همواره در فکر اوست و از او رعب و وحشت دارد که در برابرش قیام نکند و ظلم و تجاوز و حکومتش را از بین ببرد، از این جهت نقشه برای از بین رفتن او می کشد و اگر هم به صورت ظاهر بر او غالب شود و او را از بین ببرد لکن همواره در التهاب و دگرگونی است که فکر انسان مؤ من خائف رشد نکند و پیرو پیدا نکند تا موجب از بین رفتنش شود، همان طور که سیره جباران عالم در برابر انسانهای خائف از خداوند این گونه بوده است علاوه بر این، کسانی که به درجات بالاتری از معرفت و خوف حق تعالی رسیده باشند، حالت خوف موجودات را از خود، در حقیقت خوف از حق تعالی می بینند و نیز خضوع در برابر خویش را خضوع در برابر حق تعالی می یابند، چون خود و موجودات را فقیر ذاتی نسبت به حق تعالی یافته و او را محیط به هستی و شئون هستی آنها می بینند، و اگر به لحاظ مرتبه وجودی خود، خویشتن را در ارتباط با سایر موجودات می بیند و قهرا در برابر تاءثر ظاهری از آنها، در

برابرشان خضوع می کند، لکن این شخص موحد و عارف، خضوع را واقعا در برابر حق تعالی می کند و سایر موجودات را نیز نسبت به خودش این گونه می بیند - که این گونه نیز می باشند - همان طور که در حدیث معراج می فرماید: یا احمد صلی الله علیه و آله ما عرفنی عبد الا خشع لی و ما خشع لی عبد الا خشع له کل شیء (۱۱۹۴)، (ای احمد، بنده ای مرا نشناخت مگر اینکه برای من خشوع کرد و بنده ای برایم خشوع نکرد مگر اینکه هر چیزی برای او خشوع کند).

د - ورود به بهشت

همان طور که در مراتب خوف گفته شد از آثار ابدی این حالت، ورود به بهشت است البته هر مرتبه ای از خوف مرتبه خاصی را از بهشت اقتضاء می کند به گونه ای که مراتب پایین به مراتب بالا راه ندارند لکن مراتب بالا به پایین اشراف دارند و توضیح آن گذشت، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (نگویید یک بهشت است همانا خداوند می فرماید درجاتی است که بعضی فوق بعضی دیگر است (۱۱۹۵)) و علی علیه السلام نیز می فرماید: (درجاتی است که بر یکدیگر برتری می جویند و منزلهای متفاوتی است... (۱۱۹۶)).

نتیجه بحث

از مطالب این بحث استفاده شد که انسانها در رابطه با شناخت خداوند درجاتی دارند به گونه ای که بین بعضی درجاتش نمی توان مقایسه ای کرد و قهرا در این رابطه هر کدام حالت خوف و فزعی نسبت به حق تعالی دارند و در نتیجه آثار مختلفی در این عالم و عالم دیگر برایشان خواهد بود.

فصل هجدهم: و اصوات الداعین الیک صاعده بلند بودن صدای خوانندگان خداوند به طرف او

لطف خداوند به مؤمنین

خداوند متعال به مقتضای صفت رحمانیت و ربوبیت خاصه اش به تمامی انسانها عنایت دارد و آنها را تکوینا و تشریعا به سوی خویش خوانده است و از راه انبیاء و اولیاء علیهم السلام خودش را معرفی کرده و شناسایی داده است تا همگان با او ارتباط برقرار کرده و آشنا شوند و به کمال حقیقی نایل شوند لکن در این میان کسانی که به حد وجودی خویش پی برده و به آن آشنا شده اند ارتباط آگاهانه با حق تعالی برقرار می کنند و به او ایمان می آورند و خود را در تحت ربوبیت او قرار می دهند، خداوند به ایشان عنایت خاصی کرده و ایشان را دعوت خاص می نماید تا در تمامی حالات متوجه او باشند و او را مؤثر واقعی در تمام شئون وجودیشان بدانند از این جهت می فرماید: و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (۱۱۹۷)، (و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا اجابت کنم برایتان، همانا کسانی که از عبادتم تکبر می ورزند بزودی با حالت ذلت وارد جهنم می شوند) آیه شریفه با عنوان ربکم به انسانها خطاب کرده، کنایه از اینکه او شما را که ربوبیتش را قبول کرده اید، به خویش می خواند تا او را بخوانید و نزدش خضوع کنید و یا این عنایت در آیه دیگر فرموده است که: و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیومنوا بی لعلم یرشدون (۱۱۹۸)، (و هنگامی که بندگانم از من سؤال کنند پس من نزدیکم جواب می دهم خواندن خواننده را وقتی که مرا بخواند پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند شاید رشد یابند) در این آیه شریفه هفت بار خداوند متعال خودش را برای بندگانش مطرح کرده است تا عنایتش را به ایشان بفهماند که اگر به او ایمان آورده و اجابتش کردند و او را خواندند، او را نزدیک می یابند و در این رابطه علی علیه السلام به امام

حسن علیه السلام می نویسد: و اعلم ان الذی بیده خزائن السماوات و الارض قد اذن لك فی الدعاء، و تکفل لك بالاجابة، و امرک ان تساءله ليعطیک، و تسترحمه ليرحمک، و لم يجعل بینک و بینه من یحجبک عنه، و لم یلجئک الی من یشفع لك الیه، ... و فتح لك باب المتاب، و باب الاستعتاب؛ فاذا نادیته سمع نداک، و اذا ناجیته علم نجواک، فافضیت الیه بحاجتک، و ابثته ذات نفسک، و شکوت الیه همومک، و استکشفته کروبک، و استعنته علی امورک، و ساءلته من خزائن رحمته ما لا یقدر علی اعطائه غیره، من زیاده الاعمار، و صحه الابدان، و سعة الارزاق. ثم جعل فی یدیک مفاتیح خزائنه بما اذن لك فیهِ من مساءلته، فمتی شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته، و استمطرت شایب رحمته ... (۱۱۹۹) (و بدان آن کسی که به دست او خزینه های آسمانها و زمین است بتحقیق به تو اجازه داده است در دعا و متکفل شده است برایت به اجابت و امر کرده تو را که از او بخواهی، تا به تو بدهد و از او رحمت طلب کنی تا بتو رحمت بفرستد و بین تو و خودش مانعی از خودش قرار نداده و تو را وادار نکرده به کسی، که به سویش شفیع شود... و درب توبه و عذرخواهی و رضایت خواستن را برایت باز نموده است پس وقتی که او را صدا زنی، فریادت را می شنود و وقتی با او نجوا کنی و او را عرضه می کنی و هم و غمهایت را به سوی او شکایت می کنی و باز شدن مشکلات را از او طلب می کنی و بر امورت از او کمک می گیری و از گنجینه های رحمتش از او سؤال می کنی، آن مقداری را که غیر او نمی تواند آن را بدهد، از زیادی عمر و صحت بدن و وسعت در رزق، سپس در دستت قرار داده کلیدهای گنجینه هایش را به سبب اینکه در خواستن آنها به تو اذن داده است، پس هر وقت بخواهی با دعا درهای نعمتش را باز می کنی و بارش باران رحمتش را طلب می کنی) از این کلمات و روایات و آیات شریفه به آن، استفاده می شود که خداوند متعال از بنده اش توقع دارد که در تمامی حالات و امور، او را خوانده و با این خواندن او را مؤثر در شئون مختلف هستی بداند به گونه ای که کلید گنجینه های خود را در دست او قرار داده تا با دعا آن را به روی خویش باز کند، و از نظر عقلی نیز این چنین است زیرا بنده در تمامی حالات باید رجوع به مولایش داشته باشد و اگر این رجوع و درخواست نباشد اساسا خداوند به او نظر می کند همان طور که خود فرموده است قل ما یعوبکم ربی لولا دعائکم (۱۲۰۰)، (بگو ای پیامبر؛ پروردگرم به شما اعتنایی ندارد اگر دعایتان نبود).

شرایط بالا رفتن دعا

از بیانات گذشته استفاده شد که خداوند متعال عنایت عمومی به بندگانش دارد و عنایت خاصی به مؤمنین، و از جهت او منعی از افاضه فیض نمی باشد لکن بندگان باید شرایط عمومی بندگی را مراعات کنند تا مورد لطف و مرحمت او قرار بگیرند، البته بحث از دعا و شرایط و لوازم آن به طور مفصل گذشت لکن اجمالا باید معلوم باشد که بنده در حال مخالفت با مولایش نباید بوده باشد و نیز امر مخالف با اراده مولایش را طلب نکند و به طور کلی باید در حال دعا به گونه ای باشد که صدق کند در حال توجه به رحمت الهی و نزول رحمتهای او می باشد و به گونه ای نباشد که برخلاف مقتضای بندگی بوده و حالش نزول غضب الهی را جلب کند، از این جهت شرایط ذکر شده قبل از این، بر این محور دور می زد یکی از مهم ترین آن شرایط آن است که در تمامی حالات خداوند را مؤثر در امورش دانسته و به او توجه داشته و از او تقاضا داشته باشد از این جهت امام صادق علیه السلام فرمود: من تقدم فی الدعاء استجیب له اذا نزل به البلاء و قالت الملائکه: صوت معروف و لم یحجب عن السماء و من لم یتقدم فی الدعاء لم یتجیب له اذا نزل به البلاء و قالت الملائکه: ان ذا الصوت لانعرفه (۱۲۰۱)، (کسی که در دعا پیشی گیرد وقتی که بلا بر او نازل شود اجابت شود و ملائکه می گویند: صدایی است شناخته شده و از آسمان ممنوع نمی شود و کسی که در دعا پیشی نگیرد هنگامی بلا بر او نازل شود اجابت نشود و ملائکه گویند: این صدا را نمی شناسیم) و همچنین آن حضرت فرمودند: (۱۲۰۲) (همانا دعا در حال آسایش حوائج را در حال بلا- بیرون می کشد) البته معنای این روایات این نیست که اگر کسی در حال عادی از خداوند متعال غافل بود و از او مسائش را طلب نکرد دعا در حال نزول بلا هیچ فایده ندارد بلکه تاءثیرش کمتر است و اگر در

حال نزول بلا واقعا شرایط دیگر دعا فراهم شود و دعا کرد خداوند به او عنایتی می کند، و نیز معنایش این نیست که کسی که این طور باشد حتما بلافاصله دعایش مستجاب می شود بلکه گاهی مصالحتی در کار است که بنده نوعا از آنها خبر ندارد و خداوند عز و جل تاءخیر می افتد از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (همانا بنده دعا می کند و خداوند عز و جل به دو فرشته می فرماید: بتحقیق اجابت شد برایش، ولکن حاجتش را حبس کنید زیرا من دوست دارم صدایش را بشنوم و گاهی بنده ای می خواند و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: سریع حاجتش را بدهید زیرا صدایش را دوست ندارم (۱۲۰۳)).

فصل نوزدهم: و ابواب الاجابة لهم مفتحة گشوده بودن درهای اجابت برای دعاکنندگان

عنایت مخصوص خدا به خوانندگان

خداوند متعال عنایتهای گوناگونی به بندگانش دارد که گاهی بعضی از آنها متفرع بر بعض دیگر خواهد بود به گونه ای که هیچ گاه بنده از او طلبکار نخواهد بود بلکه اوست که به واسطه تفضلش عنایتهایش بر او افاضه می کند البته خداوند متعال بمقتضای ربوبیت عامه اش هر موجودی را به کمال لایقش می رساند و برای انسان نیز وسایل استکمالش را فراهم نموده است و برای تمامی انسانها نیز وسایل ضروری رشد ظاهری آنها را فراهم می فرماید لکن رسیدن آنها به کمال حقیقی در پرتو اختیار اعتقاد حق و پیروی از راه حق است و یکی از این عنایتهای خاص، اجابت مؤمنانی است که واقعا او را بخوانند همان طور که خودش در قرآن کریم (۱۲۰۴) اجابت را متفرع بر خواندن خویش نموده است البته منافات ندارد که خواندن خداوند مشروط به شرایطی باشد زیرا او با آن شرایط دعا را خواندن خویش دانسته است و به گونه ای باید باشد که اولیائش آن شرایط را بیان کرده اند همان طور که قبل از این یادآور شدیم، و نیز باید توجه داشته که درهای رحمت الهی باز باز است لکن کسانی می توانند از آن استفاده کنند که قابلیت آن را فراهم کرده باشند و استعداد خود را ظهور بدهند همان طور که باران رحمت الهی در زمین شوره زار نتیجه خوبی را به بار نمی آورد و خداوند نیز می فرماید: و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یوتون الزکاة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون (۱۲۰۵)، (و رحمت من بر هر چیزی گسترش دارد پس آن را لازم گردانیدم برای کسانی که تقوا داشته و زکات بدهند و به آیات ما ایمان بیاورند) و در دعا نیز می خوانیم: بابک مفتوح للراغبین (۱۲۰۶)، (درب تو برای رغبت دارندگان به تو باز است).

درهای اجابت حق تعالی

همان طور که مکرر بیان شده است عالم با جمیع شئونش به حق تعالی وابسته است و انسان نیز به واسطه پیچیدگی وجودش شئون گوناگونی دارد که هر یک از آنها به ظهور کمالی از کمالات حق تعالی مستند بوده و به مقتضایش می رسد و چون رسیدن به آن مقتضاها نوعا به ایجاد زمینه و استعداد تکیه می کند و گفته شد یکی از مهم ترین آنها خواستن واقعی از حق تعالی است لکن آن وقتی این خواستن تحقق می یابد که به نیازمندی خاص توجه شود و خداوند را با صفت خاصی که نیازمندی را برآورده می کند بخوانیم تا آن کمال خاص را ظهور دهد به عنوان مثال شخصی که نیازمند به رزق بیشتری است خداوند را باید رزاق دانسته و با صفت رازق او را بخواند یا شخص گناهکار خدا را پوشنده گناه دانسته و او را با صفت غفور، غفار، یا غفور بخواند همچنین سایر نیازمندیهایی که انسان همواره وجودش تواءم با آنهاست و در واقع جز از حق تعالی رفع آنها را طلب نکند همان طور که می فرماید: و آتاکم من کل ما سألتموه و ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها ان الانسان لظلوم کفار (۱۲۰۷)، (و خداوند به شما داده است از هر چه که از او سؤال کنید و اگر نعمت خداوند را شمارش کنید نمی توانید همانا انسان بسیار ظلم کننده و غیر شاکر است) خواسته شده است که انسان با آگاهی به نیاز خود و بی نیاز بودن حق تعالی و صاحب کمال و مفیض بودن او، رفع هر نیازی را با

صفت خاص او، از خداوند بخواهد، از این جهت در قرآن کریم به مناسبت هر فیضی اسم یا صفت مناسب با آن را ذکر می کند و همین طور وقتی دعاهایی را از زبان انبیاء علیهم السلام و دیگران نقل می کند (۱۲۰۸) این گونه بیان می کند تا انسان طریقه دعا کردن را یاد بگیرد و دعاهای وارده از ائمه علیهم السلام پر است از این تعلیمات، بنابراین هر یک از اوصاف جمالیه و جلالیه حق تعالی دری است برای اجابت و ظهور کردن آن، که با دعا با حصول شرایطش به اجابت می رسد یا سریعاً و یا با فاصله همان طور که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام پس از اتمام حجت نسبت به فرعون و اطرافیانش خداوند را با صفت جلال می خواند و عرض می کند: ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم (۱۲۰۹)، (پروردگارا اموال ایشان را نابود کن و دلهایشان را ببند) و وعده اجابت به او داده شد، قال قد اجیبت دعوتکما (۱۲۱۰)، (خداوند فرمود: دعای شما - موسی و هارون - مستجاب شد) لکن پس از (۱۲۱۱) چهل سال به اجابت رسید. فرعون و اطرافیانش غرق شدند، با توجه به مطالب، با رجوع به دعاهای وارده از ائمه علیهم السلام درهای عمیق و وسیعی از معارف دین به روی انسان گشوده می شود و دیگر، دعاها با لقلقه زبان خوانده نمی شود بلکه با نگرشی عمیق به آنها می نگرد و به ائمه علیهم السلام به عنوان دعاخوانی که بیکار بودند و برای گذراندن وقت مشغول به دعا بودند نمی نگرد بلکه آنها را دارای دریای بی پایان معارف الهی دانسته که خواسته اند با دعاها آنها را به بشر تعلیم کنند و آنها روابط بین نیازهای بشر و عالم را با اوصاف جمالیه و جلالیه حق تعالی می دانستند و می یافتند و آن یافته ها را به صورت دعا ظهور می دادند تا ما نیز با پیروی از ایشان، آنها را خوانده و تحلیل کنیم و با تحصیل شرایطش آن روابط را بفهمیم و بیابیم که در این صورت دعا واقعیت پیدا می کند و از این جهت بزرگان انبیاء و اولیاء علیهم السلام بسیار دعا کننده بودند همان طور که در روایت نسبت به حضرت (۱۲۱۲) ابراهیم و حضرت علی علیهما السلام آمده است.

فصل بیستم: و دعوه من ناجاک مستجاباً مستجاب بودن دعای مناجات کنندگان با خدا

نداهای اجابت شده

این فراز نیز عنایت دیگری از خداوند متعال را نسبت به بندگانش متذکر می شود که او به گونه ای است که هر وقت بنده اش او را صدا زند و با او درد دل کند او را نزدیک و جواب دهنده می یابد، البته به شرط اینکه پرده غفلتها از جلو چشم دلش کنار رفته و تعلقش از غیر او بریده شود و در آن حال فقط به جناب قدس ربوبی توجه و تعلق قلبی پیدا کند. و برای حصول چنین حالتی خداوند متعال بنده اش را مبتلا به گرفتاریها می کند تا با مراجعه به اسباب و مسببات و سرخوردگی از آنها، دلش از آنها بریده شود و به مسبب الاسباب توجه کند و او را دخیل در امورش دانسته و رفع گرفتاریها را از او بخواهد، از این جهت، این حالت برای هر کس پیدا شود اجابت حق تعالی پشت سرش خواهد بود به گونه ای که امور از دست رفته را نیز جبران می کند.

قرآن کریم برای عده ای از انبیاء الهی این حالت را متذکر می شود که در رابطه با ملت خود پس از اتمام حجت، از خداوند نجات از ایشان را طلب کردند و یا در رابطه با حضرت نوح علیه السلام می فرماید: و نوحا اذ نادى من قبل فاستجینا له فنجیناه و اهله من الکرب العظیم (۱۲۱۳) (و - یاد کن نوح را هنگامی که خواند قبل از این - حضرت ابراهیم - پس او را اجابت کردیم و او و اهلیش را از مشکل بزرگ - غرق شدن - نجات دادیم) و همین طور درباره حضرت ایوب علیه السلام می فرماید:

و ایوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر و انت ارحم الراحمین فاستجینا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمۃ من عندنا و ذکری للعبادین (۱۲۱۴)، (و بگو - یاد کن - ایوب را وقتی پروردگارش را ندا کرد که رنج بر من رسیده و تو رحم کننده ترین رحم کنندهایی، پس او را اجابت کردیم و رنجش را برطرف کردیم، و اهلیش و همانند آن را به او دادیم به خاطر رحمتی از طرف خود و یادآوری برای عبادت کنندگان) حضرت ایوب علیه السلام برای نشان دادن مقام قرب و بندگیش نزد حق تعالی، پس

از نابود شدن اموال و مردن اولادش به مرض شدیدی مبتلا شد که مردم نیز از اطراف او رفتند و به علت فقرش او را تنها گذاردند، پس از این ابتلای عظیم ارتباطش با خداوند متعال قوی تر اشد و رجوع و انابه اش (۱۲۱۵) بیشتر گردید و پس از این همه تحملها دعایش مستجاب شد و اولادش را خداوند زنده کرد و اموالش را برگرداند و علاوه بر آن، اموال و اولاد از بین رفته او را بعد از آن ابتلاء به او برگرداند، و درباره حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام نیز می فرماید:

و ذاللون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین (۱۲۱۶)، (و - یاد کن - صاحب ماهی - حضرت یونس علیه السلام - را هنگامی که در حال غضب رفت و یقین کرد که بر او تنگ نخواهیم گرفت پس در ظلمتها - تاریکی شب، در دل ماهی، در دریا - ندا کرد که پروردگارا جز تو معبودی نیست تو منزهی همانا من از ستمگران هستم پس او را اجابت کردیم و از غم نجاتش دادیم و این چنین مؤمنین را نجات می دهیم) در رابطه با حضرت یونس علیه السلام در آیات (۱۲۱۷) متعدد و روایات (۱۲۱۸) آمده است که پس از خبر دادن به نزول عذاب بر قومش و بیرون رفتن از نزد ایشان با حالت غضب، وقتی در دریا قرار گرفت، ماهی بزرگ جلو کشتی قرار گرفت آن حضرت با قرعه در دهان ماهی قرار گرفت در این هنگام فهمید امتحان الهی است که دچارش شده در رابطه با کاری که کرده است پس با التجاء رجوع به حق تعالی کرد و خداوند او را نجات داد و به طرف قومش برگشت و یا آنها تا مدتی بسر برد، و همچنین در رابطه با حضرت زکریا می فرماید:

و زکریا اذ نادى ربه رب لا تدرنى فردا و انت خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه (۱۲۱۹)، (و یاد آور - زکریا را هنگامی که پروردگارش را ندا کرد، که پروردگارا مرا تنها گذار در حالی که تو بهترین وارثها هستی پس او را اجابت کردیم و یحیی را به او دادیم و زنش را - که نازا بود - اصلاح کردیم و بچه دار نمودیم). از این آیات و روایات وارده در ذیل آنها استفاده می شود که خواندن واقعی حق تعالی و به طرف او رفتن، اجابت را به دنبال دارد لکن اگر شرایط بیرونی فراهم باشد مانند توبه قوم حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام قبل از آنحضرت، اجابت به طور سریع خواهد بود، اما اگر شرایط بیرونی فراهم نباشد مانند هلاکت فرعون و دعای حضرت موسی علیه السلام که باید شرایط زمانی فراهم شود تا مردم نیز به بطلان او پی ببرند اجابت دعا به تاءخیر می افتد لکن حتما اجابت می شود و مصالحش را خداوند متعال می داند، و همچنین استفاده می شود که کسانی که خصوصیات ذکر شده در آیات را داشته باشند و خدا را در حال اضطراب ندا کنند و با او نجوا کنند اجابت برای آنها هم حتمی خواهد بود مانند عابد و مؤمن بودن و سرعت گرفتن در خیرات و خواندن در حال امید و ترس و خاشع بودن برای او. یعنی در عین حالی که باید به طرف اسباب و مسببات عالم رفت لکن انسان مؤمن و بنده خدا و خاشع در برابر او، فقط دل به خدایش بسته و او را در تمامی امور مستقلا حلال مشکلاتش دانسته و از او حقیقتا رفع مشکلاتش را طلب می کند اینجاست که خداوند اجابتش می نماید یا با نزدیک کردن، اسباب و مسببات عادی او را به نتیجه می رساند و یا از راه غیر عادی او را تاءمین می کند.

فصل بیست و یکم: و توبه من اناب الیک مقبولة قبول توبه رجوع کنندگان به خدا

عنایت خداوند به گنهکاران

یکی از عنایتهای الهی در این قسمت از زیارت ذکر شده است و آن پذیرش توبه رجوع کنندگان به اوست، آیات متعددی از قرآن کریم ندای حق تعالی را به گنهکارانش با تعبیرات لطیف و جذابی بیان می کند هم مستقیم و هم از زبان رسولانش (۱۲۲۰) می فرماید: و توبوا الی الله جمیعا ایه المومنون لعلکم تفلحون (۱۲۲۱)، (و توبه کنید تماما به سوی خدا ای مؤمنین شاید رستگار شوید) لطف او به مؤمنین اختصاص ندارد بلکه شامل مشرکین و کفار هم می شود و به ایشان خطاب می کند، الا تعبدوا الا الله انی لکم

منه نذیر و بشیر و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتکم متاعا حسنا الی اجل مسمی (۱۲۲۲)، (- قرآن کتابی است از طرف خدای حکیم خبیر - به اینکه جز او را نپرستید همانا من برای شما از سوی او بیم دهنده و بشارت دهنده ام و اینکه از پروردگار خویش آمرزش بطلبید سپس به سوی او بازگردید تا به طرز نیکویی شما را تا مدت معین - از مواهب زندگی این جهان - بهره مند سازد) و ظاهرا (۱۲۲۳) مراد از توبه در آیه ایمان آوردن است یعنی رها کنید عبادت بتها را بعد از این و از پروردگارتان از معصیت گذشته طلب مغفرت کنید سپس به او ایمان آورید. عنایت حق تعالی به بندگان متمرّدش به این مقدار محدود نمی شود بلکه خود اول به ایشان رجوع می کند و آنها را هدایت کرده و توفیق می دهد که به او برگردند و این را توبه اول خود معرفی کرده تا بنده رجوع و توبه کند تا بعد از آن، دوباره به او رجوع کرده و توبه اش را قبول کند بنابراین توبه بنده را به دو توبه از خود مقرون کرده است و می فرماید ثم تاب علیهم انه بهم رثوف رحیم (۱۲۲۴)، (سپس خداوند بر ایشان - سه نفری که از جنگ تخلف کردند - توبه کرد تا ایشان توبه کنند زیرا او بسیار توبه پذیر مهربان است) خداوند نه تنها خود را بسیار توبه پذیر (۱۲۲۵) معرفی کرده است بلکه مکرر بسیار بخشنده معرفی نموده و به پیامبر رحمتش امر کرده که به بندگان اعلان کند که: نبی ء عبادی انی انا الغفور الرحیم (۱۲۲۶)، (خبر بده به بندگانم که من بخشنده مهربانم) و نیز با این پیام دل انگیز پر و بال امید می دهد که: قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم (۱۲۲۷)، (بگو ای پیامبر! ای بندگانم که بر خویشتن زیاده روی کرده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید همانا خداوند تمامی گناهانرا می آمرزد زیرا او بخشنده مهربان است) البته آیات هشداردهنده هم دارد لکن نوعا بعد از آیات امیددهنده هستند در عین حال ناامیدان از رحمتش را از گمراهان دانسته، (۱۲۲۸) و توبه کنندگان را مورد محبت و لطف خود قرار داده و می فرماید: ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (۱۲۲۹)، (خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و طالبین پاکی را دوست دارد) و نیز ایشان را مشمول دعای ملائکه و مغفرت آنها قرار داده است و می فرماید: الذین العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمۃ و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن التی و عدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم و قهم السیئات (۱۲۳۰)، (کسانی که عرش و اطراف آن را حمل می کنند با ستایش پروردگارشان تسبیح کرده و برای مؤمنین طلب آمرزش می کنند و - می گویند - پروردگارا رحمت و علمت هر چیزی را فراگرفته است پس ببخش کسانی را که توبه کرده و راهت را تبعیت می کنند و ایشان را از عذاب جهنم حفظ کن، پروردگارا، و ایشان و پدران و همسران و اولاد صالح ایشان را داخل کن به باغهای عدنی که وعده داده ای زیرا تو عزیز حکیم می باشی و ایشان را از گناهان حفظ کن) و همچنین سیئات ایشان را تبدیل به حسنات می کند و می فرماید: لله الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما... (۱۲۳۱)، (مگر کسی که توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند گناهانش را به حسنه تبدیل می کند و خداوند بخشنده مهربان است) و نیز ایشان را وارد بهشت می کند و می فرماید: الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون شیئا... (۱۲۳۲)، (مگر کسی که توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد پس ایشان وارد بهشت می شوند و هیچ گونه ظلمی به آنها نمی شود)، امام سجاده علیه السلام نیز به خداوند عرض می کند: (تو منزهی، از تو مأیوس نمی باشم و حال آنکه برای من درب توبه به سوی خویش را باز نمودی (۱۲۳۳)) و نیز عرض می کند: (تو آن خدای - مهربانی - که برای بندگان دری به سوی بخشش باز نمودی و آن را توبه نامیدی (۱۲۳۴)) با این بیانات کوتاه اهمیت توبه و عنایت خاص خداوند به گنهکاران و متمرّدین روشن می شود که با این بهانه می خواهد بندگان همواره به سوی او برگردند تا جایی که گاهی به صورت تقاضا، از ایشان توبه را طلب می کند و می فرماید: (آیا به سوی خدا توبه نمی کنند و از او آمرزش طلب نمی کنند در حالی که خدا بخشنده مهربان است (۱۲۳۵)).

توبه در لغت (۱۲۳۶) به معنای رجوع از گناه است ، و حقیقت آن توجه به عظمت خداوند و ربوبیت او و ذلت و خواری تمرد از فرامین او که در حقیقت بیرون رفتن از تحت ربوبیت اوست می باشد یعنی وقتی انسان به بنده بودنش نسبت به حق تعالی توجه کند و اینکه به مقتضای این بندگی عمل نکرده است حالت پشیمانی از عمل یا صفت خود در برابر مولایش حاصل شود و تصمیم بگیرد که دیگر بر آن عمل یا صفت برنگردد این حالت ، توبه است همان طور که امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: (شخصی گناهی انجام میدهد و به واسطه آن خدا او را به بهشت داخل می کند، راوی عرض کرد: آیا با گناه خدا او را به بهشت وارد می کند؟ حضرت فرمودند: بله گناه می کند و همواره از آن ترسناک است و خود را سرزنش می کند پس خدا به او رحم کرده و وارد بهشت می کند(۱۲۳۷))، و علی علیه السلام نیز در این باره می فرماید: التوبه ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و اضرار ان لا یعود (۱۲۳۸)، (توبه پشیمانی به قلب و استغفار کردن به زبان و ترک کردن به اعضاء و جوارح و تصمیم گرفتن به اینکه - به مخالفت برنگردد می باشد) این معنا غیر از احکامی است که در شرع ثابت شده و با توبه از بین نمی رود مگر بعضی از آنها که در فقه بیان شده است و توضیح این قسمت بعد از این می آید.

مراتب توبه

مراتب توبه

پس از توجه به معنا و حقیقت توبه معلوم می شود که توبه منحصر به گناهان متعارفه نمی باشد بلکه یک معنای وسیعی دارد که هر یک از انسانها را به حسب درجه معرفتش به حق تعالی شامل می شود بنابراین اینجا در صدد بیان کلی مراتب آن می باشیم .

۱- توبه از کفر و شرک

از آیات و روایات استفاده می شود که دریای رحمت الهی بی پایان است حتی شامل کفار و مشرکین می شود، آیه سوم سوره هود بالخصوص بر این امر دلالت می کند و توبه آنها به ایمان آوردنشان محقق می شود و آیاتی (۱۲۳۹) که دلالت می کند که خداوند شرک را نمی آمرزد و غیر آن را می آمرزد در سیاق شفاعت بحث می کند و دلالت می کند که شفاعت شامل حال مؤمنین می شود ولی نمی فرماید که مشرک و کافر می تواند از شرک و کفر دست بردارد، این همان مطلبی است که می گوید: ترتب حکمی بر وصفی مشعر به علیت است یعنی کافر و مشرک تا وقتی این دو عنوان را دارند مغفرت شامل حالشان نمی شود البته جواز توبه از ایشان و اصلاح ارتباط ایشان با خداوند متعال ، منافات با ترتب آثار و احکام ظاهری بر شرک ندارد اگر بر شخصی این آثار در جامعه از توبه درونی او نمی شود، امام باقر علیه السلام می فرماید: (کسی که مؤمن بوده است و در حال ایمان کار خیری انجام داده سپس فتنه ای به او برسد و کافر گردد سپس بعد از کفر توبه کند هر چیزی که در حال ایمان انجام داده برایش نوشته و حساب می شود و کفر آن را باطل نمی کند(۱۲۴۰)) و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که (آن حضرت شخصی یهودی را دعوت به اسلام کردند و پس از اینکه اسلام آورد وفات کرد، حضرت بر او نماز خواندند(۱۲۴۱)).

۲- توبه از عقاید انحرافی

گاهی انسانی مسلمان می باشد لکن اسلام او کامل نبوده بلکه انحرافی در اعتقاداتش وجود دارد مانند اینکه شیعه دوازده امامی نباشد، توبه از آن نیز امکان دارد همان طور که شخصی از مخالفین اهل بیت علیهم السلام پسر برادرش هنگام وفاتش ولایت ایشان

را بر او عرضه می کند، و او می پذیرد، امام صادق علیه السلام می فرماید: (او از اهل بهشت است (۱۲۴۲)) و همچنین است توبه از هر اعتقادی که خلاف معارف ائمه شیعه باشد.

۳- توبه از گناهان

مرحله دیگر توبه که مختص به مؤمنین می باشد توبه از گناهان است که مطابق آیات و روایات فراوان تمامی گناهان چه کبیره و چه صغیره قابل بخشش است - البته برای هر یک از آنها شرایطی برای قبولی توبه وجود دارد که در بحث بعدی به طور اجمال آن را ذکر می کنیم.

۴- توبه از ذائل اخلاقی

از آنجا که ایمان دارای مراتبی است حالات انسان نیز در رابطه با آثار و لوازم ایمان دارای مراتب می شود، از این جهت برای استکمال ایمان، علاوه بر ترک عقاید ناخالص و ناصالح و تحصیل عقاید خالص و صالح، و ترک گناهان و انجام واجبات الهی، ترک اخلاق رذیله و قبیح اخلاقی که در حقیقت گناهان روحی و باطنی محسوب می شوند لازم است و امام سجاد علیه السلام در این رابطه می فرماید: اربع من کن فیه کمل ایمانه و محصت عنه ذنوبه: من وفی الله بما جعل علی نفسه للناس، و صدق لسانه مع الناس، و استحیی من کل قبیح عند الله و عند الناس و یحسن خلقه مع اهله (۱۲۴۳)، (چهار چیز است که در هر کس باشد ایمانش کامل شده و گناهانش ریخته می شود: کسی که وفا کند برای خدا نسبت به تعهداتی که برای مردم بر خویش کرده است، و زبانش با مردم راست گوید، و از هر قبیحی که نزد خداوند و مردم است حیا کند، و اخلاقتش را با اهل بینش نیکو قرار دهد).

۵- توبه از ترک اولی

برای انسان به حسب درجات ایمانش، گناهی متصور است یعنی بعضی از اعمال یا اوصاف به لحاظ مرتبه پایین از ایمان گناه به حساب نمی آید لکن به لحاظ مرتبه بالاتر گناه محسوب می شود، هر چند گناه به معنی متعارفش که عقوبت آخرتی را دنبال داشته باشد به آن گفته نمی شود مانند مرحله گذشته، گناهی که در قرآن به بعضی از انبیاء نسبت داده شده از این قبیل است که با عصمت ایشان از گناه قبل از بعثت و بعد از بعثت، کبیره و صغیره آن، و نیز با معصوم بودنشان از تمامی اوصاف رذیله منافات ندارد، و این قسم از اعمال را ترک اولی گویند، یعنی یک عملی که از نظر خداوند متعال انجامش عقوبت آخرتی ندارد لکن ترکش بهتر می باشد هر چند انجامش توابع ناگوار دنیایی داشته باشد مانند خوردن گندم از حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در بهشت که مورد نهی نتریهی - نه نهی تحریمی - حق تعالی قرار گرفته بود، زیرا بهشت محل امر و نهی مولوی که انجام و ترکش عقوبت آخرتی در پی داشته باشد، نیست، او از خوردن گندمی که نخوردنش بهتر بود از خوردنش نهی شد و خوردن آن توابع ناگوار بیرون شدن از بهشت و ورود به عالم دنیا را داشت، قرآن کریم (۱۲۴۴) در خلال ذکر این حقایق می فرماید: و عصی ادم ربه فغوی (۱۲۴۵)، (و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و زیانکار شد) لکن پس از اینکه از بهشت خارج شد و توابع ناگوار آن را چشیده و خدا را با کلماتی خواند که همان توسل به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بود، عرض کرد: (پروردگارا بر خویش ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و رحم نکنی حتما از زیانکاران خواهیم بود) سپس خداوند می فرماید: (خدا بر او توبه کرد زیرا او بسیار توبه پذیر مهربان است)، (سپس او را انتخاب کرد پس بر او توبه کرد و هدایتش نمود) مراد از انتخاب و هدایت او رساندن به پیامبری بود روی این حساب نسبت به مقام حضرت آدم علیه السلام این نافرمانی مختصر گناه و ظلم به نفس حساب می شود و همچنین است نسبت به حضرت نوح علیه السلام وقتی به صورت کنایه از حق تعالی تقاضا می کند که فرزندش را هلاک نکند،

خداوند به او می فرماید: (ای نوح ، براستی او از خاندان تو نیست ، او عمل غیر صالح است از من سؤ ال مکن نسبت به چیزی که علم نداری من تو را موعظه می کنم از اینکه از جاهلین باشی (۱۲۴۶)) بعد از آن عرض می کند: (پروردگارا، من به تو پناه می برم از اینکه از تو بخواهم آنچه را که علم ندارم و اگر مرا نبخشی و رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود(۱۲۴۷)) توبه های انبیای دیگر که در قرآن آمده است از این قبیل می باشد و شاید سخن امام سجاد علیه السلام را بتوان به این مرحله از توبه نیز حمل کرد آنجا که به خداوند عرض می کند: اللهم و انی اتوب الیک من کل ما خالف ارادتک (۱۲۴۸)، (خدایا و من توبه می کنم به سوی تو از هر چیزی که مخالف اراده ات باشد).

۶- توبه از توجه به خویش و شئون وجودیه آن

انسان از جهت معرفت توحیدی به جایی می تواند برسد که برای خود و شئون وجودیه خود - افعال و اوصاف کمالی - استقلالی نیابد و آنها را تماما از آیات الهی و شأنی از شئون حق تعالی بیابد - همان طور که قبلا بیان شد - این دیدگاه توحیدی برای هر کسی قابل ادعا و حصول نیست بلکه به عنایت خاص الهی نیاز دارد که قبلا استعدادش را تحصیل کرده باشد، لکن پس از حصول چنین حالتی تا اینکه آن به صورت ملکه و ثابت در بیاید انسان بدون توجه به خود و شئون وجودیه خود نیست بلکه پس از اثبات این حالت هم که به معرفت از آن تعبیر می شود، انسان ناچار است در محاورات و گفتگوها و برخوردها با دیگران برای گذراندن زندگی اجتماعی و ترتب آثار و افعال و اوصاف در جامعه ، افعال و اوصاف را به خود نسبت دهد، کسانی که به چنین درجه ای از شناخت و بینش از حق تعالی رسیده اند، مطرح کردن خود و شئون خود را در برابر حق تعالی هر چند در قالب الفاظ و گفتگو باشد، گناه می دانند، از این جهت در تمامی امورشان همواره رجوع به حق تعالی دارند، این حالت را انابه می گویند و گاهی از آن به توبه از توبه تعبیر می شود. قرآن کریم وقتی سخنان حضرت شعیب علی نبینا آله و علیه السلام را با قومش ذکر می کند می فرماید: ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه و توکلت و الیه انیب (۱۲۴۹)، (تا بتوانم جز اصلاح را اراده ندارم و توفیقم جز به خداوند نیست بر او توکل کرده و به سوی او رجوع می کنم) این کلام یک پیامبر توحیدی است که پس از بیان اراده خویش ، با اینکه توفیق را از خداوند دانسته و بر او توکل می کند لکن چون بوی استقلالی در این شغل مهم پیامبری از کلامش ظاهر می شود بلافاصله آن را دفع کرده و می فرماید: من در تمامی امورم به سوی خدا رجوع می کنم و آنها را از خداوند و به او می دانم ، و چنین حالتی برای حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان صفت بیان شده است که : ان ابراهیم لحلیم اواه منیب (۱۲۵۰)، (براستی ابراهیم بردبار، دعاکننده ، رجوع کننده است) این حالاتش را در یکی از سخت ترین حالات زندگیش یعنی افتادن در آتش نمرود به واسطه منجنیق ، به حضرت جبرئیل علیه السلام نشان داد، او با اینکه مأمور الهی برای کمک به دیگران و واسطه در فیض از طرف حق تعالی بود، لکن بینش توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام به حدی است که وقتی جبرئیل به او گفت : آیا کمک می خواهی ؟ فرمود: (اما به تو، خیر) و همچنین وقتی ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروئیل

به مهمانی حضرت آمدند پس از بریان کردن گوسفندی برای ایشان و شناساندن جبرئیل خود را به آن حضرت ، به ایشان گفتند: (ما نمی خوریم تا اینکه خبر دهی قیمت غذا چقدر است ؟ حضرت فرمود: وقتی خوردید بسم الله بگوئید و پس از اتمام ، الحمدلله بگوئید، جبرئیل به یارانش متوجه شد و فرمود: سزاوار است برای خداوند که او را دوست خود بگیرد(۱۲۵۱)) این بیان ، نشان دهنده رجوع بتمام معنای اوست به طرف حق تعالی ، زیرا قیام هر فعلی را به خداوند دانسته و ستایش مطلق را نیز در برابر کمالات ، برای او دانسته است و دوستی واقعی با خداوند مقتضایش این چنین است . این پیامبر توحیدی چون سراپای وجودش توجه به توحید و رجوع الی الله است خداوند پس از اینکه او را یک امت خاضع - که شاکر نعمتهای الهی است و مورد انتخاب خداوند بوده و در آخرت ملحق به صالحین می شود - معرفی می کند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر می کند که : (پا بر جا ملت و دین او را

تبعیت کن (۱۲۵۲)) و خداوند پس از اینکه خود را ولی مطلق در تکوین و تشریح معرفی می کند، منطق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خطاب به قومش بیان می کند که: و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الي الله ذلكم الله ربي عليه توكلت و اليه انيب (۱۲۵۳)، (و آنچه را در آن اختلاف کردید، پس حکمش به سوی خداست، آن است خدا که پروردگارم می باشد بر او توکل کرده و به سوی او رجوع می کنم) یعنی نه تنها همگان باید در تمامی شئون خدا را ولی و سرپرست و حاکم بدانند و زمام امور را به او بدانند بلکه خود نیز همواره این گونه می باشم و حالت پیامبر در آیه به صورت فعل مضارع - انيب - آمده است که دلالت بر استمرار می کند. از این جهت آن حضرت این دعا را نیمه شب در حال گریه می خوانده است: اللهم لاتنزع مني صالح ما اعطيتني ابدًا، اللهم لاتشمت بي عدوا ولا حاسدا ابدًا، اللهم ولا تردني في سوء استنقذتني منه ابدًا، اللهم لانكلي الي نفسي طرفه عين ابدًا (۱۲۵۴)، (خدایا! آنچه به من دادی از من مگیر، خدایا هیچ گاه خوشحال مکن دشمن و حسودم را به واسطه گرفتاری که بر من وارد می شود، خدایا، هیچ گاه مرا در امر بدی که از آن نجاتم دادی، رهایم مکن، خدایا! هیچ گاه به اندازه یک چشم بر هم زدن مرا به خودم وامگذار، ام سلمه با دیدن حالت حضرت و شنیدن این دعاها به گریه می افتد و عرض می کند: پدر و مادرم فدایت، شما با این جلالت قدر و قرب به حق این گونه هستید؟ حضرت فرمودند: ای ام سلمه؛ چه چیزی مرا ایمن می کند و حال آنکه خداوند متعال حضرت یونس بن متی را به اندازه چشم بر هم زدنی به خودش رها کرد و آن گونه شد). امام صادق علیه السلام نیز شبیه دعای آخر را دارند و به آن اضافه می کنند: (لا اقل من ذلك ولا اكثر (۱۲۵۵))، (نه کمتر از یک چشم بر هم زدن و نه بیشتر مرا به خودم وامگذار) سپس راوی از حضرت سؤال می کند: آیا حضرت یونس با آن حالت به کفر رسید؟ حضرت فرمود: خیر، ولكن مردن بر آن حالت هلاکت بود) البته باید توجه داشت که به خود واگذار شدن انبیاء علیهم السلام را ما با این درکهای عادی بلکه بالاتر از آن نیز نمی توانیم بفهمیم زیرا مقامات معنوی ایشان قابل درک برای هر کسی نیست، آن وقت ایشان با آن مقام قرب که به خود واگذار می شوند نیز قابل درک برای همگان نمی باشد شاید این معنا به لحاظ استمرار توجهات توحیدی ایشان باشد که استمرار توجهشان به مقام ولایت الله در تمامی شئون زندگی، لحظاتی قطع می شود نه اینکه اعتقادشان نسبت به این حقیقت از بین برود، از این جهت راوی می گوید: آیا حضرت یونس - نعوذ بالله - کافر شد؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه وقفه ای در توجهش رخ داد، و به لحاظ باطن امر است که امام باقر علیه السلام فرموده است: (حضرت یونس علیه السلام مقام ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را منکر شد (۱۲۵۶)) یعنی مقام ولایت علی علیه السلام که همان ولایت الله است، زمام تمامی امور را دائماً قائم به خداوند متعال می داند، و حضرت یونس علیه السلام هنگام خبر دادن به وقوع عذاب بر قومش و سپس اطلاع به توبه ایشان و حتمی شدن عذاب و عدم وقوع آن، مثل اینکه از سعه ولایت الهی و رحمت او غفلت کرد و دچار شکم ماهی شد و سپس در آن تنگنا و تاریکی دریا و شکم ماهی پرده غفلت نسبت به همان مقامش، کنار زده شد و با تنزیه حق از نقص و محدودیت در ولایت و اقرار به ولایت تامه او - که ولایت باطنی علی علیه السلام همان ظهور ولایت تامه الهی است که در واقع این امت را برای رسیدن به آن دعوت می کند - و اعتراف به تعدی از حد و اندازه خود که نباید چنین توجهی را می کرد با گفتن: لله لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين، خداوند توبه او را پذیرفت و به مقام قبلی او را برگرداند، بنابراین شاید به لحاظ چنین مرتبه ای باشد که پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام روزانه استغفارهایی (۱۲۵۷) داشتند.

۷- توبه از عدم اتصال توجه به خداوند

برای انسان در توجهش به حق تعالی مراتبی است که قبل از این اجمالا به آنها اشاره شد، بهترین آنها توجه قلبی است که آن هم درجاتی دارد، برای اولیاء الهی گاهی توجه متصلی به خداوند رخ می دهد که آنها را از فعالیت‌های عادی باز می دارد و از آن به

حالت غشوه تعبیر می شود، حقیقت توجه در چنین حالاتی ظهور می کند هر چند فعالیتهایشان به امر خدا و برای او بوده و خود و کمالات نفسانی خود را مستند به او دانسته و از این جهات غفلتی از حق تعالی ندارند لکن چنین اتصالی با این فعالیتها برایشان نمی باشد و وقتی حالات عادی خود را با آن حالت غیر عادی ملاحظه می کنند آن را برای خود گناه می دانند، این مرتبه به نظر می رسد که برتر از همه مراتب گذشته است از این جهت راوی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند از آن غشوه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وحی پیدا می کرد، حضرت می فرماید: (آن هنگامی بود که بین آن حضرت و بین خدای متعال چیزی نبود، وقتی که خدا بر او تجلی می کرد، سپس فرمودند: آن نبوت است (۱۲۵۸)) این حالت برای علی علیه السلام نیز از خشیت الهی حاصل می شده است همان طور که ابوالدرداء آن را نقل می کند (۱۲۵۹) و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که هنگام قرائت قرآن در نماز چنین حالتی برایش رخ داد و پس از بهوش آمدن سؤال شد: چه چیزی سبب عروض این حالت شد؟ فرمود: (همواره آیات قرآن را قرائت کردم تا به حالی رسیدم مثل اینکه آن را از نازل کننده اش بدون واسطه شنیدم (۱۲۶۰)) شاید گریه های ائمه علیهم السلام و نیز نسبت دادن گناه به خود و طلب مغفرت کرد نشان از خداوند به لحاظ این مرحله از توجه باشد که جهتش هم دور افتادن از آن توجه متصل باشد و هم اظهار اشتیاق باشد برای ظهور مجدد آن حالات، همان طور که از حضرت شعیب علیه السلام نقل شده است که از محبت خداوند گریه کرد تا نایبنا شد و خداوند بینایش را تا چهار بار به او برگرداند، خداوند به او وحی کرد: (ای شعیب تا چه وقت این گونه می باشی؟ اگر گریه ات از ترس از آتش است پس تو را از آن حفظ کردم و اگر به سبب شوق به بهشت است که آن را می دهم، عرض کرد: ای خدا و مولای من! تو می دانی که گریه ام از ترس از آتش و شوق به بهشت نیست لکن محبت تو بر قلبم بسته شده است پس صبر نمی توانم بکنم تا تو را ببینم، خداوند به او وحی کرد: اگر چنین است کلیم موسی بن عمران را خادم تو می گردانم (۱۲۶۱)) و چون این نحوه توجه با اشتغالات عادی سازگاری ندارد، اولیای الهی اظهار اشتیاق به مرگ می کردند زیرا با مرگ این ارتباطات قطع می شود و آن کسی که زمینه اتصال در توجه به حق تعالی را داشته باشد به مقصود اصلیش نائل می شود و از این جهت علی علیه السلام می فرماید: والله لابن ابیطالب بالموت من الطفل بئدی امه (۱۲۶۲)، (به خدا سوگند فرزند ابوطالب مائونس تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش) و نیز می فرماید: و انی الی لقاء الله لمشتاق (۱۲۶۳)، (و یقینا من به لقای خداوند مشتاقم).

شرایط قبولی توبه

این بحث از جهاتی حائز اهمیت است هم از جهت عملی و هم از جهت اخلاقی و هم از جهت اعتقادی یعنی به علمای فقه و اخلاق و کلام مرتبط می شود لکن هر کدام از دریاچه خاص خود از آن بحث می کند علم فقه از جهت عملی بحث می کند که لازمه صحت توبه تدارک عمل است یا خیر؟ و علم اخلاق از جهت تاءثیر روحی آن بحث می کند و علم کلام از این جهت که آیا اساسا توبه امکان قبول شدن دارد یا خیر؟ و قبول شدن آن تاءثیر در از بین رفتن عقاب می کند یا استحقاقا عقاب نفی می شود؟ لکن بحث ما اینجا اجمالا- از جهت علمی آن است با توجه به روایات مربوط به آن، و با توجه به مراتب توبه، شرایط هر مرتبه با دیگر مراتب فرق دارد، نسبت به مرتبه اول که توبه از کفر و شرک بود، قبول شدن آن شرطی جز دست برداشتن واقعی از اعتقاد کفرآمیز و شرک آلود ندارد همان طور که امام باقر علیه السلام فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از یهودیان را دعوت به اسلام کرد و پس از اقرار به شهادتین، آن شخص فوت کرد، آن حضرت به اصحابش دستور داد که او را غسل داده و کفن کنند سپس بر او نماز خواند و فرمود: ستایش برای خدایی است که یک نفر را به واسطه من از آتش نجات داد (۱۲۶۴)) البته انسان مرتد با اقسامش، احکام فقهی خاصی دارد که باید به رساله عملیه رجوع کرد.

و همچنین نسبت به توبه از عقاید انحرافی شرط اولیه اش دست برداشتن از آنهاست همان طور که روایت کسی که از اهل بیت بود

و به ولایت اهل بیت علیهم السلام اقرار کرد و سپس وفات کرد، گذشت امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود: (شخصی است از اهل بهشت راوی تعجب می کند که او جز اقرار به ولایت کار دیگری انجام نداد، حضرت فرمود: از او با آن وضعش چه می خواهید؟ به خدا سوگند وارد بهشت شد (۱۲۶۵)) البته اگر او زنده می ماند باید مطابق وظایف شیعیان عمل می کرد، این مرتبه نیز ممکن است احکام فقهی خاصی داشته باشد که باید به نظریه فقها مراجعه کرد.

اما شرط قبولی توبه از گناهان اجمالا پس از انجام آنها و تصمیم جدی بر ترک آنها، اگر گناه در اثر ترک واجبی باشد چه حق الله و چه حق الناس باید آن را تدارک کرد، آن طوری که به نظر فقها لازم است مراعات شود، و اگر گناه در اثر انجام کار حرامی باشد، استغفار و سپس انجام اعمال صالح کافی است البته اگر کار حرام آثار وضعی را در بر داشته باشد مانند دزدی، گرفتن ربا و رشوه و وارد کردن ضرر مالی و جانی به کسی، باید مطابق نظر فقها، جبران نیز بشود از این جهت شخصی در حضور علی علیه السلام استغفار می کرد حضرت به او فرمود: (مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین است که بر شش امر تکیه می کند، اولش: پشیمانی بر آنچه گذشته است، و دوم آنکه عزم داشته باشی که آن را هیچ گاه انجام ندهی، و سوم: حقوق مردم را ادا کنی تا وقتی با خداوند عز و جل ملاقات کردی چیزی به عهده ات نباشد، و چهارم: توجه کنی به هر امر واجبی که ترک کردی تا حقش را اداء کنی و پنجم اینکه گوشت بدنت را که از حرام روئیده است با حزن و اندوه آب کنی تا پوستت به استخوان بچسبد و گوشت جدید بر آن بروید و ششم اینکه به بدنت درد طاعت را بچشانی همان طور که شیرینی معصیت را به آن چشاندی، پس در این وقت استغفار کن (۱۲۶۶)). این مطالب و امثال (۱۲۶۷) آن، شرایط لازم برای توبه مقبوله است، البته شرایط و آداب غیر لازمه ای نیز دارد که در کتب ادعیه و بویژه مفاتیح الجنان ذکر شده است و خوب است آنها نیز مراعات شود، و با داشتن این شرایط توبه نصوح یعنی خالص تحقق پیدا می کند زیرا بنده در این حال قصد (۱۲۶۸) دارد که به آن گناه برنگردد و باطنش (۱۲۶۹) مانند ظاهرش بلکه برتر از آن باشد و منافات ندارد که توبه نصوح محقق شود لکن در اثر لغزش سهوا مرتکب گناه شود زیرا چنین شخصی باز توبه می کند و به فرموده (۱۲۷۰) ائمه علیهم السلام خداوند چنین بنده توبه کننده ای را دوست دارد، ولی کسی که در حال استغفار و توبه، قصد رجوع مجدد به گناه را داشته باشد نه تنها توبه اش محقق نشده است بلکه مانند مسخره (۱۲۷۱) کننده می باشد، از این جهت خداوند یکی از شرایط مغفرت گناه را عدم اصرار بر گناه دانسته (۱۲۷۲) است و اصرار بر گناه هم با توبه سازگاری ندارد و اگر کسی گناه کند و استغفار نکند و قصد توبه هم نداشته باشد او مصر بر گناه است، بنابراین مؤمنین با ارتکاب گناه نباید از رحمت الهی مأیوس شده و بفرموده امام باقر علیه السلام: (هر وقت مؤمن با استغفار و توبه به طرف خداوند متعال بر گردد خداوند نیز با بخشش بر او برمی گردد (۱۲۷۳)). اما شرط قبولی توبه از اتصاف به رذایل اخلاقی و نیز توبه از ترک اولی، بیرون کردن اوصاف رذیله از نفس و مجاهده با آنها و نیز ترجیح دادن هوای مولی و خواسته او بر هوای نفس و خواسته خود است همان طور که اولیای الهی وقتی بین دو امر مردد می شدند که کدام یک را انتخاب کنند در حالی که هر دو مورد رضایت الهی بود آن طرفی را انتخاب می کردند که بر نفس سختتر است و این امر از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است (۱۲۷۴) و شرط قبول توبه نسبت به مراتب دیگر را خود مقربین و صاحبان آن مقامات بهتر می دانند و دیگران نه از آن حالت خبری دارند و نه از آثار آن، فقط از ایشان استغفار متعدد و خاصی نقل شده است.

زمان قبولی توبه

پس از بیان شرایط قبولی توبه این بحث مطرح می شود که تا چه وقتی توبه انسان قبول می شود و در حقیقت توبه از انسان واقع می شود. قرآن کریم برای هشدار به انسانها که خیال نکنند همواره استعدادشان برای رجوع به حق تعالی و قبول بندگی او و ربوبیتش باقی می ماند می فرماید: انما التوبه علی الله للذین يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله علیما

حکیم و لیست التوبه للذین يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما (۱۲۷۵)، (فقط رجوع بر خداوند برای کسانی است که از روی جهالت کار بد انجام دهند و در زمان نزدیک توبه کنند پس خداوند بر ایشان توبه می کند و خداوند عالم صاحب حکمت است و برای کسانی که کار بد انجام می دهند تا وقتی مرگشان برسد می گویند الآن توبه کردم، توبه محقق نمی شود و همچنین برای کسانی که در حال کفر می میرند توبه نیست، برای ایشان عذاب دردناکی را آماده کرده ایم) از آیه شریفه استفاده می شود که برای دو دسته توبه محقق نمی شود، اول کسانی که همواره گناه می کنند و به فکر توبه نیستند تا وقتی که می فهمند به طور قطعی در آغوش مرگ قرار گرفته اند دیگر توبه آنها توبه نخواهد بود، دوم کسی که با حال کفر از دنیا می رود، از این جهت از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام - تردید از راوی است - نقل شده است که فرمود: ان ادم علیه السلام قال: یا رب سلطت علی الشیطان و اجریته منی مجری الدم فاجعل لی شیئا فقال: یا آدم جعلت لک ان من هم من ذریتک بسیئه لم تکتب علیه، فان عملها کتبت علیه سیئه و من هم منهم بحسنه فان لم يعملها کتبت له حسنه و ان هو عملها کتبت له عشا قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لک ان من عمل منهم سیئه ثم استغفر غفرت له قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لهم التوبه و بسطت لهم التوبه حتى تبلغ النفس هذه، قال: یا رب حسبی (۱۲۷۶)، (حضرت آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من مسلط کردی - اختیار وسیع در اغواء به او دادی - و او را مانند جریان خود در من جاری گردانیدی، پس برای من چیزی قرار بده، خداوند فرمود: ای آدم؛ برای تو قرار دادم که از ذریه ات کسی که قصد معصیت کند بر او نوشته نشود و اگر آن را عمل کرد یک گناه بر او نوشته شود، و کسی که قصد حسنه کند اگر آن را عمل نکند یک حسنه برایش نوشته شود و اگر آن را عمل کرد ده تا برایش نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا! برایم زیاد کن، فرمود: برای تو قرار دادم که کسی که گناهی انجام دهد سپس استغفار کند برایش ببخشم، عرض کرد: پروردگارا، برایم زیاد کن، فرمود: برای ایشان توبه را قرار دادم و آن را برایشان توسعه دادم تا وقتی که نفس به سینه برسد، عرض کرد: پروردگارا! مرا کفایت می کند) روایاتی (۱۲۷۷) باین مضمون وارد شده است که تا وقتی که انسان قطع به مردنش پیدا نکرده است توبه اش پذیرفته می شود و نشانه اش آن است که در فکر تدارک می افتد و اگر خودش موفق نشود آن را تدارک کند وصیت به تدارک آن می کند، ولی وقتی فهمید مرگش حتمی است اگر تاکنون موفق به توبه نبوده است دیگر موفق به آن نخواهد شد زیرا گرفتاریهای روحی او به قدری است که فرصت برای فکر توبه نمی یابد. و درباره دسته دوم راوی از امام رضا علیه السلام سؤال می کند: (به چه سبب خداوند فرعون را غرق کرد و حال آنکه به او ایمان آورد و اقرار به توحیدش نمود؟ حضرت فرمود: زیرا او هنگام دیدن عذاب ایمان آورد و ایمان با چنین حالتی قبول نیست، و این حکم خداوند متعال است در گذشتگان و آیندگان، خداوند عز و جل می فرماید: پس وقتی عذاب ما را دیدند گفتند فقط به خداوند ایمان آورده و به آنچه شرک می ورزیدیدم کافر شدیم پس ایمانشان نفعی به حالشان ندارد وقتی عذاب ما را دیدند، و خداوند عز و جل می فرماید: روزی بعضی آیات پروردگارت می آید که ایمان کسانی که قبل از آن ایمان نیاورده بودند یا در ایمانشان خیری را به دست نیاورده بودند، نفعی ندارد، و همچنین فرعون وقتی غرق می شد گفت: ایمان آوردم که خدایی جز آنچه بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند نمی باشد و من از مسلمانها هستم، و به او گفته شد: الان - ایمان آوردی - و حال آنکه قبل از این عصیان کردی و از مفسدین بودی (۱۲۷۸))، خلاصه آنکه ایمان و توبه در حال اختیار مفید است و پس از اتمام حجت بر انسان به گونه ای که به حالت اضطرار بیافتند ایمان فایده ای ندارد، از این جهت، از بعضی روایات استفاده می شود که گروه سومی نیز هستند که راه توبه بر آنها بسته می شود، امام صادق علیه السلام می فرماید: (همواره در زمین حجتی برای خدای متعال وجود دارد که حلال و حرام را می شناسد و به راه خداوند عز و جل دعوت می کند و حجت از روی زمین قطع نمی شود مگر چهل روز قبل از روز قیامت، و وقتی که حجت برداشته شد درهای توبه بسته می شود و کسی که بعد از برداشته شدن حجت، ایمان آورد ایمانش فایده ندارد، ایشان بدترین خلق خداوند هستند که قیامت برایشان برپا می شود (۱۲۷۹)).

از آیات و روایات استفاده می شود که رحمت الهی آن قدر وسعت دارد که برای مؤمنین دو نحوه بازگشت قرار داده است که دومی متفرع بر اولی است و آنها عبارتند از:

الف - توبه مستقیم: و آن به گونه ای است که انسان ایمان آورده و التزام قلبی به لوازم آن داشته باشد و اگر چنانچه غفلتی بر او عارض شد و گناهی از او سرزد، متذکر شده و توبه کند که اگر گناه (۱۲۸۰) مخفی بوده در حال خفا توبه کند و کار نیکی انجام دهد و اگر آشکارا بوده آشکارا توبه کند و کار نیک هم انجام دهد - با شرایطی که ذکر گردید.

ب - توبه غیر مستقیم: و آن به این گونه است که خداوند متعال ملائکه و انبیائش را واسطه طلب آمرزش مؤمنین قرار داده است که با استغفار ایشان، مؤمن نورانیت بیشتری پیدا کرده و قهرا موفقیت‌های بیشتری را در راه خیرات پیدا می کنند، خداوند دعای ملائکه را این گونه بیان می فرماید: **الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا و سعیت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن الی و عدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انک انت العزیز الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظیم (۱۲۸۱)**، (کسانی که عرش و کسانی که اطراف آن هستند را حمل می کنند با ستایش پروردگارشان او را تسبیح کرده و به او ایمان می آورند و برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند - می گویند - پروردگارا رحمت و علمت بر هر چیزی وسعت دارد پس ببخش کسانی را که توبه کرده و از راهت تبعیت می کنند و از عذاب جهنم حفظشان کن، پروردگارا؛ ایشان و پدران و همسران و فرزندان صالحشان را وارد کن به بهشت عدنی که به ایشان وعده داده ای زیرا تو عزیز حکیمی، و ایشان را از بدیها حفظ کن و کسی را که در آن روز از بدیها حفظ کنی پس به او رحم کرده ای و این رستگاری بزرگی است) از این آیات استفاده می شود که ملائکه نه تنها برای مؤمنین طلب آمرزش می کنند و می خواهند که از عذاب محفوظ باشند بلکه دعا می کنند که ایشان و تابعین ایشان را به بهشت عدن داخل کرده و از بدیها - تجسم اعمال بد که غیر عذاب جهنم است - ایشان را در قیامت حفظ نماید، و روایات (۱۲۸۲) در ذیل این آیات نیز بر این مطلب دلالت دارند، علاوه بر آن به پیامبر رحمتش امر (۱۲۸۳) می کند که برای مؤمنین طلب آمرزش کن. و قبل از آن هم فرزندان حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام پس از توجه به خطایشان نسبت به حضرت یوسف علیه السلام، از آن حضرت خواسته بودند که برایشان از خداوند متعال طلب آمرزش کند و آن حضرت به ایشان وعده داد: (بزودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می کنم زیرا بخشنده مهربان است (۱۲۸۴)) و خداوند متعال نیز وعده پذیرش این طلب آمرزش را داده (۱۲۸۵) است.

آثار توبه**آثار توبه**

بعد از روشن شدن حقیقت توبه و مراتب و شرایط قبولی آن، چون توبه یکی از چیزهاییست که خداوند به آن امر کرده پس، از اعمال صالحی است که برای آن آثاری است لکن هر گناهی اثر خاصی دارد از این جهت به اندازه توان آثار آن را بحول و قوه الهی ذکر می کنیم تا انشاء الله رغبت بیشتری برای این عمل صالح پیدا شود و خداوند ما را بر آن توفیق و تاءید کند.

۱- زدوده شدن ظلمت دل

بر اثر گناه، جان انسان و ظلمتی پیدا می کند که حجاب بین او و پروردگارش می شود و بر اثر توبه آن ظلمت برطرف می شود امام

باقر علیه السلام می فرماید: ما من عبد الا في قلبه نكتة بيضاء، فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة نكتة سوداء، فان تاب ذهب تلك السواد وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا و هو قول الله عز و جل : كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون (۱۲۸۶)، (هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در دلش نقطه سفیدی است پس وقتی گناه کرد نقطه سیاهی در آن نقطه سفید وارد می شود و اگر توبه کرد آن نقطه سیاه از بین می رود و اگر فرو رفت در گناهان توبه نکرد - آن سیاهی زیاد شده تا اینکه سفیدی را می پوشاند و وقتی سفیدی پوشیده شد صاحبش هیچ گاه به خوبی بر نمی گردد و این سخن خداوند عز و جل است : نه چنین است بلکه آنچه را که انجام می دادند بر دل ایشان پرده زده است). تعبیرات این روایات تعبیرات تمثیلی است و کنایه از نورانیت دل است به واسطه اعمال صالحه که توبه یکی از آنهاست و به واسطه آن ، ارتباط قلبی انسان با حق تعالی و عوالم غیبی برقرار می شود.

۲- تجدید تاءید روح

در روایات است که : (هر کسی در باطنش دو گوش دارد بر یکی از آنها فرشته ای است که او را راهنمایی می کند و بر دیگری شیطانی است که او را اغواء می کند، یکی امر می کند و دیگری نهی می کند، شیطان او را امر به معصیت می کند و فرشته او را از آن نهی می کند و این همان سخن خداوند عز و جل است که : آن دو گیرنده اعمال از راست و از چپ بنده نشسته اند، هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه نزد او مراقب آماده ای است (۱۲۸۷)) در بعضی از روایات به جای فرشته روح الایمان را ذکر کرده است ، و در بعضی از روایات امام می فرماید: (خداوند تبارک و تعالی مؤ من را به واسطه روحی از جانب خودش تاءید می کند، که هر وقت کار نیکی انجام دهد و متقی باشد نزدش حاضر می شود و هر وقت گناه کرد و از حدش تجاوز کند از او غایب می شود پس آن با اوست که هنگام نیکی کردن از خوشحالی به حرکت می آید - و در انسان مستقر می شود - و هنگامی که کار بدی انجام می دهد و در خاک فرو می رود، پس بندگان خدا متعهد شوید که نعمتهایش را در راه اصلاح خویش به کار بندید تا یقینتان زیاد شود و سود گران قدری کنید، خدا رحمت کند کسی را که قصد خیر کرد پس آن را عمل کرد یا قصد بدی کرد و آن را انجام نداد، سپس فرمود: ما روح را به طاعت برای خدا و عمل برای او تاءید می کنیم (۱۲۸۸)) از جمع بین این روایات به دست می آید که خداوند در هر کسی گرایش به خوبیها و بدیها را قرار داده است همان طور که از آیات (۱۲۸۹) قرآنی نیز استفاده می شود و برای امتحان بشر به شیطان قدرت داده است تا او را وسوسه کند و ملائکه را هم که وسایط فیض او هستند موکل کرده تا او را بطرف خیرات راهنمایی کند، لکن مؤ من مؤ یدهای والا مقامی دارد که خود خدا (۱۲۹۰) باشد با وسایط از فرشته و ائمه علیهم السلام ، وقتی کار نیکی انجام دهد تاءید الهی بر او نازل می شود و وقتی گناه کند آن تاءید از بین می رود و چون گناه تاءید از بین می رود، با توبه که کار نیکی است ، تاءید الهی تجدید می شود در این هنگام موفقیت برای کارهای خیری که از آن محروم شده بود، پیدا می شود مانند محرومیت (۱۲۹۱) از نماز شب .

۳- گشایش در رزق

امور این عالم مبتنی بر اسباب و مسببات است لکن این اسباب و مسببات گاهی عادی است و همگان می توانند آنها را درک کرده و بشناسد و گاهی غیرعادی است ، از نظر (۱۲۹۲) کتاب و سنت ایمان و تقوی یکی از اسباب گشایشهای مادی و نزول برکات از آسمان و زمین است و در برابر، گناه یکی از اسباب باطنی محرومیت از رزق و ممنوعیت از برکات آسمان و زمین است همان طور که امام باقر علیه السلام می فرماید: ان الرجل لیذنب الذنب فیدرا عنه الرزق و تلا هذه الآية : اذ اقسما لیصر منها مصبحین و لایستنون فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون (۱۲۹۳)، (همانا انسان گناهی انجام می دهد و رزق از او دفع می شود، و این

آیه را خواندند: هنگامی که قسم خوردند - صاحبان باغ - صبحگاهان حتما درختها را قطع می کنیم و استئنا نکردند - انشاء الله نگفتند یا سهم فقرا را جدا نکردند - پس در حالی که خواب بودند آتشی از طرف پروردگارت بر باغ گردش کرد) این آیه که حضرت استشهد کردند دنباله دارد. (۱۲۹۴) خلاصه آنکه همان طور که گناه نوعا موجب محرومیت از رزق می شود، ایمان و عمل صالح یکی از اسباب گشایش در رزق می شود و توبه یکی از آنهاست از این جهت حضرت هود علیه السلام به قومش می فرماید: و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدرکم قوه الی قوتکم (۱۲۹۵)، (ای قوم، طلب مغفرت کنید از پروردگارتان سپس به او رجوع کنید تا آسمان بارانش را بر شما سرازیر کند و بر قوتتان افزوده شود) و در آیه دیگر می فرماید: (با استغفار و توبه به بهره مندی نیکو می رسید و به امور زیاده تر نیز نایل می شوید) (۱۲۹۶) البته گناهان اجتماعی نوعا موجب این محرومیتها می شود - همان طور که در بحثهای گذشته متذکر شدیم -، توبه اجتماعی نیز لازم دارد مانند قصه بالا که امام علیه السلام به آن استشهد کردند هر چند یک نفر از صاحبان باغ آنها را ارشاد کرد لکن چون باغ برای هر پنج نفر بود و آنها چون تصمیمی گرفتند بلا به طور عموم آمد و برای جبران، توبه تمامی آنها لازم بود و از عبدالله بن مسعود نقل شده که گوید: (به من خبر رسیده است که ایشان اخلاص پیدا کردند و خداوند صدق ایشان را شناخت صدقشان را ظهور دادند - و باغ آنها را به باغی تبدیل کرد که درخت انگور داشت و به گونه ای رشد داشت که یک شاخه آن را شتری حمل می کرد) (۱۲۹۷).

۴- قطع عذاب دنیایی

آن طور که از کتاب و سنت استفاده می شود، خداوند برای تنبه و بیداری بشر از خواب غفلت و رجوع به خودش و پیدا کردن شخصیت حقیقی دوباره انسانی، عذابها و عقوبتها را در دنیا برای گناهان مقرر فرموده است چه عقوبتهای فردی یا اجتماعی، که پس از اتمام حجت، آن عقوبتها نازل شده و آن افراد یا افراد دیگر آنها را دیده و عبرت بگیرند و برای برطرف شدن این عقوبتها نیز راهکاری مقرر فرموده و آن گشودن در توبه بروی بندگان می باشد - البته ارتباط هر گناه با عقوبت خاص را ما نمی دانیم و با این علوم عادی نیز نمی توان فهمید فقط خداوند متعال و هر کس که او تعلیمش دهد می دانند - نزول عذاب گاهی به گونه ای بوده است که یک قوم را از بین می برده که به آن عذاب استیصال گویند مانند قوم عاد (۱۲۹۸) و ثمود و این قسم از عذاب در امتهای قبل از اسلام به صورت سنت الهی درآمده بود و گاهی قرآن کریم برای هشدار این امت، می فرماید: (و اگر برگردند و طغیان کنند، پس یقینا سنت اقوام اولیه گذشت (۱۲۹۹)) و نیز می فرماید: (پس آیا جز سنت اقوام اولیه را انتظار می کشند؟ پس هرگز برای سنت خداوند تبدیل نمی یابی و هرگز برای سنت او دگرگونی نمی یابی (۱۳۰۰)) البته خداوند متعال به برکت وجود نبی اکرم صلی الله علیه و آله این نوع عذابها را از این امت برداشته است حتی از کفار و مشرکین و منافقین، می فرماید: و ما کان الله لיעذبهم و انت فیهم (۱۳۰۱)، (و خداوند ایشان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان ایشان - پیامبر ایشان -) در عین حال خداوند یک امان دیگری برای تمامی ملتها و بویژه این دین (۱۳۰۲) قرار داده است که با تمسک به آن نه تنها از نزول عذاب پیشگیری می شود بلکه پس از وعده اجمالی به نزول عذاب نیز می توان به واسطه آن، عذاب را برطرف کرد و آن توبه و استغفار است، از این جهت نسبت (۱۳۰۳) به قوم حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام پس از وعده اجمالی به نزول عذاب، در آستانه آن: قومش توبه دسته جمعی کردند و خداوند عذاب را از ایشان برطرف کرد و پس از آن، حضرت یونس علیه السلام برگشت و به هدایتش ادامه داد.

۵- پوشیده شدن گناه

با توجه به اینکه خداوند متعال برای تحریک بندگان به اطاعت از دین و برحذر بودنشان از مخالفت با آن و نیز لغو نشدن دینش،

برای مطیعین ثوابهایی و برای متمردين از آن ، عقابهایی را در آخرت مقرر فرموده است و برای اتمام حجت و تثبیت عقاب بر آنها، کاتبانی را بر اعمال قرار (۱۳۰۴) داده است تا هنگام اعتراض انسان بر نزول عقاب و انکار اعمال قبیح ، آنها بر او شهادت دهند، در عین حال رحمت الهی بر بندگانش اقتضاء کرده است که گناه سریرا بر او نوشته و ثبت نشود، بلکه به فرموده امام صادق علیه السلام: العبد المؤمن من اذا اذنب ذنبا اجله الله سبع ساعات فان استغفر الله لم يكتب عليه شی و ان مضت الساعات و لم يستغفر كتب عليه سيئة ... (۱۳۰۵)، (بنده مؤ من وقتی گناهی کرد خداوند هفت ساعت به او مهلت می دهد پس اگر از خدا آمرزش طلبید چیزی بر او نوشته نمی شود و اگر هفت ساعت گذشت و استغفار نکرد یک گناه بر او نوشته می شود...) و مطابق بعضی از روایات (۱۳۰۶) از صبح تا شب مهلت داده می شود، به هر حال رحمت الهی برای بنده مؤ من از این نیز وسیع تر است تا جایی که اگر گناه هم ثبت شد در مواضعی که ثبت می شود، قابل پوشیده و محو شدن از آن مواضع می باشد و آن به واسطه توبه است ، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: اذا تاب العبد المؤمن من توبه نصوحا احبه الله ، فستر عليه في الدنيا والآخرة قلت : و كيف يستر عليه ؟ قال ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب ، و اوحى الى جوارحه : اکتمی عليه ذنوبه ، و اوحى الى بقاع الارض : اکتمی عليه ما كان يعمل عليك من الذنوب ، فيلقى الله حين يلقاه و ليس شیء يشهد عليه بشیء من الذنوب (۱۳۰۷)، (هنگامی که بنده مؤ من توبه نصوح و خالص کند خداوند او را دوست می دارد، پس در دنیا و آخرت بر او می پوشاند راوی گوید: عرض کردم : چگونه بر او می پوشاند؟ حضرت فرمودند: به فراموشی می اندازد دو فرشته اش را گناهانی را که بر او نوشته اند، و به اعضایش وحی می کند که گناهانش را بر او بپوشاند و به قطعه های زمین وحی می کند که گناهانی را که بر رویت انجام داده است بر او بپوشان ، پس خداوند را ملاقات می کند در حالی که چیزی از گناهان نیست تا بر آن شهادت داده شود).

نتیجه بحث

این قسمت از زیارت ، رحمت دیگری را از خداوند متعال نسبت به بندگان بویژه مؤ منین بیان می کند که هر کس واقعا بخواهد به طرف او برود و با هر آلودگی که داشته باشد او پذیرایش می باشد به گونه ای که آلودگیهایش را مرتفع کرده بلکه گاهی گناهان را به حسنات تبدیل می کند و نباید گمان کرد که به محض گناه کردن و امثال آن ، دیگر کار تمام شده است ، و راه اصلاح و برگشت وجود ندارد بلکه او خودش بندگانش را به توبه امر و ترغیب نموده است .

فصل بیست و دوم : و عبرة من بکی من خوفک مرحومه مورد رحمت قرار گرفتن گریه از خوف خداوند

عظمت گریه مؤ منان

انسان مؤ من چون به حق تعالی ایمان دارد و ارتباط روحی و عملی با او پیدا می کند از عظمت خاصی نزد خداوند متعال برخوردار است بویژه آن وقتی که این ارتباط را برقرار می کند تا جایی که امام صادق علیه السلام می فرماید: المؤمن من اعظم حرمه من الكعبة (۱۳۰۸)، (مؤ من حرمتش از کعبه بزرگ تر است) و چون در برابر حق تعالی خضوع دارد هر چیزی که نشانه این خضوع باشد آن نیز عظمت پیدا می کند از این جهت قرآن کریم پس از ذکر انبیاء اولوالعزم و غیر ایشان در توصیف آنها می فرماید: اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذرية ابراهيم و اسرائيل و ممن هدينا و اجتبتنا اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا و بکیا (۱۳۰۹)، (ایشان کسانی هستند که خداوند برایشان نعمت داده است از انبیایی از نسل آدم و از کسانی که با نوح حمل کردیم و از نسل ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که هدایت کردیم و انتخابشان نمودیم ، وقتی که آیات خداوند مهربان بر ایشان خوانده می شود با حالت سجده و گریه به زمین می افتند) و در آیه (۱۳۱۰) دیگر حالت گریه از خضوع خداوند و

به سجده افتادن را از اوصاف صاحبان علم به حقانیت دین الهی معرفی کرده است، امام باقر علیه السلام می فرماید: ما من قطرة احب الى الله عز و جل من قطرة دموع في سواد الليل مخافة من الله لا يراد بها غيره (۱۳۱۱)، (هیچ قطره ای نزد خداوند عز و جل محبوب تر نیست از قطره اشکها در تاریکی شب به سبب ترس از خداوند به گونه ای که غیر خدا را با آن قصد نکند) و امام صادق علیه السلام می فرماید: (هر چشمی روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از محرمات خداوند پوشیده شود و چشمی که در طاعت خداوند شب را به صبح سپری کند و چشمی که در نیمه شب از ترس خداوند گریان باشد) (۱۳۱۲)) و در بیان دیگر می فرماید: (خداوند عز و جل به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: براستی بندگام به سوی من نزدیک نشدند به چیزی که محبوب تر باشد نزد من از سه خصلت: حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا؛ آنها چیست؟ فرمود: ای موسی؛ زهد در دنیا و ورع از گناهان و گریه از ترس من، حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا؛ آن کسی که این سه خصلت را داشته باشد چه آثاری دارد؟ خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای موسی؛ اما زاهدین در دنیا پس در بهشتند، و اما گریه کنندگان از ترس من، در رفیع اعلی می باشند به گونه ای که کسی با ایشان شریک نیست و اما اهل ورع از معاصی، از مردم سؤال و جستجو می کنم ولی از ایشان بازخواست و جستجو نمی کنم (۱۳۱۳)) عظمت گریه کردن از خوف خداوند متعال شاید سببش آن باشد که با حالت گریه دگرگونی واقعی از کرده های خویش در انسان حاصل می شود و تا حدود زیادی موجب می شود که انسان دنبال معصیت نرود، از این جهت قطره اشک محبوب خداوند بوده و موجب تقرب انسان به او و گریان نبودن صاحبش در قیامت می شود و بدین جهت اگر گریه هم از انسان نیاید، خود را به حالت گریه کننده (۱۳۱۴) در آوردن خوب است زیرا تدریجا به حقیقت می پیوندد، حتی اگر بعضی توجهات ظاهری زمینه را برای گریه برای خدا، ایجاد کند آن نیز مطلوب است همان طور که راوی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: (می خواهم دعا کنم و میل به گریه کردن دارم ولی اشکم نمی آید و گاهی یاد می کنم بعضی از اقوام را که مرده اند و حالت رقت پیدا کرده و گریه می کنم آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمودند: بله، ایشان را یاد کن پس وقتی حالت رقت قلب پیدا کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان (۱۳۱۵)) و چون گریه یک چنین خصوصیتی دارد، خداوند متعال آن را از اوصاف اهل آخرت معرفی کرده است: اعینهم باکیه... یبکون علی خطایهم... مونسهم دموعهم التي تفیض علی حدودهم (۱۳۱۶)، (چشمان گریان است... بر گناهانشان گریه می کنند... مونس ایشان اشکهایی است که بر چهره ایشان جاری می شود) و یکی از اوصاف عابد شدن و محبین به خود را کثرت گریه از خوف خود دانسته و می فرماید: و خوف یزداد کل یوم فی بکائه... و یبکی کثیرا (۱۳۱۷)؛ (و ترسی که هر روز گریه اش را زیاد کند... و زیاد گریه می کند).

اقسام گریه از خوف خداوند

اقسام گریه از خوف خداوند

از بیانات گذشته استفاده می شود که وقتی منشاء اشک چشم ایمان به خداوند و قیامت باشد چه قدر عظمت دارد و یکی از اسباب مهم تحریک انسان به طرف کمال پرهیز از گناه و عبادت و محب حق شدن و در نهایت قرب به او پیدا کردن است از این جهت خداوند متعال بندگان مقرب خود را متصف به این حالت دانسته است و ائمه علیهم اسلام فرموده اند: (که هیچ چیز - از امور مادی - نیست مگر اینکه برایش کیل و وزنی است جز اشکهای چشم، زیرا قطره ای از آن دریایی از آتش را خاموش می کند) (۱۳۱۸)) لکن ارزش آن نیز به حسب درجه معرفت انسان متفاوت است و کیفیت ظهور افعال بر حالات گوناگون او تکیه می کند از این جهت آن دارای اقسامی است. و منافات ندارد که تمامی این اقسام از یک نفر ظهور کند به حسب اختلاف حالات و مقاماتش.

۱- گریه از خوف خدا به جهت انجام گناه

اولین مرتبه و موجب برای گریه کردن، توجه به گناهان و عقوبت‌های آن است که این توجه با رقت پیدا کردن قلب به واسطه گریه، انسان را به طرف توبه تحریک می‌کند و با آن آثار از بین می‌رود، از این جهت امام رضا به واسطه پدر بزرگوارش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: (گاهی فاصله بین انسان و بهشت به سبب زیادی گناهانش مانند فاصله بین زمین و عرش می‌باشد پس او به جهت پشیمانی از آن، از ترس خداوند عز و جل گریه می‌کند تا اینکه فاصله بین او و عرش نزدیکتر از پلک چشم به چشمش می‌شود (۱۳۱۹)) و آن حضرت نیز فرمود: کم ممن کثر ضحکه لاعبا یكثر یوم القیامه بکائه و کم ممن کثر بکائه علی ذنبه خائفا یكثر یوم القیامه فی الجنه سروره و ضحکه (۱۳۲۰)، (چه مقدار از افرادی که خنده بیهوده زیاد دارند که روز قیامت گریه اش زیاد خواهد بود و چه قدر از کسانی که گریه آنها بر گناهشان از ترس خداوند زیاد است که روز قیامت در بهشت خوشحالی و خنده زیادی خواهند داشت) و امام باقر به واسطه پدر بزرگوارش علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: (خوشا به حال صورتی که خداوند به آن نظر می‌کند به جهت گریه بر گناهش از ترس خداوند به گونه ای که غیر او از گناه اطلاع پیدا نکند (۱۳۲۱)).

۲- گریه از خوف خدا به جهت مراحل پس از مرگ

انسان مؤمن به جهت اطمینان نداشتن از خود نسبت به آینده اش که پس از این چگونه خواهد بود همواره نگران حالانش پس از این عالم می‌باشد و این گونه نیز باید باشد. هر چند نسبت به رحمت حق تعالی نیز باید امیدوار بود تا حالت بین خوف و رجاء برایش پیش آید، لازمه این نگرانی قدم برداشتن در مسیر اصلاح مراحل آینده اش می‌باشد و یکی از نشانه های این نگرانی، حزن و اندوه و نالان و گریان بودن نسبت به آن است، از این جهت امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: (چرا گریه نکنم و حال آنکه نمی‌دانم باز گشتم به کجاست و می‌بینم نفسم را که به من خدعه می‌کند و روزگار بر من نیرنگ می‌کند و حال آنکه بالهای مرگ بر سرم سایه گسترانده است پس چرا گریه نکنم، می‌گیرم برای بیرون رفتن جانم، می‌گیرم برای ظلمت قبرم، می‌گیرم بر تنگی لحدم، می‌گیرم برای سؤال نکیر و منکر از من، می‌گیرم بر خارج شدنم از قبر، عریان و خوار، در حال سنگینی - اعمال - را بر دوشم می‌کشم گاهی به طرف راست نگاه می‌کنم و گاهی به طرف چپم، می‌بینم که مردم در کار دیگری غیر کار من هستند... (۱۳۲۲) علی علیه السلام می‌فرماید: (و اگر می‌دانستید آن چیزی را که من می‌دانم از اموری که بر شما پنهان شده است - از حالات عالم برزخ - حتما می‌رفتید به بالا بلندیاها و بر اعمالتان گریه می‌کردید (۱۳۲۳)).

۳- گریه برای شوق به بهشت

هر چند بحث در رابطه با گریه از خوف خداست لکن این قسم را برای تکمیل بحث گریه ذکر می‌کنیم، نوع مؤمنین ارتباطشان با خداوند یا برای فرار از عذاب و عقوبت‌های مقرر بر گناهان است و یا برای رسیدن به مواهب مقرر بر طاعات و بهشت خداوند است، گریه ایشان نیز همین طور خواهد بود و هر عملی اثر خاصی دارد که بر آن مرتب می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه فرمودند: (کسی که برای گناهش گریه کند، آن بخشیده می‌شود و کسی که از ترس آتش گریه کند خداوند از آن پناهش می‌دهد و کسی که برای شوق به بهشت گریه کند خدا او را در آن اسکان داده و برایش امانی از وحشت بزرگ قیامت ثبت می‌کند (۱۳۲۴)).

۴- گریه از خوف خداوند به جهت عظمت او

انسان هر مقدار التزامش به دستورات الهی بیشتر باشد آگاهی نسبت به حق تعالی بیشتر خواهد شد و قهرا حالات نفسانیش در

رابطه با او متفاوت می شود یکی از حالات ، ترس انسان است از حق تعالی ، که گاهی ترس از او به جهت عذابش می باشد و گاهی ترس از او به جهت توجه به عظمتش می باشد و نوعا از چنین ترسی به خشیت تعبیر می شود و قرآن کریم نیز می فرماید: انما یخشی الله من عباده العلماء (۱۳۲۵)، (فقط عالمان به خداوند از میان بندگانش از او می ترسند) از این جهت گریه این افراد به واسطه توجه به عظمت حق تعالی است که گاهی از آن غافل می شوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (خداوند بنده ای را روز قیامت عتاب کرده و می فرماید: بنده من از آتش ترسیدی و از من نترسیدی آیا حیا نمی کنی ؟ پس ، بنده سرش را به جهت حیا از او به زیر می افکند (۱۳۲۶)) علی علیه السلام نیز در دعای کمیل عرض می کند: (پس از تحملم نسبت به بلا- آخرت و سختیهای بزرگ آن چگونه است و حال آنکه آن مدتش طولانی و جایگاهش دائمی است و از اهلس تخفیف داده نمی شود زیرا آن از انتقام و سخط تو سرچشمه گرفته است و آن چیزی است که آسمانها و زمین در برابر آن مقاومت ندارند پس من چگونه بتوانم در برابرش مقاومت کرده و حال آن که بنده ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکین و بیچاره ات می باشم (۱۳۲۷)) از این جهت در وحی خداوند به حضرت موسی علیه السلام ذکر شد که : کسی که از ترس من با توجه با عظمتم گریه کند در رفیع اعلی است ، به گونه ای که کسی با او شریک نخواهد بود، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: (کسی که از خشیت خداوند گریه کند خدا او را با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین محشور می کند و ایشان رفیقان خوبی هستند (۱۳۲۸)) البته با این افراد بودن ، معنایش نفی رسیدن به بهشت نیست بلکه بهشت دارای مراتبی است و بهشت این افراد مقامش بالاتر است ، از این جهت در حدیث گذشته از آن به رفیع اعلی تعبیر شد و در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه تعبیر می فرماید که : (کسی که چشمانش از خشیت خداوند اشک بریزد برای او، در برابر هر قطره ای از اشک ، قصری در بهشت است که به در و جواهر زینت شده ، در آن چیزهایی وجود دارد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است (۱۳۲۹)).

۵- گریه از خوف خدا به جهت فراق او

بیان شد که حالات روحی انسان تابع معرفتش می باشد که در اعمال ظاهری او تاءثیر بسزایی خواهد داشت از این جهت کسانی که لذت می برند و معرفت حق تعالی را چشیده باشند دوری از او را برای خود عذاب می دانند و گاهی که به واسطه اشتغالات عادی ، به فراق از محبوب خود مبتلا می شوند، سوز و گدازی در درونشان شعله ور می گردد و به واسطه گریه آن را ابراز می کنند و از آن حالت با گریه ، شکوه خود را به طرف محبوبشان می برند. و در این باره علی علیه السلام می فرماید: البكاء من خيفة الله للبعد عن الله عبادة العارفين (۱۳۳۰)، (گریه از ترس خداوند به سبب دوری و فراق از او عبادت عارفان است) علی علیه السلام نیز در دعای کمیل به خداوند عرض می کند: فبعزتک یا سیدی و مولای اقسام صادقاً لئن ترکنتی ناطقاً... لابیکن علیک بکاء الفاقدين (۱۳۳۱)، (پس به عزت ، سوگند صادقانه می خورم ای آقا و مولایم ، اگر مرا بگذاری سخن بگویم - در آتش -... حتما بر تو گریه می کنم گریه کسانی که از دست داده اند - از تو دور افتاده اند).

۶- گریه از اشتیاق به لقاء خداوند

یکی از حالات محبین واقعی ، اشتیاق به ملاقات با محبوبشان است از این جهت برای اظهار اشتیاق حرکات مختلفی را از خود ظهور می دهند یکی از آنها که با لطافتی همراه است گریه می باشد و روایت (۱۳۳۲) گریه حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام برای اشتیاق به دیدن حق تعالی ذکر شد، و همچنین از رسول خدا و علی علیهما السلام چنین گریه هایی نقل شده است (۱۳۳۳) تا اینکه به حالت غشوه می افتادند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می شد: (آیا خدا گناهان گذشته و آینده شما را نیامرزیده است ؟ - پس چرا اینقدر گریه می کنید - حضرت می فرمودند: آیا بنده شاکری نباشم) بنده شاکر جز برای مولا و

محبت به او، و اشتیاق به لقای او، بندگیش نمی کند. و امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید: (هیچ قطره ای نزد خدا بهتر از این دو قطره نیست، قطره خون در راه خدا و قطره اشک در تاریکی شب که جز خدا را با آن نخواهد (۱۳۳۴)).

آثار گریه از خوف خداوند

آثار گریه از خوف خداوند

این قسمت از زیارت درباره رحمت خداوند به گریه کنانی است که از خوفش می گریند، هر یک از اقسام گریه آثار خاصی دارد که رحمت‌های خاصه خداوند را می طلبد لکن غرض ما در اینجا آن آثار مشترکی است که بر انواع گریه مترتب می شود و هر یک نشانه رحمتی است از طرف پروردگار.

۱- پاک شدن گناهان

یکی از نشانه های پاک شدن از گناه - پس از تحقق شرایط توبه - رقت قلب پیدا کردن است و این حالت، نشانه اش تمایل به خدا و انجام اعمال صالح است، از این جهت گریه از خوف خدا این حالت را می آورد، و علی علیه السلام می فرماید: بکاء العبد من خشية الله يمحص ذنوبه (۱۳۳۵)، (گریه بنده از ترس خداوند گناهانش را پاک می کند) و نسبت به گریه نکردن می فرماید: ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب (۱۳۳۶)، (اشکها خشک نمی شود مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نمی شود مگر به سبب زیادی گناهان).

۲- نورانی شدن دل

پس از اینکه حجاب از دل انسان برطرف شد نورانیت آن ظهور می کند و چون گناه حجاب بزرگی است وقتی با گریه از بین رفت، دل نورانیت پیدا می کند علی علیه السلام می فرماید: البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب (۱۳۳۷)، (گریه از ترس خداوند دل را نورانی کرده و حفظ می کند از اینکه دوباره به طرف گناه رود).

۳- مورد رحمت قرار گرفتن دیگران

گریه از خوف تنها آثار فردی ندارد بلکه آثار اجتماعی نیز دارد و به فرموده علی علیه السلام: (گریه از ترس خداوند کلید رحمت است (۱۳۳۸)) و ظهور این رحمت در اجتماع به اقسام مختلف است چه بسا جلو نزول عقاب‌هایی را می گیرد و گاهی گشایش‌های مادی و معنوی را برای افراد اجتماع در بر دارد، از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: فلوا ان عبدا بکی فی امة لرحم الله عز و جل تلك الامة بکاء ذلك العبد (۱۳۳۹)، (پس بنده ای در بین جمعیتی گریه کند حتما خداوند عز و جل آن امت را به واسطه گریه آن بنده رحم می کند) بنابراین گریه از خوف خداوند متعال، مورد عنایت اوست و رحمت‌هایی را از جانب حق تعالی به دنبال دارد.

فصل بیست و سوم: و الاعانة لمن استعان بك موجودة کمک خدا به طالبین کمک از او

کمک جستن موجودات از خداوند

از آنجا که موجودات در هستی و شئون آن فقیر بالذات در گاه حق تعالی می باشند، وجودا سؤال کننده از او آفریده شده اند و او

نیز آنا فآنا افاضه کننده به آنها می باشد، قرآن کریم می فرماید: یساءله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شاءن (۱۳۴۰)، (آنچه در آسمانها و زمین است از خداوند سؤال می کنند، هر روز او در کاری است) بنابراین تمامی موجودات چه بفهمند یا نه و چه بدانند یا خیر، در ترتب آثار وجودی از خدای متعال کمک می گیرند، انسان در میان آنها تنها موجودی است که ذرات وجودیش از حق تعالی کمک می گیرد و می تواند به آن آگاهی پیدا کرده و در سیر نامحدودش آن را پیاده کند و کمال حقیقی او نیز در پرتو این درک و این عمل است که کمک کننده مستقل در عالم را برای ترتب آثار موجودات و خویش، فقط خدا دانسته و از او بخواهد، قرآن کریم از قول حضرت یعقوب علیه السلام خطاب به فرزندش نقل می کند: والله المستعان علی ما تصفون (۱۳۴۱)، (و خداوند فقط کمک جسته شده است بر آنچه شما توصیف می کنید) این سخن پیامبر توحیدی است که نمی فرماید: من کمک می گیرم بلکه بالاتر می گوید که جز خدا کمک کننده ای نیست و موجودات نیز جز از او کمک نمی گیرند و شبیه این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند. (۱۳۴۲)

انواع کمک گرفتن از خداوند

انواع کمک گرفتن از خداوند

از آنجا که انسان موجود مختاری است که با آگاهی فعالیتهايش را انتخاب می کند از این جهت کمک جستن او از حق تعالی با سایر موجودات فرق دارد و دارای اقسامی است .

۱- کمک گرفتن در امور تکوینی

یکی از جهات امتیاز انسان ، بعد مادی اوست از جهت اینکه فعالیتهای مادی او نیز دارای ابعاد مختلف و گسترده ای است که کمتر موجودی از مخلوقات هستی به این پایه می رسد در عین حال با تمامی این پیچیدگی ، به خداوند وابسته است که اگر او آنی از کمک به انسان دریغ کند نابود می شود، انسان موحد با تاءمل در این خصوصیات ، خود را متکی به این کانون کمال نامتناهی دانسته و در تمامی امور با پیمودن مسیر عادیش ، از او کمک می گیرد از این جهت در شرع مقدس مستحب است کارها با (بسم الله الرحمن الرحیم) شروع شود، علی علیه السلام نیز به محمد بن ابی بکر سفارش می کند: (و اکثر الاستعانه بالله یکفک ما اهمک ، و یعنک علی ما ینزل بک) (۱۳۴۳)، (و زیاد از خداوند کمک بگیر تا امور مهمه ات را کفایت کند و کمک کند بر آنچه به تو نازل می کند) و به امام حسن علیه السلام نیز سفارش می فرماید: و استعنته علی امورک (۱۳۴۴)، (و از او بر امورات یاری می جویی) و در قرآن کریم به دو مورد از موارد مهم ، استعانت به خداوند را در چیره شدن بر امور سفارش می کند: استعینوا بالصبر و الصلاه ان الله مع الصابرين (۱۳۴۵)، (و به صبر - روزه و نماز یاری جوئید زیرا خداوند با صابران است).

۲- کمک گرفتن در امور معنوی

خداوند متعال با فرستادن انبیاء و اولیاء علیهم السلام و دادن ابزار و لوازم به انسان ، کمک مهمی برای حرکت تکاملی او نموده است لکن چون موانعی را نیز بر سر راه او - چه در وجودش و یا خارج وجودش - قرار داده است تا اختیارش را امتحان کند باید برای فائق آمدن بر آنها از او کمک دیگری گرفت و بدون استعانت به حق تعالی ، نمی توان شروع به تحقق هدف کرد و نه در آن ادامه داد، از این جهت خداوند پس از دستور به گفتن: (ایاک نعبد) که ما را متوجه می کند که هدف چیست و کمال حقیقی هم آن است ، دستور می دهد به گفتن: (ایاک نستعین) ، مبنی بر اینکه رسیدن به هدف جز با استعانت از او میسر نیست و ما بتنهایی او

را بندگی کنیم ، علی علیه السلام پس از سفارشات و تنبیهاتی می فرماید: و استعینوا الله علی اداء واجب حقه ، و ما لایحصى من اعداد نعمه و احسانه (۱۳۴۶)، (و از خدا یاری جوید بر اداء حق او و اداء حق آن نعمتها و احسانهای غیرقابل شمارشش) و در جای دیگر پس از سفارش به تقوی می فرماید: و ان تستعینوا علیها بالله (۱۳۴۷)، (و اینکه یاری طلب از خداوند بر تقوی) این اولیاء الهی قبل از سفارش به استعانت از خداوند، خودشان نیز این گونه بودند: و نستعینه علی رعایه حقوقه (۱۳۴۸)، (و از او یاری می جویم بر انجام حقوقش).

کمک خداوند به بندگان

خداوند متعال صفت رحمانیت و رحیمیتش علاوه بر اینکه ابتداء به کمک کردن انسان کرده است ، جوابگوی او نیز در کمک خواهی می باشد و هر مقدار انسان در این جهت صادق باشد و زمینه یاری شدن را ظهور دهد، از جانب او یاری کردن فعلیت پیدا می کند، همان طور که علی علیه السلام به مالک اشتر در فائق شدن بر مشکلات در امور بویژه مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی این زمینه را بیان می فرماید: و لیس یخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانة بالله ، و توطین نفسه علی لزوم الحق ، و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل (۱۳۴۹)، (و والی نمی تواند از عهده آنچه خداوند بر او لازم گردانیده بیرون آید مگر با همت و ورزیدن و کمک گرفتن از خداوند و وادار کردن خویش بر ملازمت با حق و صبر در امور سبک یا سنگین) و وقتی بنده ای این گونه بود یاری خداوند با او می باشد همان طور که فرمود: و ان لکم عند کل طاعه عوناً من الله سبحانه یقول علی الالسنه ، و یتبث الالفئده (۱۳۵۰)، (و براستی برای شما نزد هر طاعتی ، کمکی از خداوند سبحان می باشد که در کلامش آن را گفته است - وعده های او بر طاعات - و دلها را ثبات و طمأنینه می دهد) و در سخن دیگر فرموده است : تنزل المعونه علی قدر المؤونه (۱۳۵۱)، (یاری از طرف خداوند نازل می شود به اندازه زحمت و مشقت کشیدن).

فصل بیست و چهارم : و الاغانه لمن استغاث بک مبدوله فریادرسی خداوند از پناهندگان به او

پناهدگی به خداوند

با توجه به معنای اغاثه و پناه بردن ، معلوم می شود این حالت آن وقت برای موجود پیدا می شود که از چیزی که برای وجودش ضرر دارد احساس خطر کند و به چیزی که این خطر را برطرف می کند پناه برد و خود را از آن ضرر حفظ کند. از آنجا که هر موجودی به حسب مرتبه وجودی خویش نسبت به اموری که به هر صورت با وجودش تضاد داشته باشد، گریزان است و این حالت با خلقت آن توأم است و چون هیچ موجودی مستقلاً نمی تواند دفع ضرر از موجودی کند از این جهت فطرتاً به خداوند متعال پناه برده و او را حافظ خود می داند و انسان نیز از این حقیقت خارج نیست لکن به حسب مرتبه وجودی او و بودن تضادهای مختلف برای وجودش ، در تمامی مراحل می تواند آگاهانه به حق تعالی پناه برد و او را حافظش از رسیدن ضررها بداند و باید این گونه باشد زیرا کمال او نیز به این مرتبه از درک است . قرآن کریم این حقیقت را در رابطه با انسان بیان می کند، و کلام حضرت هود علی نبینا و آله و علیه السلام را پس از اتمام حجت با قومش بیان می کند که خداوند قومی غیر شما را به جای شما قرار می دهد و هیچ ضرری هم به او وارد نمی کنید، سپس می فرماید: ان ربی کل شیء حفیظ (۱۳۵۲) (براستی پروردگام بر هر چیزی حافظ است)، و همچنین نسبت به ضرر نزدن به طور استقلالی شیطان به کسی و اینکه سلطه او برای امتحان ایمان به آخرت است ، می فرماید: و ربک علی کل شیء حفیظ (۱۳۵۳) (پروردگارت بر هر چیزی حافظ است) و به طور کلی برای حفاظت از ورود امور ضرر زننده که به امر خداوند وارد می شود می فرماید: لله لله له معقبات من یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله (۱۳۵۴) (برای

خداست تعقیب کنندگانی از پیش روی انسان و از پشت سرش که او را از امر خداوند - نزول انواع عذاب - حفظ می کند).

اموری که باید از آنها به خداوند پناه برد

انسان به اعتبار ابعاد وجودیش، امور متضادی دارد که در رابطه با او شرآفرین است و او را متضرر می کند، هم به اعتبار مادیتش و هم به اعتبار جنبه روحیش، به اعتبار اول چون زندگانی مادی محدود است ضررهای آن نیز محدود است و از اهمیت بسزایی برخوردار نیست هر چند از نظر شرع تا آن مقدار که در تحت قدرت و اختیار بشر است باید از آن پیشگیری و دفاع کرد، لکن جنبه روحی از اهمیت فراوانی برخوردار است زیرا ضرر در آن جهت با حیات ابدی تنافی دارد و تحملش قابل تصور نیست از این جهت باید در همین علم از امور ضرر زننده به حیات ابدی روح با فراهم کردن زمینه پیشگیری و دفاع از آنها، همواره به خداوند پناه برد و در برابر آنها از او استمداد جست و به او استغاثه کرد تا ما را پناه داده و حفظ نماید، و مبتلاء به شقاوت ابدی نگردیم، و به حسب مراتب ایمان امور ضرر زننده مختلف می شود، آنها عبارتند از هوای نفس و شیطانهای جنی و انسی و هر چیزی که ما را از خداوند متعال دور کند از اوصاف رذیله و توجهات شرک آلود، چنانچه خداوند به پیامبرش امر می کند که این طور بگو: و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرونی (۱۳۵۵)، (بگو پروردگارا، به تو پناه می برم از وسوسه های شیطانها و پروردگارا به تو پناه می برم از اینکه نزد من حاضر شوند). و دو سوره مستقل در این زمینه بر او نازل شده است و دعاهای وارده از ائمه علیهم السلام بر استغاثه ها، بویژه دعاهای صحیفه سجادیه زیرا ایشان آگاهند از مقدار دشمنی این دشمنان و ضعف انسان از مقابله مستقیم و بتنهایی با آنها و قدرت حق تعالی بر پیروزی بر آنها و هر مقدار این آگاهیها بیشتر باشد استغاثه بیشتر و شدیدتر خواهد بود. امام سجاد علیه السلام پس از تقاضای عافیت کامل در دنیا و آخرت از خداوند متعال عرض می کند: (و من و ذریه ام را پناه ده از شیطان رانده شده و از شر جانور کشنده و غیر کشنده و همه جانوران و چشم زخم و از شر هر شیطان سرکشی، و از شر هر پادشاه ستمگری و از شر هر شخص فرو رفته در ناز و نعمتی که دیگران را به خدمت وامی دارد، و از شر هر ناتوان و توانا و از شر هر بزرگواری و پستی و از شر هر کوچک و بزرگی، و از شر هر نزدیک و دوری، و از شر هر کس از جن و انس که برای پیامبرت و اهل بیتش جنگی را به پا نموده، و از شر هر جنبه ای که تو بر آنها تسلط داری، زیرا تو بر صراط مستقیم می باشی (۱۳۵۶)).

پناه دادن خداوند

خداوند متعال به مقتضای صفت رحیمیتش، هر کس واقعا به او پناه برد، صفت خاصه اش - مغیث - را ظهور می دهد و او را از آن چیز پناه داده و مانع می شود که به او ضرر بزند، همان طور که نسبت به اولیانش این طور بوده است و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: وقتی حضرت موسی علیه السلام بر فرعون وارد شد این دعا را خواند **لله اللهم انی ادرء بک فی نحره و استجیر بک من شره و استعین بک** (۱۳۵۷)، (پس خداوند امنیت قلب فرعون را مبدل به خوف کرد). البته اگر شرایط پناهندگی فراهم باشد و مصلحت هم باشد که او پناه دهد، زیرا گاهی انسان واقعا نسبت به امر ناگواری مانند دشمن خارجی یا مرض یا امور ناگوار عالم ماده به خداوند پناه می برد لکن مصلحت نیست آنها از او دفع شود و خداوند می خواهد بنده اش را امتحان کرده، یا گنااهش را پاک کند و یا به مقامات بالاتر ترفیعش دهد و یا ماهیت دشمنش را آشکار کند، همان طور که نسبت به اولیانش گاهی این چنین بوده است و به عنوان نمونه حضرت موسی و هارون برای نابودی فرعون، دعا کردند و به طرف خدا استغاثه نمودند ولی پس از چهل سال مستجاب شد، از این جهت امام سجاد علیه السلام عرض می کند: و اشبه الاشیاء بمشیتک و اولی الامور بک فی عظمتک، رحمه من استرحمک و غوث من استغاث بک (۱۳۵۸)، (و شبیه ترین چیزها به خواسته ات و سزاوارترین امور به تو در عظمتت،

رحمت کسی است که از تو رحمت طلب می کند و فریادرسی از کسی است که به تو پناه می برد) و همچنین عرض می کند: و اغاثتک قریب من المستغیثین (۱۳۵۹)، (و فریادرسی تو نزدیک است برای فریادکنان) و این صفت خداوند آن قدر ظهور دارد که امام رضا علیه السلام یکی از علت‌های غرق شدن فرعون را استغاثه او به حضرت موسی علیه السلام معرفی کرده و می فرماید: (او به خداوند استغاثه نکرد پس خداوند عز و جل به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی؛ به فریاد فرعون نرسیدی چون او را خلق نکرده بودی و اگر به من استغاثه کرده بود حتما به فریادش می رسیدم و لکن وقتی تو را خواند کارش را به تو واگذار کردم (۱۳۶۰)) البته کفر طولانی فرعون مانع اصلی از این توجه شد، و شبیه به این تعبیر درباره قارون نیز آمده است که خداوند فرمود: (ای موسی؛ به عزت و جلال و بخشش و بزرگی و برتری مقام سوگند؛ اگر قارون همان طور که تو را خواند مرا می خواند حتما او را اجابت می کردم (۱۳۶۱)) و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: (وقتی حضرت یونس علیه السلام به دریایی گذشت که قارون در آن بود، قارون به فرشته موکل بر خویش گفت: این سر و صدا چیست که می شنوم؟ فرشته به او گفت: این یونس است که خدا او را در شکم ماهی حبس نموده است، هفت دریا را گشته تا به این دریا رسیده است پس این صدا و ترس برای مکان اوست، به او گفت: آیا اجازه می دهی با او سخن بگویم؟ گفت اجازه دادم، قارون به حضرت یونس گفت: چرا به سوی پروردگارت توبه نکردی؟ همین کلام را حضرت یونس به او فرمود: قارون گفت: توبه من به حضرت موسی واگذار شد ولی او توبه مرا قبول نکرد، اگر تو به طرف خدا توبه کنی در اولین قدم او را پذیرای خود می یابی (۱۳۶۲)). بنابراین رحمت و اسعه خداوند بگونه ای است که هر کسی اگر واقعا به طرف او برود و او را پناه خود بداند او پناهِش می دهد.

فصل بیست و پنجم: وعداک لعبادک منجزه بر آورده شدن وعده های خداوند

تفضل خداوند نسبت به اطاعت کنندگان

خداوند متعال لطف‌های مختلفی به بندگانش دارد، از طرفی به ایشان نعمتهای غیر قابل (۱۳۶۳) شمارش عنایت فرموده است و به این جهت عقل حکم می کند که باید از او اطاعت کنی و فرامینش را دقیقا مراعات کرده و اموری را که نهی کرده است مرتکب نشوی که اگر او را مخالفت کنی مستحق عقوبت می باشی، و از طرف دیگر برای رساندن ایشان به نعمتهای دیگرش، دستوراتی به آنها داده است و این دستورات نیز از نعمتهای (۱۳۶۴) اوست که مطابق با مصالح وجودی آنها می باشد، و در عین حال برای ترغیب ایشان به انجام دستورات، وعده های بی شماری از ثواب برای مطیعین داده است به گونه ای که هیچ گاه از نظر عقل بنده طلبکار از خداوند نمی باشد بلکه این لطف خاصی است به ایشان که آن از کرم وجود بی پایان خدا سرچشمه می گیرد همان طور که علی علیه السلام نیز می فرماید: لکنه سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطیعوه، و جعل جزاءهم علیه مضاعفه الثواب تفضلا منه (۱۳۶۵)، (لکن خداوند سبحان حقه اش را بر بندگان اطاعتش قرار داده و جزای ایشان را بر خویش زیاد شدن ثواب، به سبب تفضلی از طرف خویش مقرر فرموده است) حتی به این مقدار نیز اکتفا نکرده بلکه می فرماید: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها (۱۳۶۶)، (کسی که کار نیکی انجام دهد پس برای او ده برابرش می باشد) و در بعضی از آیات می فرماید: من جاء بالحسنه فله خیر منها (۱۳۶۷)، (کسی که حسنه ای انجام دهد برای او بهتر از آن خواهد بود) ولی در طرف معصیت فرموده است: و من جاء بالسیئه فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون (۱۳۶۸)، (کسی که کار بدی انجام دهد جز به مانند آن جزا داده نمی شود در حالی که ظلم نمی شود). در فرمایشات (۱۳۶۹) مفسرین کلامش آمده است که کسی که قصد کار نیک کند یک حسنه برایش نوشته می شود و کسی که قصد کار بد کند برایش نوشته نمی شود و همچنین نوشتن معصیت تا هفت ساعت به تاءخیر می افتد تا شاید توبه کند و پس از نوشتن نیز جای برطرف کردنش به واسطه توبه باقی می باشد که بحث آن گذشت، با این بیانات اگر وعده ثواب و پاداش دهد آن جز تفضل

و عنایت خاص او نمی باشد نه اینکه انسان مستحق آن باشد یا مستحق آن بشود. امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: (کسی که خداوند بر عملی به او وعده ثواب دهد آن را می دهد، و کسی که خداوند بر عملی به او وعده عقابی دهد خداوند نسبت به آن مخیر است (۱۳۷۰)). این یک بحثی است که در علم کلام (۱۳۷۱) علمای عقاید به آن پرداخته اند.

وعده ثوابهای بیشتر

یکی از مباحثی که نوعاً به ذهن می آید و مطرح نیز می شود و برای اذهان عادی قابل هضم نمی باشد، آن است که چطور می شود برای اعمال محدود و کمی که انسان انجام می دهد این همه ثواب و پاداش مترتب شود و انسان چه قدر به آنها نیاز دارد؟ جوابش این است که اولاً تفضل خداوند و کرمش بی پایان است و با توجه به اوصاف کمالیه او این استبعاد بی مورد است و ثانیاً انسان پس از این عالم، زندگی ابدی برایش مقرر شده است که در این زندگانی نیاز بی پایان نسبت به تفضل و عنایات الهی دارد و ثالثاً تمامی این ثوابها برای نوع انسانها باقی نمی ماند بلکه با ارتکاب معصیت آنها را از دست می دهند بنابراین نه تنها چنین وعده هایی لغو نیست بلکه در جایگاه خودش متحقق می شود.

در اینجا متذکر مناجاتی از امام سجاد علیه السلام می شویم، و لو کافات المطیع علی ما انت تولیته لا و شک ان یفقد ثوابک و ان تزول عنه نعمتک و لکنک بکرمک جازیته علی المدۃ القصیره الفانیۃ بالمدۃ الطویلۃ الخالده، و علی الغایۃ القریبۃ الزائلۃ بالغایۃ المدیده الباقیه (۱۳۷۲)، (و اگر مطیع را بر آنچه (عملش که) تو او را بر آن موافق کردی پاداش میدادی، نزدیک بود که پاداشت را نیاید و نعمت از او زایل شود - چون عمل انسان چیزی نیست تا پاداش در برابرش قرار گیرد - ولی تو به کرم و بزرگواریت او را بر عمل در مدت کوتاه از بین رفتنی به پاداشی طولانی و جاودانی و بر غایت نزدیک نابود شدنی، به غایت مدت دار باقی، پاداش می دهی).

فصل بیست و ششم: و زل من استقالک مقاله دستگیری خداوند از سقوط لغزش کنندگان

معنای اقاله خداوند

اقاله به معنای به هم زدن معامله به صورت یک طرفه است یعنی گاهی در معاملات طرفین شروطی را می کنند برای ضرر ندیدن در آن، تا بتوانند معامله را به هم بزنند، در این صورت صاحب شرط حق به هم زدن را دارد و طرف دیگر حق ندارد جلوی او را بگیرد ولی اگر شرط محقق نشد یا تمامی شروط را فسخ کردند، هیچ گاه حق به هم زدن معامله را ندارند، در شرع مقدس مستحب است در این صورت اگر یک طرف خواست به هم بزند، طرف دیگر اقاله کند و یک طرفه معامله را به هم بزند، با این بیان اگر رابطه بین مولی و بنده را ملاحظه کنیم می بینیم که همواره رابطه یک طرفی است یعنی خداوند متعال حق مطلق دارد که بر بندگان شروطی را در روابطشان با خویش بگذارد که اگر از فرمان سرپیچی کردند حق مجازاتهای سنگین داشته باشد و کسی جلو او را نمی تواند در انجام آن بگیرد و چنین حقی را نیز در زبان وحی به رسولانش اعلان فرموده است لکن نوید بخشش و چشم پوشی از آنها را نیز داده است که این نوید فقط اعلان یکطرفه از جانب اوست، بدون اینکه بنده در این جهت نیز بر او حقی پیدا کند، پس تمامی بخششهای خداوند اقاله او حساب می شود لکن خواستن بنده به زبانهای مختلف تحقق پیدا می کند و لطیف ترین زبانها زبان استقاله است که او را صاحب حق در عدم بخشش بدانیم لکن در عین حال طلب اقاله کنیم تا از سقوط ما در گناهان جلوگیری کند، از این جهت علی علیه السلام می فرماید: فارعوا عباد الله ما برعایته یفوز فائزکم، و باضاعته یخسر مبطلمکم. و بادروا آجالکم باعمالکم؛ فانکم مرتهنون بما اسلفتم، و مدینون بما قدمتم. و کان قد نزل بکم المخوف، فلا رجعة لتالون، و لا عثرة

تقالون (۱۳۷۳)، (پس مراعات کنید بندگان خدا آن چیزهایی را که با رعایتشان رستگار می شود و با ضایع کردنشان به خسارت می افتید، پیشی بگیریید بر مرگهای خود با اعمالتان، زیرا شما در گروهی آن چیزی هستید که پیش می فرستید و جزا داده می شوید به آنچه پیش می فرستید و مانند اینکه امر ترسناک - مرگ - بر شما نازل شده پس نه می توانید برگردید و نه از لغزشی اقاله می شوید) و این سفره رحمت بی کرانی است که خداوند متعال در این عالم برای بندگان گسترانده است که اقاله آنها را می پذیرد، علی علیه السلام می فرماید: فرحم الله امرا استقبل توبته، و استقال خطیئته، و بادر منيته (۱۳۷۴)، (پس خداوند رحمت کند کسی را که بر توبه اش روی آورد و از لغزشش اقاله طلب کند و بر مرگش پیشی گیرد - نگذارد با آمدنش غافلگیر شود -) و یکی از زمینه های بسیار خوب موفقیت به اقاله به پیشگاه خداوند و قبول آن، اقاله ماست از لغزشهای دیگران در رابطه با خویش، زیرا با این کار این صفت الهی را در خود ظهور می دهیم و قابلیت پیدا می کنیم که خداوند نیز این صفتش را بر ما ظهور دهد، علی علیه السلام می فرماید: اقبلوا ذوی المروءات عثراتهم (۱۳۷۵)، (لغزشهای صاحب مروت و مردانگی را - که حاضر شده است به شما اظهار لغزش کند - اقاله کنید).

فصل بیست و هفتم: و اعمال العالمین لدیک محفوظه محفوظ بودن عمل عاملین نزد خداوند

حفظ اعمال نزد خداوند

با توجه به علم بی پایان خداوند متعال و اینکه علم او مانند علوم ما نیست که از راه اسباب و وسایل حسی یا خیالی یا عقل حاصل شود بلکه علم او احاطه به موجودات و خصوصیات وجودیه ایشان دارد، علم او نسبت به اعمال ما و حفظ آن، بهتر روشن می شود. قرآن کریم می فرماید: و ربك علی كل شیء حفیظ (۱۳۷۶)، (و پروردگارت بر هر چیزی حافظ است) لکن در عین حال برای اتمام حجت بر انسان که هنگام حسابرسی اعمال، آنها را انکار نکند، خداوند متعال حافظین معصومی را که از ملائکه می باشند بر اعمال گمارده است که بر خصوصیات اعمال و نیت انسان نیز آگاهند، می فرماید: لله و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون (۱۳۷۷)، (و همانا بر شما حافظینی گمارده شده که نویسنده بزرگواری هستند، می دانند آنچه را که انجام می دهید) و چون انسان در عالم ماده قرار گرفته است و اعمالش مانند سایر امور مادی محکوم است به قوانین ماده، خیال می کند با حرکت و تغییر و زوال و حدوت مستمر عالم ماده، اعمال او نیز محکوم به این قوانین است از این جهت می فرماید: ام یحسبون انا لانسمع سرهم و نجاوهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون (۱۳۷۸)، (آیا گمان می کنند - کفار و مجرمین - که ما نهان و رازشان را نمی شنویم بله و حال آنکه رسولان ما نزد ایشان هستند - و اعمالشان را - می نویسند) یعنی نه تنها ما را به درون آنها آگاهییم بلکه فرستادگانی نیز داریم که حتی نیت آنها را ثبت می کنند، خداوند متعال به این مقدار هم اکتفا نمی کند بلکه برای نشان دادن به انسان که عالم و خالق و زمامدار آن چقدر محکم و استوار است و چیزی از حیطه علم و قدرت او خارج نیست می فرماید: و ما تکنون فی شاءن و ما تتلوا منه من قرآن و لاتعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه و ما یعزب عن ربك من مثقال ذره فی الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین (۱۳۷۹)، (و در کاری نمی باشی و نمی خوانی از قرآن، و عملی انجام نمی دهید مگر اینکه ما بر شما گواه هستیم هنگامی که فرو می روید در آن، و از پروردگارت پوشیده نیست به اندازه مثقالی از ذره در زمین و آسمان و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر مگر اینکه در کتاب آشکار می باشد) نه تنها اعمال انسان نزد خداوند و حافظین و کاتبین اعمال محفوظ است بلکه آثار آنها نیز ثبت می باشد، می فرماید: و نکتب ما قدموا و آثارهم (۱۳۸۰)، (و آنچه پیش می فرستند و آثارشان را می نویسم) از این بیانات ثابت می شود علم خداوند به دقایق و جزئیات اعمال و باطن آنها.

تأثیر توجه به مراقب بودن خدا بر اعمال

توجه انسان به خداوند متعال حتما تاءثیر مثبتی در وجود او و حرکات و سکنااتش می گذارد، و چون او دارای ابعاد مختلفی است توجهش به خداوند از هر جهت و صفت و اسمی، تاءثیر خاصش را می گذارد، غرض از ذکر اسماء و صفات الهی، علاوه بر بیان حقایق، توجه دادن انسان است به حق تعالی از آن دریچه، تا آثارش را مترتب کند، توجه دادن به علم خداوند و حافظ بودن او نسبت به اعمال و نوشتن آنها به وسیله وسایط فیض، نقش تربیتی مهمی در اعمال انسان دارد که او را از درون کنترل می کند و به اصلاح آنها و می دارد و تنها راه اصلاح ریشه ای چنین توجه پیدا کردنی است و هر مقدار این توجه بیشتر و عمیق تر باشد، مواظبت انسان بیشتر و عمیق تر خواهد بود و خداوند متعال وقتی بخواهد انسانها را از مخالفت برحذر دارد، کلمه رقیب را که به معنای حافظی است که اعمال را ثبت می کند تا در وقتش به رخ انسان کشیده و او را مؤاخذه کند، درباره خود به کار می برد، از این جهت پس از بیان خلقت انسان و امر به تقوا در رابطه با ایجاد نسل پاک و حفظ روابط اجتماعی سالم، می فرماید: ان الله کان علیکم رقیبا - (خداوند بر شما مراقب است) علی علیه السلام می فرماید: (۱۳۸۱) لَلّهُ لَلّهُ رَحِمُ اللّهِ اَمْرًا سَمِعَ حَكَمًا فَوْعَى، و دَعَى اِلَى رِشَادِ فِدْنَا، و اَخَذَ بِحِجْزَةِ هَادِ فَنَجَا، رَاقِبٌ رِبَةً، و خَافَ ذَنْبَهُ، قَدَمٌ خَالِصًا، و عَمَلٌ صَالِحًا... (۱۳۸۲)، (خدا رحمت کند کسی را که حکمتی را بشنود پس آگاه شود و به راه رشد دعوت شود پس به آن نزدیک شود و دامن هدایت کننده ای را بگیرد تا نجات یابد، مراقب پروردگارش بوده و از گناهش بترسد، خالصانه پیش آید و عمل صالح انجام دهد...) و خداوند در حدیث معراج به پیامبرش می فرماید این دسته را وارد بهشت می کنم کسی که: یحفظ علمی و نظری الیه (۱۳۸۳)، (و حفظ کند علم و نظرم را به سوی خویش) و نسبت به حیات باقیه می فرماید: فِهَى الذی ... یذکر علمی به ویراقبى باللیل و النهار و عند کل سیئة و معصیة ... فاذا فعل ذلک اسکنت قلبه حبا حتى اجعل قلبه لی و فراغته و اشتغاله و همه لی (۱۳۸۴)، (پس آن برای کسی است که ... متذکر علمم به خویش باشد و نزد هر گناهی در شب و روز مراقب من باشد... پس وقتی که این کار را کرد محبت به خود را در قلبش ساکن می کنم تا اینکه قلب و فراغت و اشتغال و همتش را برای خودم قرار دهم).

فصل بیست و هشتم: و ارزاقک الی الخلاق من لدنک نازلۀ نزول رزق موجودات از طرف خداوند

رازقیت خداوند برای موجودات

رزق به آن چیزی گفته می شود که بقاء موجودات به آن است و چون خداوند متعال موجد موجودات است موجد چیزهایی هم که به حسب خلقتشان، بقا آنها به آن است می باشد از این جهت می فرماید: و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها (۱۳۸۵)، (و هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه رزقش به عهده خداوند است و او محل قرار و محل کوچ آنهاست را می داند) یعنی لازمه خالقیت او این است که این امر را نیز خود به عهده گرفته باشد، البته چون خلقت موجودات از حق تعالی به واسطه اسباب و مسببات است آنها نیز به اذن او دخالت در بقاء موجودات و رزق آنها دارند از این جهت خداوند رزاق بالذات و خیرالرازقین است و موجودات ابزار رازقیت او می باشند، قرآن کریم پس از نقل تقاضای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از خداوند نزول مائده را از آسمان، خطاب آن حضرت را به خداوند بیان می کند: و ارزقنا و انت خیر الرازقین (۱۳۸۶)، بنابراین رازقیت خداوند از شئون ربوبیتش نسبت به موجودات می باشد که به واسطه وسایط فیض و اسباب و مسببات این عالم از ناحیه خداوند جاری و نازل است.

انواع رزق

انواع رزق

از آیات قرآنی استفاده می شود که به حسب نیاز موجودات در بقائشان برای رزق اقسامی است .

۱- رزق مادی

و آن اموری است که تمامی موجودات در عالم ماده بقاء جنبه مادی آنها به آن است که شامل انسان و سایر موجودات می شود و خداوند متعال برای رسیدن به آن برای هر موجودی ، ابزار و شرایط مناسب آن موجود را فراهم نموده است حتی مورچه (۱۳۸۷) نیز برای رسیدن به آن باید حرکاتی را انجام دهد و در استعمال رزق در قرآن نوعاً، این رزق مراد است .

۲- رزق معنوی

و آن اموری است که بقاء موجود از جهت روحی و جنبه معنوی به آن است و این امر مربوط به انسان و موجودات شبیه به او می باشد و شامل تمامی اموری که حیات معنوی او به آن است می شود مانند ارسال رسولان الهی و نزول کتب آسمانی ، و برای او ابزاری نیز برای رسیدن به این رزق فراهم شده از قبیل عقل ، تمایلات الهی و فطری ، فکری ، اراده و انتخاب ، قرآن کریم از این امور به عنوان رزق صراحتاً تعبیر نکرده است لکن برای آثار تبعیت از آنها تعبیر رزق را آورده است و در جایی پس از اوصاف مؤمنین می فرماید: اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم (۱۳۸۸)، (ایشان مؤمنین حقیقی هستند برایشان نزد پروردگارشان درجات و مغفرت و رزق کریم است) و مراد از رزقی که با کرامت توصیف شده است درجات قرب انسان به خدا می باشد که به حسب درجات ایمان ، درجاتی از این رزق معنوی را خداوند نازل می فرماید.

زمینه های گشایش و محرومیت از رزق

با بیانات گذشته روشن شد که خداوند متعال رازق بالذات تمامی موجودات است لکن برای انسان زمینه هایی را ایجاد کرده است تا به طور عادی از این طریق رزق را نازل گرداند و آن تفکر و تامل در پیدا کردن کار مناسب با وضع جسمانی و شائن اجتماعی و کسب علم در این جهت اگر نیاز به تحصیل علم دارد، یا مشورت با اهل آن در صورت قصور فکر از رسیدن به شغل مناسب ، سپس آن را از راه حلال به دست آوردن و درآمدش را با اندازه گیری در مسیر حلال خرج کردن بدون اسراف و تبذیر و به اندازه کفایت بودن ، این امور زمینه های کلی برای رسیدن به رزق مناسب برای انسان مؤمن است . تعبیر زمینه را به کار بردیم ، زیرا تمامی اسباب و مسببات در بقاء وجود موجودات و انسان به دست خداوند است و مطابق فرمایشات ائمه علیهم السلام ما فقط ماء موریم در این مسیر حرکتی کنیم بعنوان مثال در مغازه (۱۳۸۹) را باز کرده و جنس مناسب تهیه کرده و در معرض فروش بگذاریم و نیز خود را زیاد به رنج و تعب (۱۳۹۰) نیندازیم و سعی کنیم از راه حلال باشد زیرا رزق مؤمن از این راه تقسیم شده است و قطعاً (۱۳۹۱) به آن می رسد هر چند از راههایی که گمان (۱۳۹۲) نمی کرده است و از خداوند نیز رزق (۱۳۹۳) واسع را بخواهد و در مخارج میانه روی را اساس کار خود قرار دهیم که به فرموده (۱۳۹۴) ایشان ، باعث می شود امر محدودی رشد کند و آن نصف زندگی است و مانع هلاکت است و با مراعات این امور باید به مسبب الاسباب توجه داشت که او مدیر و مدبر و رازق واقعی است و اگر چنانچه این امور، سبب گشایش در زندگی و اداره آن به حسب متعارف نگردید و انسان در تنگنای زندگی قرار گرفت ، باید دانست (۱۳۹۵) که مصلحتی در کار است که ما آن را نمی دانیم و شاید حفظ دین در گرو آن باشد ولی خداوند متعال می داند، همان طور که امور دیگر این عالم نیز این گونه است از قبیل مرض و گرفتاریهای دیگر، آنجا باید راضی به قضای الهی بود البته وظایف دیگری پس از آن بعهد خود و دیگران می باشد و الان در صدد بیان آن نیستیم ، به هر حال رسیدن (۱۳۹۶) به دنیان و نرسیدن به آن ، برای انسان امتحان است تا صفات درونی و ارتباطش با عالم غیب ، سنجیده شود، و هیچ کدام بطنهایی

ملاک خوبی و بدی انسان نمی باشد و همان طور که میانه روی (۱۳۹۷) در زندگی و صدقه دادن (۱۳۹۸) زمینه نزول رزق و برکت در زندگی و نیازمند نشدن می باشد، آزاد بودن در مخارج و اندازه گیری (۱۳۹۹) نکردن در زندگی و اسراف و تبذیر که خود گناهی است و نیز بعضی از گناهان دیگر مانند زکات ندادن (۱۴۰۰) و کم فروشی از زمینه های محرومیت از رزق می باشد، البته خداوند متعال امثال این بلاها را گاهی برای کفار و منحرفین از دینش نازل می کند تا آنها نیز عبرت گرفته و به طرف خداوند رجوع کنند، لکن نوعا این گونه نیست تا اینکه بر ایشان اتمام حجت شود و ظرفیتشان از گناه و آلودگی سرشار شود.

آثار توجه به رازقیت خداوند

آثار توجه به رازقیت خداوند

همان گونه که گفته شد توجه به هر یک از اسماء و صفات الهی تاءثیراتی فردی و اجتماعی در وجود انسان دارد و از جمله این صفت می باشد - البته این آثار عمدتا بر رازقیت خداوند در امور مادی مترتب می شود - و آنها عبارتند از:

الف - نگرانی نداشتن نسبت به رزق

انسان در میان موجودات به لحاظ ساختمان وجودی که برایش مقرر شده است موظف است که برای امرار معاش خود از تهیه مسکن و لباس، خوراک و سایر چیزهایی که در بقایش به آن نیاز دارد، اقدام کند و چنانچه در یکی از این شئون سستی و تخلف کند مؤ اخذ نیز می شود و یکی از کسانی که دعایش مستجاب نمی شود کسی است که بدون فعالیت در طلب رزق، از خداوند رزق طلب کند، خداوند به او می فرماید: مگر راهش را برایت فراهم نکردم چرا از راهش نرفتی؟ و ائمه علیهم السلام دوست ندارند که مؤ منین، خود را سربرار دیگران بکنند و به دلیل تنبلی و سستی دنبال کسب و کار نروند تا مبتلا (۱۴۰۱) به فقر شده و مجبور شوند نزد هر کس و ناکسی دست دراز کنند و آبروی خویش را بریزند، از این جهت علی علیه السلام به خداوند عرض می کند: (خدایا چهره ام را با دارایی حفظ کن و آبرویم را با در تنگنا قرار گرفتن مریز، تا از طالبین رزق تو، رزق طلب کنم و دل مخلوقات بدت را به دست آورم و مبتلا شوم به ستایش کسی که به من می دهد و امتحان شوم به مذمت کردن کسی که از من منع می کند و تو پشت سر تمامی این امور، زمامدار دادن و منع کردن می باشی (۱۴۰۲)) و از طرف دیگر به دستور ائمه علیهم السلام رزقی را طلب می کنند که به اندازه کفایت باشد به طوری که به تکاثر نینجامد، و در عین حال انسان مؤ من خود و دیگران را روزی رسان نمی داند بلکه فعالیتها را زمینه ساز برای نزول رزق از طرف حق تعالی می داند زیرا به گفته خداوند ایمان دارد که رزق انسانها از طرف او تاءمین شده است، و فی السماء رزقکم و ما تدعون فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون (۱۴۰۳)، (و در آسمان رزق شما و آنچه به آن وعده داده شده اید - بهشت موجود است پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آن - رزق حتما حق است مانند سخن گفتن شما) و نیز مکرر فرموده است که: الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر (۱۴۰۴)، (خداوند گشایش می دهد رزق را برای کسی که بخواهد و تنگ می گیرد) علی علیه السلام در یک کلام جامعی می فرماید: (بدانید به علم یقینی که خداوند قرار نداده است برای بنده هر چند تلاشش زیاد باشد و سخت کوش باشد و چاره اندیش اش قوی باشد، بیشتر از آنچه در لوح محفوظ برایش مقرر کرده و مانع نمی شود بین بنده در حال ضعف و کم کاریش و بین آنچه برای او در لوح محفوظ مقرر فرموده است، و کسی که این مطلب را بشناسد و به آن عمل کند، راحت ترین مردم است در حالی که در منفعت می باشد و کسی که آن را رها کند و در آن شک داشته باشد سرگرمترین مردم است در حالی که در ضرر است، و چه قدر افرادی که در حال نعمت، به واسطه آن عقب گرد می کنند و چه کسانی که در حال ابتلاء به واسطه آن جلو می روند پس ای

کسی که سود می طلبی شکر را زیاد کن و از عجله ات کم کن و نزد نهایت رزقت - به اندازه کفایت توقف کن (۱۴۰۵)) از این بیانات استفاده می شود که خداوند طبق مصالحی که فقط خودش می داند برای هر کسی رزق معینی را مقرر فرموده است و باید در مسیر رسیدن به آن نیز تلاشی بکند و از تمامی اسباب مقرر برای رسیدن به آن فکر و تدبیر و یا مشورت با اهلس و سپس اراده و به کار بستن توان - بهره گیرد و همتش رسیدن به کفایت در رزق باشد و خود را روزی رسان نیز نداند و بداند که گاهی تلاشهای زیاد بی مورد است و اگر هم به رزق بیشتری برسد شاید موفق به استفاده از آن نشود، و با این توجهات برای انسان مؤمن آرامشی در کسب رزق پیدا می شود که برای دیگران نمی باشد به گونه ای که رزقش را در مسیر شکرگزاری از حق تعالی خرج می کند و اگر به مواهب بیشتری دست یابد به دیگران رسیدگی می کند، چون خداوند را روزی رسان مستقل می داند و به فرموده علی علیه السلام: کلکم عیال الله و الله سبحانه کافل عیاله (۱۴۰۶)، تمامی شما عیال و روزی خور خداوند هستید و خداوند سبحان متکفل عیالش می باشد) و فکر و قدرت و اراده و علم خود و دیگران را زمینه ساز رسیدن به رزق نازل شده از طرف خداوند می داند، روی این حساب با یک دلگرمی و آرامش به وعده های الهی نسبت به دادن رزق، در صحنه کار و تلاش و توسعه و حتی ذخیره (۱۴۰۷) کردنی که مخالف با دستور الهی نباشد، قدم می گذارد لکن در این راه خودکشی نمی کند فقط به اندازه توانش فعالیت می کند به طوری که با فعالیتهای دیگر روحش تنافی نداشته باشد زیرا به فرموده علی علیه السلام: لا ینال الرزق بالتنعنی (۱۴۰۸)، (بانه رنج و زحمت افتادن به رزق نمی توان رسید). و این مطلب که در روایات فرموده اند به فکر رزق آینده ات مباش و به فکر رزق همان روزی باش که در آن هستی، برای این است که توجه ما از خداوند قطع نشود و آرامش درونی به هم نخورد و تنها به فکر رسیدن به رزق نباشیم، روشن است اگر کسی توجه به رازقیت خداوند نداشته باشد، همواره اشتغال درونیش به رسیدن به رزق می باشد و از نیازهای فراوان روحش غافل شده، علاوه بر پیدا کردن مرضهای روانی، یک روح گدامنشی پیدا می کند که همواره چشمش به دست این و آن است که به او کمک کنند یا سراغ او بیایند، یا نزد اهل دنیا کرنش کند و امثال این امور که با روح استغنا انسان از غیر خدا ناسازگار است، از این جهت علی علیه السلام می فرماید: ارض من الرزق بما قسم لک تعش غنیا (۱۴۰۹)، (راضی باش به آن رزقی که قسمت شده تا با حالت بی نیازی زندگی کنی).

ب - طمع نداشتن به داراییهای دیگران

انسان موجودی است که خلقتش بر اساس اجتماع و بقاء آن، روابط اجتماعی و تبادل املاکش با دیگران بنا نهاده شده است لکن انسان مؤمن با توجه به مطالب گذشته با حفظ ساختمان خلقتش و ایجاد روابط اجتماعی سالم و صالح، بر اساس دستورات خداوند متعال، هیچ گاه چشم داشت به داراییهای دیگران ندارد به گونه ای که آنها را مالک مستقل و مؤثر در رفع نیازش بداند زیرا بفرموده امام صادق علیه السلام یقین دارد آنجا که در جواب سؤال راوی که: (چه چیزی ایمان را در بنده تثبیت می کند فرمود: ورع ایمان را در او تثبیت می کند و طمع، ایمان را از او خارج می گرداند) (۱۴۱۰)) و در روایت دیگر آن حضرت می فرماید: ان اردت ان تقر عینک و تناول خیر الدنیا و الاخرة، فاقطع الطمع عما فی ایدی الناس ... (۱۴۱۱) (اگر بخواهی که چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی، پس طمع را از آنچه در دست مردم است قطع کن ...).

ج - آسان انفاق کردن

انفاق نیز یکی از ضرورتهای اجتماعی است لکن انسان مؤمن به رازق بودن خداوند با ایمان به اینکه انفاقش در راه خدا هدر نمی رود بلکه جایگزین هم می شود با یک بینشی عمیق و با حالت رغبت، داراییهایش را به دیگران انفاق می کند، همان طور که خداوند می فرماید: قل ان ربي یسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین

(۱۴۱۲)، (بگو پروردگرم رزق را برای بندگانی که بخواهد می گستراند و تنگ می گیرد و آنچه انفاق کنید پس او جایگزین می کند و او بهترین رزق دهندگان است). زیرا به فرموده علی علیه السلام: لم یرزق المال من لم ینفقه (۱۴۱۳)، (کسی که مال را انفاق نکند آن روزیش نشده است) یعنی آنچه را انفاق می کند مالکش (۱۴۱۴) می داند، و نیز آن حضرت فرمودند: انکم الی انفاق ما اکتسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون (۱۴۱۵)، (شما به انفاق آنچه کسب می کنید نیازمندتر از خودتان هستید به کسب کردن آنچه جمع می کنید) امام صادق علیه السلام می فرماید: ان کان الخلف من الله عز و جل حقا فالبخل لماذا؟ (۱۴۱۶) (اگر جایگزینی از طرف خداوند عز و جل حق است پس بخل برای چیست؟) از این جهت قرآن کریم برای توجه دادن به اینکه انفاق از رزق خداوند است نوعا در اوصاف مؤمنین پس از اقامه نماز می فرماید: و مما رزقناهم ینفقون (۱۴۱۷)، (و از آنچه ما روزیشان کرده ایم انفاق می کنند).

د - توجه نداشتن به انفاق خود

ایمان انسان هر مقدار نسبت به ظهور اسماء و صفات الهی در عالم بیشتر باشد توجهش از غیر او کمتر می شود تا جایی که دیگر به غیر او توجه ندارد، در جنبه رازقیت خداوند متعال نیز این چنین است وقتی توجه او به رازقیت خداوند متمرکز شد با تمام فعالیتهايش در این جهت، خود و دیگران را کاره ای نمی داند، نه نسبت به خود و نه نسبت به دیگران، قرآن کریم برای توجه دادن به این حقیقت، تصرف کردن مجاز و حلال در اشیاء را متفرع بر رازقیت خداوند کرده و می فرماید: و کلو مما رزقکم الله حلالا طیبا (۱۴۱۸)، (بخورید - تصرف کنید - از آنچه روزیتان کرده است به طور حلال پاک) و حقیقت فرمایش مولی الموحدین علی بن ابیطالب علیه السلام برایش آشکار می شود که: کلکم عیال الله و الله سبحانه کافل عیاله، (تمامی شما عیال و روزی خور خدا هستید و خداوند سبحان متکفل عیالش می باشد).

خلاصه

آنکه مطرح شدن رازقیت خداوند برای تمامی موجودات چه کوچک و چه بزرگ، برای توجه پیدا کردن انسان است تا پس ایمان به این مرتبه از توحید، آن را مورد توجه قرار داده و عملا مشرک نباشیم بلکه زندگانی موحدانه داشته باشیم یعنی در عین حالی که ابزار رازقیت او را که در ما قرار داده است، به کار می بندیم، توجه داشته باشیم که رزق تنها به دست اوست که مصالح انسان را می داند، گاهی در آن گشایشی ایجاد می کند و گاهی تنگ می گیرد، ما فقط ماء موریم زمینه ای را برای حصول به آن فراهم کنیم، انفاق و عدم انفاق ما تاءثیر مستقلى در گشایش و عدم گشایش آن ندارد، البته بعضی از کارها زمینه گشایش در رزق و بعضی از صفات نفسانی و کارهای حرام و قبیح زمینه محرومیت از رزق می شود که تمامی آنها برای امتحان شدن می باشد.

فصل بیست و نهم: و عوائد المزید لهم متواتره پیای آمدن بهره های افزون خداوند بر موجودات

عنایتهای بی پایان خداوند به بندگان خالص

در بحث وعده های حتمی خداوند متعال گفته شد که خلقت موجودات و نعمتهای بی پایان و نیز ارسال رسولان و وعده های ثواب بر اطاعت، از تفضلهای خداوند است به بندگانش تا در مسیر تحقق بندگی کوشا بوده و مراتب آن را ببینند و به حقیقت آن برسند، لکن عنایتش به این مقدار محدود نمی شود علاوه بر دادن تمامی (۱۴۱۹) اجری که خودش معین فرموده و نیکوتر از آن را (۱۴۲۰) نیز عطا می کند، از روی تفضلش چیزهایی را عنایت می کند که در برابر اعمال صالح بندگان واقع نمی شود حتی

خواسته ایشان نیز به آن تعلق نمی گیرد، خداوند متعال در آیه نور - پس از بیان نور خود و تمثالات آن - می فرماید: فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لایبوع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یریدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغير حساب (۱۴۲۱)، (در خانه هایی که خداوند اجازه داده است که آنها بالا روند و یاد او در آنها شود، تسبیح می کنند او را صبح و شام، مردانی که ایشان را تجارت و خرید و فروشی از یاد خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات، سرگرم و غافل نمی کند، می ترسند از روزی که دلها و چشمها در آن در آن دگرگون می شود، برای اینکه خداوند جزا دهد ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می کردند و زیاد بکند از فضلش برایشان، و خداوند هر کس را که بخواهد بدون حساب رزق می دهد) این آیات بیانگر این حقیقتند که خانه ای که در آن یاد خداوند شود - البته معلوم نیست مراد خصوص خانه باشد بلکه هر جا مراد است - از مرتبه بالایی نزد خداوند برخوردار است به گونه ای که صاحبان آن همواره تسبیح کننده خداوند از نقایص می باشند و هیچ یک از امور دنیایی ایشان را از یاد خداوند و انجام وظیفه عبادی و دادن حقوق مالی، غافل نمی کند و در عین حال از مقام پروردگارشان خائفند و اطمینان به خود ندارند که آیا اعمالشان مقبول خداوند واقع می شود یا خیر؟ و از روزی هم که حقایق ظهور می کند و وحشت بر آن حاکم می شود به گونه ای که چشمها و دلها را دگرگون می سازد، ترسناکند، چنین افرادی از هدایتهای ویژه خداوند برخوردارند به گونه ای که به واسطه آن به نور الهی منور شده و حقیقت نوریت او را درک می کنند و پاداششان نیز بهتر از عملشان خواهد بود یعنی خداوند نقایص اعمالشان را نادیده می گیرد چون بعد از آن می فرماید: خداوند هر کس را بخواهد بدون حساب رزق می دهد، و این همان رزق معنوی و پاداش آخرتی است و شاید آیات دیگر این رزق و پاداش را بیان کند و آن آیاتی است که پاداش متقین حقیقی را در بهشت آنچه را بخواهند معرفی کرده است، لهم فیها ما یشاءون کذلک یجزی الله المتقین (۱۴۲۲)، لکن در این دسته از آیات (۱۴۲۳) علاوه بر آن می فرماید: که خداوند از فضلش بر آنها زیاد می فرماید، و شاید مراد از این زیاده همان باشد که این آیه می فرماید: لهم ما یشاءون فیها و لدینا مزید (۱۴۲۴)، (برای ایشان آنچه در بهشت بخواهند موجود است و نزد ما زیاده است) یعنی عنایتهایی به این گروه می شود که خارج از خواسته ایشان می باشد و در بعضی از روایات امام صادق علیه السلام این عنایتها را به طور مجمل بیان می کند که: (خداوند بهشتی را به دست خود خلق کرده است که چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن اطلاع ندارد، خداوند هر صبح آن را باز می کند و به آن می فرماید: بویت زیاد شود، پاکیزگی زیاد شود... (۱۴۲۵)) با دقت در روایات بسیار به دست می آید که برای بهشت درجاتی است همان طور که قبلا به آن اشاره شد و معلوم نیست که این درجات در عرض هم باشند بلکه طولی هستند یعنی صاحب درجه دوم محیط به درجه اول می باشد بدون عکسش، و شاید این قسمت از دعا با قسمت قبلی مرتبط باشد زیرا ضمیر (لهم) به مخلوقات برمی گردد و معنایش این باشد که خداوند برای عده ای رزقهای بی پایانی دارد که حتی تحت مشیت ایشان هم قرار جنبه های معنوی یعنی توجه به اسماء و صفات و ذات خداوند که محیط به تمامی مظاهر و با آنهاست را نیز دارد و این تعبیرات - هر روز صبح آن را باز می کند... کنایاتی است از جنبه های ظاهری بهشت است چنانچه در روایتی امام سجاد علیه السلام پس از توصیف ظاهر بهشت می فرماید: (سپس خداوند جبار بر اهل بهشت اشراف کرده و ظاهر می شود و به ایشان می فرماید: ای دوستان و اهل طاعت و ساکنان بهشت در جوار من؛ آیا بشما خبر دهم به بهتر از آنچه شما در آن می باشید؟ پس می گویند: پروردگار ما؛ چه چیزی بهتر از آن است که ما در آن می باشیم؟ در حالی که ما در آنچه می خواهیم و چشمان - قلب - ما از آن لذت می برد از نعمتهای در جوار کریم می باشیم؟ حضرت فرمود: خداوند سخن گذشته را تکرار می کند، پس می گویند: پروردگار ما، بله پس به ما بهتر از آنچه در آن می باشیم را عنایت فرما، پس خداوند تبارک و تعالی به ایشان می فرماید خشنودی من از شما و محبتم به شما بهتر و بزرگ تر از آن چیزی است که شما در آن هستید، حضرت فرمود: می گویند: بله ای پروردگار ما؛ رضایت از ما و محبتت به ما بهتر است برای ما و پاکیزه تر است برای جان ما... (۱۴۲۶)) و

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام در بیان فضیلت نماز شب که به سبب عظمتش ثوابی برای آن در قرآن ذکر نشده است می فرماید: (... پس وقتی اهل بهشت اجتماع می کنند پروردگار تبارک و تعالی بر آنها تجلی می کند در این مرتبه به سجده می افتند خداوند به ایشان می فرماید: سرتان را بلند کنید اینجا جای سجده و هنگام عبادت نیست، بتحقیق زحمت را از شما برداشتم، عرض می کنند: پروردگارا! چه چیزی برتر از آن چیزی است که به ما عنایت کرده ای؟ بهشت را به ما دادی، پس خداوند می فرماید: برای شماست هفتاد برابر آنچه که نزد شماست... و این همان سخن خداست که: نزد ما زیادتر از خواسته ایشان است... تا اینکه همسران ایشان به آنها می گویند: ما زیباتر از تو در این ساعت ندیدیم؟ او می گوید: به نور پروردگارم نظر کردم... (۱۴۲۷)) این روایات مؤید روایت اهل سنت (۱۴۲۸) است که (ولدینا مزید) را به تجلی پروردگار بیان نموده است. البته امثال این تعبیرات لطیف تری برای اهل آخرت که به حیات طیبه رسیده اند در حدیث معراج (۱۴۲۹) آمده است که مقداری از آن قبلا ذکر شد، و اگر آیه نور و آیات بعدش در روایات به ائمه علیهم السلام تطبیق شده است به جهت این است که ایشان مصداق اتم این حقایق هستند که توصیفات آیات را به طور اکمل دارا هستند و الا مضامین آنها منحصر در ایشان نمی باشد، دیگران نیز به اندازه تلاش و عنایت خداوند و ظرفیت وجودیشان می توانند به آن حقایق دست یابند، و دلیل آن هم اختلاف تعبیر روایات (۱۴۳۰) درباره ائمه علیهم السلام می باشد، بنابراین عنایتهای خداوند به بندگان خالصش بی پایان است و هر مقدار خلوص بیشتر باشد عنایت او بیشتر است و تعیین مقدار - هفتاد - هم در روایات برای بیان کثرت است نه محدودیت.

فصل سی ام: و ذنوب المستغفرین مغفوره بخشیده شدن گناه طالبین آموزش

بی نهایت بودن آموزش خداوند

در فصل بیست و یکم از این کتاب بحث مفصلی درباره توبه و شرایط پذیرش آن بحث شد لکن در اینجا اجمالا- اشاره ای به غفارت و وسیع حق تعالی می شود، خداوند متعال برای جلب رحمت بی پایانش به بندگان اولاً از ایشان می خواهد که از او طلب مغفرت کنند، افلا- یتوبون الی الله و یتستغفرونه و الله غفور رحیم (۱۴۳۱)، (آیا به سوی خدا رجوع نمی کنند و از او آموزش نمی طلبند و حال آنکه خداوند بخشنده مهربان است)، و نیز از قول حضرت صالح به قومش نقل می کند که: لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون (۱۴۳۲)، (چرا از خداوند آموزش نمی طلبید شاید مورد رحمت قرار گیرید) زیرا به طلب مغفرت، انسان خود را مقصر و ناچیز در برابر حق تعالی می بیند و خداوند این حالت را دوست دارد و این حالت خودش رحمتی است از جانب او که موجب رحمتهای دیگری می شود. و ثانیاً خداوند خود را بیش از نود مورد از قرآنش با صفت مشبیه که دلالت بر ثبات می کند به عنوان غفور معرفی کرده که هفتاد مورد آن با صفت رحیمیت و بقیه موارد با صفات حلیم، ودود، شکور و عفو همراه است که تمامی اینها حکایت از وسعت بخشندگی او می کند علاوه بر این که بخشندگیش همراه با رحمت و بردباری و لطف و شکرگزاری، از بنده می باشد و همچنین پنج مورد خود را با صفت غفار یعنی بسیار بخشنده معرفی نموده است و ثالثاً نه تنها تصریح به وسعت مغفرتش کرده (۱۴۳۳) بلکه بندگان را امر به سرعت (۱۴۳۴) و سبقت (۱۴۳۵) به سوی مغفرتش نیز کرده است و همچنین نه تنها نوید به مغفرت تمامی گناهان را داده بلکه می فرماید: و من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیم (۱۴۳۶)، (هر کس که کار بد انجام دهد یا به خویش ظلم کند سپس از خداوند طلب مغفرت کند، خدا را بخشنده مهربان می یابد)، از این جهت نه تنها نباید بین گناهان خود و مغفرت الهی مقایسه ای کرد همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: و لمغفرتک و رحمتک اوسع من ذنوبی (۱۴۳۷)، (براستی مغفرت و رحمت از گناهانم وسیع تر است) بلکه با اعمال ما نیز قابل مقایسه نمی باشد و به آنها نمی توان دل بست و فقط به رحمت و مغفرت الهی باید دل خوش بود که دست ما را بگیرد و نجات دهد و اعمال را به

عنوان وظیفه باید انجام داد که زمینه نجات و تکامل است همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: و انی بمغفرتک و رحمتک اوثق منی بعملی (۱۴۳۸)، (و همانا من به مغفرت و رحمت مطمئن تر هستم تا به علمم) بنابراین نباید از استغفار کردن غافل بود زیرا به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لکل داء دواء و دواء الذنوب الاستغفار (۱۴۳۹)، (برای هر دردی دواپی است و دوا گناهان استغفار کردن است) و آن سبب معطر شدن روح انسان می شود همان طور که علی علیه السلام می فرماید: تعطروا بالاستغفار لاتفضحنکم روائح الذنوب (۱۴۴۰)، (به واسطه استغفار معطر کنید خود را تا بوهای گناهان شما را رسوا نگرداند) و کثرت استغفار آن قدر مطلوب است که راوی به امام جواد علیه السلام عرض می کند چیزی به من یاد دهید که وقتی آن را گفتم در دنیا و آخرت با شما باشم حضرت به خط مبارکشان نوشتند: (زیاد سوره قدر را بخوان و لبهایت را مرطوب نگه بدار (۱۴۴۱)) و تنها برای محو شدن گناهان نیز مفید نیست بلکه برای برطرف شدن گرفتاریهای مادی از قبیل رزق و برطرف شدن امراض و بچه دار شدن نیز مفید است همان طور که راوی به امام باقر علیه السلام از نداشتن فرزند درد دل کرد حضرت فرمود: (در هر روز و در هر شب صد مرتبه استغفار کن زیرا خداوند عز و جل می فرماید: از پروردگارتان طلب آموزش کنید زیرا او بسیار بخشنده است ... و تا شما را به اموال و فرزندان کمک کند) (۱۴۴۲) و در روایات دیگر آمده است که راوی پس از این تعلیم، استغفار کرد و دارای فرزندان بسیاری شد، البته با شنیدن این حقایق نباید استبعاد کرد زیرا بین حوادث عالم و اعمال ما روابطی وجود دارد - از دیدگاه کتاب و سنت - که ما آنها را درک نمی کنیم بفهمانند و باید آن را تعبدا پذیرفت و عمل کرد و نیز برای آموزش گناهان باید شرایط توبه محقق باشد لکن اگر تمامش هم محقق نبود نباید از اصل استغفار غافل شد، زیرا آن، توفیق برای توبه حقیقی را فراهم می کند و نورانیته ایجاد می کند تا طلب آموزش به حقیقت پیوندد، و از این جهت است که این همه اذکار استغفار در اوقات و مکانهای مختلف و به مناسبتهای گوناگون از اعمال نمی باشد و هر کسی به حسب مرتبه ایمانی خود یک نوع غفلتی از مقام ربوبی دارد همان طور که قبلا در اقسام توبه گفته شد و استغفار آثار نقصها و غفلتها را از بین می برد از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب الی الله و یستغفره فی کل یوم و لیلۃ ماء مره من غیر ذنب، ان الله یخص اولیاءه بالمصائب لیوجرهم علیها من غیر ذنب (۱۴۴۳)، (رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز و شب به سوی خدا توبه می کرد و صد مرتبه استغفار می کرد بدون انجام گناهی، زیرا خداوند اولیانش را به مصیبتها اختصاص داده است تا ایشان را بر آنها پاداش دهد بدون ارتکاب گناهی)، و امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: من احب عباده الی الله المحسن التواب (۱۴۴۴)، (از محبوب ترین بندگان خداوند به سوی او، انسان نیکوکار توبه کننده است) و امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید: و ان احب عبادک الیک من ... جانب الاصرار و لزم الاستغفار (۱۴۴۵)، (و از محبوب ترین بندگان توبه کننده است که ... از اصرار بر گناه دوری کند و ملازم با استغفار باشد).

پس حالت استغفار داشتن برای مؤمن همواره مطلوب است هر چند که در بعضی از اوقات مانند ماههای حرام و سحرها (۱۴۴۶) و بعضی از مکانها مانند مسجد و کعبه و مزار پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام به سبب شرافت زمان و مکان استغفار مطلوب تر و مؤثرتر است.

فصل سی و یکم: و حوائج خلق عندک مقضیه بر آورده شدن نیازمندی موجودات از طرف خداوند

نیازمندیهای موجودات

با دقت عقلی در موجودات، پی به خصوصیات و شئون وجودیه آنها می بریم به عنوان مثال در اولین مرحله پی می بریم به مخلوقات آنها و سپس به مربوط بودنشان و همین طور به سایر شئون آنها، و هر مقدار موجود از نظر وجودی پیچیده تر باشد شئون

وجودیه اش بیشتر و قهرا نیازمندیش نیز مطابق با آن خواهد بود مانند انسان که علاوه بر پیچیدگی ابعاد مادی، ابعاد روحی و روانی پیچیده ای دارد که از مربوبیت ویژه ای برخوردار است، و شاید به علت این نیازمندی مفرط انسان باشد که، قرآن کریم به او خطاب می کند: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (۱۴۴۷)، (ای مردم؛ شما نیازمند به سوی خدا هستید و خداوند بی نیاز ستوده شده می باشد) و هر کاری هم انجام دهد که به خیال خود بی نیاز شود، از نیازمندی خارج نمی شود از این جهت می فرماید: و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و الله الغنی و انتم الفقراء (۱۴۴۸)، (و کسی که بخل ورزد - انفاق در راه خدا نکند - پس بتحقیق از خویش بخل ورزیده در حالی که خدا بی نیاز است و شما فقیران به سوی او هستید). بنابراین هر یک از خصوصیات موجودات از نیازمندی خاصی حکایت می کند.

رفع نیازمندی از طرف خداوند

با توجه به مطالب گذشته، نتیجه گرفته می شود که نیازمندی موجودات، آنها را به طرف بی نیاز مطلق می کشاند و فهمیده یا نفهمیده (به حسب درک ابتدایی و الا به نظر قرآن (۱۴۴۹) تمامی موجودات از یک درک خاصی نسبت به حق تعالی برخوردارند و لکن انسان آن را نمی فهمد) فقط از او سؤال می کنند و او پاسخ دهنده به نیازهای آنها می باشد، قرآن کریم می فرماید: یساءله من فی السموات و الارض کل یوم هن فی شاءن (۱۴۵۰)، (آنچه را که در آسمانها و زمین است از او سؤال می کند او هر روز در کاری است) و امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید: یا من لاتقطع عنه حوائج المحتاجین (۱۴۵۱)، (ای کسی که نیاز نیازمندان از او بریده نمی شود) و تمامی آنها حتی ذرات وجود انسان خضوع تکوینی در برابر خداوند دارند هر چند که به او کافر باشد، همان طور که می فرماید: ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا (۱۴۵۲)، (هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه بنده خداوند مهربان می آید) لکن این انسان است که وقتی به خود می آید و به مرحله درک می رسد و داراییهایی را نسبت به خود می دهد، در اثر عدم دقت و تامل در آنها، خیال می کند که از خودش می باشد و ادعای استغناء می کند یا اعتقاد بر این خیال باقی می ماند و منکر ارتباط وجودش را حق تعالی و غنی مطلق می شود و یا عملا آن را دنبال می کند از این جهت به طغیان اعتقادی یا عملی مبتلا می شود، همان طور که می فرماید: ان الانسان لیطغی ان راه استغنی (۱۴۵۳)، (براستی انسان طغیان می کند، اینکه می بیند خود را که مستغنی است) یا درباره بخل می فرماید: و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسئیره للعسری و ما یغنی عنه ماله اذا تردی (۱۴۵۴)، (و اما کسی که بخل ورزد و - با آن - طلب بی نیازی کند و نیکوکاری را تکذیب کند پس او را بزودی به طرف دشواری می کشانیم، و وقتی که تباه شد مالش او را بی نیاز نمی کند) و بخل از خویش ورزیدن که قبل از این به آن اشاره شد همان در تنگنای وجودی قرار گرفتن است به گونه ای که دلش نمی آید آنچه را به دست آورده در راه خدا خرج کند و همچنین درباره این چنین انسانی می فرماید: و آتاکم من کل ما ساءلتموه و ان تعدوا نعمه الله لاتحصوها ان الانسان لظلم کفار (۱۴۵۵)، (خداوند به شما داده است از هر چیزی که از او سؤال کنید و اگر نعمت او را بخواهید شمارش کنید نمی توانید براستی انسان ستمگر ناسپاس است) با دقت در این آیه مطالبی فهمیده می شود که اولاً هر چیزی که در وجود انسان قرار داده سؤال وجودی اوست از حق تعالی که در برابرش نعمتی را اعطاء کرده است که رافع آن نیاز می باشد و ثانیاً همان طور که نعمتهای الهی بی حد است نسبت به انسان، نیازهای او هم به حق تعالی بی حد است به گونه ای که تصور بی نیازی درباره او نمی توان کرد، و ثالثاً انسان هر مقدار هم تلاش کند جز به نعمتهای الهی نمی تواند دست یابد و خود تلاش و ابزار تلاش او نیز از نعمتهای اوست، و رابعاً بعضی از نعمتها از جانب خداوند متعال مبتنی بر سؤال گردد، و خامساً نوع انسانها به علت فرو رفتن در نعمتها از صاحب نعمت که با خود آنهاست غافلند و حد و اندازه وجودی خویش را که شکرگزاری در برابر اوست فراموش کرده و از آن تجاوز می کنند و صاحب نعمت را با نعمت نمی بینند و توجه به نعمت موجب پوشش صاحب نعمت از ایشان می شود، بنابراین

خداوند متعال با این آیه و آیات دیگر تضمین کرده است که هر سؤالی که از او بشود به شرط اینکه به مقتضای وجودی انسان باشد به گونه ای که از حدش خارج نباشد پاسخگوی آن نیاز مستقلا خداوند است لکن به ملاحظه آیات دیگر و با توجه به ذیل آیه ذکر شده ، اگر به خداوند توجه داشته باشد و آن نعمتها را از او بداند و به مقتضای آنها قدم بردارد، او نعمتهای دیگری را نیز اعطاء می کند، لکن اگر از این امور غفلت ورزد و صاحب نعمت از جلو دیدگان او پوشیده بماند، از آن نعمتها، جلوگیری کرده و آنها را اعطاء نمی کند همان طور که خودش فرموده است : و اذ تاءذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابى لشدید (۱۴۵۶)، (و یاد آور هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکر گزار باشید حتما شما را زیاد می کنم و اگر کفر ورزید برآستی عذابم سخت است)، البته انسان موحد توفیق شکرگذاری را نیز از او می خواهد همان طور که قرآن کریم از زبان او نقل می فرماید: قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین (۱۴۵۷)، (انسان گوید: پروردگارا! توفیقم ده تا تو را شکر کنم نسبت به نعمتی که به من و پدر و مادرم دادی و اینکه عمل صالحی انجام دهم که مورد خشنودیت باشد و ذریه ام را صالح گردان ، برآستی به سوی تو، توبه کردم و از مسلمانان - تسلیم شدگان - می باشم).

فصل سی و دوم: و جوائز السائلین عندک موفوره و عوائد المزید الیهیم و اصله جازه سرشار سؤال کنندگان نزد خداوند

گرامتهای سرشار به سائلین از خداوند

در این فصل دو قسمت از زیارت با هم توضیح داده می شود زیرا ظاهرا قسمت دوم تکرار عنوان فصل بیست و نهم است و اگر تکرار هم نباشد دنباله قسمت اول این فصل است زیرا ضمیر (الیهم) به سائلین برمی گردد. با توجه به مطالب در فصل قبل ، روشن شد که موجودات تکوینا سائل از خداوند متعال آفریده شده اند و تمامی شئون وجودیه ایشان سؤال و خواندن از اوست لکن این سؤال هر مقدار آگاهانه تر و دارای خصوصیات دیگر باشد جواب حق تعالی سریع تر و بهتر و کامل تر خواهد بود و اساسا این نوع سؤال از انسان میسر و متوقع است .

اوصاف سؤال کنندگان از خداوند

خداوند هر چند به مقتضای صفت رحمانیت و رحیمیتش با اظهار کمالات و اعطای نعمتها، پاسخ گوی تکوینی و تشریحی به سؤالات و نیازمندیهای موجودات و انسان می باشد لکن چون کمالاتش نامحدود است می خواهد با اظهار تقاضای انسان از او کمالات تکوینی و تشریحی دیگری را برای او اظهار نماید همان طور که علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می نویسد، و اعلم ان الذی بیده خزائن السماوات و الارض قد اذن لک فی الدعاء، و تکفل لک بالاجابه ، و امرک ان تساءله لیعطیک ، و تسترحمه لیرحمک (۱۴۵۸)، (و بدان خداوندی که گنجینه های آسمان و زمین در تحت قدرت او است ، به تو اجازه دعا داده است و تضمین کرده برایت اجابت را و تو را امر کرده است که از او سؤالی کنی تا به تو عطا کند و طلب کنی رحمت را تا بر تو رحمت بفرستد) لکن برای ظهور

عنایتها برای درخواست کنندگان نیز شرایطی لازم است که عبارتند از:

الف - توجه به نیاز

موجودات آگاهی فطری به نیاز وجودی خویش دارند لکن توجه آگاهانه یا تمام آگاهانه به آن ندارند جز انسان که می تواند به

آن توجه و علم به علم پیدا کند، لکن چون علم او نیز محدود است، با تحلیل عقلانی یک توجه اجمالی به نیازش پیدا می کند ولی با یادگیری و پیروی از کسانی - انبیاء و اولیاء علیهم السلام - که خداوند تمام نیازمندیها را به آنها تعلیم فرموده است می تواند به طور گسترده آگاهی به نیازها پیدا کند، دعاهای ائمه علیهم السلام بیانگر این حقایق است همان طور که امام حسین علیه السلام به خداوند عرض می کند، و اوقفنی علی مراکز اضطراری (۱۴۵۹)، (خدایا، مرا آگاه کن بر جهات اضطرارم).

ب - داشتن حالت اضطرار و درماندگی

انسان پس از توجه به نیاز خود هر مقدار حالت اضطرار و درماندگی نسبت به رفع نیازمندیش بیشتر شود حالت تقاضای واقعیترش به درگاه الهی بیشتر می شود و قهرا عنایت خداوند به او بیشتر خواهد شد چون خداوند متعال می خواهد که بنده اش نسبت به او این گونه باشد. همان طور که امام سجاد علیه السلام عرض می کند، اللهم انی اسئلك سؤال من اشتدت فاقته و ضعف قوته ... سؤال من لا یجد لفاخته مغیثا و لا لضعفه مقویا... غیرک (۱۴۶۰)، (خدایا از تو می خواهم، خواستن کسی که نیازش سخت و توانایش سست شده است ... سؤال کسی که برای نیازمندیش فریادرسی و برای ضعفش توانایی دهنده ای ... غیر تو نمی یابد) و همچنین عرض می کند، و اسالتک مسئلة الحقیق الذلیل البائس الفقیر الخائف المستجیر... و انا بعد اقل الاقلین و اذل الاذلین و مثل الذرة و دونها (۱۴۶۱)، (و از تو می خواهم همچون درخواست موجود پست خوار نیازمند بی چیز ترسان پناه گیرنده ... و من بعد از تمامی اینها، کمترین کمترها و خوارترین خوارها و مانند ذره (کوچک ترین مورچه یا آنچه در آفتاب از روزنه دیده می شود) بلکه کمتر از آنم).

ج - فراگیر بودن درخواست

انسان در تقاضا و خواستن نباید تنگ نظر بوده و فقط نیازهای خود را از خداوند بخواهد بلکه هر چه دید گاهش نسبت به برآورد شدن نیاز نیازمندان وسیع تر باشد، خود را مستعدتر در پذیرش عنایت الهی کرده و عنایت او را به خویش جاذب تر می کند، از این جهت بیشتر تقاضاهای اولیای الهی به صورت جمع ذکر شده، چه آنهایی که قرآن ذکر کرده و چه آنهایی که در دعاهای ائمه علیهم السلام آمده است بعنوان نمونه امام سجاد علیه السلام پس از تقاضای امور شریفی برای فرزندان خویش به خداوند عرض می کند، و اعط جمیع المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات مثل الذی سالتک لنفسی و لولدی فی عاجل الدنیا و اجل الاخرة انک قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رؤوف رحیم (۱۴۶۲)، (و عطا کن به تمامی مردان و زنان مسلمان و مؤمن مانند آنچه را که از تو برای خویش و فرزندانم نسبت به امور دنیا و آخرت خواستم زیرا تو نزدیک، جواب دهنده، شنوا، عالم، عفو کننده، آمرزنده، مهربان، بخشنده، هستی).

د - توجه به گستردگی کمالات خداوند

توجه به بی نهایت بودن کمالات الهی از طرفی موجب امید و دلگرمی انسان در سؤالش می شود و از طرفی موجب می شود که سؤالش در یک اندازه معینی محدود نشود زیرا به فرموده امام سجاد: یا من لاتفنی خزائنه المسائل (۱۴۶۳)، (ای کسی که مسئله ها گنجینه هایش را از بین نمی برد) و نیز توجه به اینکه او در هر حال، هر کسی از او سؤال کند در تنگنا قرار نمی گیرد دلگرمی را در سؤال بیشتر می کند آن حضرت عرض می کند: و ان کرمک لایضیق عن سؤال احد (۱۴۶۴)، (و همانا کرم تو از سؤال کسی در تنگنا قرار نمی گیرد) با چنین توجهی همت انسان بالا می رود و به امور فانی، محدود نمی شود چنانچه علی علیه السلام می فرماید: فلتکن مسألتک فیما بقی لک جماله، و ینفی عنک وبالہ (۱۴۶۵)، (پس باید سؤالت در آنچه زیباترین برایت

باقی می ماند و آثار نامطلوبی برایت نداشته باشد) و به فرموده آن حضرت (۱۴۶۶) چون کلید خزینه های خودش را در دست انسان قرار داده که با سؤال می تواند آن را باز کند، خواسته است که مطلب و سؤال انسان نسبت به مراتب عالی از امور باقی باشد همان طور که اولیای الهی با توجه به حقایق این عالم به خداوند عرض می کردند: اللهم اجعل رغبتی فی مسئلتی مثل رغبته اولیائک فی مسائلهم (۱۴۶۷)، (خدایا، میل مرا در سوال مانند میل اولیائت در سؤالشان قرار بده) بلکه از خداوند جز او را طلب نمی کرده اند همان طور که آن حضرت عرض می کند: فانت یا مولای دون کل مسئؤل موضع مساءلتی (۱۴۶۸)، (پس تو ای مولای من، خواستگاه سوال هستی نه هر چیز دیگری که سؤال شود).

ظهور کرامتهای سرشار برای سائلین

پس از توجه به شرایط سؤال کننده از خداوند و تحصیل آنها باید توجه داشت که خداوند متعال به اندازه ظرفیت ایشان بر آنها کرامتها و کمالاتش را ظهور می دهد همان طور که در حدیث معراج نسبت به اهل آخرت عنایتهایی را ذکر می کند از جمله آنکه می فرماید: حتی اذا فارق روحه جسده لاسلط علیه ملک الموت و لایلی قبض روحه غیری و لافتحن لروحه ابواب السماء کلها و لارفعن الحجب کلها دونی ... و لایکون بینی و بین روحه ستر (۱۴۶۹)، (تا اینکه وقتی روحش از جسدهش مفارقت کند ملک الموت را بر او مسلط نمی گردانم و قبض روح او را غیر من به دست نمی گیرد و حتما برای روحش تمامی درهای آسمان را باز می کنم و تمامی پرده ها را - برای رسیدن - نزد خودم بالا - می زنم ... و بین من و او پرده ای نمی باشد) البته مقداری از این کرامتها را در فصل بیست و نهم ذکر کردیم. بنابراین چون خداوند متعال می خواهد که بنده اش او را در تمامی شئون همه کاره بداند، وقتی این گونه بود و از او هر کمالی را سؤال کرد به شرط تحقق بقیه شرایطش، فیض و اجابت و جایزه اش حتمی است لکن به واسطه مصالحی مقدر نیست که تمامی خواسته های مادی به انسان مؤمن داده شود، شاید این انسان از او غفلت پیدا کند و موجب طغیان او شود ولی خواسته های معنوی که کمال حقیقی هستند به اندازه ظرفیت درک و تحصیل شرایط دیگر، نزد حق تعالی آماده است.

فصل سی و سوم: و موائد المستطعمین معدة آماده بودن سفره احسان خداوند برای طالبین طعام

نیاز موجودات در بقاء به خداوند

با بحثهای گذشته معلوم شد معلول تمام وجودش نیاز به علت بالذات و حق تعالی می باشد چه در حال حدوث یا در حال بقاء و اگر لحظه ای افاضه او قطع شود معلول عین عدم خواهد بود، از این جهت هر چیزی که در بقاء به آن نیاز دارد نیز باید از طرف او افاضه شود، معلول اگر موجود مادی باشد که وجودش علاوه بر علت فاعلی به شرایط و زمینه های مادی بستگی دارد، آنها نیز باید از حق تعالی افاضه شود تا زمینه بقاء معلول موجود باشد، یکی از آن زمینه ها طعام است برای موجوداتی که احتیاج به غذا دارند تا جزء وجودشان گردد و مستمرا به جای آن اجزایی که هضم می شود و فرسوده شده و نابود می گردد قرار گیرد و موجود به واسطه قوه جاذبه اش، آن را جایگزین جزء تحصیل شده کند مانند گیاهان و حیوانات و انسانها، که مواد اولیه این عالم را به حسب ساختمان وجودی خود، به اندازه معین مستمرا می گیرند و جزء وجود خود می کنند سپس بعد از مدتی مواد زایده را دفع می کنند، تا زمان معینی که مرگشان فرارسد با شدت و ضعف این فعالیت تداوم دارد ولی تمامی این فعالیتها در تحت ربوبیت حق تعالی قرار دارد از این جهت قرآن کریم می فرماید: قل اغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات و الارض و هو یطعم و لایطعم (۱۴۷۰)، (بگو ای پیامبر، آیا غیر خدا را ولی و سرپرست خود قرار دهم در حالی که ایجاد کننده آسمانها و زمین است که اطعام می کند ولی طعام نمی خورد) لکن در میان موجودات حیوان و انسان است که برای فراهم شدن و نزدیک شدن این زمینه - اطعام - برای قوه جاذبه و

هاضمه اش باید فعالیتی بکند ولی باید متوجه بود که هیچ گونه استقلال در کسب و سایر امور مربوط در بقاء ندارد و با توجه به این امور است که پیامبر توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین (۱۴۷۱)، (پروردگار عالمیان، آن کسی است که مرا خلق کرده و هدایت نموده است و آن کسی است که مرا می خوراند و می نوشاند)، بنابراین چنین موجوداتی با توجه به مرتبه وجودی خود، تکوینا از خداوند متعال طلب اطعام می کنند هر چند توجه آگاهانه به آن نداشته باشند و خداوند هم با ایجاد زمینه ها به این تقاضای وجودی دائما جواب مثبت می دهد، لکن کمال انسان در این است که به این حقیقت توجه آگاهانه داشته باشد، پس باید همواره در رفع این نیازمندی به او توجه داشت و از او آن را درخواست نمود، هر چند به حسب ظاهر وظیفه داریم در این راه تلاشی بکنیم، از این جهت ائمه علیهم السلام با دستورات مستحبی ما را به این حقیقت متوجه می کنند و به عنوان نمونه فرموده اند مستحب (۱۴۷۲) است هنگام داخل شدن در بازار برای طلب کسب دعاهایی خوانده شود که از طلب فضل و برکت از خداوند متعال در رزق حکایت می کند و نیز هنگام خوردن غذا دعا و اذکاری وارد (۱۴۷۳) شده است که بر این مطلب دلالت می کند. و آن اینکه با پیمودن راههای ظاهری در تحصیل طعام و آماده کردنش در سر سفره و دست دراز کردن به سوی آن برای رفع گرسنگی، سیرکننده را خداوند بدانیم که به واسطه اسباب ظاهری این کمال را ظهور می دهد و این دیدگاه توحیدی است که از شرک مخفی خالی می باشد همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: (از مصادیق شرک خفی آن است که کسی بگوید اگر فلانی نبود هلاک می شدم و اگر فلانی نبود حتما به فلان چیز می رسیدم و اگر فلانی نبود عیالم ضایع می شدند، آیا نمی بینی که برای خدا در ملکش شریک قائل شده است که او را رزق می دهد و از او مشکلات را دفع می کند؟ روای عرض کرد: این طور بگوید:؟ اگر خدا بر من منت نمی نهاد به واسطه فلانی، حتما هلاک می شدم، حضرت فرمودند: بله این طور اشکال ندارد (۱۴۷۴)) بنابراین امکان دارد که بعضی از اطعمهای خداوند به سبب مصالحی مانند اتمام حجت بر قومی یا نشان دادن جلال قدر کسی از غیر راههای عادی باشد همان طور که خداوند به واسطه دعای حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام پس از تقاضای حواریین، مائده ای از آسمان بر ایشان نازل کرد (۱۴۷۵) و آن حضرت فرمود: شرطش تقوای با ایمان است، و نیز برای نشان دادن مرتبه تقوای و ایمان حضرت مریم علیها السلام، برای آن حضرت رزق آسمانی فرو فرستاد، (۱۴۷۶) البته نسبت به اولیای دیگر نیز گاهی خداوند متعال این گونه بوده است مانند (۱۴۷۷) نزول مائده بهشتی بر پیامبر اکرم و اهل بیت گرامش علیهم السلام.

ممکن است مقصود از این فراز از دعا، آماده بودن غذاهای معنوی برای طالبین آن از طرف خداوند متعال باشد، یعنی خداوند متعال علاوه بر اینکه برای حیات حقیقی (۱۴۷۸) انسان زمینه هایی را فراهم کرده است مانند ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی، برای کسانی که از ایشان تبعیت کنند طعامهای معنوی که موجب وسیع شدن حیات معنوی آنها می شود نیز آماده کرده است همان طور که در بحثهای گذشته به آنها اشاره شد لکن در این قسمت از آنها به طعام معنوی تعبیر شده است.

جلب طعام خداوند با اطعام به دیگران

یکی از بهترین اسباب جلب اطعام خداوند برای خویش، اطعام به دیگران است هر مقدار که ممکن باشد چون با این عمل قابلیت خود را برای افاضه خداوند به خویشستن اظهار کرده ایم، از این جهت امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: الرزق اسرع الی من یطعم الطعام من السکین فی السنام (۱۴۷۹)، (رزق به کسی که اطعام می کند سریع تر می رسد از چاقو در کوهان شتر) و در روایت (۱۴۸۰) دیگر خیر و برکت به جای رزق ذکر شده است. و در بعضی از روایات در فضیلت اطعام مؤمن آمده است که (کسی که دعوت انسان را می پذیرد تا طعام انسان را بخورد و به او خدمت شود، بر اطعام کننده منت بزرگی می گذارد زیرا موجب می شود رزق بر خانه اش سرازیر شده و گناهانش پاک شود (۱۴۸۱)).

مهیا بودن طعام معنوی برای اطعام کننده

خداوند متعال آن قدر لطفش به بندگان خویش زیاد است که در اثر کارهای کوچک بنده عنایتهای بی حسابی به او می فرماید، از این جهت برای اطعام خالصانه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به مسکین و یتیم و اسیر در سه شب متوالی با آن تحمل رنج گرسنگی، سوره هل اتی بر آنها نازل شده و خداوند در آن بشارتهای زیادی به ایشان داده است که در بهشت ظهور می کند و قابل تصور با این درکهای عادی نمی باشد، البته این مائده های الهی، به ایشان منحصر نمی باشد هر چند نهایت درجه آن مختص به ایشان می باشد لکن درجات پایین ترش به برکت وجود ایشان به دیگران نیز عنایت می شود، از این جهت امام سجاد علیه السلام می فرماید: من اطعم مؤ مناً اطعمه الله من ثمار الجنة (۱۴۸۲)، (کسی که مؤ منی را اطعام کند خداوند او را از میوه های بهشتی اطعام می کند) و در بعضی روایات از طعام بهشت آمده است، این اطعام عمومیت (۱۴۸۳) دارد چه نسبت به انسان فقیر باشد یا غنی مؤ من، البته اطعام فقیر مؤ من در اولویت قرار داشته و از مزیت (۱۴۸۴) برخوردار است، و در بعضی از روایات (۱۴۸۵) اطعام مؤ من به منزله احیای او معرفی شده است که احیای مؤ من مانند احیای تمامی مردم است، این احیاء نیز موجب احیای معنوی اطعام کننده می شود، با این بیانات که گوشه از بیانات نورانی ائمه علیهم السلام است معلوم می شود که می توان با فراهم کردن بعضی از زمینه ها، موجبات اطعام مادی و معنوی حق تعالی را برای خویش فراهم کرد.

فصل سی و چهارم: و منا هل الظما لدیک مترعاً پر شدن راه آب تشنگان از طرف خداوند

سیراب شدن تشنگان به افاضه خداوند

همان طور که در فصل گذشته بیان شد خداوند متعال به اقتضای صفت ربوبیت و رحمانیتش اموری را که بقای موجودات به آنها مربوط می شود ایجاد می کند، یکی از لازم ترین آنها آب است که مایه حیات موجود زنده می باشد همان گونه که می فرماید: و جعلنا من الماء کل شیء حی (۱۴۸۶)، (و از آب هر موجود زنده را ایجاد کردیم) بنابراین که بعضی از موجودات مانند نباتات، حیوانات و انسان را تشنه آفریده است که در حدوث و بقاء به آب نیاز دارند، آن ها را نیز به اقسام مختلف با آب گوارا، سیراب می گرداند همان طور که می فرماید: و جعلنا فیها رواسی شامخاتو اسقیناکم ماء فراتا (۱۴۸۷)، (و در زمین لنگرهای - کوهها - افرشته قرار دادیم و به شما آب گوارا نوشاندیم).

در این قسمت نیز شاید منظور سیراب شدن به آب حقیقی باشد که مایه حیات حقیقی انسان است زیرا خداوند انسان را فطرتاً تشنه درک حقایق آفریده است و حقایق را به واسطه اموری به او القاء می کند به طوری که می تواند با به کار بستن میل حقیقت جویی، به آن حقایق نائل شده تا خداوند روحش را با آنها سیراب کرده و حیات واقعی دهد.

نوشیدن آب حقیقی با نوشاندن آب ظاهری

همان طور که خداوند متعال آب را در مکانهای مختلفی از این عالم برای حیات ظاهری موجودات این عالم ذخیره کرده است، آب حقیقی را نزد خودش برای مؤ منینی که در جهت سیراب کردن انسان مؤ من تشنه کوشش نمایند مقرر فرموده است که اول (۱۴۸۸) از گناهان پاک می شوند و سپس قابلیت پیدا می کنند که آب زلال حقایق را هر کدام به اندازه ظرفیت وجودی خود دریافت کنند از این جهت در روایات (۱۴۸۹) زیادی ائمه علیهم السلام فرموده اند: کسی که مؤ منی را از تشنگی سیراب کند خداوند او را از جامی مهر زده سیراب می کند، و در آیه ای (۱۴۹۰) مهر آن را مشکک بیان کرده است که آن جام از تسنیم - بالاترین مرتبه بهشت - ممزوج شده است و آن چشمه ای است که مقربان درگاه خداوند از آن می نوشند، و شاید مراد از نوشیدن

رحیق مختوم ، شراب طهور و سقا هم ربهم شرابا طهورا (۱۴۹۱)، باشد که پروردگارش با احاطه به ایشان به آنها می نوشاند و موجب پاک شدن از شرکهای مخفی می شود و حجابهای غفلت از حق تعالی از چهره قلب آنها کنار رفته و او را می یابند همان طور که در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قول خداوند نقل می کند که به کسی که به عیادت مؤمن مریضی نرفته و نیز به کسی که از انسان آب و طعام طلب کرده است و انسان به او نداده ، خطاب می کند که : (من مریض شدم و از تو آب و طعام طلب کردم ، به عیادتم نیامدی و آب و طعام ندادی ، به خداوند عرض می کند که تو مریض و گرسنه و تشنه نمی شوی ؟ خداوند می فرماید: بنده من مریض شد، عیادتش نکردی و اگر او را عیادت می کردی حتما مرا نزد او می یافتی ، و نیز اگر به او آب و طعام می دادی قطعاً مرا نزد او می یافتی (۱۴۹۲))، پس نباید به کارهای خوبی که به حسب ظاهر کوچک است بی اعتنایی کرد، زیرا موجب آثار مهم روحی می شود.

فصل سی و پنجم : اللهم فاستجب دعائی و اقبل ثنائی و اعطنی رجائی تقاضای استجابت دعا و قبولی ستایش از خداوند

تقاضای استجابت دعا و قبولی ستایش از خداوند

امام سجاده علیه السلام پس از دعاهای بسیار بلند و اساسی در این زیارت شریفه تقاضای دیگری را از درگاه احدیت می کند که آن اشراف دارد بر سایر دعاهای در آن و آن تقاضای استجابت خواسته هاست ، البته همواره بنده باید با تحصیل شرایط استجابت ، آن را از خداوند متعال بخواهد و بداند که غیر او توان استجابت را ندارد و تحصیل شرایط نیز زمینه ساز عنایت دیگر خداوند در وجود بنده اش می شود که او را متحول کرده تا آن کمال خواسته شده ، از طرف او در وجودش ظاهر شود و مهم ترین آن شرایط ، احساس نیاز و خواستن کمال واقعی و در مسیرش قدم برداشتن است همان طور که خداوند متعال پس از بیان تقاضای اولوالالباب ، استجابت آنها را با مقید کردن به شرایطی خبر داده است و می فرماید: فاستجاب لهم ربهم انی لاضیع عمل عامل منکم من ذکر او اثی... (۱۴۹۳) (پس پروردگارشان برای آنها استجابت کرد که من ضایع نمی کنم عمل یکی از شما را از مرد یا زن ...) و همچنین نسبت به حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام که تقاضای نجات از مکر زلیخا را کرده بود تا مبتلا به گناه نشود هر چند به زندان بیفتد، می فرماید: (پروردگارش او را اجابت کرد و مکر ایشان را از او برگرداند زیرا خداوند شنوای داناست سپس برای ایشان - اطرافیان زلیخا - بعد از دیدن نشانه ها نمایان شد که او را تا زمانی به زندان بیفکنند(۱۴۹۴)) و خداوند نسبت به تقاضای کمک (۱۴۹۵) مسلمانها از او در جنگ بدر، استجابتش را به بالاتر از حد تصور آنها، شامل حالشان کرد، پس نتیجه می گیریم که بنده مؤمن باید همواره متقاضی پذیرش حق تعالی باشد و از او بخواهد که نظر عنایت به او کرده و توصیفاتش را نسبت به جنابش پذیرا باشد و او را از درگاه جود و کرمش رد نکند و به آنچه در نزدش می باشد و به آن امید بسته ، برساند زیرا هر چند ثنای عبد، ضعیف و ناقص و به اندازه خویش می باشد لکن تا پذیرش خداوند با کرم بی نهایتش نباشد آن توصیف ، ثنا نخواهد بود، چون آن نیز از ناحیه خداوند است و بنده ملجاء و مآوایی جز او ندارد همان طور که خداوند از زبان حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام ترغیب به امید بستن به خویش را بیان می فرماید که : ما لکم لا-ترجون لله وقارا(۱۴۹۶)، (چرا وقار و شکوهی را برای خداوند، امید ندارید) پس فقط با داشتن چنین روحیه ای زمینه برای برآورده شدن تقاضای بسیار بلند و ارزشمندی را که بعد از این می آید، می توان پیدا کرد.

فصل سی و ششم : و اجمع بینی و بین اولیائی بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام تقاضای اجتماع با اولیاء از خداوند

اولین و اساسی ترین چیزی که در مسیر تکامل برای انسان لازم است، پس از توجه آگاهانه به هدف، همت عالی داشتن به رسیدن به آن است که آن، امید در وجود انسان ایجاد می کند تا با قوت قلب مسیر راه را هموار کرده و در تحصیل شرایط و رفع موانع آن کوشا باشد و اگر انسان باور یا گمان قوی داشته باشد که توان رسیدن به آن هدف را ندارد هرگز موفق به افتادن در مسیر نمی شود، از این جهت علی علیه السلام می فرماید: المرء بهمه لایبقینیه (۱۴۹۷)، (انسان بودن انسان به داشتن همت و خواستن او می باشد به مال و سرمایه نیست) و نیز می فرماید: من شرف همته عظمه قیمته (۱۴۹۸)، (کسی که همتش شریف باشد ارزشش بزرگ است) و در بیان دیگر ملائک شرافت همت را معین می فرماید: من لم یکن همه ما عندالله سبحانه لم یدرک مناه (۱۴۹۹)، (کسی که همتش نسبت به آنچه نزد خداوند سبحان است نباشد به آرزویش نمی رسد) و در سخن دیگر (۱۵۰۰) بهترین همتها را بالاترین آنها معرفی فرموده است: خیر الهمم اعلاها.

سفارش خداوند به بودن با صادقین

انسان نه فقط می تواند همت عالی در زندگی داشته باشد بلکه خداوند متعال امر به همراهی به طور کامل، با کسانی کرده است که ایشان خود را بتمام وجود با واقعیت منطبق کرده اند هم از جهت اعتقاد و بینش و هم از جهت اخلاق و اوصاف نفسانی و هم از جهت کردار و عمل، آنجا که می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (۱۵۰۱)، (ای مؤمنین، تقوا داشته باشید و با صادقین بوده باشید) در این آیه شریفه پس از خطاب به مؤمنین امر به تقوا و خویشتن داری از مخالفت با حق تعالی کرده سپس امر به بودن با صادقین نموده است که این بیانگر آن است که ممکن است گاهی ایمان و تقوا صادق و منطبق با واقعیت به طور کامل نباشد و کسانی پیدا می شوند که در تمامی ابعاد وجودی صدق مطلق دارند و میزان تطبیق دیگران در ابعاد وجودیشان با واقعیت می گردند و هر کس بخواهد بفهمد که چه مقدار ابعاد وجودیش با هدف واقعی از خلقت تطبیق می کند باید خود را با ایشان بسنجد و تطبیق کند که اگر کاملاً منطبق نبود می تواند منطبق شود، و به هر درجه ای منطبق بوده به همان درجه با ایشان معیت دارد، ایشان کسانی هستند که شیطان به آنها راه ندارد (۱۵۰۲) و نگذاشتند که راه پیدا کند تا وجودشان با باطل و کذب همراه شود و ایشان همان مخلصین (بفتح لام) و پاک شدگان از آلودگیهای اعتقادات و اخلاق و افعال انحرافی می باشند، و کسی که بخواهد با ایشان معیت داشته باشد باید همتی عالی داشته باشد تا حرکات و سکناش غیر از عموم مردم باشد از این جهت علی علیه السلام می فرماید: اتعب الناس قلبا من علت همته (۱۵۰۳)، (پررنج ترین دلها، دل کسی که همتش عالی باشد) و نیز می فرماید: الفعل الجمیل ینبئ عن علو الهمه (۱۵۰۴)، (کار زیبا از بزرگی همت خبر می دهد) البته معلوم است که زیبایی از دیدگاه علی علیه السلام آن کاری است که با دستور و خواسته حق تعالی منطبق باشد، و صادقین کسانی هستند که تمامی ابعاد وجودی خود را با خواسته و رضای حق تعالی کاملاً منطبق کرده اند و ایشان کسی جز پیامبر اکرم و اهل بیت گرامش علیهم السلام نمی باشند. (۱۵۰۵)

معنای اجتماع با اولیاء و مراتب آن

با توجه به مطالب ذکر شده، روشن می شود که مراد از اولیاء کسانی هستند که رابطه دوستی و ولایت و سرپرستی با خداوند متعال برقرار کرده اند و تنها این گروه هستند که قابلیت دارند معیت با ایشان صورت گیرد، آن معیتی که مقصود بالذات از وجود انسان است و باید با ایشان چنین رابطه ای برقرار کرد تا بتوان به ایشان ملحق شد همان طور که می فرماید: ان اولیاءه الا المتقون ولكن

اکثر هم لایعلمون (۱۵۰۶)، (اولیاء خداوند جز متقین نمی باشند و لکن بیشتر مردم نمی دانند) از این جهت خداوند چنین رابطه ولایتی را بین مؤمنین برقرار کرده و فرموده است: و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض (۱۵۰۷)، (و مردان و زنان مؤمن بعضی ولی بعضی دیگر می باشند) تا زمینه رسیدن به رضایت الهی و رستگاری (۱۵۰۸) بزرگ محقق شود، و معنای تقاضای اجتماع و حشر با اولیاء همین است که مقام قربی را که ایشان به واسطه اطاعت محض از حق تعالی پیدا کرده اند انسان نیز آن را درک کند و به کرامتهای الهی نائل شود و چون مقامات اولیاء نیز در درجات قرب متفاوت است خواسته اند که انسان الحاق به درجه اعلی آن را از خداوند متعال طلب کند زیرا برای او چنین کاری میسر است همان طور که در تقاضای پیرزنی با حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام چنین مطلبی اتفاق افتاد (هنگامی که آن حضرت در طلب قبر حضرت یوسف علیه السلام بود تا بدنش را به امر خداوند به شام منتقل کند، به ایشان گفتند: کسی از قبر جز پیرزنی زمینگیر نابینا اطلاع ندارد، آن پیرزن را آوردند و حضرت از او نشانی قبر را خواست، عرض کرد: نمی گویم تا اینکه چهار چیز به من بدهی: پاهایم را شفا دهی، و جوانیم را برگردانی و چشمم را برگردانی و مرا با خودت (در درجه ات) در بهشت قرار دهی، این تقاضا بر آن حضرت گران آمد خداوند به او وحی کرد: آنچه را که از تو سؤال نمود به او بده زیرا آن به عهده من است (۱۵۰۹)) و ترغیب به چنین تقاضایی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است آن وقتی که شخصی از آن حضرت چیزی را طلب کرد، آن حضرت فرمودند: (چرا همان طور که پیرزن بنی اسرائیلی از حضرت موسی علیه السلام تقاضا کرد شما تقاضا نمی کنید (۱۵۱۰)) و امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه به ما یاد می دهد که عرض کنیم: (خدایا، بین من و حضرت رسول و خاندانش جمع کن (۱۵۱۱)) و روایات (۱۵۱۲) زیادی نیز دلالت می کند که شیعیان خالص ائمه علیهم السلام در آخرت با ایشان هستند و در بعضی از آنها می فرماید: در درجه ما قرار دارند، که این اختلاف تعبیر حکایت می کند که ملحق شدن به ایشان نیز دارای مراتبی است چون ایشان علیهم السلام دارای مراتب متعددی می باشند به گونه ای که به وحدت حقیقت ایشان ضرر نمی زند و جمع شدن با ایشان در هر درجه ای، واقعا بودن با ایشان صدق می کند، علی علیه السلام نیز تقاضای (۱۵۱۳) جمع شدن این دو بزرگوار و اهل بیت گرامشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام حقیقی آن حضرت است که قابل قیاس با درجات پایین تر نمی باشد.

واسطه قرار دادن ائمه علیهم السلام

از آنجا که تمامی موجودات از حق تعالی فیض هستی و شئون آن را دریافت می کنند و از طرفی چون محدود هستند نمی توانند بدون واسطه از او فیض دریافت کنند پس خداوند وسائلی را ایجاد فرموده است تا به واسطه آنها فیض را جاری کند، این وسایط به واسطه ای منتهی می شود که آن از نظر مرتبه وجودی توان صدور بدون واسطه از خداوند را دارد، این موجود به اصطلاح فلاسفه صادر اول نامیده می شود و به تعبیر روایات نور رسول خدا صلی الله علیه و آله که با نور ائمه علیهم السلام متحد می باشد بیان شده است - روایات چون متعدد و مختلف است به عنوان نمونه روایاتی ذکر می شود - در روایتی جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کند: (اولین خلقت خداوند متعال چیست؟ حضرت می فرماید: نور نبی تو ای جابر، خداوند آن را خلق کرد سپس هر خیری را از آن خلق کرد (۱۵۱۴)) در روایت دیگر جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: (اولین چیزی را که خداوند خلق کرد محمد و عترت هدایت کننده هدایت شده اش می باشند که شبح نوری نزد خداوند بودند سؤال می کند: اشباح چیست؟ می فرماید: سایه نور، بدنهای نورانی بدون روح بودند، و به یک روح که روح القدس باشد تاءید می شدند (۱۵۱۵)). خلاصه آنکه موجودات اعم از مادی و غیرمادی از خداوند متعال بواسطه حقیقت نبی اکرم و ائمه علیهم السلام صادر شده است که آن حقیقت فوق تمامی مخلوقات خداوند می باشد حتی از ملائکه برتر است هر چند به لحاظ خصوصیات این عالم ملائکه واسطه در افاضه فیوضات از جانب خداوند می باشند حتی پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام به لحاظ وجود مادی از آنها کسب فیض می کنند لکن

در عین حال به حسب حقیقت، ملائکه از انوار ایشان فیض می گیرند، قرآن کریم به وساطت در هستی و شئون آن اشاراتی دارد باین معنی که خداوند با اینکه همواره در افاضه و هر روزی در شأنی (۱۵۱۶) است لکن این افاضه را به واسطه وسایط که ملائکه باشند ابراز می کند و به ملاحظه روایات متواتره ملائکه از حقیقت ائمه علیهم السلام فیض را می گیرند و به موجودات این عالم حتی به پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از جهت جنبه بشری، اعطاء می کنند. به عنوان نمونه خداوند با اینکه خود را مدبر (۱۵۱۷) عالم معرفی می کند مدبرانی (۱۵۱۸) را نیز معرفی می کند و همچنین در جنبه انزال وحی (۱۵۱۹) و جان گرفتن (۱۵۲۰).

با این بیانات کوتاه در نحوه ظهور کمالات از حق تعالی، باید توجه کرد که در گرفتن فیوضات از سرچشمه بیکران الهی، باید این وسایط عالیه در هستی را واسطه قرار داد و اقرار به وساطت ایشان داشت تا عنایت‌های الهی شامل حال ما شود و در حقیقت انکار قلبی یا عملی وساطت ایشان، انکار توحید حقیقی است زیرا خداوند بدون واسطه افاضه نمی کند چون ما ناقص و محدودتر از آن هستیم که بتوانیم بدون واسطه از آن کمال مطلق فیض گرفته یا طلب فیض کنیم، از این جهت در هر کمالی خواسته شده اسم و صفت مربوط به آن را واسطه در گاه الهی قرار دهیم مثلاً رزق می خواهیم او را به رازقیت بخوانیم نه به صفت منتقم، همان طور که در دعاهای رسیده از طرف ائمه علیهم السلام یا در قرآن به این نکته توجه عمیق داده شده است این یک بیان کوتاهی است که خودش کتابی لازم دارد - بنابراین در رسیدن به مواهب مادی و معنوی باید این وسایط را واسطه در گاه الهی قرار داد تا به اجابت مقرون شود از این جهت فرموده اند (۱۵۲۱) قبل از دعا کردن صلوات بر محمد و آل او بفرستید تا دعایتان مستجاب شود که این صلوات و طلب رحمت از خداوند بر ایشان در حقیقت طلب (۱۵۲۲) رحمت است از طریق ایشان برای خودمان و قرآن کریم نیز به مؤمنین می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون (۱۵۲۳)، (ای مؤمنین؛ خدا را حفظ کنید و وسیله به سوی او بجویید و در راهش مجاهده کنید شاید رستگار شوید) از این جهت ایشان، هم بر ملائکه (۱۵۲۴) فضیلت دارند و هم بر انبیاء علیهم السلام، و به این سبب انبیاء علیهم السلام از طرف خداوند متعال مأمور بودند به ولایت ایشان اقرار کنند (۱۵۲۵) و در مشکلات به ایشان متوسل (۱۵۲۶) شده و ایشان را واسطه در رفع آنها و اعطای فیوضات الهی قرار دهند، بنابراین وقتی انبیای بزرگ الهی باید این

گونه باشند و این کار را می کردند، ما که در مراتب ضعیفی از ایمان هستیم باید بیشتر این عمل را انجام دهیم تا عنایات ایشان به ما بیشتر شود و بتوانیم معیت با ایشان را پیدا کنیم، در این موضوع سفارشات زیادی از ائمه علیهم السلام شده است و از باب نمونه کلام علی علیه السلام را نقل می کنیم که: بنا اهتدیتم فی الظلماء، و تسنمتم ذرؤة العلیاء، و بنا افجرتم عن السرار (۱۵۲۷)، (به واسطه ما در ظلمتها هدایت شدید و قله بالای (کمال) را پیمودند و به واسطه ما پرده ها را از تاریکیها دریدید...) پس اگر در امور مختلف به ایشان متوسل شویم می توانیم امید نجات در عالم آخرت و اجتماع با ایشان را داشته باشیم.

فصل سسی و هفتم: انک ولی نعمائی و منتهی رجائی و غایه منای فی منقلبی و مثنوی سرپرست نعمتها و نهایت امید و آرزو بودن خداوند

زاماداری خداوند نسبت به نعمتها

با توجه به بیانات گذشته روشن می شود که تمامی شئون وجودیه موجودات حدوثا و بقاا در تحت تسلط و سرپرستی حق تعالی قرار دارد مخصوصا انسان که از یک مرتبه بالای وجودی برخوردار است و آن تقاضای سرپرستی ویژه ای را دارد تا جمیع شئون او اداره شود و با اعتقاد به اینکه تنها سرپرست او خداوند متعال است باید خود را در تحت سرپرستی او قرار داد تا اینکه او ولی و سرپرست ما به طور خاص شود و از ظلمتها به سوی خودش که نور مطلق است بیرون آورد همان طور که می فرماید: الله ولی الذین

آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور (۱۵۲۸)، (خداوند ولی مؤمنین است که ایشان را از تاریکیها بسوی نور خارج می گرداند) البته اعتقاد به سرپرستی حق تعالی منافات ندارد با اعتقاد به سرپرستی اولیای الهی و سرپرست قرار دادن ایشان در امور تکوینی و تشریحی، زیرا ولایت ایشان در طول ولایت خداوند است و اوست که ایشان را ولی ما قرار داده است و در حقیقت ولایت ایشان مظهر ولایت الهی است و از خود مستقلا ولایتی بر موجودات ندارند، از این جهت می فرماید: النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم (۱۵۲۹)، (پیامبر سزاوارتر است به مؤمنین از خود ایشان - بر خودشان -) و نیز می فرماید: انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون (۱۵۳۰)، (براستی سرپرست و زمامدار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنینی هستند که نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند) و به تصریح روایات (۱۵۳۱) شیعه و اهل سنت مراد از مؤمنین در آیه علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. پس ولایت مطلقه ذاتیه برای خداوند است که آن از راه اولیائش ظهور می کند، و اجتماع با اولیائش نیز نمونه ای از ظهور ولایت خاصه خودش و اولیائش در ما می باشد.

و این حقیقت، غیر از اعتقاد مشرکین است در ولی گرفتن غیر خداوند متعال، که اسلام (۱۵۳۲) و ادیان توحیدی با آن مبارزه می کنند، زیرا اعتقاد ایشان، استقلال در ولایت غیر خداوند است که با توحید در ولایت منافات دارد، از این جهت قرآن کریم نوعی از ولایت را برای ظالمین (۱۵۳۳) نسبت به یکدیگر و برای شیطان (۱۵۳۴) نسبت به غیر مؤمنین، اثبات می کند، که این نیز در طول ولایت الهی می باشد.

نهایت امید و آرزو بودن خداوند

با دقت در وجود خویش می یابیم که تنها محرک خود به طرف کسب کمالات آرزو داشتن نسبت به آنها و امیدوار بودن به موفقیت خویش است در این مسیر، که اگر این دو انگیزه و حالت از انسان گرفته شود، هیچ حرکت استکمالی از او سر نمی زند و وقتی بیشتر دقت کنیم می یابیم که رسیدن به کمال مطلق، مورد آرزو و امید ماست که تا وقتی به آن ترسیم آرامش برای ما حاصل نمی شود و همواره در حال تکاپو و تغییر و تحول از این کمال محدود و آن کمال محدود هستیم، پس ارتباط با کمال مطلق و خداوند متعال تنها آرامش بخش حقیقت انسان می باشد همان طور که قرآن کریم می فرماید: الا بذكر الله تطمئن القلوب (۱۵۳۵)، (آگاه باشید فقط با یاد خداوند دلها آرام می گیرد) این ارتباط موجب می شود که رسیدن به کمال مطلق تنها آرزو و امید او شود و ارتباط با کمالات محدود ایزاری شود برای حصول به کمال مطلق از این جهت می فرماید: و ان الى ربك المنتهى (۱۵۳۶)، (و اینکه نهایت و غایت به سوی پروردگارت می باشد) و در آیات دیگر بازگشت را فقط به سوی او دانسته است،

الا الى الله تصير الامور، (۱۵۳۷) (آگاه باشید که امور فقط به سوی خداوند برمی گردند) این آرزومندی نسبت به حق تعالی هم در این عالم محقق است و هم در عالم دیگر و همچنین نهایت و محل بازگشت بودن خداوند متعال، مطلق است چه موجودی بفهمد یا خیر، لکن روز قیامت روز ظهور این حقیقت است، قرآن می فرماید: يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شيء (۱۵۳۸)، (روز قیامت ایشان آشکار می شوند به گونه ای که چیزی از ایشان برای خدا مخفی نیست) و تمامی چیزهایی که برای ما به صورت آرزو و امید جلوه می کرد، از جلو چشم قلب برداشته شده و معلوم می شود که جز خداوند متعال آرزو و امید و نهایتش نبوده است قرآن کریم می فرماید: و لقد جئتمونا فرادی كما خلقناكم اول مرة و ترکنتم ما خولناکم وراء ظهورکم و ما نرى معکم شفعاء کم الذين زعمتم انهم فيکم شرکاء لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون (۱۵۳۹)، (و بتحقیق تنها نزد ما می آید همان طوری که نخستین بار شما را آفریدیم، و آنچه را که به شما دادیم پشت سر خود رها می کنید، و با شما نمی بینیم شفیعی را که خیال می کردید شریک شما هستید، بتحقیق پیوندهای شما قطع می شود و آنچه را که گمان می کردید - معبودان شما هستید - از نزدتان گم می شود) و فقط کسانی از ظهور این حقایق بهره مند می شوند که در این عالم تنبه پیدا کرده و نسبت به آن کمال نهایی

آگاهی پیدا کرده و توجه به عظمتش نمایند و به مقتضای آن عمل کنند که همان حفظ حدود الهی است و ترس داشته باشند که از این حد خارج نشوند قرآن کریم در این زمینه می فرماید: یساءلونک عن الساعة ایان مرساها فیم انت من ذکرها الی ربک منتهاها انما انت منذر من یخشاها (۱۵۴۰)، (از تو سؤال می کنند که روز قیامت چه وقتی واقع می شود، چه کار داری نسبت به یادآوری آن ، انتهای آن به سوی پروردگارت می باشد، کار تو فقط ترساندن کسانی است که از آن می ترسند) پس با اینکه از خداوند متعال به حق اولیائش می خواهیم که بین ما و ایشان جمع کند و این امر تنها سعادت انسان است لکن این اجتماع برای فهمیدن و رسیدن به این حقیقت است که خداوند ولی مطلق و نهایت امید و آرزوی انسان است در دنیا و آخرت ، این همان حقیقتی است که انبیاء و اولیاء در بیاناتشان به آن دعوت می کردند.

فصل سی و هفتم: انت الهی و سیدی و مولای اقرار به بزرگی و مولی بودن خداوند

معنای خطاب به خداوند به معبودیت

با توجه به آیات قرآنی به این حقیقت می رسیم که تمامی موجودات آگاهانه یا غیر آگاهانه اقرار به معبودیت خداوند متعال دارند زیرا با توجه به فقر وجودی خود نسبت به او، خضوع وجودی فقط در برابر او که با آنها و محیط به آنهاست دارند، به عنوان نمونه می فرماید: ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا(۱۵۴۱)، (هیچ موجودی در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه بنده خدا می باشد) لکن این انسان است که در میان موجودات این عالم ، ظرفیت بندگی آگاهانه نسبت به خداوند به طور کامل به او داده شده است و مطابق آن نیز به او، امر شده است و الگوهای کامل بندگی نیز در میانشان قرار داده شده و به آنها معرفی شده است ، از این جهت سزاوار است که همواره اقرار به بندگی کند - هر چند عملا هم باید آن را اظهار کند - و شاید معنی این خطاب این باشد که هر چند تو معبود مطلق من هستی لکن من به مقتضای این معبودیت آن طور که حق (۱۵۴۲) بندگی توست عمل نکرده و به آن در تمامی شئون وجودیه ام توجه نداشته و غافل بوده ام ، ولی در عین حال با این اقرار می خواهم انس روحی و احساس نزدیکی به تو کنم تا تو مرا به بندگی هر چند به صورت ظاهر بپذیری و خواسته هایم را اجابت کنی ، از این جهت در دعاها این لفظ و الفاظ بعدی زیاد آمده است .

اقرار به سیادت و سرپرستی خداوند

توجه به بزرگی و سرپرستی خداوند متعال ، از مزایای خاصی برخوردار است زیرا به انسان می فهماند که در برابر عظمت و بزرگی مولایش حقیر است و باید اقرار به این عظمت و کوچکی خود بنماید تا به حقارت و ذلت خود اذعان کرده و لوازم بزرگی او را بر خودش مترتب کند و با این اقرار می خواهد بگوید که من هیچم و چیزی از خود ندارم و از اظهار عظمت موهوم برای خویش طلب عفو کرده ، زیرا اساس تمامی بدبختیها و سرکشیها، این خیالات موهوم است که انسان را به خود مشغول می نماید، و نیز با این اقرار، زمینه استجاب خداوند را نسبت به تقاضاهای خویش فراهم می کند، زیرا او زمامدار و سرپرست حقیقی کمالات و ظهور آنها در بنده می باشد به گونه ای که پس از اظهار آنها از تحت تسلط حق تعالی بیرون نمی رود، و در ضمن با این اقرار تقاضای دخول در ولایت مخصوص خداوند را می کند که آن نسبت به مؤ منین اظهار می شود به گونه ای که با آن ، از ظلمتها به طرف نور و هدایتهای مخصوص بیرون می آیند همان طور که می فرماید: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور(۱۵۴۳)، و مؤ منین پس از تقاضای عدم مؤ اخذه نسبت به امور فراموش شده یا مورد خطا واقع شده و... به خداوند عرض می کنند: انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین (۱۵۴۴)، (تو مولی و سرپرست ما هستی پس ما را بر گروه کافران یاری ده) ولی غیر مؤ منین یا مؤ

مینبی که عملاً تا آخر عمر این گونه بوده اند، مولایی (۱۵۴۵) برایشان نیست زیرا آنچه را از غیر خدا می خوانند و آنها را مستقل در تاءثیر می پندارند مثل خود ایشان فقیر بوده و نیاز به سرپرستی خداوند متعال دارند همان طور که خداوند می فرماید: ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فليستجيبوا لکم ان کتم صادقین (۱۵۴۶)، (براستی آنان را که جز خدا می خوانید مانند شما می باشند پس آنها را بخوانید تا اجابت کنند شما را اگر راست می گوئید) بلکه هنگام یاری گرفتن از آنها، آنها گم و نابود (۱۵۴۷) می شوند و مشرکین و مؤمنین غیر واقعی می فهمند جز خداوند ولی و سرپرستی نبوده ولی آنها با او ارتباط سرپرستی برقرار نکرده اند و عمری را با خیالات و توهمات به سر برده اند، اینجاست که زمام امر ایشان را طاغوت به دست گرفته و آنها را از نور هدایت و واقع بینی و واقع گرایی به ظلمتهای ضلالت و حیرت و خسارت بیرون می آورد، پس با این خطاب، انسان مؤمن می خواهد به مولایش اظهار کند که جز تو سرپرستی برای من نیست و اگر تاکنون به واسطه سرگرمی به عالم دنیا و شئونش از این امر غافل بوده ام و در عمل غیر تو را سرپرست و آقای خود قرار داده ام، اشتباه کرده و به تو رجوع می نمایم پس تو نیز ولایت خود را بر من اظهار کن و مرا تحت سرپرستی خود قرار ده، انسان به هر درجه به این امر واقف شود، خداوند او را تحت سرپرستی خود قرار می دهد همان طور که قرآن کریم هم به عموم مؤمنین خطاب (۱۵۴۸) می کند که مولایتان خداوند است و هم به پیامبر (۱۵۴۹) اکرم صلی الله علیه و آله و معلوم است که این دو ولایت در یک ردیف نمی باشند.

فصل سی و نهم: اغفر لی و لاولیائنا طلب مغفرت از خداوند برای دوستان خود

معنای طلب مغفرت از خداوند

مغفرت به معنای پوشش گناه، عیب یا خطاست به گونه ای که آن و آثارش از بین برود و چون خداوند متعال خودش بدون عیب و نقص است و می خواهد بنده اش بدون گناه و عیب بوده باشد، دستور داده است که با ایجاد شرایط مغفرت آن را از او طلب کنیم تا آثار گناه و اوصاف رذیلهو ظلمتهای آن را از وجود ما برطرف کند و نقصها پوشیده شده و قلب نورانیت پیدا کرده و مانعی از ارتکاب معصیت در آن به وجود آید و کمالاتش را در آن ظهور دهد، این معنا در طلب مغفرت ملائکه برای مؤمنین - که آیه اش ذکر می شود - لحاظ شده است.

آثار طلب مغفرت برای دیگران

آثار طلب مغفرت برای دیگران

یکی از تمایلات فطری بشر محبت به اموری است که موجب کمال اوست و عداوت و تنفر از اموری است که ضد کمال اوست و یکی از دستورات مهم دین برای رسیدن به کمال حقیقی ابراز محبت به خدا و اولیاء او و هر چیزی است که او را با ایشان مرتبط گرداند و نیز ابراز عداوت و تنفر از هر چیزی است که ضد خداوند و اولیائش می باشد و یکی از راههای این ابراز محبت و عداوت طلب مغفرت از خداوند برای دوستان دینی و دعا برای نابودی دشمن خود که دشمن خداوندست، می باشد و برای طلب مغفرت برای دیگران علاوه بر این آثار دیگری است که عبارتند از:

الف - وسعت روحی پیدا کردن

پس از توجه به معنای طلب مغفرت، معلوم می شود که طلب مغفرت برای دیگران از درگاه غفارت کریمانه خداوند موجب می شود که روح انسان وسعت پیدا کرده به گونه ای که راضی و طالب است که کمالات الهی عمومیت پیدا کرده و در دیگران نیز

ظهور کند و آنها از آن برخوردار گردند، از این جهت ملائکه که وسایط فیض الهی هستند برای موجودات پایین تر از خود، هم برای تمامی انسانها از خداوند متعال طلب مغفرت (۱۵۵۰) می کنند به لحاظ ارسال اسباب مغفرت برای ایشان که همان تشریح دین و ارسال رسولان باشد، و هم برای مؤمنین طلب مغفرت و رحمت می کنند به لحاظ تخلف ایشان از دستورات الهی، و به خداوند عرض می کنند: فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم ربنا و ادخلهم جنات عدن الّتی و عدتهم و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم و قهم السیئات (۱۵۵۱)، (پس ببخش کسانی را که توبه کرده و از راهت تبعیت کردند و ایشان را از عذاب جهنم حفظ کن، پروردگارا، ایشان و پدران و همسران و فرزندان صالح ایشان را داخل کن به بهشتهای جاودانی که به ایشان وعده دادی زیرا تو عزیز حکیم می باشی، و ایشان را از گناهان حفظ کن) و همچنین به پیامبر رحمتش امر (۱۵۵۲) می کند که برای مؤمنین از خداوند طلب مغفرت کن و منطق مؤمنین را طلب مغفرت برای سابقین از اهل ایمان بیان کرده است، و هر مقدار شخص وسعت روحیش نسبت به افاضه کمالات از حق تعالی بیشتر باشد طلب مغفرتش وسیع تر است همان طور که قرآن کریم از حضرت نوح (۱۵۵۴) و حضرت ابراهیم (۱۵۵۵) علی نبینا و آله و علیهما السلام طلب مغفرت برای جمیع مؤمنین و مؤمنات را در قیامت نقل می کند، و همچنین بستگی دارد که گناه و عیب نزد او دارای چند درجه باشد تا طلب مغفرت او نسبت به همان درجه معنا پیدا کند، از این جهت از طرف ائمه علیهم السلام هم نسبت به طلب مغفرت برای دیگران دعاهایی رسیده (۱۵۵۶) است و هم نسبت به درجه طلب مغفرت.

ب: بخشیده شدن طالب مغفرت

یکی از عنایتهای مخصوص خداوند متعال به بندگان مؤمنش آن است که برای آمرزیدن ایشان دنبال بهانه می گردد و یکی از بهترین بهانه ها طلب مغفرت برای مؤمنین است تا با این اظهار، طلب خود را برای پاک شدن از آلودگیها، به خداوند نشان دهیم و او صدق انسان را ببیند، تا زمینه پاک شدن فراهم شود و هر مقدار اخلاص در خواستن بیشتر باشد عنایت الهی برای برطرف شدن موانع روحی و گناهان بیشتر خواهد بود از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: من قدم اربعین رجلا من اخوانه فدعاهم ثم دعا لنفسه استجیب له فیهم و فی نفسه (۱۵۵۷)، (کسی که در دعا چهل نفر از برادرانش را بر خویش مقدم کند سپس برای خویش دعا کند، دعای او درباره ایشان و درباره خویش مستجاب می شود).

ج: بخشیدن طالب مغفرت

یکی از زمینه های بسیار خوب برای بخشیده شدن گناهان انسان، بخشیدن لغزشهای دیگران نسبت به خویش می باشد، این حقیقت را از امر به استغفار برای دیگران می فهمیم که وقتی انسان واقعا برای دیگران از خداوند طلب استغفار می کند باید خودش نیز نسبت به این امر پیشقدم باشد تا دعایش به هدف اجابت رسیده و درباره خودش نیز مستجاب شود از این جهت قرآن کریم می فرماید: و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم (۱۵۵۸)، (و ببخشید و درگذرید آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشد) و علی علیه السلام می فرماید: اعط الناس من عفوک من عفوک و صفحک مثل ما تحبان یعطیک الله سبحانه (۱۵۵۹)، (عطا کن از بخشش و گذشت نسبت به مردم مانند آنچه را که دوست داری خداوند سبحان به تو عطا کند) و نیز می فرماید: (از لغزشها درگذر و از خطاها چشم پوشی کن تا درجاتت بالا رود) (۱۵۶۰) و نسبت به کسی که اهل عفو نباشد می فرماید: (بدترین کسی است که از لغزشها عفو نکند و عیب را نپوشاند) (۱۵۶۱). و نیز می فرماید: (بخشش دیگران - نه تنها آثار آخرتی دارد، بلکه - موجب سربلندی ظاهری و بزرگی انسان می شود) (۱۵۶۲) تا جایی که می فرماید: (اگر لغزش دوستت را ببخشی موجب می شود که دشمنت تو را ستایش کند) (۱۵۶۳) و این صفت آن قدر مهم است که نسبت به قاتل عزیزترین افراد خویش نیز مطلوب است و قرآن کریم

(۱۵۶۴) آن را تبعیت از معروف دانسته با اینکه قصاص حق انسان است و نیز از اوصاف (۱۵۶۵) متقین و محسنین معرفی کرده است و این سیره مهم اولیاء دین علیهم السلام می باشد.

فصل چهارم: و کف عنا اعدائنا و اشغلمهم عن اذانا و اظهر کلمه الحق و اجعلها العلیا و ادحض کلمه الباطل و اجعلها السفلی انک علی کل شیء قدیر طلب آشکار شدن حق و برتری آن و نابودی باطل از خداوند

دوری از دشمنان خدا

بیان شد که یکی از دستورات مهم اسلام و ادیان الهی عدم ارتباط دوستی با دشمنان دین است برای اینکه ایمان و آثارش در وجود فرد و جامعه باقی بماند زیرا دشمنان دین (که عبارتند از شیطان، کفار، مشرکین و منافقین) ضدیت با وجود دین و بقای آن دارند قرآن کریم درباره شیطان در چند جا (۱۵۶۶) تذکر می دهد که او دشمن آشکار و گمراه کننده شماست و در یک جا می فرماید: ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا (۱۵۶۷)، (براستی شیطان دشمن شماست پس او را دشمن بگیرید) و دستورات اولیه ارشاد کردن دشمنان است تا دست از دشمنی برداشته و اگر ایمان هم نمی آورند دشمنی با دین و دینداران نداشته باشند، از این جهت قرآن کریم می فرماید: که امید دیندار شدن ایشان را هم داشته باشید: عسی الله ان يجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم موده و الله قدیر و الله غفور رحیم (۱۵۶۸)، (امید است خداوند بین شما و کسانی که دشمنی کردید از ایشان - مشرکین دوستی قرار دهد و خدا تواناست و او بخشنده مهربان است) این آیه نه تنها امید مؤمن شدن ایشان را بیان می کند بلکه می فرماید: اگر ایمان آوردند و دست از دشمنی برداشتند خداوند گناهان گذشته ایشان را می بخشد و قدرت بر این کار را دارد، لکن اگر به دشمنی اصرار داشتند و بر آن باقی بودند باید اولاً از نظر قلبی با ایشان دشمن بود و ثانیاً از ایشان دوری جست تا وقتی که ایمان بیاورند همان طور که قرآن کریم این واکنش را به عنوان تبعیت از روش پیامبر توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام به مؤمنین و موحدین ترغیب می کند، قد کانت لکم اسوء حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا براء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدأ حتی تؤمنوا بالله وحده (۱۵۶۹)، (بتحقیق برای شما الگوی نیکویی در ابراهیم و کسانی که با او بودند می باشد زیرا به قومشان گفتند: ما از شما و آنچه از غیر خدا پرستش می کنید بیزاریم، به شما کفر می ورزیم و بین ما و شما همیشه دشمنی و کینه موجود است تا اینکه فقط به خداوند ایمان آورید) امام صادق علیه السلام می فرماید: (رسول خدا علیه السلام به اصحابش فرمود: کدام یک از چنگ آویزهای ایمان محکم تر است؟ گفتند: خدا و رسولش عالمند، پس بعضی از آنها گفتند: نماز و بعضی گفتند: زکات، و بعضی گفتند: روزه و بعضی گفتند: حج و عمره و بعضی گفتند: جهاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای آنچه گفتید فضیلتی است لکن جواب من نیست، بلکه محکم ترین دستاویز ایمان، محبت برای خدا و کینه و دشمنی با برای او و دوستی خدا و بیزاری از دشمنان اوست (۱۵۷۰)).

دوستی نکردن با ستمگران

خداوند متعال به جهت اهمیت ایمان و حفظ آن نه تنها امر فرموده است به دوری از کسانی که اعتقاد و قلبا با دین و دینداران دشمنی دارند بلکه امر کرده است به دوستی نداشتن با کسانی که عملاً با دین و دینداری دشمنی می کنند هر چند که آنها ادعای طرفداری از دین و اقرار به آن داشته باشند زیرا ظالمین با نابود کردن دین علاوه بر اینکه خود را مستحق عقوبت الهی می کنند طرفداران و تابعین خود را نیز مستحق عذاب می کنند از این جهت مستحق دوری می باشند - البته پس از ارشاد آنها به طرف دین و عدالت - و قرآن کریم در این باره می فرماید: و لا تترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم

لاتنصرون (۱۵۷۱)، (و بر ستمگران تکیه مکنید که شما را آتش فرامی گیرد و برای شما جز خدا دوستانی سرپرستی - نمی باشد سپس یاری نمی شوید) امام صادق علیه السلام می فرماید: (دین خود را با ورع حفظ کنید و آن را با تقیه و بی نیازی به خداوند از طلب کردن حوائج از سلطان - ظالم - تقویت کنید، و بدانید هر مؤمنی که برای اصحاب سلطان یا کسی که با او در روش همنشینی دارد، خضوع کند برای رسیدن به دنیایش، خداوند نامش را محو می کند و بر او غضب کرده و او را خودش واگذار می کند و اگر به چیزی از دنیایش دسترسی پیدا کند و در تحت تصرفش قرار گیرد، خداوند برکت را از آن برمی دارد و نسبت به خرجهایی که در حج و عمره و آزادی بنده می کند پاداشی نمی دهد (۱۵۷۲)) ارتباط قلبی با ظالم آنقدر نکوهش شده است که موسی بن جعفر علیه السلام به صفوان بن مهران می فرماید: (ای صفوان؛ تمامی کارهای تو خوب است جز یک چیز، گوید: فدایت شوم، آن چه چیز است؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مردم یعنی هارون الرشید، گفتم: به خدا سوگند، آن را برای خوشگذرانی و بیهوده و صید کردن و لهو و لعب کرایه نمی دهم، و لکن برای این را یعنی راه مکه کرایه می دهم، و خود نیز اداره آن را به عهده نمی گیرم، بلکه غلامانم را با آن می فرستم، حضرت فرمودند: آیا دوست داری که هارون زنده بماند تا کرایه ات را بدهد؟ گفتم: بله، فرمودند: کسی که دوست داشته باشد بقای ایشان را از ایشان خواهد بود و کسی که از ایشان باشد در آتش است... (۱۵۷۳)) از این جهت امام صادق به واسطه پدرش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (وقتی روز قیامت می شود ندا داده می شود که ستمگران و یاران ایشان کجایند؟ کسی که برای ایشان قلم و مدادی را اصلاح کند یا کیسه ای را برایشان محکم کند یا قلمی را برای آنها از دوات بیرون آورد پس ایشان را با آنها محشور کنید (۱۵۷۴)) علاوه بر این روایت، روایتهای (۱۵۷۵) دیگری در نکوهش این رابطه آمده است، بنابراین ملاک در رابطه دوستی و ارتباط نداشتن با ایشان، کمک به ضدیت با دین داشتند آنها و ضدیت با دینداران و از بین رفتن حقوق ایشان است لکن اگر کسی با ارتباط ظاهری با ایشان بتواند مقداری از ضدیت با دین و دینداران را جلوگیری کند و مؤمنین را به حقوقشان برساند، این ارتباط نه تنها اشکال ندارد بلکه به آن نیز امر شده است همان طور که هنگامی که علی بن یقظین از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اجازه خواست که نزد هارون الرشید نماند حضرت به او اجازه ندادند و فرمودند: (این کار را نکن، زیرا ما با تو انسی داریم و به واسطه تو برادرانت عزت و سربلندی پیدا می کنند، امید است که خدا به واسطه تو شکستگی کسی را جبران کند و هجوم مخالفین را از اولیائش بشکند، ای علی بن یقظین؛ کفاره اعمال شما نیکی به برادرانتان می باشد... (۱۵۷۶)).

مقابله با دشمنان خدا و ستمگران

قرآن کریم برای مقابله با شیطان که در راءس دشمنان خدا قرار دارد می فرماید یگانه راه مقابله با او تذکر و توجه به خداست، ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذکر و فاذا هم مبصرون (۱۵۷۷)، (همانا متقین وقتی عده ای از شیطانها با آنها تماس برقرار می کنند متذکر شده و سپس بینا می شوند) و همچنین اسلام برای حفظ ایمان مؤمنین در جامعه بشری علاوه بر اینکه دستور داده است به دوری از دشمنان خدا و ستمگران بلکه به مؤمنین امر کرده است که برای مقابله با آنها آمادگی داشته باشد و هر چیزی که در این جهت لازم است تحصیل کنند تا وقتی آنها به مبارزه بر علیه حق و اهل حق قیام کردند با آنها مقابله کنند تا حملاتشان دفع شده و مؤمنین بر آنها غلبه کنند، از این جهت می فرماید: و لایحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لایعجزون و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم (۱۵۷۸)، (کافران گمان نکنند که پیشی گرفتند ایشان نمی توانند عاجز کنند و آماده کنید برای ایشان آنچه را که می توانید از نیرو و از اسبان بسته که به واسطه آن دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید) و این مسئله آن قدر مهم است که آیات و روایات فراوانی در رابطه با جهاد با دشمن و کیفیت آن و مسائل مختلف آن، وارد شده است و آن یکی از فروع دین به حساب آمده است که منکر آن با توجه به اینکه به انکار نبوت می انجامد بینات گوناگونی وارد

شده است برای اطلاع از آن باید به کتابهایی که در این زمینه مستقلاً نوشته شده است رجوع کرد.

و در مقابله با ستمگران نیز دستورات مهمی آمده است لکن مقابله با آنها با مقابله با دشمنان مستقیم دین فرق دارد اگر مقابله با ستمگر منجر به جنگ و خونریزی شود در صورتی تجویز می شود که احراز شود فایده ای دارد هر چند خونهایی هم در آن ریخته شود یا اینکه ستمگر با اصل دین در مبارزه باشد که آن وقت سکوت خیانت به دین محسوب می شود - البته بحث دقیق و جزئی تر در این قسمت که به بحث امر به معروف و نهی از منکر و تقیه مربوط می شود به عهده فقهاء و نظر ایشان است - بحث ، در اصل مقابله با ستمگران و سستی نکردن در برابر ایشان است از این جهت امام صادق علیه السلام می فرماید: (در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش آمده است : اذا حضرت بلیة فاجعلوا اموالکم دون انفسکم و اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم و اعلموا ان الها لک من هلك دینه و الحریب من حرب دینه ، الا انه لا فقر بعد الجنة ، الا و انه لا غنی بعد النار، لایفک اسیرها و لایرا ضزیرها (۱۵۷۹)، وقتی مصیبتی حاضر شد اموال خود را در برابر جانتان قرار دهید - و با آن از جانتان حمایت کنید - هنگامی که جنگی رخ داد جانتان را در برابر دینتان قرار دهید و بدانید که نابود شده کسی است که دینش نابود گردد و از بین رفته کسی است که دینش از بین رود، آگاه باشید که بعد از بهشت نیازمندی نیست ، آگاه باشید که بعد از آتش بی نیازی نیست ، که اسیرش آزاد نمی شود و زخمش خوب نمی شود) همان گونه که روش سیاسی ائمه علیهم السلام در برخورد با حکام ظلم این گونه بود که اولاً خود را در معرض حاکمیت حکومت حق خود قرار می دادند که اگر شرایط اجتماعی فراهم بود آن را بپذیرند و اگر شرایط موجود نبود مردم را نسبت به حق حاکمیت خود آگاه می کردند تا از طرفی هم وظیفه خود را اداء کرده باشند و هم اتمام حجت بر مردم و حکام ظلم شود و ثانیاً اگر شرایط حاکمیت حق خود فراهم نبود و اصل اسلام نیز در خطر نبود مقابله مسلحانه نمی کردند تا اصل اسلام در خطر نیفتد و تدریجاً شرایط حاکمیت خود فراهم شود و اگر به چنین کاری دست می زدند با توجه به مسائل گذشته ، حکام ظلم منتظر چنین برخوردی از ایشان بودند و ایشان را نابود می کردند بدون اینکه به حسب ظاهر فایده ای داشته باشد، زیرا ایشان مأمور بودند در زندگی اجتماعی و سیاسی به طور عادی زندگی کنند. با این وجود از روشنگری دست برنمی داشتند یا در قالب دعا و یا تعلیم و تربیت به گونه ای که از اذیت و آزار حکام ظلم در امان نبوده یا در گوشه خانه به سر می بردند و یا تحت نظر و مراقبت ایشان نبودند و یا در گوشه زندان و یا در تبعید و تحت مراقبت شدید ایشان در پادگان نظامی و در آخر هم به نقشه های شوم ایشان را به شهادت رساندند.

وعدہ خداوند به یاری مؤمنان

خداوند متعال چون خودش (۱۵۸۰) حق است و آنچه از او صادر می شود (۱۵۸۱) نیز حق می باشد، اولین مدافع حق می باشد و هر کس دنبال حق رود و بندگی حق تعالی را بخواهد انجام دهد و بر او توکل (۱۵۸۲) کند خداوند جلوی سلطه شیطان را بر او می گیرد و می فرماید:

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین (۱۵۸۳)، (همانا تو بر بندگان من سلطه ای نداری جز بر گمراهانی که از تو تبعیت می کنند) و نیز هر کس که از حق دفاع کند و آن را یاری نماید، کمکش می کند خداوند می فرماید: و الله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعیبرة لاولی الابصار (۱۵۸۴)، (و خداوند با یاریش هر کس را بخواهد تائید و کمک می کند برآستی در این امر عبرت گیری است برای صاحبان بینایی) و هر مقدار مقاومت در این راه بیشتر باشد تائیدات الهی بیشتر شده و موجب آرامش قلب و ثبات قدم و خذلان دشمنان دین می شود خداوند می فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم (۱۵۸۵)، (ای مؤمنین ، اگر - دین - خدا را یاری کنید خدا شما را یاری کرده و قدمهایتان را ثابت نگه می دارد) و نیز پس از بیان نصرت خود در موارد زیاد و در جنگ حنین ، می فرماید: ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها

(۱۵۸۶)، (سپس خداوند آرامش را بر رسولش و بر مؤمنین فرو فرستاد و لشکری را که نمی دیدید فرو فرستاد) و در موارد مختلف از قرآن کریم وعده به یاری و انزال سکینه بر دل‌های مؤمنین آمده است، بنابراین چون خداوند متعال غنی مطلق است خودش نیاز به یاری ندارد و همچنین دینش بلکه مؤمنین هستند که برای تکامل روح و زیاد شدن ایمان نیاز به یاری دارد که اگر دین خدا را در برابر تهاجم دشمنان خدا و خودشان یاری کنند و در این مسیر مقاومت داشته باشند عنایات غیبی در ظاهر و باطن ایشان سرازیر می شود، همان طور که می فرماید: هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزداد و ایمانا مع ایمانهم (۱۵۸۷)، (خداوند آن کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنین فرو فرستاد تا اینکه ایمانشان با ایمان گذشته زیاد شود) تاریخ اسلام گواه تحقق این واقعیات است و نشان می دهد که هر کس برای تثبیت دین الهی قدم برداشت خداوند او را یاری کرد و چهره درخشانی در تاریخ بشریت از خود نشان داد و هر کس سستی نشان داد یا در راه نابودی دین الهی قدم برداشت و از آن توبه نکرد به خذلان الهی در دنیا مبتلا شد و در آخرت نیز به عذاب او معذب می شود و در تاریخ اسلام چهره کریهه از خود ابراز نمود و مورد لعن و طعن مؤمنین قرار گرفت، پس باید مؤمنین به وعده های خداوند ایمان داشته و دلگرم باشند و به تهدیدهای پوشالی و سست دشمنان دین اعتنایی نداشته باشند زیرا دشمنان دین می خواهند با ذلیل کردن مؤمنین و سلطه بر آنها، خود به منافعشان برسند و انسانیت را پایمال اغراض شیطانی و حیوانی خود بکنند، و همچنین بدانند که وعده های الهی حق است و وعده ها و تضمینهای دشمن و یا تهدیدهای آنها باطل است همان طور که قرآن کریم از قول بزرگترین دشمن ادیان و رسولان الهی و مؤمنین یعنی شیطان در خطابش به فریب خوردگان از وسوسه هایش، نقل می کند: (وقتی کار تمام شد - قیامت به پا خواست شیطان می گوید خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده دادم پس تخلف نمودم و من بر شما تسلط نداشتم مگر اینکه شما را دعوت کردم و شما مرا اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید، من نمی توانم شما را نجات دهم و شما هم نمی توانید مرا نجات دهید، من کافر شدم به آنچه قبل از این - در دنیا - مرا شریک قرار دادید - در اطاعت خداوند - براستی که برای ستمکاران عذابی دردناک است (۱۵۸۸)).

آشکار شدن حق و پایمال شدن باطل

با مطالب گذشته روشن شد که هر مقدار اعتقاد به حقانیت دین الهی و مقاومت در تحقق آن در مؤمنین بوده باشد نصرت الهی و تاءید او ایشان را به همان اندازه خواهد بود اگر این نصرت و مقاومت فردی باشد نصرت الهی نیز آن گونه خواهد بود و اگر اجتماعی باشد نصرت الهی نیز در صحنه جامعه ظهور می کند و موجب تحقق حاکمیت دین حق و عدل می شود زیرا فرموده است: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم (۱۵۸۹)، (براستی که خداوند تغییر نمی دهد آنچه را که گروهی در آن هستند مگر آنکه درونشان را تغییر دهند) همان طور که نسبت به قوم حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام اتفاق افتاد که پس از پذیرفتن اولیه دعوت حضرت یونس علیه السلام و آمدن وعده عذاب بر ایشان و بیرون رفتن آن حضرت از میانشان و سپس تنبه پیدا کردن قوم آن حضرت و توبه ایشان به درگاه الهی، عذاب از ایشان برطرف شد و حضرت یونس علیه السلام برگشت و مدتی که زنده بود حکومت الهی را در میان ایشان به پا داشت و همچنین نسبت به قوم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و نجات ایشان از چنگال فرعون به واسطه آن حضرت، و نیز ظهور اسلام و حکومت اسلامی در مدینه پس از تقاضای اهل مدینه هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به آن شهر و وعده کمک کردن اهل مدینه آن حضرت را، این سنت (۱۵۹۰) الهی است که هر مقدار پذیرش حق از طرف مردم اعلان شود و ملتزم به یاری آن باشد، تاءید خداوند به همان مقدار خواهد بود هر چند در گوشه ای از عالم باشد از این جهت خداوند پس از تاءید مسلمانها به لشکریان غیبی و فرو فرستادن آرامش بر دل‌های ایشان می فرماید: و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا و الله عزیز حکیم (۱۵۹۱)، (و خداوند سخن کافران را پایین و سخن

خودش را بالا و برتر قرار داد و او عزیز حکیم است) این وعده نه تنها در زمان آن حضرت در محدوده خاصی تحقق پیدا کرد بلکه قرآن کریم وعده داده است که روزی این دین حق بر تمامی ادیان گذشته آشکار شده و برتری پیدا می کند، هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون (۱۵۹۲)، (خداوند رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان آشکار سازد هر چند که مشرکین کراهت داشته باشند) لکن این وعده آنوقتی تحقق می یابد که مردم بر پیمانشان بر سر دفاع از دین و ایمان پا بر جا باشند و اگر این پا بر جایی بتمام معنا - با تسلیم مطلق در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله - موجود بود در همان زمان یا پس از آن این وعده حتما محقق می شد همان طور که قرآن کریم این حقیقت را درباره پیروان حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام نقل می کند: یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت و طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهریین (۱۵۹۳)، (ای مؤمنین؛ یاری کنندگان - دین خداوند باشید همان طور که عیسی پسر مریم به حواریین فرمود کیست یاوران من به سوی خدا؟ حواریین گفتند: ما یاوران خدا هستیم پس عده ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند پس مؤمنان را بر دشمنانشان تاءید کردیم و پیروز گردیدند) لکن پس از اكمال دین و اتمام نعمت از طرف حق تعالی و معرفی حاکمان و معصوم به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم قدر ندانستند و شایستگی آشکار شدن دین حق را بر سایر ادیان در آن زمان از دست دادند، لکن به عقیده اهل سنت و شیعه امامیه این وعده حتمی حق تعالی روزی به دست فرزند رسول اکرم، امام زمان صلوات الله علیهما، محقق می شود، همان طور که رسول اکرم و ائمه علیهم السلام انتظار تحقق این وعده را می کشیدند و در مسیر آن نیز تا جایی که می توانستند اقدام می کردند و از خداوند نیز آن را طلب می کردند چنانچه این زیارت مبارکه از زبان امام سجاد بهمهراهی امام باقر علیه السلام در زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام انشاء شده است و این مطلب اظهار شده است .

نمونه کوچک اظهار دین حق و پایمال شدن باطل و کم شعاع شدن ادیان دیگر، انقلاب عظیم و پرشکوه اسلامی ایران به رهبری بزرگ مرجع دینی، آن عارف بالله و بامر الله، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه است که لرزه بر جان ستمگران و کاخ جباران و ابرقدرتها افکند به گونه ای که آنها را تحریک کرد هر روز نقشه جدیدی برای نابودی دین اسلام و مذهب تشیع بریزند لکن با بیداری و مقاومت امت مسلمان و شیعه امامیه و تاءید خداوند متعال این نقشه ها هر روز به گونه ای خنثی می شود و رسوایی و ذلت دشمنان اسلام و مسلمین آشکار شده و حقانیت دین اسلام ظاهر می شود.

ظهور قدرت خداوند

با توجه به مطالب گذشته که مؤمنین موظفند در برابر حاکمیت باطل بایستند و تا می توانند آن را نابود کنند همان طور که سیره انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده است و وقتی مقاومت کردند تاءید الهی بر ایشان نازل می شود به گونه ای که هم خود می فهمند که برحقند و هم دشمنانشان، و در حقیقت خداوند حقانیت دین حق را ظاهر می کند و قدرت خود را نشان می دهد که هم دشمنان از قدرت الهی هراس داشته و منتظر خواری و پستی و عذاب باشند و هم مؤمنین بدانند که خود تنها نیستند و از طرفی احساس آرامش کنند که خداوند قدرت نمایی می کند و از طرفی احساس غرور و اتکاء به خویش نکنند تا ارتباطشان از خداوند متعال قطع شده یا ضعیف شود و از او کمک طلب نکنند تا اینکه فراموش کنند که برای چه هدفی مقاومت و مقابله با دشمن کرده اند و در نهایت دنبال حاکمیت غیر قانون خداوند روند و آن را پیاده کنند و برای چنین تربیتی خداوند متعال پس از امر مؤمنین به قتال با ائمه کفر خطاب به مؤمنین کرده و می فرماید: اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین قاتلوهم یعذبهم الله بایدیهم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین (۱۵۹۴)، (آیا از ایشان می ترسید در حالی که سزاوارتر است که فقط از خدا بترسید اگر به او ایمان دارید، با ایشان بجنگید تا خدا ایشان را با دستان شما عذاب و خوار کند و شما را بر ایشان یاری دهد و سینه

گروه مؤمنان را - از حالت ترس - شفا دهد) چنانچه ملاحظه می کنید در این آیه خداوند ارتباط مستمر با خود و توجه به عظمت خویش و ترس از آن را برای مؤمنین در پیروزی رزمندگان و شفای دل مؤمنین و قوت قلب ایشان را از ناحیه خود دانسته تا ایشان در میدان مبارزه ثبات قدم بیشتری داشته باشند زیرا ناصر و غلبه دهنده ایشان را بر دشمن و خوار و ذلیل و نابود کننده دشمن را مستقلا خداوند متعال می داند که بدین واسطه خداوند قدرت نمایی می کند، و در جای دیگر پس از بیان اراده خداوند که احقاق حق با اظهار کلمه الله و ابطال باطل است و اینکه او مؤمنین را به واسطه ملائکه کمک کرد تا اینکه توطئه دشمنان را خنثی کرده و دل مؤمنین را با آن محکم و قوی نمود و در نهایت دشمنانرا به خاک ذلت و نابودی کشاند، به مؤمنین می فرماید: فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی و لیلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم (۱۵۹۵)، (پس شما دشمنان را نکشتید ولكن خدا ایشان را کشت و تو - ای پیامبر - تیر نیداختی هنگامی که تیر می انداختی ولكن خدا تیر انداخت و تا اینکه مؤمنین از این کار نیکو شدند، براستی خداوند شنوای داناست). بنابراین تا وقتی مؤمنین در مسیر صراط مستقیم باشند و بخواهند دین حق را یاری کنند و نگذارند رخنه ای در آن پیدا شود تا دشمن خدا یا ستمگران سلطه بر آنها پیدا کنند، خداوند متعال قدرتش را از راه ایشان به واسطه نزول ملائکه با ایجاد رعب و وحشت در دل ایشان و تقویت دل مؤمنین و ثبات قدم ایشان، اظهار می کند و از مؤثر شدن توطئه و مکر و حيله دشمنان اسلام و مسلمین، جلوگیری کرده و آن را به خودشان برمی گرداند و اسلام و مسلمین را از آن نجات می دهد همچنان که در چند مورد، قرآن (۱۵۹۶) نسبت به مسلمانان صدر اسلام این امر را بیان می کند و در جایی به طور کلی بیان می کند که: یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیههم فکف ایدیههم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون (۱۵۹۷)، (ای مؤمنین؛ نعمت خدا را بر خویش یادآور شوید هنگامی را که گروهی می خواستند به شما دست دراز کنند پس خداوند دستشان را از شما قطع کرد و جلو آنها را گرفت و خدا را حفظ کنید و مؤمنین باید فقط بر خداوند توکل کنند) و در آیاتی از خنثی شدن توطئه دشمنان نسبت به مسلمانها و برگشتن آن به خودشان (۱۵۹۸)، به مکر الهی تعبیر شده است که آن بالاتر از مکر مخلوق است و در جایی می فرماید: و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین (۱۵۹۹)، (و ایشان مکر و حيله می کنند و خدا هم مکر می کند ولی خداوند بهترین مکرکنندگان است)، قرآن کریم (۱۶۰۰) چنین عنایتهایی را نیز نسبت به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بیان می کند، پس مؤمنین با فراهم کردن مقدماتی که بیان شد باید همواره از خداوند متعال خواستار بازداشتن دشمن - چه داخلی یعنی شیطان و هواهای نفسانی و چه خارجی - و خنثی شدن توطئه آنها، و آشکار شدن سخن حق و برتری آن و زوال و نابودی و پستی سخن باطل در وجود خود و در جامعه ایمانی، باشند تا خداوند این دعایشان را به هدف اجابت برساند و قدرتش را ظهور دهد.

پاورقی

۱- مائده: ۲.۳۵- زمر: ۳.۳- یوسف: ۴.۱۰۸- نساء: ۵.۸۰- آل عمران: ۶.۳۱- شوری: ۷.۲۳- سباء: ۸.۴۷- فرقان: ۹.۵۷- عنکبوت: ۲ و ۳.۱۰- این تعبیرات اشاره به علم خاصی از خداوند متعال نسبت به موجودات است که به آن اصطلاحاً علم فعلی گفته می شود و آن عبارت است از علم خداوند به موجودات پس از خلقت، البته این علم عین حضور موجودات نزد خداوند است و غیر از علم ما به جهان خارج می باشد. این علم مانند سایر صفات قبلی خداوند مانند رازق، خالق و... از رابطه فعل خداوند با ذاتش انتزاع می شود و به خداوند نسبت داده می شود و از خصوصیات آن این است که تابع طرفین است و تغییرات در فعل موجب تغییر صفت می شود نه ذات حق تعالی، برخلاف صفات ذاتی خداوند که عین ذاتش و قبل از وجود موجودات می باشد و عقل از ذاتش انتزاع می کند مانند قدرت، حیات و علم به موجودات قبل از خلقت. ۱۱- مقصود از این حالات، حالات اخلاقی است نه حالات روانی که نوعاً غیراکتسابی است و در بحثهای روان شناسی باید بحث شود و نیز مراد از این آگاهیها، تحلیل عمیق آنها

نیست بلکه یک دسته بندی اجمالی است که از آن نتایج اخلاقی گرفته می شود و الا این حالات طبیعی و روانی انسان در ابعاد مختلف و تاءثیر و تاءثر آنها در یکدیگر نیاز به تدوین کتابهایی دارد که از دایره بحث ما بیرون است . ۱۲- یوسف : ۵۳، ۱۳- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۳، ۱۴- اعراف : ۲۷، ۱۵- نحل : ۶۳، ۱۶- یوسف : ۱۸ و ۱۷- قیامت : ۲، ۱۸- حشر: ۱۸ و ۱۹، ۱۹- فجر: ۲۷ - ۲۰، ۳۰- اعراف : ۱۸۲، ۲۱- اعراف : ۹، ۲۲- روم : ۱۰، ۲۳- مؤ منون : ۹۷ و ۹۸، ۲۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶ - ۱۴۵، ۲۵- همان . ۲۶- همان ، ص ۲۶۹ و ۲۶۷، ۲۷- همان . ۲۸- مطابق زیارتی که از کتاب کامل الزیارات ذکر کرده ایم اول آن سلام بر علی (ع) است و در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است لکن ائمه علیهم السلام فرموده اند که آن را می توان در زیارت ائمه دیگر خواند لکن با حذف عنوان امیرالمؤمنین و آوردن لقب یا کنیه آن امام زیارت شده و در اینجا یک معنای اجمالی از این قسمت می شود السلام علیک یا المؤمنین و رحمه الله و برکاته ، در این خطاب با عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السلام درود می فرستیم با توجه به تمامی معانی اسلام که ذکر می شود علاوه بر این ، تقاضای نزول رحمت و برکات خداوند را بر آن حضرت می کنیم و با توجه به اینکه وجود آن حضرت و مقام امامتش از رحمت رحمانیه و رحیمیه حق تعالی ناشی می شود و آن سبب ظهور این دو صفت از خداوند برای غیر او می شود از این جهت طلب رحمت و برکت از خدای متعال برای آن حضرت ، در حقیقت برای خودمان می باشد که از طریق ایشان بر ما ظاهر شود، و از طرفی امیرالمؤمنین مطابق سفارشات مؤ کد رسول خدا(ص) منحصر در علی علیه السلام و شاید علت این همه سفارشات ، نشاندادن خلافت بلافضل بودن آن حضرت باشد. ۲۹- المیزان ، ج ۵ ص ۲۹ و ۳۰، ۳۰- انعام : ۵۴، ۳۱- نور: ۶۱، ۳۲- یونس : ۱۰، ۳۳- احزاب : ۴۴، ۳۴- حشر: ۲۳، ۳۵- مفاتیح الجنان : ص ۱۶، ۳۶- صافات : ۷۹، ۳۷- صافات : ۱۰۹، ۳۸- صافات : ۱۲۰، ۳۹- صافات : ۱۳۰، ۴۰- صافات : ۱۸۱، ۴۱- مریم : ۱۵، ۴۲- مریم : ۳۳، ۴۳- یس : ۵۸، ۴۴- رعد: ۲۴، ۴۵- هود: ۱۰۷، ۴۶- رحمن : ۲۹، ۴۷- توحید صدوق ، ص ۳۶۲، روایت ۸، ۴۸- اصول کافی ، چاپ عربی ، ج ۱، ص ۴۴۲، ۴۹- توحید صدوق ، ص ۳۳۹، روایت ۸، و ص ۱۴۷، روایت ۱۹.

۱۸۸ ۵۰- تفسیر برهان ، ج ۴، ص ۴۱۶، ۵۱- اوائل المقالات ، ص ۲۴۲، ۵۲- مفاتیح الجنان ، انتشارات فراهانی ، ص ۸۱۹ و ۶۲۱، ۵۳- همان ، ص ۶۸۳، ۵۴- وسائل الشیعه ، ج ۵، ص ۷۹، روایت ۲ و ۷، ۵۵- انعام : ۸۲، ۵۶- شعراء: ۱۰۷ و ۱۲۵ و ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۷۸ و اعراف : ۶۸، ۵۷- ص ۸۲ و ۸۳، ۵۸- نساء: ۱۶۵، ۵۹- اصول کافی ، ج ۱، ص ۱۷۷، روایت ۲، ۶۰- همان ، روایت ۴، ۶۱- انعام : ۱۳۰، ۶۲- بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۸، ۶۳- همان . ۶۴- مفردات راغب ، انتشارات مرتضوی ، ص ۹۹، ۶۵- المیزان ، ج ۵، ص ۳۵۶، ۶۶- توبه : ۴۱. این تعبیر در این آیات نیز آمده است توبه : ۲۰ و ۸۸ بقره : ۲۱۸، انفال : ۱۲ و ۷۴، حجرات : ۱۵، صف : ۱۱، مائده : ۳۵ و ۵۴، ۶۷- شمس : ۷ و ۸، ۶۸- اسراء: ۶۴، ۶۹- ناس : ۳ - ۶ - ۷۰- نمل : ۲۴ و عنکبوت : ۳۸، ۷۱- لقمان : ۲۱، ۷۲- مراد میل به کمال مطلق و خضوع در برابر او و نیز میل اخلاقی و امثال آنهاست . ۷۳- اسراء: ۶۴ و ۷۴، ۷۵- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۱، روایت ۳۵، ۷۵- بینه : ۵، ۷۶- عنکبوت : ۶۹، ۷۷- المیزان ، ج ۱، ص ۳۳، و ج ۱۶، ص ۱۵۸ و ۱۵۹، ۷۸- تفسیر قمی ، ج ۲، ص ۱۵۱، ۷۹- فهرست موضوعی غررالحکم ، باب جهاد نفس ، ص ۵۰ و ۵۱، ۸۰- وسائل الشیعه ، ج ۱۱، ص ۱۲۲، ۸۱- نحل : ۹۷، ۸۲- فهرست موضوعی غررالحکم ، ص ۳۹۱، ۸۳- نازعات : ۴۰ و ۴۱، ۸۴- اصول کافی ، ج ۲، ص ۸۴، روایت ۵، ۸۵- حج : ۷۸، ۸۶- عمده مطالب در ذیل آیه اقتباس از المیزان ج ۱۴ ص ۴۵۵ - ۴۵۲ می باشد. ۸۷- آل عمران : ۱۰۲، ۸۸- المیزان ، ج ۳، ص ۴۰۵ و ۴۰۶، ۸۹- بقره : ۱۳۱، ۹۰- ص ۴۷ - ۴۵، ۹۱- صافات : ۱۶۰، ۹۲- صافات : ۴۰، ۹۳- یس : ۵۴، صافات : ۳۹، طور: ۱۹، نحل : ۳۲، مرسلات : ۴۳، ۹۴- حجر: ۴۲، اسراء: ۶۵، نحل : ۹۹، ۹۵- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲، روایت))، فهرست موضوعی غررالحکم ، ص ۹۲، ۹۶- المیزان ، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۲، ۹۷- اصول کافی ، ج ۱، ص ۱۹۱، روایت ۴، ۹۸- مائده : ۲۰، ۹۹- مراد از سنت ، فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که به طور قطع از آن حضرت ثابت شده است و از آن جمله روایات متواتره ای است که آن حضرت ما را به ائمه علیهم السلام ارجاع داده است تا در تمامی امور از ایشان پیروی نمایم . بنابراین برای به دست

آوردن فرمایشات یقینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در معارف دینی، باید به اقوال ائمه هدی علیهم السلام رجوع کنیم که آنها برای ما حجت است. ۱۰۰- المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰. ۱۰۱- همان، خطبه ۱۰۵. ۱۰۲- همان، خطبه ۱۲۵. ۱۰۳- همان، خطبه ۱۶۴. ۱۰۴- همان، خطبه ۱۸۲. ۱۰۵- همان، خطبه ۱۹۲. ۱۰۶- فجر: ۲۷ - ۳۰. ۱۰۷- وافی، چاپ قدیم، ج ۳، قسمت ۲، ص ۳۹. ۱۰۸- حجر: ۹۹. ۱۰۹- فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۸. ۱۱۰- انفال: ۴۲. ۱۱۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۸۷، روایت ۲. ۱۱۲- همان، ص ۸۸، روایت ۴ و ۵ و ۶. ۱۱۳- همان، ص ۸۷، روایت ۳. ۱۱۴- همان، ص ۱۱۰، روایت ۳۵. ۱۱۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۳، روایت ۱۱۱. ۱۱۶- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۰. ۱۱۷- مفردات راغب، ص ۴۰۹. ۱۱۸- همان، ص ۴۲۱. ۱۱۹- قمر: ۴۹، فرقان: ۲، حجر: ۲۱، اعلی: ۳. ۱۲۰- یس: ۳۸ و ۳۹، مؤ منون: ۱۸، فصلت: ۱۰، قمر: ۱۲، طه: ۴۰. ۱۲۱- بقره: ۱۱۷، آل عمران: ۴۷، مریم: ۳۰، غافر: ۶۸. ۱۲۲- زمر: ۴۲، انفال: ۴۴، اسراء: ۲۳، غافر: ۲۰، مریم: ۲۱. ۱۲۳- اسراء: ۸۵. ۱۲۴- یس: ۸۲. ۱۲۵- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۲، روایت ۶۸.

۱۸۹- همان، روایت ۶۹ و ۶۴ و ۶۵. ۱۲۷- المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۱۲۸- رعد: ۳۹. ۱۲۹- خلقت انسان با تمام خصوصیات زمانی و مکانی و نژادی و صنفی و نیز اعضاء و قوای وجودی او حتی قدرت اختیار و تفکر و انتخاب او، هر چند به تقدیر الهی مرتبط است لکن ربطی با اختیار او ندارد. افعالی که به صورت طبیعی نیز از او صادر می شود مانند تنفس و کار دستگاه گوارش و امثال آنها، این گونه می باشد. ۱۳۰- مانند اینکه کسی با اختیار از خانه برای انجام کاری خارج می شود و دوست او نیز با اختیار خود خانه خارج می شود، بدون پیش بینی در بین راه با او ملاقات می کند، این کار اختیاری یک روابط غیر اختیاری داشته که ما از آن مطلع نیستیم لکن خداوند متعال می داند و این مطلب نمونه هایی در قرآن نیز دارد از جمله: قضیه آمدن حضرت موسی به مدین و منتهی شدن آن به انتخاب پیامبری، طه: ۴۱ و ۴۰. ۱۳۱- تمامی افعال انسان دارای مقدماتی است که جزء اخیرش اراده اوست لکن نوعا این مقدمات در افعال عادی و روزمره به طور سریع محقق می شود، و فقط در افعال مهم که نیاز به تامل بیشتر و انتخاب آگاهانه تر دارد آشکار می شوند مانند انتخاب شغل و رشته تحصیلی و همسر، و همچنین ارادی بودن افعال او در زمان شکوفایی عقل و آگاهانه شدن معلوماتش، آشکار می شود و تا قبل از زمان بلوغ، اغلب افعالش نیمه ارادی یا ناآگاهانه است. ۱۳۲- صافات: ۹۶. ۱۳۳- قمر: ۴۹. ۱۳۴- تین: ۴. ۱۳۵- احقاف: ۳، حجر: ۸۵. ۱۳۶- مؤ منون: ۱۱۵. ۱۳۷- تین: ۵ و ۶. ۱۳۸- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲، روایت ۱۹. ۱۳۹- البته باید توجه داشت که مراد از فعل آن عمل خارجی است مانند سخن گفتن و خوردن و... بدون منطبق شدن عنوان خوبی یا بدی بر آن، هر چند که عمل با انطباق خوب را او نیز خواسته است و از این جهت هم به خداوند نسبت پیدا می کند و گفته می شود که این عمل یا صفت خوب مورد اراده تکوینی و تشریحی خداوند است لکن عمل یا صفت بد را نخواسته و از آن نهی کرده و بدین جهت با حفظ عنوان بد به او استناد پیدا نمی کند و مورد اراده تشریحی او نیست هر چند که خود عمل خارجی به واسطه شخص به او استناد پیدا می کند و مورد اراده تکوینی او قرار می گیرد. آیه ۷۸ و ۷۹ سوره نساء شاهد این گفتار است. ۱۴۰- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۷، روایت ۲۷. ۱۴۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۸، روایت ۱. ۱۴۲- اوصاف اهل مشورت در ج ۷۰ بحارالانوار، باب مشورت در روایات زیادی ذکر شده است. ۱۴۳- نهج البلاغه، کتاب ۴۷. ۱۴۴- بحارالانوار، ج ۷، ابواب ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹. ۱۴۵- آل عمران: ۱۵۹. ۱۴۶- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱، روایت ۲۳ و ۲۴ و ۲۵. ۱۴۷- همان، ج ۶، ص ۲۲۰، روایت ۱۴. ۱۴۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، روایت ۲ و ۳. ۱۴۹- همان، ص ۵۱۰، روایت ۱ و ۲. ۱۵۰- همان، ج ۱، ص ۳۲، روایت ۴. ۱۵۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲، روایت ۱۹. ۱۵۲- همان، ج ۷، ص ۳۵۷، روایت ۴. ۱۵۳- اقبال الاعمال، ص ۳۴۸. ۱۵۴- بحث در دعا و شرایط و خصوصیات آن را در جای مناسبش باید دنبال کرد. ۱۵۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۶، روایت ۱. ۱۵۶- همان، روایت ۸. ۱۵۷- در کتابهای ادعیه آمده است، در این جهت مفاتیح الجنان کتاب جامعی است. ۱۵۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۹، روایت ۹ - ۱. ۱۵۹- اقبال الاعمال، ص ۳۴۲. ۱۶۰- یوسف: ۱۸ و ۸۳. ۱۶۱- یوسف: ۵۳.

۱۶۲- قیامت : ۲. ۱۶۳- حجر: ۴۲، نحل : ۹۹، اسراء: ۶۵.

۱۹۰ ۱۶۴- اصول کافی ، ج ۲، ص ۶۰، روایت ۲. ۱۶۵- همان ، ص ۵۶، روایت ۵. ۱۶۶- همان ، ص ۶۰، روایت ۱ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸. ۱۶۷- همان ، روایت ۱۱. ۱۶۸- همان ، روایت ۱۳. ۱۶۹- همان ، ص ۱۶، روایت ۵. ۱۷۰- یونس : ۷ و ۸. ۱۷۱- همان ، ص ۱۶، روایت ۳. ۱۷۲- همان ، ص ۶۵، روایت ۴. ۱۷۳- فجر: ۳۰ - ۲۷. ۱۷۴- فروع کافی ، ج ۳، ص ۱۲۷، روایت ۲. ۱۷۵- تغابن : ۱۱. ۱۷۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۹، روایت ۴. ۱۷۷- فروع کافی ، ج ۳، ص ۲۲۵، روایت ۱۱ و ۱۱۶۱۳. ۱۷۸- اقبال الاعمال ، ص ۱۷۹. ۱۷۹- نساء: ۶۹. ۱۸۰- فاطر: ۶. ۱۸۱- حمد: ۷. ۱۸۲- مثنوی مولوی ، دفتر اول ، ابیات ۳۸۰ و ۳۸۲. ۱۸۳- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۳. ۱۸۴- کهف : ۸. ۱۸۵- حجر: ۳۹. ۱۸۶- صحیفه سجادیه ، شرح فیض الاسلام ، دعای ۱۷. ۱۸۷- شمس : ۷ و ۸. ۱۸۸- حجرات : ۷. ۱۸۹- اعراف : ۲۰۱. ۱۹۰- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۹۶. ۱۹۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۲. ۱۹۲- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب ذکر الله . ۱۹۳- همان . ۱۹۴- همان . ۱۹۵- بقره : ۱۵۲. ۱۹۶- عنکبوت : ۴۵. ۱۹۷- رعد: ۲۸. ۱۹۸- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب ذکر الله . ۱۹۹- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۱. ۲۰۰- صحیفه سجادیه ، دعای ۲۰. ۲۰۱- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب ذکر الله . ۲۰۲- همان . ۲۰۳- همان . ۲۰۴- صحیفه سجادیه ، دعای ۱۱. ۲۰۵- اقبال الاعمال ، ص ۶۸۷. ۲۰۶- نحل: ۴۴. ۲۰۷- جمعه : ۹. ۲۰۸- المیزان ، ج ۱۶، ص ۱۴۲. ۲۰۹- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۱. ۲۱۰- همان ، ج ۹۴، ص ۱۵۱. ۲۱۱- احزاب : ۴۱ و ۴۲. ۲۱۲- بحارالانوار، ج ۲۶، روایت ۹. ۲۱۳- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۹۶، روایت ۲. ۲۱۴- همان ، ص ۸۰، روایت ۴. ۲۱۵- همان ، ص ۴۵، روایت ۴. ۲۱۶- آل عمران : ۱۶۳، انعام : ۸۳ و ۱۳۲ و ۱۶۵، یوسف : ۷۶. ۲۱۷- تفسیر قمی ، ج ۲، ص ۳۰۸. ۲۱۸- اصول کافی ، ج ۲، ص ۲۸۹، روایت ۱ و ۲ و ۵ و ۱۰. ۲۱۹- همان ، روایت ۸. ۲۲۰- همان ، ص ۳۹۷، روایت ۴ و ۵ و ۶. ۲۲۱- رحمن : ۲۹. ۲۲۲- نجم : ۴۲ - ۴۸. ۲۲۳- فصلت : ۵۲ و ۵۳. ۲۲۴- همان . ۲۲۵- واقعه : ۷۲ - ۵۸. ۲۲۶- یوسف : ۱۰۸. ۲۲۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۷۴. ۲۲۸- حدید: ۳ و ۴. ۲۲۹- بحارالانوار، ج ۴، ص ۵۲، روایت ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳ و ۱۰. ۲۳۰- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۰، روایت ۲۷. ۲۳۱- شعراء: ۸۱ - ۷۸. ۲۳۲- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴، روایت ۱۲. ۲۳۳- همان ، روایت ۵. ۲۳۴- همان ، روایت ۱۳. ۲۳۵- وافی ، ج ۳، قسمت دوم ، ص ۴۰ - ۳۹. ۲۳۶- همان . ۲۳۷- توحید صدوق ، ص ۱۱۵، روایت ۱۵. ۲۳۸- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵۸، روایت ۱۰۸. ۲۳۹- تحف العقول ، ص ۲۸۸. ۲۴۰- یوسف : ۱۰۶. ۲۴۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۸، روایت ۲۱ و ۲۴. ۲۴۲- همان ، روایت ۲۷ و ۲۸. ۲۴۳- طلاق ، ۱۰ و ۱۱. ۲۴۴- همان ، ج ۲۳، ص ۱۷۳، روایت ۲. ۲۴۵- همان ، ص ۱۷۲ - ۱۸۸. ۲۴۶- رجوع شود به کامل الزیارات و نیز کتب روایی در باب حج . ۲۴۷- فروع کافی ، ج ۳، ص ۲۶۵، روایت ۵. ۲۴۸- همان ، روایت ۱. ۲۴۹- توحید صدوق ، ص ۲۳۸. ۲۵۰- اصول کافی ، ج ۱، ص ۳۹، روایت ۳. ۲۵۱- عدة الداعی ، ص ۱۷۶. ۲۵۲- فروع کافی ، ج ۴، ص ۲۴۰، روایت ۵. ۲۵۳- اقبال الاعمال ، ص ۷۰۹. ۲۵۴- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۹۵، سطر ۲۲. ۲۵۵- رحمن : ۲۹. ۲۵۶- اسراء: ۴۴. ۲۵۷- فرقان : ۷۷. ۲۵۸- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۶۸، روایت ۲. ۲۵۹- همان ، روایت ۵. ۲۶۰- همان ، ص ۴۶۶، روایت ۱. ۲۶۱- همان ، روایت ۸. ۲۶۲- همان ، ص ۴۶۸، روایت ۱ و ۴ و ۳. ۲۶۳- همان ، روایت ۶ و ۷. ۲۶۴- انفال : ۲۶ - ۲۶۵. ۲۶۵- مجمع البیان ، ج ۴، ص ۵۲۵. ۲۶۶- توبه : ۲۷ - ۲۵. ۲۶۷- مجمع البیان ، ج ۵، ص ۱۸. ۲۶۸- تفسیر قمی ، ج ۱، ص ۲۸۷.

۱۹۱ ۲۶۹- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۶۶، روایت ۱ و ۲ و ۵ و ۷. ۲۷۰- فرقان : ۶۰. ۲۷۱- همان ، روایت ۸. ۲۷۲- صفات : ۱۵۹، ۱۶۰. ۲۷۳- بحارالانوار، ج ۲۶، باب تفضیل ائمه بر انبیا و مردم . ۲۷۴- اقبال الاعمال ، ص ۳۳۹ - ۳۵۰. ۲۷۵- فاطر: ۱۵. ۲۷۶- مکارم الاخلاق ، ص ۲۷۰. ۲۷۷- جواهرالسنیه ، ص ۷۲. ۲۷۸- اصول کافی ، ج ۲، ص ۹۷، روایت ۱۸. ۲۷۹- نهج البلاغه ، کلمات قصار: ۳۰۲. ۲۸۰- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۷۲، روایت ۳. ۲۸۱- یونس : ۱۲. ۲۸۲- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۷۲، روایت ۱ و ۵. ۲۸۳- نجم : ۴۲. ۲۸۴- اصول کافی ، ج ۲، ص ۴۷۰، روایت ۸. ۲۸۵- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۴، روایت ۲۲. ۲۸۶- اصول کافی ،

ج ۲، ص ۴۷۲، روایت ۶. ۲۸۷- غافر: ۸۴ و ۸۵ انعام: ۱۵۸. ۲۸۸- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۳۰، روایت ۳۴. ۲۸۹- بقره: ۱۸۶. ۲۹۰- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۰. ۲۹۱- همان، ص ۳۲۵. ۲۹۲- همان. ۲۹۳- همان، ص ۳۳۵. ۲۹۴- همان، ص ۳۷۳. ۲۹۵- همان، ص ۳۷۴. ۲۹۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۶. ۲۹۷- تنبیه الخواطر، ص ۳۵۰. ۲۹۸- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۵. ۲۹۹- همان، ص ۳۷۶. ۳۰۰- همان، ص ۳۷۵. ۳۰۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۹. ۳۰۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳. ۳۰۳- همان، ص ۳۷۲. ۳۰۴- همان، ص ۳۲۲. ۳۰۵- همان، ص ۳۱۳. ۳۰۶- همان، ص ۳۰۷. ۳۰۷- همان. ۳۰۸- همان، ج ۷۳، ص ۳۱۸، روایت ۶ و ۹. ۳۰۹- همان، روایت ۱۲. ۳۱۰- همان، روایت ۱۱. ۳۱۱- همان، ج ۷۵، ص ۳۱۲، روایت ۲۰. ۳۱۲- همان، ج ۹۳، ص ۳۷۳. ۳۱۳- فرقان: ۶۷. ۳۱۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، روایت ۲. ۳۱۵- همان، روایت ۱. ۳۱۶- فهرست موضوعی غررالحکم، ص ۱۰۴. ۳۱۷- اعراف: ۱۷۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸. ۳۱۸- یونس: ۸۹. ۳۱۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۹، روایت ۵. ۳۲۰- همان، روایت ۱. ۳۲۱- همان، روایت ۹. ۳۲۲- غافر: ۶۰. ۳۲۳- بقره: ۱۸۶. ۳۲۴- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۳. ۳۲۵- همان، ص ۳۱۵. ۳۲۶- مکارم الاخلاق، ص ۲۷۵. ۳۲۷- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۵۴، روایت ۲۲. ۳۲۸- همان، ج ۹۳، ص ۳۱۰، روایت ۱۱. ۳۲۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، روایت ۳. ۳۳۰- همان، روایت ۴. ۳۳۱- همان، ص ۵۴۴، روایت ۱ و ۲، ص ۵۴۵، روایت ۱. ۳۳۲- همان، ص ۵۶۶، روایت ۴. ۳۳۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۸، روایت ۲۳. ۳۳۴- همان، ج ۱۴، ص ۲۹۰ - ۲۹۸. ۳۳۵- همان، ج ۹۳، ص ۳۱۴، روایت ۲۰. ۳۳۶- همان، ج ۶۹، ص ۲۷۴، روایت ۷. ۳۳۷- همان، ج ۹۳، ص ۳۰۳. ۳۳۸- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷. ۳۳۹- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۵. ۳۴۰- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۷۴. ۳۴۱- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۹، روایت ۳۰. ۳۴۲- همان، ج ۹۳، ص ۳۲۷. ۳۴۳- همان، ص ۳۱۳. ۳۴۴- همان، ص ۳۱۲. ۳۴۵- همان، ص ۳۴۱. ۳۴۶- همان. ۳۴۷- همان، ص ۳۰۵. ۳۴۸- کامل الزیارات، ص ۱۶۷ - ۱۶۹. ۳۴۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۷، روایت ۳. ۳۵۰- همان، روایت ۴ و ۵ و ۶. ۳۵۱- همان. ۳۵۲- همان. ۳۵۳- همان، ص ۴۷۵، روایت ۴ و ۶. ۳۵۴- همان. ۳۵۵- همان، روایت ۳. ۳۵۶- همان، ص ۵۰۱، روایت ۱. ۳۵۷- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲. ۳۵۸- حدید: ۱، صف: ۱، اسراء: ۴۴، نور: ۴۱، حشر: ۲۴، تغابن: ۱ و جمعه: ۱. ۳۵۹- نحل: ۴۹، حج: ۱۸، رحمن: ۶. ۳۶۰- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۹۶. ۳۶۱- صحیفه سجادیه، ص ۲۹. ۳۶۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۹۰ - ۳۹۵. ۳۶۳- صحیفه سجادیه، ص ۵۱. ۳۶۴- بینه: ۵. ۳۶۵- زمر: ۳. ۳۶۶- زمر: ۱۱ و ۱۲. ۳۶۷- یوسف: ۱۰۸. ۳۶۸- آل عمران: ۳۱. ۳۶۹- یوسف: ۱۰۴. ۳۷۰- سباء: ۴۷. ۳۷۱- فرقان: ۵۷. ۳۷۲- انعام: ۹۰. ۳۷۳- تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۴، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۶. ۳۷۴- شوری: ۲۳. ۳۷۵- انبیاء: ۱۰۷. ۳۷۶- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۶ - ۲۵۳. ۳۷۷- ۱۹۲- کشاف، ج ۴، ص ۴۶۶، تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵، تفسیر در المثنوی، ج ۶، ص ۷. ۳۷۸- آل عمران: ۳۳، اعراف: ۱۴۴، فاطر: ۳۲ و ص: ۴۷. ۳۷۹- احزاب: ۷. ۳۸۰- انبیاء: ۷۲ و ۸۶. ۳۸۱- یوسف: ۱۰۱، شعراء: ۸۳، نمل: ۱۹. ۳۸۲- بقره: ۱۳۰، نحل: ۱۲۲، عنکبوت: ۲۷. ۳۸۳- اعراف: ۱۹۶. ۳۸۴- انفال: ۴ - ۲، آیاتی که دلالت بر درجات داشتن ایمان دارد عبارتند از: آل عمران: ۱۶۳، نساء: ۹۶، انعام: ۸۳ و ۱۳۲، احقاف: ۱۹، مجادله: ۱۱. ۳۸۵- فاطر: ۱۰. ۳۸۶- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۶، روایت ۱ و ۲ و ۱۰ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۹. ۳۸۷- بقره: ۲۵۷، آل عمران: ۶۸. ۳۸۸- شوری: ۲۸ در آیاتی نسبت به مشرکین می فرماید که برای ایشان غیر از خدا ولی نیست. ۳۸۹- شوری: ۸ و ۴۴. ۳۹۰- شوری: ۸ و ۴۴. ۳۹۱- بقره: ۱۲۰، رعد: ۳۷. ۳۹۲- یوسف: ۱۰۱. ۳۹۳- اعراف: ۱۹۶. ۳۹۴- یوسف: ۱۰۸. ۳۹۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵، روایت ۶۶. ۳۹۶- بحارالانوار، ج ۲۶، باب تفضیلهم علی الانبیاء. ۳۹۷- همان، باب ۷. ۳۹۸- همان، ج ۲۷، ص ۷۵، روایت ۴. ۳۹۹- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۱، نورالابصار، ص ۱۰۳. ۴۰۰- همان، ج ۶، ص ۲۱۸ و ج ۷، ص ۱۰۳. ۴۰۱- همان، ج ۷، ص ۲۱۲. ۴۰۲- همان، ج ۸، ص ۲۷۸، صواعق المحرقة، ص ۱۰۳. ۴۰۳- کنوزالحقائق، ص ۵. ۴۰۴- تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۵. ۴۰۵- ذخائر العقبی، ص ۱۸. ۴۰۶- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، صواعق المحرقة، ص ۱۴۳. ۴۰۷- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۲۲. ۴۰۸- بحارالانوار، ج ۲۷،

ص ۹۲، روایت ۵۲. ۴۰۹- همان، ص ۱۵۸، روایت ۳ و ۴. ۴۱۰- همان. ۴۱۱- همان، ص ۱۶۲، روایت ۱۳. ۴۱۲- همان، باب ۵، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۰. ۴۱۳- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۶۷، فضایل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۷۵- ۸۷. ۴۱۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴، روایت ۳. ۴۱۵- همان، ص ۷۸، روایت ۱۳. ۴۱۶- همان، روایت ۱۵. ۴۱۷- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۹۵. ۴۱۸- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۴، روایت ۸. ۴۱۹- بحارالانوار، ج ۷۴، ابواب حقوق الاخوان، ص ۲۲۱- ۴۲۰. ۴۲۰- همان، ج ۲۷، ص ۸۳، روایت ۲۴. ۴۲۱- مجادله: ۲۲. ۴۲۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، روایت ۶. ۴۲۳- همان، روایت ۱۱. ۴۲۴- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۷، روایت ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۱۵. ۴۲۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۷، روایت ۱۶. ۴۲۶- همان، روایت ۱۰، معانی الاخبار، ص ۳۹۲. ۴۲۷- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۴۶، ج ۲۷، ص ۱۳۷، روایت ۱۳۹. ۴۲۸- همان، ج ۸، ص ۱۲۱، روایت ۱۲. ۴۲۹- همان، ج ۶۹، ص ۲۴۶، ج ۲۷، ص ۱۳۷، روایت ۱۳۹. ۴۳۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴. ۴۳۱- همان، ج ۶۸، روایت ۵۴ و ۶۲ و ۲۵، روایت ۴۶. ۴۳۲- همان، ص ۱۴۷، روایت ۹۶. ۴۳۳- نحل: ۹۷. ۴۳۴- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۱۳، روایت ۲۷ و ۴۶، ۱۸ و ۱۹. ۴۳۵- همان، ص ۲۰، روایت ۳۴ و ۳۶. ۴۳۶- همان، ص ۱۸، روایت ۲۴. ۴۳۷- همان، ج ۲۷، ص ۷۹، روایت ۱۳ و ۱۴. ۴۳۸- همان. ۴۳۹- همان، ص ۸۸، روایت ۳۹. ۴۴۰- همان، روایت ۵۳. ۴۴۱- همان، روایت ۶۴. ۴۴۲- همان، روایت ۵۴. ۴۴۳- همان، ص ۷۸، روایت ۱۲. ۴۴۴- همان، ج ۶۸، ص ۴۳، روایت ۸۹ و ۹۰ و ۱۱۸ و ۱۴۱ و ۱۵۰، روایت ۴ و ۵ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۴ و ۴۸، ج ۲۷، ص ۱۰۸، روایت ۸۱ و ۸۳ و ۸۹ و ۹۴ و ۱۱۰. ۴۴۵- همان، ج ۴۷، ص ۳۷، روایت ۹۳، ص ۱۲۳، روایت ۱۷۲. ۴۴۶- همان، ج ۶۸، ص ۱۵۴، روایت ۱۱ و ۲۷ و ۲۵ و ۳۰. ۱۹۳ ۴۴۷- همان، ص ۷۰، روایت ۱۲۸. ۴۴۸- همان، ص ۱۱۳، روایت ۲۸. ۴۴۹- همان، ج ۸، ص ۵۶، روایت ۷۰. ۴۵۰- همان، ج ۶۸، ص ۶۳، روایت ۱۱۴. ۴۵۱- همان، ص ۱۰۴، روایت ۱۶. ۴۵۲- همان، روایت ۱۵. ۴۵۳- همان، ص ۱۰۹، روایت ۲۱ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۳ و ۳۶ و ۵۴ و ۹۳ و ۹۶. ۴۵۴- همان، ج ۱۱، ص ۱۴۵، روایت ۱۴. ۴۵۵- همان، ص ۱۴۲، روایت ۸. ۴۵۶- اعراف: ۱۱. ۴۵۷- مطابق حدیث غدیر، سفینه، منزلت، آیه مودت، حدیث ثقلین و هزاران حدیث دیگر با عناوین مختلف. ۴۵۸- همان، ص ۱۰۴، روایت ۱۸ و باب ۱۶. ۴۵۹- همان. ۴۶۰- همان، روایت ۱۹ و ۲۷ و ۸۸. ۴۶۱- همان، ج ۸، ص ۵۶، روایت ۷۰. ۴۶۲- همان، ج ۷۳، ص ۳۱۲- ۳۷۷. ۴۶۳- همان، ج ۷۱، ص ۱۷۰ و ۲۲۷ و ج ۶۹، ص ۱۸ و ۱۵۴ و ج ۷۰، ص ۲۸۲ و ۳۰۹. ۴۶۴- همان، ج ۶۸، ص ۱۰۱، روایت ۷ و ۲۲. ۴۶۵- همان، ج ۶، ص ۲۱۴، روایت ۲ و ۱۲ و ۷۷ و ۱۱۶. ۴۶۶- همان، ج ۶۸، ص ۹۸، روایت ۱، ۳۳، ج ۸، ص ۴۰، روایت ۲۴ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۷. ۴۶۷- همان، ص ۱۰۰، روایت ۵. ۴۶۸- همان، ج ۸، ص ۴۰، روایت ۲۲ و ۲۳. ۴۶۹- همان، ج ۶۸، ص ۱۰۳، روایت ۱۲ و ۱۵ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۴ و ۴۷ و ۹۱. ۴۷۰- همان، ج ۸، ص ۳۴، روایت ۴ و ۱۸ و ۱۲ و ۲۱ و ۷۷. ۴۷۱- همان. ۴۷۲- همان، ص ۴۲، روایت ۳۱ و ۴۸ و ۷ و ۵۱ و ۵۲، ۶۱ و ۸۱. ۴۷۳- همان، ج ۶۸، باب صفات الشیعه. ۴۷۴- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۶، روایت ۱ و ۴ و ۶ و ۷ و ۲ و ۳ و ۹ و ۱۰ و ۱۱. ۴۷۵- همان، ص ۱۹۹، روایت ۸ و ۹. ۴۷۶- همان، ج ۲۶، ص ۲۳۱، روایت ۳ و ۴ و ۵. ۴۷۷- همان. ۴۷۸- همان، ج ۳۷، ص ۱۵۰. ۴۷۹- همان، ج ۴۶، ص ۱۲۷ و ۳۳۳، ج ۴۹، ص ۲۳۹. ۴۸۰- همان. ۴۸۱- همان. ۴۸۲- همان، ج ۴۷، ص ۳۱۱- ۳۲۱. ۴۸۳- همان، ج ۲۵، ص ۲۶۲- ۳۲۷. ۴۸۴- همان، ج ۲، ص ۸۱- ۶۴. ۴۸۵- همان، ص ۱۹، روایت ۵۱ و ۵۰. ۴۸۶- همان. ۴۸۷- همان، ص ۲۶- ۱ و ۱۲۴- ۵۹. ۴۸۸- همان، ج ۴۴، ص ۲۸۲، روایت ۱۵ و ۱۶ و ۲۵ و ۲۸ و ۲۹، ج ۴۵، ص ۲۵۷. ۴۸۹- همان. ۴۹۰- همان، باب ۳۴. ۴۹۱- همان، ص ۲۸۲، روایت ۱۴. ۴۹۲- همان، روایت ۹ و ۳۱ و ۳۲. ۴۹۳- همان، روایت ۴. ۴۹۴- همان، روایت ۷. ۴۹۵- همان، روایت ۳۱. ۴۹۶- همان، ج ۴۵، باب ۵ درباره ستم خلفا بر قبر شریفش. ۴۹۷- توبه: ۳۲، صف: ۸. ۴۹۸- مائده: ۶۴. ۴۹۹- یونس: ۳، نازعات: ۵. ۵۰۰- زمر، ۴۲، سجده: ۱۱، نحل: ۲۸ و ۳۲. ۵۰۱- نساء: ۱۶۳، شوری: ۵۱. ۵۰۲- فتح: ۱۰. ۵۰۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳، روایت ۷. ۵۰۴- اعراف: ۱۸۰. ۵۰۵- همان، ص ۱۴۳، روایت ۴ و اختصاص، ص ۲۵۲. ۵۰۶-

بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۲، روایت ۳. ۵۰۷- همان، ج ۲۶، ص ۳۳۴، ۳۱۹. ۵۰۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، روایت ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۱۲ و ۱۶. ۵۰۹- بحارالانوار، ص ۹۴، ص ۴۷ و ج ۱۰۲، ص ۲۳۱. ۵۱۰- همان، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶، روایت ۱. ۵۱۱- همان، ج ۲۷، ص ۷۹، روایت ۱۹ و ۲۹ و ۵۷ و ۷۵. ۵۱۲- همان، ج ۱۰۰، ص ۱۳۸- ۱۲۴. ۵۱۳- همان، ج ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲. ۱۹۴ ۵۱۴- همان، ج ۹۴، ص ۷۲- ۴۷. ۵۱۵- همان. ۵۱۶- همان، ج ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲. ۵۱۷- آل عمران: ۳۱. ۵۱۸- مائده: ۵۴. ۵۱۹- مریم: ۹۶. ۵۲۰- بقره: ۱۹۵، آل عمران: ۱۳۴، مائده: ۱۳ و ۹۳. ۵۲۱- بقره: ۲۲۲، توبه: ۱۰۸. ۵۲۲- آل عمران: ۷۶، توبه: ۴ و ۷. ۵۲۳- آل عمران: ۱۴۶. ۵۲۴- آل عمران: ۱۵۹. ۵۲۵- مائده: ۴۲، حجرات: ۹، ممتحنه: ۸. ۵۲۶- صف: ۴. ۵۲۷- بقره: ۱۹۰، مائده: ۸۷، اعراف: ۵۵. ۵۲۸- بقره: ۲۰۵، مائده: ۶۴، قصص: ۷۷. ۵۲۹- بقره: ۲۷۶. ۵۳۰- آل عمران: ۳۲، روم: ۴۵. ۵۳۱- آل عمران: ۵۷، شوری: ۴۰. ۵۳۲- نساء: ۳۶، حدید: ۲۳. ۵۳۳- نساء: ۱۰۷. ۵۳۴- نساء: ۱۴۸. ۵۳۵- نحل: ۲۳. ۵۳۶- حج: ۳۸. ۵۳۷- قصص: ۷۶. ۵۳۸- انعام: ۱۴۱، اعراف: ۳۱. ۵۳۹- انفال: ۵۸. ۵۴۰- انعام: ۸۲. ۵۴۱- واقعه: ۷۹- ۷۷. ۵۴۲- اصول کافی: ج ۲، ص ۳۵۲، روایت ۸ و ۷. ۵۴۳- وافی، ج ۳، قسمت دوم، ص ۴۰. ۵۴۴- برای توضیح بیشتر این فرازاها از حدیث معراج، به کتاب شریف و بسیار ارزشمند سرالاسراء تاءلیف حضرت استاد آیة الله حاج شیخ علی سعادت پرور دام ظلّه العالی رجوع شود. ۵۴۵- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۸، روایت ۹ و ۵۴ و ۷۵. ۵۴۶- تفسیر برهان: ج ۴، ص ۹۲، روایت ۱۲ و ۱۶. ۵۴۷- غافر: ۹- ۷. ۵۴۸- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۲۶. ۵۴۹- زمر: ۷۵. ۵۵۰- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۸۷، روایت ۲ و ۳ و ۴. ۵۵۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۹۱، روایت ۳ و ۴ و ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۷. ۵۵۲- روضه کافی، ص ۳۶۵، روایت ۵۵۶. ۵۵۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۷. ۵۵۴- همان، ج ۱۰۱، ص ۶۸- ۵۲. ۵۵۵- همان، ج ۱، ص ۱۶۶، روایت ۷ و ۲۴ و ۶۰. ۵۵۶- همان، ج ۶۰، ص ۳۰۳، روایت ۱۶ و ج ۱۰۱، ص ۶۵، روایت ۵۳. ۵۵۷- اسراء: ۴۴، رعد: ۱۳، نور: ۴۱، حشر: ۱ و ۲۴، حدید: ۱، صف: ۱. ۵۵۸- همان. ۵۵۹- همان. ۵۶۰- رعد: ۱۵، نحل: ۴۹ و ۴۸، حج: ۱۸. ۵۶۱- مریم: ۹۳. ۵۶۲- اعراف: ۹۶. ۵۶۳- هود: ۵۲، نوح: ۱۲. ۵۶۴- روضه کافی، ص ۲۴۶، روایت ۳۴۴ و ج ۲، ص ۲۷۲، روایت ۱۵. ۵۶۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۹. ۵۶۶- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۴، روایت ۱۳. ۵۶۷- انفال: ۷۲. ۵۶۸- حجرات: ۱۰. ۵۶۹- زخرف: ۶۷. ۵۷۰- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۵، روایت ۲. ۵۷۱- همان، ص ۲۶۸، روایت ۸. ۵۷۲- همان، روایت ۸ و ص ۲۷۶، روایت ۶ و ۷ و ۸. ۵۷۳- همان، ص ۲۶۸، روایت ۸. ۵۷۴- همان، روایت ۱، ۳. ۵۷۵- همان، ص ۲۷۶، روایت ۴ و ۵. ۵۷۶- همان. ۵۷۷- همان، ص ۲۷۹، روایت ۱ و ۶. ۵۷۸- همان، ص ۲۷۰، روایت ۹. ۵۷۹- همان، ص ۱۸۶، روایت ۷. ۵۸۰- همان، ص ۲۸۱، روایت ۲. ۵۸۱- همان، ص ۱۸۶، روایت ۳. ۵۸۲- همان، ص ۱۶۱، روایت ۲۲. ۵۸۳- همان، روایت ۲۴. ۵۸۴- همان، روایت ۲۵. ۵۸۵- همان، ص ۲۳۸، روایت ۴۰. ۵۸۶- همان، ج ۷۴، باب حقوق الاخوان. ۵۸۷- همان، ص ۲۲۱، روایت ۲ و ص ۲۲۳. ۵۸۸- همان، ص ۲۵۸، روایت ۵۶. ۵۸۹- همان، ص ۲۲۳، روایت ۹. ۵۹۰- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۱، روایت ۱ و ص ۲۳۹، روایت ۱۱. ۵۹۱- همان، ص ۲۵۴، روایت ۱۳. ۵۹۲- همان، روایت ۱۱. ۵۹۳- همان، ص ۲۳۹، روایت ۱۲ و ص ۲۴۱، روایت ۱. ۵۹۴- بحارالانوار، ج ۷۳، روایت ۴۶. ۵۹۵- فروع کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، روایت ۱۷. ۵۹۶- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، روایت ۱۱ و ۹۱. ۵۹۷- رعد: ۲۶. ۵۹۸- آل عمران: ۱۸۵، انعام: ۷۰ و ۱۳۰، حدید: ۲۰. ۵۹۹- حدید: ۲۰. ۶۰۰- قصص: ۷۷. ۶۰۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶. ۶۰۲- همان، خطبه ۶۴. ۱۹۵ ۶۰۳- سجده: ۷. ۶۰۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۰، روایت ۸۷. ۶۰۵- همان، ص ۳۶، روایت ۱۷. ۶۰۶- بلد: ۴. ۶۰۷- غافر: ۶۴. ۶۰۸- تغابن: ۳. ۶۰۹- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۸۲، روایت ۴۵. ۶۱۰- هود: ۷. ۶۱۱- انعام: ۱۶۵. ۶۱۲- کهف: ۷. ۶۱۳- ملک: ۲. ۶۱۴- بقره: ۱۵۵. ۶۱۵- نهج البلاغه، خطبه ۶۳. ۶۱۶- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، روایت ۳. ۶۱۷- اعراف: ۹۵ و ۹۴. ۶۱۸- انعام: ۴۳ و ۴۲. ۶۱۹- حدید: ۲۴- ۲۲. ۶۲۰- عنکبوت: ۶. ۶۲۱- آل عمران: ۹۷. ۶۲۲- یونس: ۲۴- ۲۲، عنکبوت: ۶۶- ۶۵. ۶۲۳- رحمن: ۲۹. ۶۲۴- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱، روایت ۱۴. ۶۲۵- همان، ج ۷۳، ص ۳۵۰، روایت ۴۷. ۶۲۶- همان، ص

۳۷۵، روایت ۱۲. ۶۲۷- همان، ج ۶۷، ۲۱۰، روایت ۱۳. ۶۲۸- همان، روایت ۲۹. ۶۲۹- همان، روایت ۳۸. ۶۳۰- همان، ج ۱۲، ص ۳۵، روایت ۱۱. ۶۳۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۰، روایت ۲. ۶۳۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۰، روایت ۲۹. ۶۳۳- همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹. ۶۳۴- بقره: ۱۵۳ - ۱۵۷. ۶۳۵- یونس: ۱۰۹. ۶۳۶- طه: ۱۳۰، ق: ۳۹. ۶۳۷- روم: ۶۰، غافر: ۵۵ و ۷۷. ۶۳۸- احقاف: ۳۵ و قلم: ۴۸. ۶۳۹- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۱، روایت ۱۸. ۶۴۰- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب صبر. ۶۴۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۷، روایت ۳۸. ۶۴۲- همان، روایت ۳۵. ۶۴۳- یوسف: ۸۶. ۶۴۴- همان، ج ۷۲، ص ۳۲۵، روایت ۱ و ۳ و ۱۰ و ۱۱. ۶۴۵- انفال: ۶۶ - ۶۵. ۶۴۶- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب صبر. ۶۴۷- همان. ۶۴۸- فصلت: ۵۴. ۶۴۹- حدید: ۴. ۶۵۰- انفال: ۴۶ و ۶۶، بقره: ۱۵۳ و ۲۴۹. ۶۵۱- آل عمران: ۱۴۶. ۶۵۲- نحل: ۹۶. ۶۵۳- قصص: ۵۴. ۶۵۴- رعد: ۲۴، فرقان: ۷۵. ۶۵۵- سجده: ۲۴. ۶۵۶- احقاف: ۳۵. ۶۵۷- نحل: ۱۲۷. ۶۵۸- مفردات راغب، ص ۲۷۲ و ۱۳۰. ۶۵۹- انفال: ۲۶، نحل: ۱۴ و ۷۸، روم: ۴۶، فاطر: ۱۲. ۶۶۰- بقره: ۵۲ و ۵۶ و ۱۵۸، مائده: ۶ و ۸۹. ۶۶۱- آل عمران: ۱۲۳. ۶۶۲- زمر: ۶۶. ۶۶۳- نحل: ۱۱۴. ۶۶۴- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۹، روایت ۷. ۶۶۵- همان، ص ۴۹، روایت ۶۴. ۶۶۶- همان، ص ۴۹، روایت ۶۴. ۶۶۷- نحل: ۱۸، ابراهیم: ۳۴. ۶۶۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵. ۶۶۹- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۹۰. ۶۷۰- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۷، روایت ۶۰. ۶۷۱- نهج البلاغه، کتاب ۶۹. ۶۷۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۱. ۶۷۳- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴، روایت ۱۵. ۶۷۴- همان، روایت ۱۷. ۶۷۵- همان، روایت ۱۴ و ۵۶. ۶۷۶- همان، روایت ۱۳. ۶۷۷- همان، روایت ۱۲. ۶۷۸- همان، روایت ۸ و ۷۲ و ۶۶. ۶۷۹- همان، روایت ۱۰ و ۲۸ و ۳۶. ۶۸۰- همان، روایت ۵ و ۷۳ و ۳۴. ۶۸۱- همان، روایت ۲۵ و ۴۷. ۶۸۲- نساء: ۸۰. ۶۸۳- نوح: ۳۴. ۶۸۴- فرقان: ۵۷، سیاء: ۴۷. ۶۸۵- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶، روایت ۲۲ و ۷۵ و ۸۶. ۶۸۶- همان، روایت ۲۴ و ۲۳. ۶۸۷- نحل: ۱۲۱. ۶۸۸- نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۷. ۶۸۹- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۴، روایت ۱۳. ۶۹۰- همان، ج ۷۱، ص ۲۴، روایت ۳ و ۶۴. ۶۹۱- بقره: ۲۶۹. ۶۹۲- لقمان: ۱۲. ۶۹۳- همان و نمل: ۴۰. ۶۹۴- ابراهیم: ۷. ۶۹۵- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۰، روایت ۲۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۴۴ و ۶۰ و ۶۳. ۶۹۶- همان، ص ۴۹، روایت ۶۶. ۶۹۷- همان. ۶۹۸- همان، روایت ۶۷. ۶۹۹- نساء: ۱۴۷. ۷۰۰- فاطر: ۳۰ و ۳۴، شوری: ۲۳، تغابن: ۱۷، بقره: ۱۵۸. ۷۰۱- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب شکر ۷۰۲- همان. ۷۰۳- همان. ۷۰۴- صحیفه سجادیه، دعای ۱. ۷۰۵- ابراهیم: ۷. ۷۰۶- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب شکر. ۷۰۷- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۷، روایت ۵۸. ۷۰۸- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب شکر. ۷۰۹- فصلت: ۲۰. ۷۱۰- تکوین: ۸. ۷۱۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۸، روایت ۱ و ۳ و ۱۱. ۷۱۲- همان، ج ۷۱، ص ۵۰، روایت ۶۸.

۱۹۶- ۷۱۳- فهرست موضوعی غررالاحکم، باب شکر. ۷۱۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۶، روایت ۹. ۷۱۵- اعراف: ۱۷. ۷۱۶- انعام: ۶۳، اعراف: ۱۸۹، یونس: ۲۲. ۷۱۷- صحیفه سجادیه، دعای ۱. ۷۱۸- همان، دعای ۱. ۷۱۹- فصلت: ۵۳. ۷۲۰- مفردات راغب، ص ۵۲۰. ۷۲۱- سجده: ۷. ۷۲۲- فاطر: ۳. ۷۲۳- فصلت: ۵۴. ۷۲۴- قصص: ۷۸ و ۷۶. ۷۲۵- اعراف: ۷۴. ۷۲۶- اعراف: ۶۹. ۷۲۷- مائده: ۷. ۷۲۸- روم: ۸ - ۶. ۷۲۹- اعراف: ۱۴۶. ۷۳۰- نحل: ۱۰۸. ۷۳۱- یونس: ۷. ۷۳۲- قصص: ۸۲ - ۷۳۳. ۷۳۴- روم: ۳۶، شوری: ۴۸. ۷۳۵- رعد: ۲۶. ۷۳۶- غافر: ۷۵. ۷۳۷- یونس: ۵۸. ۷۳۸- اسراء: ۱۶. ۷۳۹- آل عمران: ۱۹۱ - ۱۹۰. ۷۴۰- ملک: ۱۰. ۷۴۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵، روایت ۲۲ و ۱۲. ۷۴۲- همان، روایت ۲۶. ۷۴۳- همان، روایت ۱۲. ۷۴۴- غاشیة: ۲۳ - ۲۱. ۷۴۵- ابراهیم: ۹ - ۵. ۷۴۶- نهج البلاغه، خطبه ۱. ۷۴۷- اعراف: ۹۴. ۷۴۸- اعراف: ۱۶۸، زخرف: ۴۸، سجده: ۲۱، روم: ۴۱. ۷۴۹- لقمان: ۲۰. ۷۵۰- اقبال الاعمال، ص ۵۸. ۷۵۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۴۴. ۷۵۲- مائده: ۲۰. ۷۵۳- بقره: ۴۷ و ۱۲۲. ۷۵۴- ابراهیم: ۶. ۷۵۵- مائده: ۱۱۵ - ۱۱۰. ۷۵۶- انبیاء: ۱۰۷. ۷۵۷- احزاب: ۷. ۷۵۸- احزاب: ۴۰. ۷۵۹- مائده: ۳. ۷۶۰- آل عمران: ۱۰۳. ۷۶۱- مائده: ۷. ۷۶۲- مائده: ۱۱. ۷۶۳- فاطر: ۳. ۷۶۴- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶، روایت ۷ و ۱. ۷۶۵- همان، روایت ۱۲ و ۱۸ و ۱۹. ۷۶۶- همان، روایت ۲۰ و ۱۰. ۷۶۷- همان، روایت ۱۱. ۷۶۸- فهرست

موضوعی غررالْحکْم ، ص ۳۸۷. ۷۶۹- فاطر: ۱۵. ۷۷۰- اقبال الاعمال : ص ۳۴۸ و ۳۴۹. ۷۷۱- فصلت : ۵۳ و ۵۴. ۷۷۲- قصص : ۸۸. ۷۷۳- رحمن : ۲۶ و ۲۷. ۷۷۴- مائده : ۱۸ و ۱۷. ۷۷۵- انعام : ۱۰۲. ۷۷۶- فصلت : ۵۴. ۷۷۷- یوسف : ۱۰۶. ۷۷۸- روم : ۸ - ۶. ۷۷۹- یوسف : ۱۰۸. ۷۸۰- بقره : ۲۵۷. ۷۸۱- بقره : ۱۵۳ و ۱۹۴ و ۲۴۹، انفال : ۶۶، توبه : ۳۶ و ۱۲۳، نحل : ۱۲۸، عنکبوت : ۶۹. ۷۸۲- انفال : ۱۷. ۷۸۳- حدید: ۳ و ۴. ۷۸۴- روم : ۸. ۷۸۵- یونس : ۷. ۷۸۶- انعام : ۳۱، یونس : ۴۵. ۷۸۷- کهف : ۱۱۰. ۷۸۸- یونس : ۱۰ و ۹. ۷۸۹- نور: ۲۵. ۷۹۰- غافر: ۱۶. ۷۹۱- ق : ۲۲. ۷۹۲- قلم : ۴۳ - ۴۲. ۷۹۳- بقره : ۱۵۷ - ۱۵۵. ۷۹۴- انعام : ۱۰۳. ۷۹۵- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۹، روایت ۴ و ۷ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۲ و ۲۳. ۷۹۶- نجم : ۱۶ - ۸. ۷۹۷- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۶، روایت ۱ و ۲ و ۱۰ و ۱۵ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۴. ۷۹۸- همان ، ج ۱، ص ۲۲۴، روایت ۱۷. ۷۹۹- بقره : ۲۵۳، اسراء: ۵۵. ۸۰۰- اعراف : ۱۴۴ - ۱۴۳. ۸۰۱- نجم : ۱۸ - ۸. ۸۰۲- المیزان ، ج ۸، ص ۲۴۸ - ۲۸۱، ج ۱۹، ص ۲۸ - ۳۷. ۸۰۳- انعام : ۸۵، انبیاء: ۷۲ و ۷۵ و ۸۶، قلم : ۵۰. ۸۰۴- شعراء: ۸۳. ۸۰۵- نمل : ۱۹. ۸۰۶- یوسف : ۱۰۱. ۸۰۷- بقره : ۱۳۰، نحل : ۱۲۲، عنکبوت : ۲۷. ۸۰۸- اعراف : ۱۹۶. ۸۰۹- همان ، ج ۲، ص ۱۸۲ - ۲۱۲. ۸۱۰- همان ، ج ۱، ص ۱۶۲ - ۱۸۶. ۸۱۱- همان ، ج ۴، ص ۳۶، روایت ۷. ۸۱۲- همان ، روایت ۹. ۸۱۳- صحیفه سجادیه ، دعای ۴۵ و ۲۲ و نهج البلاغه ، کتاب ۶۲. ۸۱۴- نهج البلاغه ، خطبه ۹۷ و ۱۹۳، کتاب ۸۷ و ۵۹. ۸۱۵- همان ، کلمات قصار ۲۳۷. ۸۱۶- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶، روایت ۷. ۸۱۷- همان ، ص ۳۵۵، روایت ۱۲. ۸۱۸- صحیفه سجادیه ، دعای ۴۷. ۸۱۹- همان ، دعای ۲۱. ۸۲۰- انسان : ۹. ۸۲۱- انفطار: ۱۳، مطففین : ۲۲. ۸۲۲- وافی ، ج ۳، قسمت ۲، ص ۴۰. ۸۲۳- فاطر: ۱۰. ۸۲۴- تفسیر قمی ، ج ۲، ص ۲۰۸. ۸۲۵- همان . ۸۲۶- توحید صدوق ، ص ۱۷۷، روایت ۸.

۱۹۷ ۸۲۷- المیزان ، ج ۱۹، ص ۱۳۳. ۸۲۸- تکاثر: ۷ - ۵. ۸۲۹- اصول کافی ، ج ۲، ص ۵۳، روایت ۲. ۸۳۰- انعام : ۷۹ - ۷۵. ۸۳۱- یس : ۸۳ - ۸۲. ۸۳۲- اعراف : ۱۸۵. ۸۳۳- بقره : ۲۶۰. ۸۳۴- اعراف : ۱۴۴ - ۱۴۳. ۸۳۵- توحید صدوق ، ص ۱۲۱، روایت ۲۴. ۸۳۶- وافی ، ج ۳، قسمت ۲، ص ۴۰. ۸۳۷- اصول کافی ، ج ۲، ص ۳۵۲، روایت ۸ و ۷. ۸۳۸- همان ، ج ۹۸، ص ۹۴. ۸۳۹- همان ، ص ۹۲. ۸۴۰- نهج البلاغه ، خطبه ۱، بحارالانوار، ج ۴، ص ۶۲ - ۷۲. ۸۴۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۷۵، روایت ۳. ۸۴۲- قصص : ۸۸. ۸۴۳- بحارالانوار، ج ۴، ص ۵، روایت ۱۴. ۸۴۴- اقبال الاعمال ، ص ۳۴۹. ۸۴۵- همان ، ص ۶۸۷. ۸۴۶- همان ، ص ۶۷. ۸۴۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۷. ۸۴۸- اصول کافی ، ج ۱، ص ۸۵، روایت ۱. ۸۴۹- تحف العقول ، ص ۲۴۰. ۸۵۰- ص : ۴۷ - ۴۵. ۸۵۱- وافی ، ج ۳، قسمت ۲، ص ۴۱ - ۴۰. ۸۵۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۷، روایت ۲۷. ۸۵۳- همان ، ج ۴، ص ۳۰۴، روایت ۳۴. ۸۵۴- همان ، ص ۲۲۷، روایت ۳. ۸۵۵- همان ، ج ۴۷، ص ۵۸، روایت ۱۰۸. ۸۵۶- توحید صدوق ، ص ۱۱۹، روایت ۱۵. ۸۵۷- وافی ، ج ۳، قسمت ۲، ص ۴. ۸۵۸- نهج البلاغه ، کلمات قصار ۴۳۲. ۸۵۹- کامل الزیاره ، در رابطه با تجلی خداوند برای پیامبر (ص) از راه امام حسین (ع)، ص ۷۰، روایت ۶. ۸۶۰- بحارالانوار، ج ۸، باب بحث از بهشت . ۸۶۱- نهج البلاغه ، نامه ۶۲ و ۷۸ و ۵۹. ۸۶۲- همان ، خطبه ۱۹۳. ۸۶۳- صحیفه سجادیه ، دعای ۲۲ و ۴۵. ۸۶۴- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴، روایت ۲. ۸۶۵- همان ، روایت ۹. ۸۶۶- جواهر السنیه ، ص ۸۹. ۸۶۷- همان ، ص ۳۰. ۸۶۸- صحیفه سجادیه ، دعای ۲۱. ۸۶۹- همان ، دعای ۵۴. ۸۷۰- نهج البلاغه ، نامه ۶۲. ۸۷۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱. ۸۷۲- نهج البلاغه ، خطبه ۵. ۸۷۳- فهرست موضوعی غررالْحکْم ، باب تقوی . ۸۷۴- همان . ۸۷۵- همان . ۸۷۶- همان . ۸۷۷- همان . ۸۷۸- همان ، اعراف : ۲۶. ۸۷۹- همان . ۸۸۰- همان ، بقره : ۱۹۷. ۸۸۱- همان . ۸۸۲- همان . ۸۸۳- همان . ۸۸۴- همان . ۸۸۵- مؤ منون : ۸۷ و ۳۲ و ۲۳، شعراء: ۱۷۷ و ۱۶۱ و ۱۴۲ و ۱۲۴ و ۱۰۶، صافات : ۱۲۴. ۸۸۶- تغابن : ۱۶. ۸۸۷- تفسیر برهان ، ج ۱، ص ۳۰۴، روایت ۵، ۲، ۱. ۸۸۸- آل عمران : ۱۰۲. ۸۸۹- همان ، روایت ۳. ۸۹۰- زمر: ۳۳. ۸۹۱- بقره : ۱۹۴، توبه : ۱۲۳، ۳۶. ۸۹۲- فهرست موضوعی غررالْحکْم ، باب تقوی . ۸۹۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۷. ۸۹۴- اعراف : ۲۰۱. ۸۹۵- فهرست موضوعی غررالْحکْم ، باب تقوی . ۸۹۶- مائده : ۲۷. ۸۹۷- فهرست

موضوعی غررالاحکم، باب تقوی . ۸۹۸-اعراف : ۱۵۶. ۸۹۹-آل عمران : ۷۶، توبه : ۷ و ۴. ۹۰۰-بقره : ۲، مائده : ۴۶، آل عمران : ۱۳۸. ۹۰۱-جائیه : ۱۹. ۹۰۲-یونس : ۶۴ - ۶۲. ۹۰۳-دخان : ۵۲ و ۵۱. ۹۰۴-قمر : ۵۵ و ۵۴. ۹۰۵-تفسیر برهان ، ج ۴، ص ۲۶۲، روایت ۴ - ۱. ۹۰۶-طلاق : ۴ - ۲. ۹۰۷-فهرست موضوعی غررالاحکم، باب تقوی . ۹۰۸-روم : ۳۰. ۹۰۹-یوسف : ۴۰. ۹۱۰-بقره : ۲۴۲ و ۷۳ و ۴۴، هود : ۵۱، یونس : ۱۶، انبیاء : ۶۷ و ۱۰. ۹۱۱-نهج البلاغه، خطبه ۱. ۹۱۲-نور : ۲۵. ۹۱۳-قصص : ۷۵. ۹۱۴-الانعام : ۹۴. ۹۱۵-نحل : ۸۷. ۹۱۶-یونس : ۳۵. ۹۱۷-بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۶، روایت ۱۲. ۹۱۸-همان، روایت ۱۸. ۹۱۹-انبیاء : ۲۵، شعراء : ۱۸۰. ۱۷۹. ۹۲۰-مائده : ۴۸. ۹۲۱-بقره : ۲۸۵ و ۱۳۶، آل عمران : ۸۴، نساء : ۱۵۲. ۹۲۲-نساء : ۱۵۱ - ۱۵۰. ۹۲۳-بقره : ۲۵۳، اسراء : ۵۵. ۹۲۴-انبیاء : ۸۶ و ۷۵ و ۷۲، انعام : ۸۵، آل عمران : ۴۶ و ۳۹. ۹۲۵-یوسف : ۱۰۱، شعراء : ۸۳، نمل : ۱۹. ۹۲۶-بقره : ۱۳۰، نمل : ۱۲۲، عنکبوت : ۲۷. ۹۲۷-اعراف : ۱۹۶. ۹۲۸-یوسف : ۱۰۸. ۹۲۹-نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۱۹۸-۹۳۰-همان، نامه ۵۳. ۹۳۱-همان، خطبه ۹۴. ۹۳۲-بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۱، روایت ۲. ۹۳۳-همان، روایت ۲. ۹۳۴-مائده : ۳۲. ۹۳۵-تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت ۸۸ و ۸۵. ۹۳۶-همان، روایت ۸۷ و ۸۴. ۹۳۷-نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴. ۹۳۸-همان، خطبه ۱۸۲. ۹۳۹-همان، خطبه ۱۰۵. ۹۴۰-همان، خطبه ۱۹۲. ۹۴۱-همان، خطبه ۱۶۴. ۹۴۲-همان، خطبه ۱۷۶. ۹۴۳-همان، خطبه ۱۵۴. ۹۴۴-همان، خطبه ۱۶۴. ۹۴۵-بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۶، روایت ۲۳. ۹۴۶-همان، ج ۷۱، ص ۲۵۸، روایت ۶ و ۵. ۹۴۷-نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹، ۱۲۵، ۱۱۰، نامه ۵۳، ۲۳. ۹۴۸-روضه کافی، ص ۷۹. ۹۴۹-بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۶۷، روایت ۲. ۹۵۰-اسراء : ۶۴. ۹۵۱-ص : ۸۳، ۸۲، حجر : ۴۰، ۳۹. ۹۵۲-اسراء : ۶۵. ۹۵۳-نحل : ۹۹. ۹۵۴-سباء : ۲۱. ۹۵۵-بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳، روایت ۱۴. ۹۵۶-اشاره به آیه ۲۰ سوره نور و ۹۰ سوره اعراف و ۵۱ نساء و ۱۷۳ سوره بقره دارد. ۹۵۷-همان، روایت ۱۵. ۹۵۸-نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴. ۹۵۹-خصال، ج ۲، ص ۵۸۵، در المثنوی، ج ۲، ص ۶۲. ۹۶۰-مانند روایت ثقلین و سفینه و غدیر و ذوی القربی ... ۹۶۱-مریم : ۹۳. ۹۶۲-ذاریات : ۵۶. ۹۶۳-خداوند به عنوان شکوه از کسانی که از آیات الهی اعراض می کنند می فرماید: و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها، کهف : ۵۷، سجده : ۲۲، اسراء : ۸۳، فصلت ۵۱ و ۴. ۹۶۴-احزاب : ۴. ۹۶۵-انعام : ۱۰۶، حجر : ۹۴، سجده : ۳۰. ۹۶۶-نساء : ۸۳، ۶۳. ۹۶۷-اعراف : ۱۹۹. ۹۶۸-نجم : ۲۹. ۹۶۹-مائده : ۴۹، ۴۸، انعام : ۱۵۰، شوری : ۱۵، جائیه : ۱۸. ۹۷۰-انعام : ۱۵۲. ۹۷۱-بقره : ۲۰۸ و ۱۶۸، انعام : ۱۴۲، نور : ۲۱. ۹۷۲-انعام : ۱۰۶، یونس : ۱۰۹، احزاب : ۲. ۹۷۳-لقمان : ۱۵. ۹۷۴-روم : ۷. ۹۷۵-آل عمران : ۱۹۱، ۱۹۰. ۹۷۶-ص : ۲۹. ۹۷۷-بقره : ۲۶۹، آل عمران : ۷، رعد : ۱۹، ابراهیم : ۵۲، ص ۴۳، زمر : ۲۱، ۹. ۹۷۸-زمر : ۱۸، غافر : ۵۴. ۹۷۹-یوسف : ۱۱۱. ۹۸۰-آل عمران : ۲۶. ۹۸۱-نحل : ۵۳. ۹۸۲-اسراء : ۴۴. ۹۸۳-نحل : ۱۱۴. ۹۸۴-بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۱، روایت ۵۲ و ۵۱. ۹۸۵-مؤمنون : ۵۱. ۹۸۶-نحل : ۹۷. ۹۸۷-بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۴۸، روایت ۲۸ و ۱۹. ۹۸۸-نهج البلاغه، خطبه ۸۲. ۹۸۹-توبه : ۷۴. ۹۹۰-واقعه : ۸۲. ۹۹۱-فرقان : ۷۰. ۹۹۲-بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۸۷، روایت ۵۱. ۹۹۳-نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۹۹۴-صحیفه سجادیه، دعای اول . ۹۹۵-بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۹، روایت ۷. ۹۹۶-همان، ص ۴۷، روایت ۶۰. ۹۹۷-همان، روایت ۷۹. ۹۹۸-همان، روایت ۶۶. ۹۹۹-بقره : ۲۵۷. ۱۰۰۰-همان، روایت ۶۱. ۱۰۰۱-همان، روایت ۷۵ و ۲۲. ۱۰۰۲-صحیفه سجادیه، دعای ۴۷. ۱۰۰۳-صافات : ۱۶۰، ۱۵۹. ۱۰۰۴-ص : ۴۷، ۴۶. ۱۰۰۵-مفردات راغب، ص ۱۴۱. ۱۰۰۶-هود : ۲۳. ۱۰۰۷-محمد : ۳ - ۱. ۱۰۰۸-حج، ۳۵، ۳۴. ۱۰۰۹-حج، ۵۴ - ۵۲. ۱۰۱۰-اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۰، روایت ۳. ۱۰۱۱-هود : ۲۴ - ۱۷. ۱۰۱۲-بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۸۶، روایت ۱۸ و ۲. ۱۰۱۳-نهج البلاغه، خطبه ۴. ۱۰۱۴-انعام : ۱۰۴، اعراف : ۲۰۳، اسراء : ۱۰۲، قصص : ۴۳، جائیه : ۲۰. ۱۰۱۵-رعد : ۱۹. ۱۰۱۶-طه : ۱۲۵ و ۱۲۴. ۱۰۱۷-مفاتیح الجنان : اعمال روز سی ام ماه رمضان ۱۰۱۸ - آل عمران : ۳۱. ۱۰۱۹-اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۰، روایت ۱۰. ۱۰۲۰-نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۱۰۲۱-همان، خطبه ۱۹۱. ۱۰۲۲-همان، خطبه ۹۱. ۱۰۲۳-وافی، ج ۳، قسمت سوم، ص ۳۹. ۱۰۲۴-فاطر : ۱۰. ۱۰۲۵-نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸. ۱۰۲۶-همان، خطبه ۱۹۲. ۱۰۲۷-

- همان ، نامه ۳۱. ۱۰۲۸- انعام : ۱۵۳. ۱۰۲۹- بقره : ۱۰۸، مائده : ۱۲. ۱۰۳۰- ابراهیم : ۳۰، زمر : ۸. ۱۰۳۱- منافقون : ۲، مجادله : ۱۶.
- ۱۰۳۲- انعام : ۱۱۶، ص : ۲۶. ۱۰۳۳- اعراف : ۴۵. ۱۰۳۴- انعام : ۵۵. ۱۰۳۵- مائده : ۷۷، زخرف : ۳۷ و ۳۶، لقمان : ۶.
- ۱۹۹ ۱۰۳۶- یونس : ۸۹. ۱۰۳۷- عنکبوت : ۳۸، نمل : ۲۴. ۱۰۳۸- لقمان : ۱۵. ۱۰۳۹- هود : ۷۵، ممتحنه : ۴. ۱۰۴۰- شوری : ۱۰.
- ۱۰۴۱- مائده : ۱۶ - ۱۵. ۱۰۴۲- عنکبوت : ۶۹. ۱۰۴۳- یوسف : ۱۰۶. ۱۰۴۴- یوسف : ۱۰۸. ۱۰۴۵- انعام : ۸۲. ۱۰۴۶- فصلت : ۵۴ - ۵۳. ۱۰۴۷- نساء : ۶۹. ۱۰۴۸- توبه : ۵۹. ۱۰۴۹- فهرست موضوعی غررالاحکم ، ص ۱۴۳. ۱۰۵۰- نهج البلاغه ، نامه ۶۲. ۱۰۵۱- وافی ، ج ۳، قسمت دوم ، ص ۴۰. ۱۰۵۲- روم : ۸، آل عمران : ۱۹۱، یونس : ۲۴. ۱۰۵۳- رعد : ۳، نحل : ۶۹ و ۱۱، روم : ۲۱، جائیه : ۱۳. ۱۰۵۴- نحل : ۴۴، اعراف : ۱۸۴. ۱۰۵۵- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب تفکر. ۱۰۵۶- همان ، باب آخرت . ۱۰۵۷- همان . ۱۰۵۸- نهج البلاغه ، نامه ۷۸. ۱۰۵۹- همان ، نامه ۵۹. ۱۰۶۰- طه : ۷۳. ۱۰۶۱- همان ، کلمات قصار ۳۸۵. ۱۰۶۲- همان ، نامه ۲۴. ۱۰۶۳- همان ، کلمات قصار ۲۳۷. ۱۰۶۴- اعراف : ۷۴. ۱۰۶۵- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۶، روایت ۱۲ و ۱۸ و ۱۹. ۱۰۶۶- نهج البلاغه ، خطبه ۲۱۶. ۱۰۶۷- نازعات : ۳۹ - ۳۷. ۱۰۶۸- آل عمران : ۱۹۰. ۱۰۶۹- بقره : ۱۶۴، رعد : ۴، نحل : ۱۳، روم : ۲۴. ۱۰۷۰- بقره : ۲۱۹، رعد : ۳، روم : ۲۱، جائیه : ۱۳. ۱۰۷۱- طه : ۵۴. ۱۰۷۲- انعام : ۹۷، یونس : ۵، روم : ۲۲. ۱۰۷۳- انعام : ۹۸. ۱۰۷۴- انعام : ۹۹، جائیه : ۳. ۱۰۷۵- یونس : ۶. ۱۰۷۶- اعراف : ۵۸، شوری : ۳۳. ۱۰۷۷- جائیه : ۴، ذاریات : ۲۰. ۱۰۷۸- نمل : ۸۱ روم : ۵۳. ۱۰۷۹- نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۳. ۱۰۸۰- همان ، خطبه ۸۲. ۱۰۸۱- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب عبرت . ۱۰۸۲- نمل : ۸۱ و ۸۰، روم ۵۳ و ۵۲. ۱۰۸۳- یونس : ۱۰۱. ۱۰۸۴- اعراف : ۱۷۹، فرقان : ۴۴. ۱۰۸۵- نحل : ۷۸. ۱۰۸۶- نهج البلاغه ، خطبه ۸۷. ۱۰۸۷- همان ، خطبه ۲۲۲. ۱۰۸۸- المیزان : ج ۱۸، ص ۴۲۳. ۱۰۸۹- نهج البلاغه ، خطبه ۱. ۱۰۹۰- همان . ۱۰۹۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۸، روایت ۱۸. ۱۰۹۲- همان ، روایت ۶. ۱۰۹۳- همان ، روایت ۱۶ و ۹ و ۷ و ۲. ۱۰۹۴- فهرست موضوعی در غررالاحکم ، باب معرفت . ۱۰۹۵- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب معرفت . ۱۰۹۶- همان . ۱۰۹۷- انفال ۴ - ۲. ۱۰۹۸- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۴، روایت ۱۰. ۱۰۹۹- محمد : ۱۷. ۱۱۰۰- فاطر : ۱۰. ۱۱۰۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۷، روایت ۱. ۱۱۰۲- همان ، روایت ۴. ۱۱۰۳- همان ، ص ۲۶۳، روایت ۲۱. ۱۱۰۴- همان ، ص ۱۹۸ - ۱۱۰۵- همان ، ص ۲۷۲، روایت ۹. ۱۱۰۶- همان ، روایت ۷. ۱۱۰۷- همان ، ج ۴، باب جوامع التوحید. ۱۱۰۸- همان ، ج ۶۹، ص ۱۵۹، روایت ۱۱ - ۱۱۰۹- انعام : ۷۵. ۱۱۱۰- نجم : ۱۱. ۱۱۱۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۷۴. ۱۱۱۲- همان ، ص ۸۷. ۱۱۱۳- همان ، ج ۷، ص ۱۶، روایت ۲۱ و ۸. ۱۱۱۴- همان ، ج ۹۸، ص ۸۱. ۱۱۱۵- همان ، ج ۳، ص ۳۲۷، روایت ۲۷. ۱۱۱۶- همان ، ج ۴، ص ۲۲۷، روایت ۳. ۱۱۱۷- همان ، ص ۳۰۴، روایت ۳۴. ۱۱۱۸- همان ، ص ۴۴، روایت ۲۴. ۱۱۱۹- انشقاق : ۶. ۱۱۲۰- مائده : ۱۸، نور : ۴۲، نجم : ۴۲. ۱۱۲۱- روم : ۷. ۱۱۲۲- ق : ۲۲. ۱۱۲۳- نور : ۲۵. ۱۱۲۴- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۹۹. ۱۱۲۵- انفال : ۲۴. ۱۱۲۶- نحل : ۹۷، انفال : ۱۲۲. ۱۱۲۷- وافی ، ج ۳، قسمت دوم ، ص ۴۱. ۱۱۲۸- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۶، روایت ۸. ۱۱۲۹- همان ، ص ۱۵۴ و ۹۱، روایت ۲۲. ۱۱۳۰- همان ، ص ۱۰۸، روایت ۴. ۱۱۳۱- همان ، ص ۸۴، روایت ۶. ۱۱۳۲- همان ، ص ۱۰۶، روایت ۲. ۱۱۳۳- همان ، روایت ۵. ۱۱۳۴- همان ، ج ۶۸، ص ۲۰۰ - ۱۱۳۵- تحف العقول ، ص ۳۲۵. ۱۱۳۶- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۰، روایت ۸، ج ۴، ص ۱۵۳، روایت ۸ - ۱۱۳۷- همان ، ج ۷۰، ص ۳۶۵، روایت ۹. ۱۱۳۸- همان ، روایت ۱۰. ۱۱۳۹- نهج البلاغه ، نامه ۲۴. ۱۱۴۰- انعام : ۱۵، یونس : ۱۵، زمر : ۱۳. ۱۱۴۱- اقبال الاعمال ، ص ۷۰۸. ۱۱۴۲- نهج البلاغه ، نامه ۵۹. ۱۱۴۳- نحل : ۵۰. ۱۱۴۴- نازعات ، ۴۱ - ۴۰. ۱۱۴۵- رحمن ، ۴۶.
- ۲۰۰ ۱۱۴۶- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۶، روایت ۸. ۱۱۴۷- همان ، روایت ۳. ۱۱۴۸- فهرست موضوعی غررالاحکم ، ص ۹۰.
- ۱۱۴۹- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۶، روایت ۲ و ۴۸. ۱۱۵۰- فاطر : ۲۸. ۱۱۵۱- مؤ منون ، ۶۱ - ۵۷. ۱۱۵۲- ق : ۳۴ - ۱۱۵۳. المیزان ، ج ۱۹، ص ۱۲۳. ۱۱۵۴- ق : ۳۵. ۱۱۵۵- تفسیر برهان ، ج ۴، ص ۲۷۰، روایت ۵. ۱۱۵۶- بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۲۶.

۱۱۵۷- همان ، ج ۷۰ ، ص ۳۵۹ ، روایت ۵- ۱۱۵۸- همان ، ج ۱۲ ، ص ۵ ، روایت ۱۲ و ص ۳۸ ، روایت ۲۲ و ۱۴ و ۱۱- ۱۱۵۹- همان ، روایت ۴۰- ۱۱۶۰- همان ، روایت ۳۳- ۱۱۶۱- انعام : ۸۲ - ۸۰- ۱۱۶۲- تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، روایت ۷ و ۳ و ۲ و ۱- ۱۱۶۳- همان ، ص ۵۶۷ ، روایت ۳- ۱۱۶۴- همان ، ج ۴ ، ص ۲۵ ، روایت ۲- ۱۱۶۵- شعراء : ۸۹ و ۸۸- ۱۱۶۶- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶ ، روایت ۵- ۱۱۶۷- انعام : ۱۶۳ - ۱۶۲- ۱۱۶۸- یونس : ۷۲- ۱۱۶۹- بقره : ۱۳۰ و ۱۲۸- ۱۱۷۰- ذاریات : ۳۶- ۱۱۷۱- زمر : ۱۲ - ۱۱۷۲- یوسف : ۱۰۸- ۱۱۷۳- بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۹۹- ۱۱۷۴- وافی ، ج ۳ ، قسمت دوم ، ص ۴۱- ۱۱۷۵- بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۴۶ ، روایت ۶۶- ۱۱۷۶- همان ، ج ۱۶ ، ص ۲۱۷ ، روایت ۶- ۱۱۷۷- همان ، ص ۲۵۳- ۱۱۷۸- تفسیر برهان ، ج ۴ ، ص ۴۶۰ ، روایت ۵ ، ۲- ۱۱۷۹- بحارالانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۷۹ ، روایت ۲۸- ۱۱۸۰- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب خوف . ۱۱۸۱- بقره : ۲۷۷ و ۲۷۴ و ۲۶۲ و ۱۱۲ ، مائده : ۶۹ ، اعراف : ۴۹ ، یونس : ۶۲ ، احقاف : ۱۳- ۱۱۸۲- نحل : ۳۲ - ۳۰- ۱۱۸۳- زمر : ۷۳ ، حجر : ۴۸ - ۴۵- ق : ۳۴- ۱۱۸۴- احزاب : ۴۴ ، یس : ۵۸- ۱۱۸۵- یونس : ۱۰ ، ابراهیم : ۲۳- ۱۱۸۶- مائده : ۵۴- ۱۱۸۷- فصلت : ۳۱ و ۳۰- ۱۱۸۸- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب خوف . ۱۱۸۹- طه : ۶۸- ۱۱۹۰- بقره : ۲۵۳- ۱۱۹۱- بحارالانوار ، ج ۱۲ ، ص ۳۵ ، روایت ۱۲- ۱۱۹۲- همان ، ج ۷۰ ، ص ۳۲۸ ، روایت ۳۶- ۱۱۹۳- همان ، روایت ۳۲- ۱۱۹۴- وافی ، ج ۳ ، قسمت دوم ، ص ۴۰- ۱۱۹۵- بحارالانوار ، ج ۸ ، ص ۱۹۸ ، روایت ۱۹۵- ۱۱۹۶- همان ، ص ۱۶۲ ، روایت ۲۰۸ ، ۱۵۲ ، ۱۰۳- ۱۱۹۷- غافر : ۶۰- ۱۱۹۸- بقره : ۱۸۶- ۱۱۹۹- نهج البلاغه ، نامه ۳۱- ۱۲۰۰- فرقان : ۱۷۷- ۱۲۰۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۷۲ ، روایت ۵ و ۱- ۱۲۰۲- همان ، روایت ۳- ۱۲۰۳- همان ، ص ۴۸۹ ، روایت ۹ و ۷ و ۳- ۱۲۰۴- بقره : ۱۸۶ ، غافر : ۶۰- ۱۲۰۵- اعراف : ۱۵۶- ۱۲۰۶- صحیفه سجادیه ، دعای ۴۶- ۱۲۰۷- ابراهیم : ۳۴ ، رحمن : ۲۹- ۱۲۰۸- بقره : ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، مائده : ۱۱۴ ، اعراف : ۸۹ ، غافر : ۸ ، حشر : ۱۰ ، ممتحنه : ۵- ۱۲۰۹- یونس : ۸۸- ۱۲۱۰- یونس : ۸۹- ۱۲۱۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۸۹ ، روایت ۵- ۱۲۱۲- همان ، ص ۴۶۶ ، روایت ۸ و ۱- ۱۲۱۳- انبیاء : ۷۶- ۱۲۱۴- انبیاء : ۸۴ و ۸۳- ۱۲۱۵- ص : ۴۴ - ۴۱- ۱۲۱۶- انبیاء : ۸۸ - ۸۷- ۱۲۱۷- قلم : ۵۰ - ۴۸ ، یونس : ۹۸ ، صفات : ۱۴۸ - ۱۳۹- ۱۲۱۸- تفسیر برهان ، ج ۲ ، ص ۱۹۸- ۱۲۱۹- انبیاء : ۹۰ - ۸۹- ۱۲۲۰- هود : ۹۰ و ۶۱ و ۵۲- ۱۲۲۱- نور : ۳۱- ۱۲۲۲- هود : ۳ ، ۲- ۱۲۲۳- المیزان ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۵- ۱۲۲۴- توبه : ۱۱۷- ۱۲۲۵- بقره : ۱۶۰ و ۱۲۸ و ۵۴ و ۳۷ توبه : ۱۱۸ و ۱۰۴ نور : ۱۰ ، حجرات : ۱۲ ، نساء : ۴۶ و ۱۶- ۱۲۲۶- حجر : ۴۹- ۱۲۲۷- زمر : ۵۳- ۱۲۲۸- حجر : ۵۶- ۱۲۲۹- بقره : ۲۲۲- ۱۲۳۰- غافر : ۹ - ۷- ۱۲۳۱- فرقان : ۷۰- ۱۲۳۲- مریم : ۶۰- ۱۲۳۳- صحیفه سجادیه : دعای ۱۲- ۱۲۳۴- همان : دعای ۴۵- ۱۲۳۵- مائده : ۷۴ و نهج البلاغه ، خطبه ۲۸- ۱۲۳۶- لسان العرب ، ج ۱ ، ص ۲۳۳- ۱۲۳۷- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۲۶ ، روایت ۳- ۱۲۳۸- فهرست موضوعی غررالاحکم ، باب توبه . ۱۲۳۹- نساء : ۱۱۶ و ۴۸- ۱۲۴۰- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۶۱- ۱۲۴۱- بحارالانوار ، ج ۶ ، ص ۲۶ ، روایت ۲۷- ۱۲۴۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۴۰ ، روایت ۴- ۱۲۴۳- بحارالانوار ، ج ۷۵ ، ص ۹۳ ، روایت ۶- ۲۰۱- ۱۲۴۴- بقره : ۳۶ ، ۳۵ ، اعراف : ۲۷ - ۱۹ ، طه : ۱۲۳ - ۱۱۵- ۱۲۴۵- طه : ۱۲۱- ۱۲۴۶- هود : ۴۶- ۱۲۴۷- هود : ۴۷- ۱۲۴۸- صحیفه سجادیه ، دعای ۳۱- ۱۲۴۹- هود : ۸۸- ۱۲۵۰- هود : ۷۵- ۱۲۵۱- تفسیر برهان : ج ۲ ، ص ۲۲۹ ، روایت ۱۳ ، ۱۲- ۱۲۵۲- نحل : ۱۲۳ - ۱۲۰- ۱۲۵۳- شوری : ۱۰- ۱۲۵۴- بحارالانوار ، ج ۱۵ ، ص ۲۱۷ ، روایت ۶- ۱۲۵۵- همان ، ج ۴۷ ، ص ۴۶ ، روایت ۶۶- ۱۲۵۶- همان ، ج ۲۶ ، ص ۳۳۳ ، روایت ۱۶ و تفسیر برهان ، ج ۴ ، ص ۳۷ ، روایت ۸ ، ۷- ۱۲۵۷- همان ، ص ۲۵۸ ، روایت ۴۱ ، ۴۰- ۱۲۵۸- توحید صدوق ، ص ۱۱۹ ، روایت ۱۵- ۱۲۵۹- امالی صدوق ، ص ۴۹ ، ۴۸- ۱۲۶۰- بحارالانوار ، ج ۴۸ ، ص ۵۸ ، روایت ۱۰۸- ۱۲۶۱- جواهر السنیه ، ص ۳۰- ۱۲۶۲- نهج البلاغه ، خطبه ۵- ۱۲۶۳- همان ، نامه ۶۲- ۱۲۶۴- بحارالانوار ، ج ۶ ، ص ۲۶ ، روایت ۲۷- ۱۲۶۵- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۴۰ ، روایت ۴- ۱۲۶۶- بحارالانوار ، ج ۶ ، ص ۳۶ ، روایت ۵۹- ۱۲۶۷- همان ، روایت ۵۲ و ۵۱- ۱۲۶۸- همان ، روایت ۲۳- ۱۲۶۹- همان ، روایت ۲۲ و ۲۰- ۱۲۷۰- همان ، روایت ۶۹- ۱۲۷۱- همان ، روایت ۷۵ و ۵۴- ۱۲۷۲- آل عمران ، ۱۳۵- ۱۲۷۳- همان ، روایت ۷۱- ۱۲۷۴- همان ، ج ۱۵ ، ص ۲۷۷ ، روایت ۱۱۶ ، ج ۴۱ ، ص ۱۰۲ ، روایت ۱- ۱۲۷۵- نساء : ۱۸ ، ۱۷-

۱۲۷۶- همان، ج ۶، ص ۱۸، روایت ۲. ۱۲۷۷- همان، روایت ۳۳ و ۴ و ۳. ۱۲۷۸- همان، روایت ۲۵. ۱۲۷۹- همان، روایت ۱. ۱۲۸۰- همان، ج ۷۷، ص ۱۲۷، روایت ۳۳، ج ۷۸، ص ۱۹۹، روایت ۲۳. ۱۲۸۱- غافر: ۹- ۷. ۱۲۸۲- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۹۱، روایت ۱۷ و ۱۶ و ۱۲ و ۱۰ و ۵ و ۳. ۱۲۸۳- نور: ۶۲، ممتحنه: ۱۲. ۱۲۸۴- یوسف: ۹۸- ۹۷. ۱۲۸۵- نساء: ۶۴. ۱۲۸۶- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۲، روایت ۱۷ و ۱۰. ۱۲۸۷- همان، ج ۷۰، ص ۳۵، روایت ۳ و ۱. ۱۲۸۸- همان، روایت ۲. ۱۲۸۹- شمس: ۸ و ۷. ۱۲۹۰- مجادله: ۲۲. ۱۲۹۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۰، روایت ۱۳. ۱۲۹۲- اعراف: ۹۶. ۱۲۹۳- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۰، روایت ۹ و ۶. ۱۲۹۴- قلم: ۳۳- ۱۷. ۱۲۹۵- هود: ۵۲. ۱۲۹۶- هود: ۳. ۱۲۹۷- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۷. ۱۲۹۸- ذاریات: ۴۳ و ۴۱. ۱۲۹۹- انفال: ۳۸، حجر: ۱۳. ۱۳۰۰- فاطر: ۴۳. ۱۳۰۱- انفال: ۳۳. ۱۳۰۲- انفال: ۳۳. ۱۳۰۳- یونس: ۹۸، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۰۳- ۱۹۸. ۱۳۰۴- انفطار: ۱۱، زخرف: ۸۰، یونس: ۲۱. ۱۳۰۵- بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۱، روایت ۷۷ و ۶۳ و ۴۹. ۱۳۰۶- همان، روایت ۷۶. ۱۳۰۷- همان، روایت ۳۲ و ۳۱ و ۳۰. ۱۳۰۸- همان، ج ۶۷، ص ۷۱، روایت ۳۹ و ۳۵. ۱۳۰۹- مریم: ۵۸. ۱۳۱۰- اسراء: ۱۰۹. ۱۳۱۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۲، روایت ۳. ۱۳۱۲- همان، روایت ۴. ۱۳۱۳- همان، روایت ۶. ۱۳۱۴- همان، روایت ۱۱- ۸. ۱۳۱۵- همان، روایت ۷. ۱۳۱۶- وافی، ج ۳، قسمت دوم، ص ۳۹. ۱۳۱۷- همان، ص ۴۱. ۱۳۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۱، روایت ۵ و ۲ و ۱. ۱۳۱۹- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳، روایت ۴. ۱۳۲۰- همان، روایت ۶. ۱۳۲۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۷۷، روایت ۷. ۱۳۲۲- اقبال الاعمال، ص ۷۲. ۱۳۲۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳، ۲۲. ۱۳۲۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۵. ۱۳۲۵- فاطر: ۲۸. ۱۳۲۶- همان، ج ۲، ص ۲۹۲. ۱۳۲۷- اقبال الاعمال: ص ۷۰۸. ۱۳۲۸- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۵. ۱۳۲۹- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۷۵، روایت ۱. ۱۳۳۰- فهرست موضوعی غررالحکم، باب بکاء. ۱۳۳۱- اقبال الاعمال، ص ۷۰۸. ۱۳۳۲- جواهر السنیه، ص ۳۰. ۱۳۳۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۵. ۱۳۳۴- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۲، روایت ۶. ۱۳۳۵- فهرست موضوعی غررالحکم، باب بکاء. ۱۳۳۶- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۶، روایت ۶۰. ۱۳۳۷- فهرست موضوعی غررالحکم، باب توبه. ۱۳۳۸- همان. ۱۳۳۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۲، روایت ۵ و ۲ و ۱. ۲۰۲. ۱۳۴۰- رحمن: ۲۹. ۱۳۴۱- یوسف: ۱۸. ۱۳۴۲- انبیاء: ۱۱۲. ۱۳۴۳- نهج البلاغه، نامه ۳۴. ۱۳۴۴- همان، نامه ۳۱. ۱۳۴۵- بقره: ۱۵۳ و ۴۵. ۱۳۴۶- همان، خطبه ۹۹. ۱۳۴۷- همان، خطبه ۱۹۱. ۱۳۴۸- همان، خطبه ۵۳. ۱۳۴۹- همان، نامه ۵۳. ۱۳۵۰- همان، خطبه ۲۱۴. ۱۳۵۱- همان، کلمات قصار ۱۳۹. ۱۳۵۲- هود: ۵۷. ۱۳۵۳- سباء: ۲۱. ۱۳۵۴- رعد: ۱۱. ۱۳۵۵- صحیفه سجادیه، دعای ۲۳. ۱۳۵۶- صحیفه سجادیه، دعای ۲۳. ۱۳۵۷- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۳، روایت ۳۶. ۱۳۵۸- صحیفه سجادیه، دعای ۱۰. ۱۳۵۹- همان، دعای ۴۶. ۱۳۶۰- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۳۰، روایت ۳۴. ۱۳۶۱- همان، ص ۲۵۱. ۱۳۶۲- همان، ص ۲۵۸. ۱۳۶۳- ابراهیم: ۳۴، نحل: ۱۸. ۱۳۶۴- نحل: ۷۳ و ۷۲. ۱۳۶۵- نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶. ۱۳۶۶- انعام: ۱۶۰. ۱۳۶۷- نمل: ۸۹، قصص: ۸۴. ۱۳۶۸- انعام: ۱۶۰، قصص: ۸۴. ۱۳۶۹- همان، ج ۵، ص ۳۲۷، روایت ۲۰ و ۱۷ و ۱۵. ۱۳۷۰- همان، ص ۳۳۴، روایت ۱. ۱۳۷۱- همان، ص ۳۳۷- ۳۳۵. ۱۳۷۲- صحیفه سجادیه، دعای ۳۷. ۱۳۷۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰. ۱۳۷۴- همان، خطبه ۱۴۳. ۱۳۷۵- همان، کلمات قصار ۲۰. ۱۳۷۶- سباء: ۲۱، هود: ۵۶. ۱۳۷۷- انفطار: ۱۲- ۱۰. ۱۳۷۸- زخرف: ۸۰. ۱۳۷۹- یونس: ۶۱، سباء: ۳. ۱۳۸۰- یس: ۱۲. ۱۳۸۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۶. ۱۳۸۲- نساء: ۱. ۱۳۸۳- وافی، ج ۳، قسمت دوم، ص ۳۸. ۱۳۸۴- همان، ص ۴۱. ۱۳۸۵- هود: ۶. ۱۳۸۶- مائده: ۱۱۴، حج: ۵۸، مؤمنون: ۷۲، سباء: ۳۹، جمعه: ۱۱. ۱۳۸۷- فروع کافی، ج ۵، ص ۷۹، روایت ۱۰. ۱۳۸۸- انفال: ۴، حج: ۵۰، صافات: ۴۱، آل عمران: ۱۴۹، غافر: ۴۱. ۱۳۸۹- فروع کافی، ج ۵، ص ۷۹، روایت ۲ و ۱. ۱۳۹۰- همان، ص ۸۰، روایت ۸ و ۲ و ۱. ۱۳۹۱- همان، روایت ۴. ۱۳۹۲- همان، ص ۸۳، روایت ۵- ۱. ۱۳۹۳- همان، ص ۸۹، روایت ۲ و ۱. ۱۳۹۴- فهرست موضوعی غررالحکم، باب قصد. ۱۳۹۵- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۰، روایت ۳۱. ۱۳۹۶- همان، ج ۷۲، ص ۹، روایت ۸. ۱۳۹۷- همان، ج ۷۱، ص ۳۴۶، روایت ۱۴، ۹. ۱۳۹۸- فهرست موضوعی غررالحکم، باب

صدقه . ۱۳۹۹- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۷، روایت ۱۳. ۱۴۰۰- همان، ج ۷۳، ص ۳۱۸، روایت ۲۰ و ۹ و ۶، ص ۳۶۹، روایت ۱۴ و ۱۳ و ۳. ۱۴۰۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۷۹- ۷۷. ۱۴۰۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۵. ۱۴۰۳- ذاریات: ۲۳- ۲۲. ۱۴۰۴- رعد: ۲۶، اسراء: ۳۰، قصص: ۸۳، عنکبوت: ۶۲، روم: ۳۷، سبأ: ۳۹ و ۳۶، زمر: ۵۲، شوری: ۱۲. ۱۴۰۵- همان، کلمه قصار ۲۷۳. ۱۴۰۶- فهرست موضوعی غررالحکم، باب رزق. ۱۴۰۷- فروع کافی، ج ۵، ص ۸۹، روایت ۳- ۱. ۱۴۰۸- فهرست موضوعی غررالحکم، باب رزق. ۱۴۰۹- همان. ۱۴۱۰- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۸، روایت ۲. ۱۴۱۱- همان، روایت ۳. ۱۴۱۲- سبأ: ۳۹. ۱۴۱۳- فهرست موضوعی غررالحکم، باب انفاق. ۱۴۱۴- همان. ۱۴۱۵- همان. ۱۴۱۶- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۰، روایت ۱. ۱۴۱۷- بقره: ۳، انفال: ۳، رعد: ۲۲. ۱۴۱۸- مائده: ۸۸، انعام: ۱۴۲، نحل: ۱۱۴. ۱۴۱۹- آل عمران: ۵۷، نساء: ۱۷۳، فاطر: ۳۰، زمر: ۱۰. ۱۴۲۰- نحل: ۹۷ و ۹۶، فاطر: ۳۰. ۱۴۲۱- نور: ۳۸، ۳۶. ۱۴۲۲- نحل: ۳۱، زمر: ۳۴، فرقان: ۱۶. ۱۴۲۳- نساء: ۱۷۳، شوری: ۲۶، نور: ۳۸. ۱۴۲۴- ق: ۳۵. ۱۴۲۵- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۸۴، روایت ۹ و ۸ و ۵. ۱۴۲۶- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۴۰، روایت ۵۷. ۱۴۲۷- همان، ص ۱۲۶، روایت ۲۷. ۱۴۲۸- تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۱۰۸. ۱۴۲۹- وافی، ج ۳، قسمت ۲، ص ۳۹. ۱۴۳۰- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۲۹ و ۱۲۷. ۱۴۳۱- مائده: ۷۴. ۱۴۳۲- نمل: ۴۸. ۱۴۳۳- نجم: ۳۲، بقره: ۲۶۷. ۱۴۳۴- آل عمران: ۱۳۳. ۱۴۳۵- حدید: ۲۱. ۱۴۳۶- نساء: ۱۱۰. ۱۴۳۷- صحیفه سجادیه، دعای ۴۸. ۱۴۳۸- همان. ۱۴۳۹- ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۱۹۷. ۱۴۴۰- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲۰۳ ۱۴۴۱- ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۱۹۷. ۱۴۴۲- وسائل الشیعه، مؤسسه آل بیت، ج ۲۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۱. ۱۴۴۳- همان، ج ۱۶، ص ۸۵، روایت ۵. ۱۴۴۴- همان، روایت ۷. ۱۴۴۵- صحیفه سجادیه، دعای ۱۲. ۱۴۴۶- آل عمران: ۱۷، یوسف: ۹۸. ۱۴۴۷- فاطر: ۱۵. ۱۴۴۸- محمد: ۳۸. ۱۴۴۹- اسراء: ۴۴. ۱۴۵۰- رحمن: ۲۹. ۱۴۵۱- صحیفه سجادیه، دعای ۱۳. ۱۴۵۲- مریم: ۹۳. ۱۴۵۳- علق: ۷ و ۶. ۱۴۵۴- لیل: ۱۱- ۸. ۱۴۵۵- ابراهیم: ۳۴. ۱۴۵۶- ابراهیم: ۷. ۱۴۵۷- احقاف: ۱۵، نمل: ۱۹. ۱۴۵۸- نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۱۴۵۹- اقبال الاعمال: ص ۳۴۹. ۱۴۶۰- صحیفه سجادیه، دعای ۵۴. ۱۴۶۱- همان، دعای ۴۷. ۱۴۶۲- همان، دعای ۲۵. ۱۴۶۳- همان، دعای ۱۳. ۱۴۶۴- همان. ۱۴۶۵- نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۱۴۶۶- همان. ۱۴۶۷- صحیفه سجادیه: دعای ۵۴. ۱۴۶۸- همان، دعای ۲۸. ۱۴۶۹- وافی، ج ۳، قسمت ۲، ص ۳۹. ۱۴۷۰- انعام: ۱۴. ۱۴۷۱- شعراء: ۷۹ و ۷۸. ۱۴۷۲- فروع کافی، ج ۵، ص ۱۵۵، روایت ۲ و ۱. ۱۴۷۳- همان، ج ۶، ص ۲۹۴، روایت ۲۲ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۲ و ۱۰ و ۸. ۱۴۷۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۹، روایت ۲۷. ۱۴۷۵- مائده: ۱۱۵- ۱۱۲. ۱۴۷۶- آل عمران: ۳۷. ۱۴۷۷- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۷- ۹۹. ۱۴۷۸- نحل: ۹۷، انفال: ۲۴. ۱۴۷۹- همان، ج ۷۴، ص ۳۶۲، روایت ۱۷. ۱۴۸۰- همان، روایت ۱۹- ۱۸. ۱۴۸۱- همان، روایت ۹۷ و ۷۱ و ۷۰ و ۴۰. ۱۴۸۲- همان، روایت ۷۹ و ۶۷ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱. ۱۴۸۳- همان، روایت ۷۴. ۱۴۸۴- همان، روایت ۸۱. ۱۴۸۵- همان، روایت ۸۲. ۱۴۸۶- انبیاء: ۳۰. ۱۴۸۷- مرسلات: ۲۷. ۱۴۸۸- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۶۲، روایت ۲۰. ۱۴۸۹- همان، روایت ۱۰۵ و ۹۸ و ۹۴ و ۹۰ و ۸۸ و ۶۷ و ۴۳. ۱۴۹۰- مطفقین: ۲۸- ۲۵. ۱۴۹۱- انسان: ۲۱. ۱۴۹۲- همان، روایت ۵۶. ۱۴۹۳- آل عمران: ۱۹۵. ۱۴۹۴- یوسف: ۳۵- ۳۴. ۱۴۹۵- انفال: ۹. ۱۴۹۶- نوح: ۱۳. ۱۴۹۷- فهرست موضوعی غررالحکم، باب همت. ۱۴۹۸- فهرست موضوعی غررالحکم، باب همت. ۱۴۹۹- فهرست موضوعی غررالحکم، باب همت. ۱۵۰۰- فهرست موضوعی غررالحکم، باب همت. ۱۵۰۱- توبه: ۱۱۹. ۱۵۰۲- ص: ۸۳ و ۸۲. ۱۵۰۳- فهرست موضوعی غررالحکم، باب همت. ۱۵۰۴- همان. ۱۵۰۵- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۱، روایت ۱۰ و ۸ و ۵ و ۴ و ۳. ۱۵۰۶- انفال: ۳۴. ۱۵۰۷- توبه: ۷۱. ۱۵۰۸- همان. ۱۵۰۹- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۶، روایت ۳۳ و ۳۲ و ۳۰ و ۲۵. ۱۵۱۰- همان، ج ۲۳، ص ۲۹۳، روایت ۳. ۱۵۱۱- همان، ج ۹۸، ص ۸۸. ۱۵۱۲- همان، ج ۶۸، باب فضایل شیعه. ۱۵۱۳- نهج البلاغه، خطبه ۷۲. ۱۵۱۴- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، روایت ۴۳. ۱۵۱۵- همان، روایت ۴۷. ۱۵۱۶- رحمن: ۲۹. ۱۵۱۷- یونس: ۳، رعد: ۲، سجده: ۵. ۱۵۱۸- نازعات: ۵. ۱۵۱۹- بقره: ۱۷۶،

شعراء: ۱۹۳، عبس: ۱۵. ۱۵۲۰-انعام: ۶، زمر: ۴۲، سجده: ۱۱، انفال: ۵۰. ۱۵۲۱-بحارالانوار، ج ۹۴، باب فصل الصلاة على النبي (ص). ۱۵۲۲-صحيفة سجادية، دعای ۴۵. ۱۵۲۳-مائدة: ۳۵. ۱۵۲۴-بحارالانوار، ج ۲۶، باب فضیلت ائمه بر ملائکه و انبیاء. ۱۵۲۵-همان. ۱۵۲۶-همان، باب توسل به انبیاء و ائمه. ۱۵۲۷-نهج البلاغه، خطبه ۴. ۱۵۲۸-بقره: ۲۵۷. ۱۵۲۹-احزاب: ۶. ۱۵۳۰-مائدة: ۵۵. ۱۵۳۱-بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۶ - ۲۸۱، در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳. ۱۵۳۲-عنکبوت: ۲۲، سجده: ۴، شوری: ۹، ۳۱. ۱۵۳۳-جائیه: ۱۹. ۱۵۳۴-اعراف: ۲۷ و ۳۰. ۱۵۳۵-رعد: ۲۸. ۱۵۳۶-نجم: ۴۲، نازعات: ۴۴. ۱۵۳۷-شوری: ۵۲. ۱۵۳۸-غافر: ۱۶. ۱۵۳۹-انعام: ۹۴. ۱۵۴۰-نازعات: ۴۵ - ۴۲. ۱۵۴۱-مریم: ۹۳. ۱۵۴۲-امام سجاد علیه السلام از حالات ملائکه در رابطه با خداوند متعال و با توجه به ظهور غضب الهی از راه جهنم این کلام را نقل می فرماید که: ما عبدناک حق عبادتک... ((خدایا تو را بندگی نکردیم، آن طوری که سزاوارت باشد))، صحیفه سجادية، دعای ۳.

۲۰۴ ۱۵۴۳-بقره: ۲۵۷. ۱۵۴۴-بقره: ۲۸۶. ۱۵۴۵-محمد: ۱۱. ۱۵۴۶-اعراف: ۱۹۴. ۱۵۴۷-یونس: ۳۰، انعام: ۹۴ و ۲۴، اعراف: ۵۳، هود: ۲۱، نحل: ۸۷. ۱۵۴۸-آل عمران: ۱۰۵، انفال: ۴۰، حج: ۷۸. ۱۵۴۹-تحریم: ۴. ۱۵۵۰-شوری: ۵. ۱۵۵۱-غافر: ۷-۹. ۱۵۵۲-آل عمران: ۱۵۹، نور: ۶۲. ۱۵۵۳-حشر: ۱۰، آل عمران: ۱۹۳. ۱۵۵۴-نوح: ۲۸. ۱۵۵۵-ابراهیم: ۴۱. ۱۵۵۶-صحیفه سجادية، دعای ۴۵ و ۳۹. ۱۵۵۷-خصال: ص ۵۳۷. ۱۵۵۸-نور: ۲۲. ۱۵۵۹-فهرست موضوعی غررالحکم، باب عفو. ۱۵۶۰-همان. ۱۵۶۱-همان. ۱۵۶۲-همان. ۱۵۶۳-همان، باب غفران. ۱۵۶۴-بقره: ۱۷۸. ۱۵۶۵-آل عمران: ۱۳۴، مائدة: ۱۳. ۱۵۶۶-بقره: ۲۰۸ و ۱۶۸، انعام: ۱۴۲، اعراف: ۲۴ و ۲۲، یوسف: ۵، طه: ۱۲۳ و ۱۱۷، قصص: ۱۵، یس: ۶۰، زخرف: ۶۲. ۱۵۶۷-فاطر: ۶. ۱۵۶۸-ممتحنه: ۷. ۱۵۶۹-ممتحنه: ۴. ۱۵۷۰-اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، روایت ۶. ۱۵۷۱-هود: ۱۱۳. ۱۵۷۲-بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۱، روایت ۱۵. ۱۵۷۳-همان، روایت ۳۴. ۱۵۷۴-همان، روایت ۱۷. ۱۵۷۵-همان، باب ارتباط با ستمگران. ۱۵۷۶-همان، روایت ۴۰. ۱۵۷۷-اعراف: ۲۰۱. ۱۵۷۸-انفال: ۶۰ - ۵۹. ۱۵۷۹-اصول کافی: ج ۲، ص ۱۷۱، روایت ۲. ۱۵۸۰-لقمان: ۳۰، مؤ منون: ۱۱۶، حج: ۶. ۱۵۸۱-بقره: ۱۴۷، آل عمران: ۶۰. ۱۵۸۲-نحل: ۱۰۰ و ۹۹. ۱۵۸۳-حجر: ۴۲. ۱۵۸۴-آل عمران: ۱۳. ۱۵۸۵-محمد: ۷. ۱۵۸۶-توبه: ۲۶. ۱۵۸۷-فتح: ۴. ۱۵۸۸-ابراهیم: ۲۲، حشر: ۱۶. ۱۵۸۹-رعد: ۱۱، انفال: ۵۳. ۱۵۹۰-فتح: ۲۳. ۱۵۹۱-توبه: ۴۰. ۱۵۹۲-توبه: ۳۳، فتح: ۲۸، صف: ۹. ۱۵۹۳-صف: ۱۴. ۱۵۹۴-توبه: ۱۴ و ۱۳. ۱۵۹۵-انفال: ۱۷. ۱۵۹۶-فتح: ۲۴ و ۲۰. ۱۵۹۷-مائدة: ۱۱. ۱۵۹۸-فاطر: ۴۳ و ۱۰. ۱۵۹۹-انفال: ۳۰. ۱۶۰۰-آل عمران: ۵۴، مائدة: ۱۱۰.